

گزیده
اوپه نیشدها

مترجم
صادق رضا زاده شفق





بفرمان

محمد رضا شاه پهلوی آریامهر

بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب

ہیئت مدیرہ :

مهندس جعفر شریف امامی

محمد حجازی ، ابراہیم خواجہ نوری ، محمد سعیدی ، داکٹر احسان یارشاطر

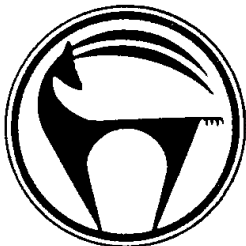
بازرس : ادوارد ژوزف

انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۲۴۷

مجموعه آثار فخر

۱۰



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از این کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ ۷۰ گرمی
در چاپخانه زیبا به طبع رسید .
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است .
Copyright , 1966

مجموعه آثار فلسفی

گزیده

اوپه نیشدها

ترجمه

دکتر رضا زاده شفق

با

مقدمه و حواشی و فهرست لغات



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ۱۳۴۵

فهرست مطالب کتاب

۱۱ - ۹	۱- سر آغاز
۲۷ - ۱۲	۲- دیباچه
۶۰ - ۱	۳- مقدمه‌ی هیوم
	۴- اوپه نیشدها :
۱۷۵ - ۶۱	(۱) بریهدار نیکه
۲۹۹ - ۱۷۶	(۲) چاندو گیه
۳۲۱ - ۳۰۰	(۳) تیمتیه
۳۲۸ - ۳۲۱	(۴) آیتیه
۳۵۸ - ۳۲۹	(۵) کوشیتکی
۳۶۴ - ۳۵۹	(۶) کنه
۳۸۷ - ۳۶۵	(۷) کته
۳۹۰ - ۳۸۸	(۸) ایشا
۴۰۳ - ۳۹۱	(۹) موند که
۴۱۵ - ۴۰۴	(۱۰) پرشنه
۴۱۸ - ۴۱۶	(۱۱) ماندو کیه
۴۳۵ - ۴۱۹	(۱۲) شوتا شو تره
۴۸۳ - ۴۳۶	(۱۳) میتیه

سر آغاز

نزدیک به هفت سال پیش دوست دانشمند ارجمندم آقای دکتر یار شاطر استاد دانشگاه تهران به نمایندگی از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب از این جانب خواستند «اوپه نیشدها» را که مهم‌ترین مظاهر فلسفه‌ی دینی هند هستند از انگلیسی به فارسی ترجمه کنم. انجام این وظیفه را با کمال رغبت پذیرفتم و یکی از بهترین ترجمه‌های انتقادی انگلیسی یعنی ترجمه‌ی هیوم^۱ را برای این کار برگزیدم. افسوس گرفتاریهایی سبب شد که تمام و چاپ آن تا این تاریخ بتأخیر افتد، از آنجمله بود کم شدن ترجمه‌ی یکی از اوپه نیشدها که با تشویق خاص جناب آقای سناتور محمد سعیدی از سر نو ترجمه کردم. همچنین يك مدت طولانی در راه بدست آوردن نسخه‌ای از نخستین ترجمه‌ی فارسی اوپه نیشدها یعنی کتاب «سراکبر» دارا شکوه بسر بردم. حقیقت اینکه اوایل کار نسخه‌ای در سفارت هند دیدم و بر وجه امانت خواستم و دادند ولی هفته‌ای نگذشت که آنرا با وعده‌ی بازگرداندن از من پس گرفتند، ولی افسوس بوعده وفا نکردند و بجای ردّ یا قبول با طفره‌ی عجیبی که میتوان آنرا طفره‌ی شرقی نام داد گذراندند و مدتی در انتظار گذشت تا اینکه بسال ۱۳۳۹ بنا بدعوت دولت هند به دهلی رفتم و نسخه‌ای

خطی در کتابخانه دانشگاه علیگره یافتیم و آنرا توسط سفارت ایران بامانت گرفتیم گرچه مغلوط و ناقص بود. در بازگشت بایران در کراچی بدیدار دوست دانشمند ارجمندم ادیب شهیر سید حسام‌الدین راشدی نایل شدم و ضمن مصاحبت با ایشان معلوم شد نسخه‌ای نفیس از سر اکبر در کتابخانه‌ی ایشان موجود است و آنرا بیدریغ و با کمال خوشرویی در اختیارم نهادند که هنوز هم در تصرف منست. قسمت اعظم آن بخط نسخ خوب نوشته شده فقط حوالی پنجاه صحیفه از آخر کتاب بانستعلیق تحریر یافته و معلوم نیست آیا هر دو خط از یک خطاط است یا نه. تاریخ کتابت در پایان کتاب ۱۲۳۰ هجری ثبت شده ولی بخش زیبای کتاب قدیمتر بنظر میرسد و بعید نیست تاریخ مذکور مربوط به لاحقه‌ی نستعلیق باشد. جناب سید حسام‌الدین با همان سعی نظر و کرامت طبع اطلاعاتی در باب اخبار و افکار داراشکوه از مقالات هندی و اروپایی برای من فرستادند و مرا بیش از پیش مرهون لطف و عنایت خود ساختند. در این ترجمه آنچه توانستم عین متن هیوم را بقول داراشکوه «بعبارت راست بر است» بفارسی ساده نقل کردم، فقط در یکی دو مورد که تکرار مکررات یا تعداد زیادی از اسامی خاص و شجره‌ی نسب بود تلخیص کردم. در مواردی نیز که لازم بنظر رسید توضیحی درپاورقی افزودم و گاهی هم از سایر ترجمه‌ها مانند ترجمه‌ی (رادا کریشنان) کمک گرفتیم و به آن اشاره کردم. در پایان کتاب، یعنی پس از اتمام ترجمه‌ی اوپه‌نیشده سیزدهم، فهرست شماره‌ای از لغات سنسکریت را که در قرائت کتاب ممکن است حاجت به معنی آنها روی دهد تنظیم کردم.

اینک این کتاب بعنایت ربانی و بهمت بنگاه ترجمه و نشر کتاب انتشار می‌یابد و در این موقع وظیفه‌ی خود میدانم از اولیا و کارکنان محترم آن بنگاه

سودمند فرهنگی و گرداننده‌ی آن یعنی بنیاد پهلوی سپاسگزاری کنم .
امیدوارم این خدمت ناچیز مترجم نزد ارباب دانش‌پسندیده آید و این کتاب
در توسعه‌ی علایق و تأمین تعارف میان اقوام مؤثر واقع شود .

دکتر رضا زاده شفق

طهران تیرماه ۱۳۴۵

دیباچه

سخنی درباره اصل و فصل اوپه نیشدها

۱- ویداهای :

سرزمین هند قدیم ترین گهواره‌ی فلسفه‌ی دینی بوده است . مجموعه‌ی اخبار و آثار دیرین هند که شامل عقاید و تعالیم دینی و فلسفی و مخصوصاً عرفان باشد در کتب (ویدا) گرد آمده که قدیمترین اثر کتبی هند و آریایی محسوب است . مطالب این کتب ویدا یا ویداهای در آغاز شفاهاً از نسلی به نسلی نقل میشد و سرانجام از تقریر به تحریر انتقال یافت . در باب آغاز تاریخ ویداهای روایات مختلف است از پژوهندگان مغرب زمین « ماکس مولر » آنرا هزار و دو بستم سال و «هاگن» دو هزار و چهارصد سال پیش از میلاد دانسته‌اند^۱ از دانشمندان هندی «تیلاک» پنج هزار سال پیش از میلاد و دیگران حتی قدیمتر گفته‌اند^۲.

هندوان ویداهای را آسمانی و ناآفریده و وحی منزل و کلام خدا دانند برخی حتی کلمات آنرا قوالب و الفاظ لاهوتی شمارند پس بموجب عقیده‌ی آنان ویداهای چه

۱- Max Müller مؤلف «کتب مقدس مشرق» Haug - ۲ B. G. Tilak رجوع به مقدمه
«اوپه نیشدهای اصلی» «The Principle Upanishads» تألیف رادا کریشان هم‌چنین اوپه نیشدهای
نیخیلانا ندا (S. Nikhilananda) مقدمه مخصوصاً ص ۷.

از حیث لفظ و چه معنی وحی آسمانی و ازلی و جاودانی هستند .

لغت « ویدا » از ریشهٔ وید (*Vid*) سنسکریت می‌آید که بمعنی دانش است و در اصطلاح پیروان و گروندگان آن دانشی توأم با بینش یعنی عرفان است و منشاء آن علم حضوری است ندعالم حصولی از این لحاظ ویداها را عنوان « شروتی » (*Śruti*) داده‌اند یعنی « شنیده شده » که در واقع منظور متون مقدس و علوم حاصل از وحی است که قرن‌ها قبل از نوشته شدن از سینه به سینه نقل شده است نه علم اکتسابی که از طریق حواس به حصول پیوسته باشد

مؤلفین ویداها تعدادی از عارفان یا « بینایان » بوده‌اند که آنچه را از عالم علوی از طریق بینش دریافته یا ملهم شده یا « شنیده » اند نقل کرده‌اند و بعد بسلك تحریر کشیده شده و گویا این تلقین و تدوین قرن‌ها طول داشته .

از اخبار هندی چنین برمی‌آید که شخصی بنام ویا سه (*Vyása*)

تمام ویداها را بر چهار کتاب کرد که بروجه ذیل است :

۱- ریگویدا که قدیمترین مجموعهٔ سرودها و نغمه‌های دینی هند وان

است .

۲- سامویدا که در واقع ابیاتی است طبق مقاصد معینی از ریگویدا نقل

شده .

۳- یجورویدا که علاوه بر ابیاتی از ریگویدا عباراتی منشور در باب ادعیه‌ی

قربانی دارد .

۱- ضبط معمول در مطبوعات ما (ودا) از ضبط فرنگی *Veda* گرفته شده در صورتی که صوت آن حتی بموجب تلفظ انگلیسی قریب به (ویدا) است نه ودا . ضبط ویدا باصل سنسکریت نزدیکتر است و گویا کلمات فارسی مانند هویدا «هر- ویدا= خوب پیدا» و خود کلمهٔ «پیدا» بهمان ریشهٔ مشترك (وید) برمیگردد. در قدیمترین ترجمهٔ فارسی باقلب (و) به (ب) «بید» ضبط کرده‌اند.

۴- **اتروویدا** که عبارت است از اوراد و انکار و اعمال و نظایر آن^۱.

بقول رادا کریشنان^۲ هر يك از ویداهای چهار گانه خود از چهار بخش مرگب است:

۱- منترها یا سنهیتها که عبارت است از سرودها و ادعیه و تقدیس و تفسیر

مراسم قربانی و غیره .

۲- برهنهها که منشور است و عبارت است از توضیح هدف و منظور از مراسم

قربانی و سایر مراسم .

۳- آرنیکهها که مربوط است به متون و تعلیمات و عبادات جنگلی .

۴- اوپه نیشدها^۳.

۲- **ویدانته**^۴ - کلمه ویدانته مرکب از دو جزء است وید (Vid =) و انته

(Anta) . جزء اول چنانکه دیدیم بمعنی دانش یا عرفان است و جزء دوم در

سنسکریت بمعنی پایان میآید^۵ پس ویدانته یعنی پایان یا تمام ویدا . درحقیقت این

عنوان اطلاق میشود به متمم یا چیکیده^۵ تعالیم فلسفی ویدها که دانشجویان بایست

آنها در پایان تحصیلات خود فرا گیرند و دانش خود را تکمیل کنند این واپسین

بخش و چکیده فلسفی ویدها که عنوان ویدانته بآن داده شده همان است که

اوپه نیشدها را تشکیل میدهد . پس در واقع بطور کلی ویدانته یعنی اوپه نیشدها

گرچه گاهی به ضمایمی هم اطلاق میشود .

۳- **اوپه نیشدها** - کلمه ای اوپه نیشد از سه جزء (اوپه) و (نی) و (شد) بهم

۱- Rig - veda , Jajur - veda . Sama - veda , Atharva - veda

۲- رئیس جمهوری فعلی هند

۳- Brahmana , Samhita , Mantra , Upanishad

۴- Vedanta در انگلیسی end در آلمانی ende الخ . گویند و شاید با لغت اند

و اندک فارسی قرابت داشته باشد ، ضبط اشتقاقی ویدانته در سنسکریت (Veda antah) است

یعنی خاتمه یا کمالی یا تکمله ویدا ۶- دو مجموعه دیگر دینی و فلسفی را نیز که یکی بنام

بفه و دگیتام یا سرود خدایی (Bhagavadgita) و برهما سوتر (Brahma - Sutra) یا کلمات

نصار برهمنی (سطور برهمنی) باشد بانضمام اوپه نیشدها عنوان ویدانته اطلاق میکنند

آمده (اوپه) یعنی نزدیک، (نی) یعنی پایین یا پست و (شد) ریشه فعل نشستن است که باریشه‌ی فارسی یکیست پس معنی اوپه‌نیشد تحت اللفظ یعنی نزدیک نشستن و در حقیقت یعنی پای درس استاد نشستن، برخی از دانشمندان هندو که از قدیم‌الایام شوقی به اشتقاق داشته‌اند معانی دیگر کرده‌اند که یکی از آنها از مفسر معروف (شنکر) است که گفته اوپه‌نیشد بحکم اشتقاق یعنی دانشی که نادانی را نابود می‌سازد^۲ در مواردی هم شاید بحکم اینکه معانی عرفانی و اسرار روحانی در این کتابها آمده آنرا بمعنی علم سرّی گرفته‌اند چنانکه گاهی در خود اوپه‌نیشدها این کلمه در این مفهوم بکار برده شده^۳ ناچار مطابق این تفسیر است که نخستین مترجم اوپه‌نیشدها بفارسی یعنی دارا شکوه نام آنرا: «سرا کبر» نهاده است.

شماره‌ی اوپه‌نیشدها بقول رادا کریشنان از دوست میگذرد و بروایت (نیخیلاناندا)^۴ در یکی از اوپه‌نیشدها از صد و هشت عدد سخن رفته. این اوپه‌نیشدها را اشخاص متفرقه در زمانهای مختلف با اقتباس از ویدها تألیف کرده‌اند ولی همین تعدد مؤلف و راوی و اختلاف زمان سبب شده که تشخیص اصیل از غیر اصیل دشوار شود رادا کریشنان هیچده اوپه‌نیشد انتخاب و از سنسکریت به انگلیسی ترجمه کرده و مؤلف ما (هیوم) سیزده تا راهم و اصیل تشخیص داده و ترجمه کرده که اینک کتاب حاضر ترجمه‌ی فارسی آنهاست. مفسر معروف هندی یعنی شنکر یا شنکر چاریا (حوالی ۹۰۰ بعد از میلاد) یازده اوپه‌نیشد برای تفسیر برگزید که عبارتند از: ایشه، کنه، کته، پرشنه، موند که، ماندو کیه، تایتریه، آیتریه،

۱- «نی» در فارسی هم بمعنی فرو و پایین است که در کلماتی مانند نشیب «نی - شیب» و نزار «نی - زار» و نوشت «نی - پست» و نشست «نی شست» دیده می‌شود و از همان ریشه مشترک هند و ایرانی است ۲- رجوع به اوپه‌نیشدها ترجمه رادا کریشنان ص ۲۰ ۳- بریهدارنیکه فصل ۲ بخش ۴ بند ۱۰، ایضاً فصل ۴ بخش ۱ بند ۲، ایضاً فصل ۴ بخش ۵ بند ۱۱ ... الخ ۴- Swami Nikhilananda از مترجمین جدید اوپه‌نیشدها.

چاندو گیّه ، بریهد آرئیکه ، شو تاشوتره^۱ . و اینها ضمن ترجمه‌ی حاضر آمده است و همین‌ها جزو اوپه‌نیشدهای برگزیده رادا کریشان هم هست باضافه‌ی هفت عدد دیگر .

درباب گردآوردگان و مؤلفان اوپه‌نیشدها هم مانند ویداها اطلاعات روشنی موجود نیست . در آن اوقات نظر عمده به مطلب و موضوع معطوف بوده نه مؤلف با اینهمه از عهد قدیم اوپه‌نیشدها نام یجنه ولکیه و زنش میتری ، وریکوه ، و بانوی فیلسوف دیگری بنام گارجی و جنکه پادشاه ویده‌ها در ردیف شرح و تقریر کنندگان مطالب آمده^۲ چنانکه این نامها در اوپه‌نیشدهای حاضر بچشم خواهد خورد . از عهد بعد نام باداراینه آمده که او را ویاسا نیز نامیده‌اند و این عنوان اخیر بمناسبت ویداها هم مذکور افتاد و بعید نیست ویاسا اسم خاص نباشد و از حیث ریشه کلمه بمعنی برگزیننده یا گردآوردنده آمده باشد^۳ .

از قرن دهم بعد از میلاد از نظر تدوین یا تفسیر اوپه‌نیشدها نامهای معروفتری از اشخاص پیش می‌آیند که عبارت باشند از شنکر (حدود ۹۰۰) و رامانویه (حدود ۱۲۰۰) و مذوه (حدود ۱۳۰۰) بعد از میلاد^۴ .

این تألیفات مهم دینی و فلسفی قرن‌ها در همان زبان سنسکریت باقی ماند تا اینکه داراشکوه فرزندشاهجهان پادشاه هند بسال ۱۶۵۶ میلادی انجمنی از علمای هندو را گردآورد و پنجاه اوپه‌نیشد را بزبان فارسی کرد و نخستین ترجمه‌ی کتب مقدس هندو از سنسکریت بیک زبان دیگر بوجود آمد . بسال ۱۸۰۱ میلادی یک جوان

۱- *Mondakiya* , *Mundaka* , *Prasna* , *Kena Ketha Isa* , *Samkaracarya* , *Samkara* -
Śvetasvatra , *Brhadaranyaka* , *Chandogya* , *Hitareya* , *Taitiriya*
 ۲- *Badarayana* -۳ *Yajnavalkya* , *Maitreyi* , *Raikva* , *Gargi* , *Janaka* -
 ۴- *Madhva* , *Ramanuya* , *Samkara* -

فرانسوی بنام انکتیل دپرون *Anquetil duperron* در نتیجه‌ی مسافرت بهند و مساعی حیرت‌آور این ترجمه‌ی فارسی را به لاتین برگرداند و او سبب شد که مغرب‌زمین نخستین بار از ادبیات هندوان آگاهی حاصل کند. از آن پس بود که خاورشناسان آن سرزمین دست‌بکار زدند و سنسکرت‌آموختند و به تحقیق و ترجمه مستقیم پرداختند. هیوم مؤلف کتاب حاضر دست‌کم از یکصد و بیست و پنج مترجم مغربی نام میبرد که تمام یا بعضی از اوپه‌نیشدها را بزبانهای اروپایی نقل کرده و گاهی هم متون سنسکرت را توأم با ترجمه منتشر ساخته‌اند تا چه ماند بتألیفات بسیاری در تاریخ و شرح و تفسیر آنها که از طرف دانشمندان بعمل آمده. غیر از متن ترجمه فارسی اوپه‌نیشدها بدست‌دار اشکوه فعلاً چهار ترجمه‌ی مهم و جدید دیگر در اختیار اینجانب است که عبارت است از ترجمه‌های هیوم، رادا کریشنان گمبیراننده و نخیلاننده^۱.

کتاب حاضر ترجمه است از ترجمه‌ی هیوم که سیزده اوپه‌نیشد را که بنظر او اصیل‌ترین و قدیم‌ترین است از سنسکرت به انگلیسی نقل کرده مشارالیه در هندوستان تولد یافته و موقع نخستین چاپ این کتاب یعنی ۱۹۲۱ میلادی که عنوانش سیزده اوپه‌نیشد اصلی^۲ است در دانشکده علوم دینی نیویورک سمت استادی داشته. وی از سنسکرت دانان نامی معروف است و در ترجمه‌ی خود اهتمام زیاد بکار برده تا از متن سنسکرت دور نشود و ترجمه درست مطابق متن باشد و در موارد عبارات مبهم یا معانی و اشتقاق لغات آنچه امکان داشته وقت بکار برده است.

۴- چکیده‌ی تعالیم اوپه‌نیشدها - مؤلف کتاب حاضر یعنی هیوم در مقدمه

سودمند خود که ترجمه آزاد آن (ص ۱- ۶۰) بنظر خواننده میرسد خلاصه‌ای از فلسفه‌ی اوپه‌نیشدها داده است و در اینموقع نیز نکاتی علاوه بر آن باختصار مذکور میشود:

۱- *Swami Nikhilananda (1949) Roberet Ernest Hume (1951) Sarvapalli Radhakrishn (1953) Swami Gambhirananda (1957)*

۲- *Thirteen Principal Upanishads*

دانشمندان هندو از سه مفسر نامی نام برده‌اند که فلسفه و تعالیم اوپه‌نیشدها را از نظر وحدت و ثنویت مورد بحث قرار داده‌اند و آنان عبارتند از مدواچاریا (۸۲۰ - ۱۱۹۹ م. ب.) و راما نوپاچاریا (۱۱۳۷ - ۱۰۱۷ م. ب.) و شنکراچاریا (۸۲۰ - ۷۸۸ م. ب.)^۱ ولی از این سه عقاید و توضیحات شخص اخیر الذکر یعنی شنکر یا شنکراچاریا انتشار و مقبولیت عامه پیدا کرده است. وی در وراء کثرت و ثنویت که در برخی فصول اوپه‌نیشدها مشهود است وحدت می‌بیند. حقیقت جهان و مبدأ و معاد زمین و آسمان و اساس هستی انسان را در اصطلاح ویدها و اوپه‌نیشدها برهما یا برهمن خوانند^۲ نهایت اینکه او را میتوان از نظرهای مختلف دید. یکی همان اصل اول هستی که فوق هر نوع وصف و کیفیت، مبرّا از کلیه صفات و معرّی از سمات و جهاتست و باید در حق او گفت: ای برتر از قیاس و گمان و خیال و وهم و زهر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم. او را در اصطلاح اوپه‌نیشد «نیر گونه»^۳ یعنی بدون گونگی یا بیچون خوانده‌اند. او نفس کلی یا نفس کل و روح وجود و منزله از هر نوع نسبت یعنی لایوصف ولایدرك است. دیگر اینکه او را از نظر عالم محسوس نگاه کرده‌اند که صفات و حدود و قیود دارد توسط اوست که حادث با قدیم ارتباط پیدا میکند و آفرینش حصول می‌یابد. او در واقع مرتبط است با عالم ظاهر که در واقع طیفی و اعتباری است^۴ این برهمای مقید و معلوم را در سنسکریت «سا گونه» گویند یعنی دارای گونگی

۱- *Mdhvacharya* ، *Ramanuyacharya* ، *Sankaracharya* - هر دو ضبط بموجب قواعد زبان سنسکریت *Brahma* ، *Brahman* مجاز است که برهمن از برهما می‌آید. بمعنی اصل عالم نهاد جهان و انسان هسته آفریننده جهان. در عین حال برهمن یا برهمن در ویدها و اوپه‌نیشدها معانی دیگر هم دارد نظیر: روحانی و یدایی، علم قدسی کلمه قدسی ورد و دعا و امثال آن در ترجمه (هیوم) که اصل کتاب حاضراست برای افاده معنی اول یعنی معنی خدایی ریشه اصلی یعنی (برهما) استعمال شده ولی برخی دیگران برهمن ضبط کرده‌اند. ۳- *Nirguna* ۴- عنوان عالم ظاهری یا طیفی در سنسکریت (مایا *Maya*) است مایا یعنی عالم «نمود» در برابر عالم «بود»

یا متّصف بصفات^۱ حتی صفاتی نظیر علم و خلاقیت و ربوبیت و رحمانیت و قهاربت جمله مربوط باوست .

اما در حقیقت دو بره‌مای مذکور دو حقیقت جداگانه نیستند بلکه در اساس یکی هستند بموجب تمثیل هندی برهماشبیہ اقیانوس است که در نهاد حقیقی ثابت و ساکن است ولی ظاهر و سطح آن تغیر و تموّجی دارد. يك اقیانوس است ولی دو جلوه دارد. اقیانوس متموج و متغیر شبیه بره‌مای محدود و متصف است. این بره‌مان مظهر جهان (مایا) یا جهان نمود یا عالم ظاهر است .

جهان حقیقی در وراء و باطن جهان ظاهر است که حقیقت آن برای بینایان و دانایان پیداست و اهل نظر نسبت بآن بینش یا (ویدیا) حاصل میکنند و جهان نمود چون حقیقت اشیاء را نشان نمیدهد جهان نادانی یا (اویدیا) است^(۲)

راه مستقیم برای پی بردن به برهما یا بره‌مان نفس خود اوست که (اتمن) نام دارد^۳ در حقیقت این نفس فردی (اتمن) از همان نفس کلی (براهمن) یا براهمان = برهما) نشانه و جلوه‌ایست پس در حقیقت بین اتمن و بره‌مان فاصله‌ای نیست، در واقع هدف اعلاّی آدمی اینست که نفس کلی را در خود کشف کند و بمقام وحدت برسد و باصطلاح عرفای خودمان فاصله میان خود و خدا از میان برخیزد یعنی بر شخص بصیر عارف مشهود گردد که در برابر خدا خودی نیست «لیس فی‌الدار غیره دیّار، من عرف نفسه فقد عرف ربه» پس در اولین مرحله نفس فردی و در نظر شخص بینا تمام عالم محسوس مظهر و جلوه گاه يك حقیقت است که عبارتست از (برهما)ی جاودان . وسعادت عبارتست از سلوک و ریاضتی که ما را به

۱- Saguna = Vidya = پیدایش دانش avidya ناپیدایی ناهوبدا ، نادانی

۳- atman از نظر ریشه بمعنی نفس یا دم است و مفهوم شایع آن نفس یا خود است کلمه سنسکریت بین نفس و نفس مانند عربی تقارن هست .

آن حقیقت برساند یعنی اتمن به برهمن برسد و وصول بحق حاصل گردد که او حقیقة الحقایق است.^۱

منظور از سلوک و ریاضت کوشش در راه کسب علوم و یدایی و پیروی از تعالیم مرشد (گورو)^۲ و بجا آوردن عبادات و اوراد و کارهای نیک و کف نفس از لذات عالم جسمانی و نظایر آنست. طبق توضیح رهبران روشنفکر هندی در عصر ما مانند رادا کریشنان مقصود از این کف نفس و ریاضت هرگز ترك علایق این جهان محسوس نیست بلکه اسیر نشدن به آن علایق است، انکار زندگی نیست بلکه آلوده نشدن به شهوات آنست یعنی همانست که در عرفان استغنا گویند.^۳

ظهور برهما در جهان و تجلی برهمن در اتمن در اوپه نیشدها که در زمانهای مختلف توسط اشخاص مختلف در مراحل فرهنگهای مختلف بیان شده توضیحات و توجیهاات گوناگون دارد گاهی اشارات لطیف شاعرانه گاهی عبارات نغز عارفانه و در مواردی هم به تمثیلات ساده‌ی کود کانه و تشبیهات زننده عامیانه تصادف میشود ولی هدف اصلی که مظهریت این جهان و جلوه گاه بودن قلب انسان نسبت به برهمنی جاویدان یا خدای زمین و آسمان باشد همه جا پیدا است. پس از درک این یگانگی هستی است که موضوع دوگانگی یا بلفظ سنسکریت (دویتته) مانند این عالم و آن عالم، دنیا و آخرت، جسم و روح، زنده و مرده و نظایر آن از بین میرود و روح شخص بمقام غیر دوگانگی یا لائوئیته (ادویتته)^۴ میرسد و آنگاه هر چه را نگردد خدا بیند و معنی قول «مارأیت شیئاً الا ورأیت الله...» واضح میشود و

۱- عنوان حقیقة الحقایق در سنسکریت این است: (Satyasya Satyam) ۲- Cruru

۳- اینگونه توضیح و توجیه فلسفهی دینی هندویی از طرف رادا کریشنان در سایر تألیفات او هم پیدا است از آنجمله در فصول اخیر کتاب: «ادیان شرق و فکرفرب» ترجمهی دکتر رضازاده شفق

از انتشارات دانشگاه طهران ۱۳۴۵ هجری شمسی ۴- advaita Dvaita

شخص بهره‌نگرد از روی خلوص گوید: «آن تو هستی» - «تات توم اسی»^۱

۵- نخستین ترجمه‌ی اوپه‌نیشدها - بطوریکه اشارت‌رفت نخستین ترجمه‌ی

اوپه‌نیشدها از سنسکریت بسال (۷-۱۶۵۶) میلادی یعنی ۱۰۶۷ هجری بعمل آمد. شاهزاده داراشکوه فرزند ارشد شاهجهان پنجمین پادشاه گورکانی هند بدستیاری چند تن از علمای هندو دست باین کار مهم زد و پنجاه اوپه‌نیشدرابفارسی در آورد و بسی نگذشت خاور شناس جوان فرانسوی (انکتیل دوپرون) که ذکرش گذشت آنرا از فارسی به لاتین نقل کرد و بهمین واسطه مغرب زمینیان بوجود اوپه‌نیشدها پی بردند و مطالعه آثار ادبی هندی در آن سرزمین آغاز کرد سپس دانشمندان غربی و شرقی زبان باستان هند یعنی سنسکریت را فرا گرفتند و به ترجمه‌های مستقیم بزبانهای نامی اروپایی پرداختند. چنانکه اشارت رفت.

این ترجمه را داراشکوه بموجب تعبیری از لغت (اوپه‌نیشد) «سراکبر» نام نهاد که «سراالاسرار» هم گفته‌اند.

چنانکه میدانم زبان فارسی نه تنها زبان درسی و ادبی حتی توان گفت زبان مادری تیموریان هند بود بلکه در سراسر محافل ادبی هندوستان رواج داشت. شیوه‌ی تحریر خود داراشکوه ساده و روان و تألیفات او نمونه‌های بهترین نگارش فارسی آن زمان است سبک سراکبر هم از روی همان شیوه‌است الا اینکه خصوصیات در آن کتاب مشهود است که بوجه اشاره ذکر می‌شود:

۱- برخی تعبیرات و اصطلاحات خاص فارسی آن زمان هند بکار رفته مثلاً

در اوپه‌نیشد بریهد ارنیکه در جمله «اشومید عبارت از این مشغولی است...» و در دوسطر پایین‌تر عبارت: «و آن مشغولی اینست...» کلمه «مشغولی» را بطوریکه

خود در مقدمه اشاره کرده بمعنی عبادت معادل لغت (اوپاسنا)^(۱) سنسکریت بکار برده .

۲- کلمات و جمله‌های سنسکریت در طی جمله فارسی با فرط استعمال شده بدون اینکه چه از حیث تلفظ صحیح دقتی و چه از حیث غیر فارسی بودن آنها تفکیکی بعمل آمده باشد و این موضوع خواندن و فهمیدن سراً کبر را دشوار و معقد ساخته .

۳- ضبط کلمات و جمله‌های سنسکریت که با حروف عربی نوشته شده بفرآوانی در داخل عبارات فارسی بکار رفته از ضبط و تلفظ صحیح متن سنسکریت فرق فاحشی دارد و افسوس بواسطه نداشتن فرصت و وسیله نتوانستم تعیین کنم که ضبط این کلمات و جملات تابع تلفظ خاص بومی یا عامیانه یا تلفظ مشترك و متداول بین فارسی زبانان بوده است .

اینک مثالهای چند از متن سراً کبر که نظایر آن در سراسر آن کتاب بچشم میخورد : « اینگهت » بجای اوپه نیشد ، « بید » بجای ویدا « ججر بید » بجای یجور ویدا ، « اتهر بن بید » بجای اترو ویدا . . . الخ

۴- چیزی که خواندن سراً کبر را دشوارتر میسازد این است که داراشکوه حین ترجمه اکتفا بمتن اصلی نکرده بلکه در هر مورد که لازم دیده جمله‌هایی از بابت تکمیل یا توضیح حتی از اخبار و عقاید اسلامی بر آن افزوده است که تشخیص اصل را از ضمایم بسیار مشکل میسازد^۲

۵- نکته‌ای نیز قابل ذکر است که در آ زمان بواسطه‌ی نبودن روش انتقادی معمول عصر ما تعیین اینکه کدامین اوپه‌نیشدها اصیل و کدامین غیر اصیل یا

۱- Upasana - ۲- در چاپ سراً کبر طهران (بسعی و اهتمام دکتر تاراچند وسید محمد رضا جلالی نائینی) بواسطه وضع قوسین در راه رفع این اشکال همت وافی شده است

مجموعول است بسی دشوار بود پس نمیتوان نسبت به اصالت همه‌ی پنج‌جاه اوپه‌نیشده داراشکوه اعتماد داشت چنانکه میدانیم منتقدین و مترجمین نامی عصر ما بر گزیده‌ترین اوپه‌نیشدها را کمتر از بیست تعیین و ترجمه کرده‌اند.

۶- داراشکوه - در اینموقع جا دارد مجملی از مفصل زندگانی و مذهب داراشکوه نخستین مترجم اوپه‌نیشدها آورده شود^۱ محمد داراشکوه فرزند ارشد شهاب‌الدین شاهجهان حکمران هندوستان (۱۶۵۸ - ۱۶۲۸ میلادی مطابق - ۱۰۶۸ - ۱۰۳۷ هجری) از شاهزادگان شایسته و فرهنگدوست و فضیلت‌شعارسلاله گورکانی تیموری بروایت خودش سال ۱۰۲۴ هجری در شهر اجمیر^۲ هندوستان پا بدنیا نهاد مادرش ارجمند بانو ملقب به ممتاز محل دختر آصف‌خان از خانواده‌ی ایرانی بود و میان زنان شاهجهان موقع ممتازی داشت داراشکوه بروجه مرسوم در دربار گورکانی دوره‌ی تحصیلات اسلامی خود را از کتب فارسی و گاهی عربی تحت تعلیم شیوخ و معلمین زمان انجام داد و با علاقه و هوشمندی که داشت زبان سنسکریت را هم فراگرفت.

نکته‌ای که در بحث از تحصیلات داراشکوه قابل ذکر و فکراست مطالعات و مذاوَضات مذهبی اوست. برخی دانشمندان عقیده دارند علت انتشار دین اسلام در هند هرگز منحصر و محدود به نفوذ سیاسی و نظامی ایران در هند توسط امثال سلطان محمود غزنوی نبود بلکه یک زمینه‌ی مایه‌دار معنوی هم داشت و آن عبارت بود از تعالیم انسانی و دعوت جهانی قرآن که با فلسفه‌ی دینی هندی سازش داشت پس برای هندوان پذیرفتن آیینی که همه‌ی اقوام را به تعارف و تفاهم میخواند

۱- درباب داراشکوه منابع هندی و غربی زیاد است برای بهترین و مفصلترین شرح حال او در فارسی به مقدمه کتاب «اوپا‌نیشادها» بقلم آقای جلالی نایینی چاپ طهران ۱۳۴۰ شمسی هجری رجوع شود
۲- اجمیر شهری معروف در ولایت راجستان در ۳۳۰ کیلومتری جنوب غربی دهلی

دشوار نبود. بخصوص که شاهان مسلمان هند نظیر اکبر شاه (۱۶۰۵ - ۱۵۵۶ میلادی) چنین سیاست تفاهم و توافق را پیش گرفتند. آنچه در این مورد اهمیتی بسزا دارد ظهور و انتشار مذهب عرفان اسلامی ایرانی در این عصر در آن شبه قاره است هندوستان بحکم عقاید باستانی خود و پیروی از آیین «اوپه نیشدها» زمینهای بسیار مساعدی برای عرفان داشت و جای شگفتی نیست که از این طریق مجال سازش ریشه دار برای اهل طریقت طرفین فراهم آمد و شیوخ و پیروان مذاهبی مانند قادریه و سهروردیه و نقشبندیه و شطاریه و جشتیه در آن سرزمین ظهور کردند و هر یک از راهی به نشر عقاید صوفیانه پرداختند.

پس عجب نیست داراشکوه که بحکم تمسک به آرامش درونی عرفانی اغلب خود را «بی اندوه» لقب میداد در نتیجه یک تعلیم و تربیت اسلامی و تحت تأثیر نفس و نفوذ صوفیان زمان مانند مرشدش ملا شاه چنان روح دینی و عرفانی پیدا کند که نه تنها هند و ایران بلکه جمله جهان را بدیده وحدت بیند و بین خدا و برهما و اسلام و برهمنی فرق اساسی مشاهده نکند و کتب دینی هند را نیز کتب آسمانی خواند.

اینست در تألیفات عدیده خود مانند «سفینه الاولیاء» و «سکینه الاولیاء» و «رساله حقنما» و «حسنات العارفين» و نظایر آن مدام از طریق عقاید اسلامی خود راه توحید و تألیف بین ملل و نحل را پیمود و مخصوصاً در کتاب «مجمع البحرين» کوشش کرد، برزخ فاصل بحر بیکران عرفان اسلام و ایران و دریای بی پایان عرفان هند را از میان بردارد هزار افسوس آن بی اندوهی که داراشکوه آنرا در خود میدید یا آرزوی آنرا میکرد در این جهان غم و اندوه باو روی نیارود و چنان مرد خداشناس دین پرور و مظهر ادب و هنر خواه ناخواه گرفتار ستیز گیهای فجیع سیاسی و دشمنیها و مواضعهای پست خانوادگی گشت و بسال ۱۰۶۹ هجری یعنی

پس از ۴۵ سال عمر پر از رنج بدست جلادان برادرش اوزنگریب (۱۷۰۷-۱۶۵۹) در دهلی مقتول گشت و جسدش در مقبرهٔ همایون بخاک سپرده شد.

در اینموقع بمنظور نمودار ساختن عقیده‌ی دینی و ذوق عرفانی و هدف مذهبی او و آوردن نمونه‌ای از سبک و انشای «سر اکبر» مقدمه‌ی آنرا عیناً بروجه ذیل نقل میکنم:

«بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله الذي انزل علي عبده الكتاب و لم يجعل له عوجا»

حمد ذاتی را که نقطهٔ بای بسم الله در جمیع کتب سماوی از اسرار قدیم اوست و الم که ام الكتاب است در قرآن مجید اشاره به اسم اعظم اوست و جمیع ملائکه و کتب سماوی و انبیا و اولیا و همه مندرج درین اسم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و علی الله و اصحابه و اولیائهم اجمعین اما بعد چون فقیر بی اندوه محمد داراشکوه در سنهٔ هزار و پنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود بجازبهٔ عنایت الهی و فضل نامتناهی سعادت ارادت اکمل مگملان زبدهٔ عارفان استاد استادان پیر پیران پیشوای پیشوایان موحد حقایق آگاه حضرت ملا شاه سلمه الله دریافت و چون ذوق دیدن عارفان هر طایفه و شنیدن سخنان بلند توحید بهم رسیده بود و اکثر کتب تصوف بنظر در آورده و رساله‌ها تصنیف کرده بود و تشنگی طلب توحید که بحر است بی نهایت دمبدم زیاده میشد و مسئله‌های دقیق بخاطر میرسید که حل آن جز بکلام الهی و استادی ذات نامتناهی امکان نداشت و چون قرآن عظیم و فرقان کریم اکثری مرموز است و امروز داننده‌ی رمزها کمیاب خواست که جمع کتب سماوی را بنظم درآرد تا از همان کلام الهی که خود تفسیر خود است و اگر در کتابی مجمل باشد در کتابی دیگر مفصل یافته شود و از آن تفصیل آن اجمال دانسته گردد نظر بر توریب و انجیل و زبور و دیگر صحف انداخت اما بیان

توحید در آنها هم مجمل و مرموز بود و از ترجمه‌های سهلی که اهل غرض کرده بودند مطلب معلوم نگردید در پی آن شد که از چه جهت در هندوستان وحدت عیان گفت و گوی توحید بسیار است و علمای ظاهری و باطنی طایفه‌ی قدیم هند را بر وحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست بلکه مایه اعتبار است بر خلاف جهلای این وقت که خود را علما قرار داده‌اند و در پی قتل و آزار و تکفیر و انکار خدا-شناسان و موحدان افتاده جمیع سخنان توحید را که از فرقان حمید و احادیث نبوی صریح ظاهر است رد مینمایند و راهزنان راه خدا اند بعد از تحقیق این مراتب معلوم شد که در میان این قوم قدیم پیش از جمیع کتب سماوی چهار کتاب آسمانی که رک بید و ججر بید و سام بید و ائهرین بید^۱ باشد بر انبیای آنوقت که بزرگتر آنها آدم صفی علیه السلام است با جمیع احکام نازل شده و این معنی از همین کتابها ظاهر است و خلاصه این چهار کتاب را که جمیع اسرار سلوک و اشغال و توحید صرف در آن مندرج است و آنرا اینکتهت^۲ مینامند و انبیای آنزمان آنرا جدا ساخته بر آن تفسیرها بشرح و بسط تمام نوشته‌اند و همیشه آنرا بهترین عبادات دانسته میخوانند این حق جوی خود مبین^۳ را چون نظر بر اصل وحدت ذات بود نه بر زبان عربی و سریانی و عبرانی و سنس کرت^۴ خواست که آن اینگهتما را که گنج توحید بود و دانندگان آن در آنقوم هم کم مانده‌اند خود بزبان فارسی بی کم و زیاد و بیغرض نفسانی بعبارت راست بر است^۵ لفظاً باللفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعه که آنرا از اهل اسلام اینقدر پوشیده و پنهان میدارند در آن چه سراسر است و چون درین ایام بلدهٔ بفارسی که دارالعلم این قوم است تعلق باین حق جوی داشت پندتان

۱- ریگویدا «یجورویدا» سامویدا اتروویدا ۲- اوپه نیشد ۳- گویا منظور بر عکس
 کمه «خودبین» باشد ۴- سنسکریت ۵- آنچه ما تحت اللفظ گوئیم

و سنیاسیانی^۱ را که سرآمد وقت و بید و اینک‌هت دان بودند جمع ساخته خود این خلاصه‌ی توحید را که اینک‌هتها یعنی اسرار پوشیدنی باشد و منتهای مطلب جمیع اولیاءالله است در سنه هزار و شصت و هفت هجری بیغرضانه ترجمه نموده و هر مشکلی و هر سخن بلندی که میخواست و طالب آن بود و میجست و نمی‌یافت ازین خلاصه کتاب قدیم^۲ که بی شک و شبهه اولین کتب سماوی و سرچشمه‌ی تحقیقی و بحر توحید است و مطابق قرآن مجید بلکه تفسیر آنست و صریح ظاهر میشود که این آیات بینه در حق این کتاب قدیم است که **وانه لقران کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المظہرون تنزیل من رب العالمین** یعنی قرآن کریم در کتابی است که آن کتاب پنهان است و او را درک نمیکنند مگر دلی که مطهر باشد و نازل شده‌است از پروردگار عالمیان و مشخص و معلوم میشود که این آیت در حق زبور و توریة و انجیل نیست و از لفظ تنزیل چنین ظاهر میگردد که در حق لوح محفوظ هم نیست و چون اینک‌هت که سر پوشیدنی است حاصل این کتاب است و آیتهای قرآن مجید بعینه در آن یافته میشود پس به تحقیق که کتاب مکنون این کتاب قدیم باشد و ازین این فقیر را نا دانسته‌ها دانسته و نا فهمیده‌ها فهمیده شد و وقت شروع در ترجمه از مصحف مجید فال گشود و سورة اعراف برآمد که اول آن اینست **المص کتاب انزل الیک فلا تکن فی صدک حرج منه لتندر به و ذکرى للمؤمنین** و بغیر از منتفع شدن خود و اولاد خود و دوستان خود و طالبان حتی مطلبی و مقصدی نبود و سعادت‌مندی که غرض نفس شوم را گذاشته خالصاً لوجه‌الله این ترجمه را که بسر اکبر موسوم گشته ترجمه‌ی کلام الهی دانسته ترک تعقیب نموده بخواند و بفهمد بی‌زوال و بیخوف و بی‌اندوه و رستگار و مؤید خواهد شد.

۱- پندیت *Pandit* بمعنی دانشمند عالم علوم ظاهری سنیاسی *Samnyasin* تارک دنیا
 ۲- گویا منظور از خلاصه کتب قدیم آن باشد که اوپه‌نیشدها خلاصه‌ای هستند از وی‌داها.

مقدمه

بقلم : هیوم

مقام اوپه‌نیشدها در تاریخ فلسفه

تقریباً مقارن با دورهٔ فعالیت فکر فلسفی و دینی که در قرن ششم قبل از میلاد در سراسر جهان متمدن آغاز نمود و هریک از پیشوایان خرد و دانش مانند فیثاغورس و کنفیسیوس و بودا و زرتشت بنیان فلسفه‌های جدیدی را می‌گذارند یا ادیان بزرگی ایجاد می‌کردند در سرزمین هند نیز یک نهضت آرام فلسفی وجود داشت که از همان تاریخ در کلیه افکار متأخر آنکشور نفوذ کرد و در عالم مغرب‌زمین هم جلب توجه نمود. بعد از آنکه مهاجرین آریائی هندوستان به آنسامان آمدند و پابرجا شدند لاجرم در طی زمان بمطالبی پرداختند که هر فرد انسان جدی خردمند را باندیشه فرا میدارد آنمطالب عبارت بود از معنی و هدف حیات و غایت جهان و ارتباط بشر با نیروهای نامرئی عالم و نظایر آن که پژوهندگان آن با کمال خلوص می‌کوشیدند مگر جوابهای قانع‌کننده و توضیحات کافی برای آن مسائل عمیق پیدا کنند مثلاً در اوپه‌نیشد موسوم به شوتا شو^۱ تر^۱ چنین نوشته‌اند :

ای برهماعلت چیست؟ ما از کجا بوجود آمده‌ایم؟ بچه وسیله زندگی می‌کنیم و بچه اساسی استواریم؟ درین عالم غم و شادی در فرمان کی هستیم؟
ای علمای دین آیا مراحل مختلف حیات خود را طی می‌کنیم؟ اینان نیز مانند

نخستین فلاسفه یونان قدیم بطرز تازه و طفلانه‌ای هر دم نظری در باب نخستین شکل هیولای اولیه که جهان از آن ساخته شده اظهار میداشتند و در عین حال بازماند آن فلاسفه گاهی متوجه باصول بودند و درمییافتند که بنیان هستی بر وحدت است. در واقع اولین خردمندان هندی بودند که در نتیجه بینش خاصی يك دستگاہ وحدت عارفانه اندیشیدند و آن فکر از طرف اخلاف آنان در طول اعصار در آندیا پذیرفته شد. و در حقیقت اگر در هند يك اصل فلسفی است که زمینه تمام تفکرات فلسفی را تشکیل میدهد همانا اصل مظهریت و وحدت عقلانی عالمست.

کتابهای اوپه‌نیشد اولین تدوین افکار فلسفی مرتب هندوان را نشان میدهد یعنی این اسناد قدیم‌ترین تحریرات اصولیست که فکر و اهتمام دانشمندان هند را برای در آوردن عالم عینی بصورت عالم عقلی نمایان می‌سازد. این اوپه‌نیشدها از آن روزگاران نسبت بافکار فلسفی متأخر هند مرجعیت عامه داشته و کسی مخالفت اصولی با آن نکرده است. حتی دسته مادیون موسوم به چاروا که^۱ که کتب ویدا و تعلیم خلود نفس و تقریباً کلیه تعلیمات دینی بر همنان را پشت پا زدند اوپه‌نیشدها را احترام می‌گذارند.

قسمت قابل توجه و مهم و متأخر کتب ویدا یعنی ودانته سار^۲ عیان می‌سازد که همین چاروا که‌ها و پیروان عقیده بودائی و فرقه مترسمون موسوم به پورومیمانسا و فرقه منطقیون موسوم به نیایه همگی در نظریات خود استنادشان بکتب اوپه‌نیشداست. حتی فلاسفه دو گانه اندیش شامخیه^۳ جملگی تابع و متوجه به اوپه‌نیشدها بوده‌اند. نسبت به کتب رسمی و مقبول عامه (ویدا) این کتابهای اوپه‌نیشد در واقع بمنزلت متون محسوبست بخصوص آنچه که (بادراینه)^۴ بنام ودانته سوتر و شنکر^۵ بنام تفسیر تألیف نموده‌اند.

اهمیت و تأثیر اوپه‌نیشدها هنوز هم باقیست چنانکه دوینسن^۱ در کتاب خود موسوم به «فلسفه اوپه‌نیشدها» گوید؟ «امروز اوپه‌نیشدها نسبت بهر هندوی برهمنی همان معنی را دارد که انجیل نسبت به عیسویان دارد و مکس مولر^۲ گفته است تعداد چاپهای کتب اوپه‌نیشدها و شرح شنکر در هند بیشتر از چاپهای کتابهای اسپینوزا و دکارتست در اروپا. بخصوص در زمان ما در نتیجه انحطاطی که در دیانت عامیانه جاری هندوان مشهود است تحصیل کردگان هندو رو بسوی آن کتابهای باستانی خویش آورده‌اند و در آن تعالیمی می‌یابند که بزعم ایشان بسایر ادیان و حکم برتری دارد. قابل توجه است که پیشوای نهضت مهم دینی تجددخواه اخیر معروف به نهضت سماجه‌ها^۳ که رَمون روی^۴ باشد اولین هندو است که اوپه‌نیشدها را با انگلیسی ترجمه کرد. مشارالیه اهتمام داشت دیانت هندو را با احیای فلسفه اوپه‌نیشدها و اختیار و ادخال بعضی اصول التقاطی بار دیگر بمقام صفا و برتری نخستین خود بنشاند.

عارف پیشه‌گان هند هم این کتاب را گرامی دارند و منبع الهام عرفانی میدانند و آن را اینگونه توصیف میکنند: «یک کتاب جهانی یعنی کتابی که همه وقت در قلب دوستداران دین و حقیقت میان کلیه ملل عالم مؤثر است»^۵.

اهل راز و رموز ممالک متعدد هم عقیده دارند که در این کتب برای ترقی در راه سیر و سلوک اشاراتی موجود است که از دیده اهل ظاهر نهانست.

اوپه‌نیشدها نه تنها مبنای فلسفه هند از آغاز تا کنون و منبع الهام عارفان جهان بود بلکه در فلسفه آن مقالات مطالبی زیاد مشابه با مطالب فلسفی مغرب زمین موجود است و این موضوع را متبعین فلسفه مغرب زمین دریافته و تصریح کرده‌اند.

۱- Rammohun Roy - ۴

۲- Samaja - ۳

۳- Max Muller - ۲

۴- Deussen - ۱

۵ - نقل از کتاب موسوم به «اوپه‌نیشدها» تألیف میدوچتو پادیاپه Mead Chattopàdhyaya ص ۵ چاپ لندن ۱۸۹۶

شوپنهاور^۱ حکیم وحدت وجودی معروف آلمانی بدون تردید از تعلیمات اوپه‌نیشدها الهام گرفته . مشارالیه بعد از خواندن ترجمه لاتین اوپه‌نیشدها (که بواسطه مستشرق فرانسوی انکتیل دوپرون^۲ از یک ترجمه فارسی^۳ به لاتین نقل شده بود) چنین گفت : «مطالعه این کتاب بزرگترین اجر و صعود روحانیست و در زندگی و مرگ موجب تسلیت خاطر من بوده و خواهد بود» .

پروفسور دویسن^۴ استاد فلسفه در دانشگاه کیل (آلمان) همواره مطالعه دقیقی را که در باب اوپه‌نیشدها و فلسفه ویدا بعمل آورده بود برای خود توفیقی بزرگ می‌شمرد او بود که ما را برای فهم معانی دقیق آن کتاب یاوری کرد . بعقیده مشارالیه لب عقاید پارمنیدس و افلاطون و کانت در آن کتب آمده است . وی در نطقی که بعد از بازگشت از سفر آسیا بسال ۱۸۹۳ در لندن در شعبه بمبئی انجمن همایونی آسیائی ایراد نمود چنین گفت : «کتب ویدا در شکل اصلی خود نیر و مندترین پشتیبان اخلاق ملکوتی و بزرگترین تسلیت در برابر رنجهای زندگی و وحشت مرگست . ای هندوان دست از آن برندارید» .

پروفسور رویس استاد دانشگاه هرورد آمریکا بواسطه اهمیتی که نسبت بفلسفه اوپه‌نیشد قائل بود آن را ضمن سلسله کنفرانسهای (گیفرد) در دانشگاه آبردین موضوع بحث قرارداد و از ترجمه‌های مستقیم اوپه‌نیشدها که بزبان انگلیسی شده بود بخصوص از ترجمه لنمن^۵ بحث کرد چنانکه مذکور افتاد اوپه‌نیشدها هم اهمیت تاریخی دارند هم بالفعل دارای اهمیت و ارزشند . در واقع امروز کسی نمیتواند روحیه بک هندوی تحصیل کرده را درست بفهمد مگر اینکه بمواریث فرهنگی گذشته هند که از اوپه‌نیشد سرچشمه میگیرد پی برد . اصطلاحات و تشبیهات و سبک فکر و

۳- رجوع شود به دیباچه

۲- Anquetil du Perron

۱- Schopenhauer

۵- Lanman, Aberdeen, Gifford, Royce

۴- Deussen

عباراتی که وی بکار میبرد از اوپه‌نیشدها و تفسیر آنها یعنی تفسیرهای شنکرو کتب سوتر برمیخیزد^۱.

گرچه در این کتابها بعضی موضوعات محدود بومی و کهنه هم موجود است ولی بیشک فکر وحدت که در اوپه‌نیشدها هست در فلسفه وحدت مغرب زمین نفوذ داشته و خواهد داشت زیرا اصولی در آن فلسفه موجود است که بعمق حقایق فرو میرود و در هر دستگاہ فلسفی برای توجیه عالم تجربه باید بآن مرحله رسید. برای تحلیل واقفانه آن اصول قطعاً کتاب فلسفی مهمی درخور است و برای تمهید مقدمه چنان کتابیست که مطالب متفرقه اوپه‌نیشدها تلخیص و تهذیب و بترتیب ذیل بیان میشود:

کتب اوپه‌نیشد و مقام آنها در فلسفه هند - باید دانست اوپه‌نیشدهای

قدیم عبارتست از مباحث دینی و فلسفی و قسمتی است از کتب (ویدا). در این کتب فصول مقدماتی هست عبارت از منترها یا اذکار و سرودها بخدایان همچنین (برهمنه)ها یا ابوابی در توضیح قربانی و غیره. این مطالب سه گانه یعنی مطالب دینی و فلسفی و سرودها و مراسم قربانی را که مجموع آن را «شروتی»^۲ یعنی وحی هم مینامند می‌توان بطور کلی اقوال شاعران و روحانیان و فیلسوفان شمرد. البته این تفکیک قطعی نیست زیرا در حقیقت اوپه‌نیشدها اجزاء متمم برهمنه‌هاست و از این لحاظ عبارتست از ادامه مراسم و مباحث قربانی الا اینکه بملاحظات فلسفی وارد میشوند. بسیاری از آنچه در اوپه‌نیشدها بخصوص در (بریه‌داریکه) و در (چاندوگیه) هست مناسب‌تر بود در قسمت «برهمنه» باشد و بعضی که در برهمنه‌ها آمده در واقع از سنخ مطالب اوپه‌نیشدهاست. پس دو قسمت درهم‌آغشته است.

تعیین تاریخ قطعی برای اوپه‌نیشدها محالست. اینقدر هست که در برهمنه‌ی

شاتاپاته^۱ که قسمت اخیر آنرا همان اوپه‌نیشد بریهد - آرنیکه تشکیل میدهد مطالبی دیده شده که تا حدود سال ۳۰۰ ق. م. میرسد. در خود اوپه‌نیشدها اشاراتی بکتبی موجود است که دلالت دارد بزمان هائیکه متأخرتر از زمان تدوین اولین آنهاست. بهترین کاری که در این باب توان کرد اینست که مدلول کلی اوپه‌نیشدها با آنچه مقدم یا موخر بنظر میرسد سنجیده شود و با این روش اینطور معلوم میشود که تاریخ تألیف اوپه‌نیشدها حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد یعنی حوالی ظهور مذهب (بودا) بوده است.

با اینهمه مذهب بودا که بعداً ظهور کرد در اوپه‌نیشدها نفوذ یافت. مثلاً در بریهد آرنیکه مسطور است که اجزاء جسد انسانی بعد از مرگ هر یک بقسمتی از طبیعت ملحق میشود که از آن آمده حتی روان او هم بفضا میرود و تنها چیزی که از او می‌ماند نتیجه عمل او یا کرمه^۲ است و این عقیده کاملاً از تعلیمات بودائیست. از لحاظ لهجه هم این مشابهت را توان یافت. مثلاً کلمه سرواوت^۳ در کتب سنسکریت نیامده مگر در کتاب شاتاپاته برهنه و در کتب بودائی نواحی شمالی. مرادف این کلمه در لغت پالی هند سباوا ضبط شده. همچنین در اوپه‌نیشد بریهد حرف (ر) بحرف (ل) تبدیل یافته و این تغییر مرتباً در آن لغت پالی بعمل می‌آید که کتب بودائی جنوبی در آن نوشته شده. ممکنست این تغییر از تأثیر پالی در سنسکریت نباشد ولی دست کم همان عارضه است که در پالی ظهور می‌کند و نشان میدهد دوزبان باهم تماس داشته و از یک منشأ همزمان می‌آیند.^۴

دلیل دیگر برای تأثیر عقاید بودائی در اوپه‌نیشدها که موجه‌تر بنظر می‌آید

۱- Šatopatha Karma - ۲ ابوالعلاء گوید :
 فلجسمی الی التراب هیوط ولروحي الی الهواء صعود
 و علی حالها تدوم اللیالی فنحوس لمعشر وسعودا
 ۲- Sarvavat Paly, Sabbavar Šatopatha Brahmanas - ۴

تبدیل علامت جمع غایب است از (ت) به (ث) که این صورت از خواص کتب بودائی است و نظایر هم دارد. همچنین تصور میرود که مذهب موسوم به شیوا که کتاب مقدس آنان «آترو ویدا» است با مذاهب بودائی ارتباط داشته باشند و گویا با این طریق نفوذ بودائی به قسمت اوپه نیشدهای موسوم به «پرشند»^۲ و «موندکه»^۳ از اقسام آترو ویدا انتقال یافته باشد.

خلاصه اینکه معلوم میشود اوپه نیشدها از نفوذ خارجی مصون نبوده و صرف نظر از این مقوله در خود اوپه نیشدها بالذات عدم تجانس و اختلاط موجود است مثلاً اوپه نیشد بریهد - آرنیکه از سه جزء مرکبست که هر یک بجای خود واحد کاملست و هر سه با ذکر انساب پیشوایان دین که گویا خود مستقیماً از برهما اخذ تعلیم کرده اند خاتمه می یابد. جزء اول موسوم به «جزء عسلی است» که محتوی محاوره ایست بین یجنه و لکیه و میسریه و این محاوره عیناً در جزء دوم که موسوم است به جزء یجنه و لکیه تکرار شده است. پیدا است که این دو جزء مستقل از هم اجزاء یک کتاب مرتبط واحد نیستند و ناچار هر یک جزء کتابهای مستقل بوده و بعداً منضم بهم شده اند و جزء سوم که موسوم است به لاحقه ضمیمه شده است.

پس هم بریهد - آرنیکه و هم چاندوگیه مختلطند و مطالبی مختلف و متفاوت دارند از قبیل مراسم قربانی - افسانه - محاورات - اشتقاق (که غالباً اشتقاقهای بی اساسی است و با اینهمه در آن عهد از توجیهای مهم محسوب میشد). ایضاً اقوال مباحثات فلسفی و نظایر آن بدون ترتیب و ارتباطی جمع آمده. اوپه نیشدهای متأخر که مختصرتر هم هستند اینگونه مجموعه نیستند ولی عباراتی در آنها از اوپه نیشدهای قدیم و از کتب ودا نقل شده. همچنین عباراتی در بعضی آنها بخصوص در «کته»^۴ و «شوتا شوتره»^۵ موجود است که با اینکه مأخذ آنها روشن نیست با اینهمه

معلومست که از کتب قدیم‌تر نقل شده است.

اوپه‌نیشدها نه تنها از لحاظ تألیف غیر متجانس هستند بلکه عباراتی در آنها هست که دلالت بفرقه‌شنوی «شمخیه»^۱ می‌کند در صورتیکه آن برخلاف تعلیم وحدت در کتب (ویدا) است. در اوپه‌نیشد چاندو گییه که در ردیف اوپه‌نیشدهای قدیم‌تر محسوبست می‌گوید کلیه اشیاء موجوده از سه عنصر تر کیب یافته و این محدودیت به سه درمسلك شمخیه هم که از صفات ثلاثه‌ای بحث می‌کند هست. در کتاب (کته) از ذات مراتب بودن اصول طبیعی به نسبت اشراق آنها از ذات غیر متجلی^۲ بحث شده که شباهتی با تعلیم شمخیه در آنباب دارد. ولی در مرحله بعد بین این دو تعلیم (یعنی تعلیم اوپه‌نیشد و شمخیه) فرقی بوجود می‌آید زیرا بموجب اوپه‌نیشد ذات مخفی خود ذات مستقل ازلی نیست بلکه مقهور ذات دیگر است که عبارت باشد از نهاد عالم. در نسبت‌نامه‌های دیگر هم در اوپه‌نیشدهای موندکیه و پرشنه شباهتی هست. اصطلاح (بودی)^۳ به معنی عقل و یک اصطلاح خاص شمخی است.

در اوپه‌نیشد شوتا شوتره کلمه شمخیا آمده و مطالبی ذکر شده که شباهت بین

اوپه‌نیشد و شمخیه را می‌نمایاند.

خلاصه اینکه ازین ملاحظات و نظایر آن مبین است که اوپه‌نیشدها متجانس نیستند و از منبع واحد سرچشمه نمی‌گیرند و یک اصول مرتب فلسفی ندارند بلکه تلفیقی هستند از منابع متفرقه تعالیم و عقاید هندوان قدیم و ازین نظر نمیتوان از آنها یک فلسفه بسامان معینی استخراج نمود فقط میتوان گفت که در وراء تناقضهای ظاهری و موضوعهای نامرتب اساس وحدت موجود است و اینک آنرا عرضه میداریم.

۱- Samkhya ۲- Avyakta ناپیدا نا متجلی ۳- Budhi بمعنی هوش و عقل .
گویا کلمه (بودا) هم لزانست. کلمه (بودی) در فارسی بمعنی شامه باز از آن ریشه است.

قدیم‌ترین اهتمام به درك وحدت عالم

میان هندوان باستان مانند یونانیان آن عهد همواره اهتمام بعمل می‌آمد در باب نشأت و تشکل جهان توضیحاتی داده شود و در واقع این مطلب موضوع نظر فلسفی آن زمان را تشکیل میداد. این نوع تفکر بود که سرود معروف آفرینش را در کتابهای ویدا بوجود آورد یعنی در آن کتاب منشأ عالم بزبان استعاره و تمثیل از لحاظ هندسه و تولید و رسوم قربانی بیان شد. این تخیلات در فصول برهمنه‌ها و بعد در اوپه‌نیشدها ادامه یافت. نهایت اینکه در قدیم‌ترین اوپه‌نیشدها اینگونه عقاید راجع به تکوین موجود است گرچه بعداً عقاید دیگر هم پیش می‌آید.

می‌دانیم که در این فلسفه تکوین نظرهای مختلف از طرف قدما اظهار شده از نظر (تالس) فیلسوف یونانی اصل عالم آبست این عقیده بین ملل سامی نیز رواج داشت. در کتاب (بریهید) گفته است که جهان در ابتدا آب بود. و در کتاب چاندو گیة گفته است آب بود که سخت شد و زمین را و هوا را و آسمان را و خدایان و انسان را و حیوان و مرغان و گیاهان و درختان و کرمها و پشگان و موران را بوجود آورد. همه اینها همانا آب بود که جمود پیدا کرد. در کتاب بریهید، «گارجی»^۱ با «یجنده ولگیه»^۲ که فیلسوفی بود در باب گفتار عوام که این جهان از تارو پود خود از آب ساخته شده بحثی می‌کند.

در کتاب گته^۳ که متأخرترین فلسفه اصالت آب بیان شده «آتمن» از آب بوجود آمده و در کتاب آیتریه^۴ گفته است: اتمن بعد از آفرینش آبها شخصی را از آب ساخت که از اعضای وی اقسام دیگر عالم و آدم بوجود آمد و در کتاب «کاوشیتاکی»^۵ از زبان برهما نقل شده که «آبها در حقیقت عالم من هستند».

در مورد دیگر با يك طرز بیشتر فلسفی اصل عالم را فضا دانسته و در کتاب

«چاندو گیّه»^۱ سه شخص باهم مباحثه می‌کنند در باب اینکه عالم از چه اصلی بوجود آمده یکی از مباحثه کنندگان سه گانه در باب اصل عالم می‌گوید اصل عالم از صدا یا نفس یا غذا یا آب یا عالم عقبی است: دیگری می‌پرسد اصل عالم عقبی چیست؟ جواب می‌دهد: شخص نباید بماوراء عالم سماوی راه یابد. بنظر ما «سامن»^۲ بر عرش آسمان است.

شخص دوم به شخص اول ایراد گرفت و گفت سامن شما اساس ندارد و چون از او پرسید پس اصل آن عالم چیست جواب داد «این عالم». و چون پرسید اصل این عالم چیست از جواب عاجز ماند و گفت سامن اساس عالمست و از ماوراء آن سؤال نیست. بعد شخص سوم ایراد گرفت و گفت سامن شما از بین رفت و عجب اینست که این شخص سومی که بر همن یعنی حکیم نبود بهتر از همه در باب اصل عالم توضیح داد و چنین گفت: «تمام اشیاء از فضا بوجود می‌آیند و بفضا بر می‌گردند و ناپدید می‌شوند زیرا فضا بزرگتر از همه اشیاء و مرجع همه است.»

در مواردی عقیده کلی‌تر و مطلق‌تری اظهار شده مثلاً در ریگ‌ویدا و اتر و ویدا نظیر اقوال یونانیها اصل عالم را لاوجود (ا - سد)^۳ دانسته و گفته در ابتدا این جهان نبود و از آن نابود بود یا وجود پیدا شد.

در چاندو گیّه در اصل عالم مطلبی دیگر گفته شده که بین یونانیان و هندوان متداول بوده و آن عبارتست از عقیده نشأت عالم از اولین تخم و گفته شده است که در ابتدا این جهان لاوجود بود و آن بتدریج رشد نمود و بشکل بیضه یا تخمی درآمد و سالی بماند و آنگاه دو قسمت شد قسمتی سیم و قسمتی زر شد از آن سیم این زمین بوجود آمد و از آن زر آسمان. و طبقه فاصل ابر و مه است و رودها بمثابه عروق

۳ - a-sad = جزء اول یعنی (ا) در سنسکریت حرف

۱ - Chandokya ۲ - Saman

نفی و (سد) یعنی بود یا وجود.

هستند و مایع فواصل اینها اقیانوس است .

این عقیده در کتاب چاندوکیه مورد بحث قرار گرفته و چنین گفته شده « عزیزم در ابتدا این جهان وجود واحد بیهمتا بود . بعضی گویند این جهان لاوجود بوده و ثانی نداشته و وجود از آن ناشی شده ولی چطور ممکنست وجود از لاوجود بر آید برعکس در ابتدا وجود واحد بیهمتا بود و آن توجه بخود کرد و گفت کاش من متعدد بودم پس خودم را توالد بخشم . پس اول حرارت تولید کرد و حرارت بهمان ترتیب آب تولید کرد و آب غذا تولید کرد . ازین سه عنصر با نفوذ وجود اولیه بقیه اشیاء طبیعی و عضوی را با نام و تعیین بوجود آورد . »

داستان وجود در محاوره ای که گویا بین دوشخص یعنی یجنه ولکیه و گارجی اتفاق افتاده کلی تر است . گارجی میپرسد آیا آنچه بر فراز آسمان و زیر زمین و میان آن دو یعنی میان زمین و آسمان و آنچه مردم حال و گذشته و استقبال مینامند تا روپود آنهمه روی چه دستگاهی بافته شده یجنه ولکیه در پاسخ می گوید : روی فضا . باز میپرسد فضا روی چه بافته شده جواب میدهد آنرا برهمنان لایزال مینامند ولی خود به تعریف لایزال مبادرت نمی کند زیرا آن فوق تعینات ناسوتی است با اینهمه با بساطت و قوامی که داستان آفرینش عبرانیها را بخاطر می آورد در باب تأثیر و نفوذ آن که اصل عالم است در تکوین عالم گوید : گارجی حقیقت اینست که تعیین آفتاب و ماه و دقایق و ساعات و روزها و شبها و نیم ماهها و ماهها و فصلها و سالها و اینکه رودها از کوههای زمین برخی بسوی مشرق و برخی بسوی مغرب در جریانست جملگی بامر همان موجود لایزال انجام مییابد .

این کنجکاوها در باب منشأ عالم شئون در مرحله اول بحقایق کلی محسوس نظیر آب یا فضا و بعد حقایق فوق عالم محسوس نظیر لاوجود یا لایزال نظر دارد . حتی

در کتابهای «ریگویدا» و «اترو ویدا» بمرحلهٔ درك يك اساس واحد عالم رسیده و در واقع مبادی فلسفه وحدت را اشعارمیدارد در ریگویدا گوید:

«برهمنه سپتی»^۱ مانند آهنگری کلیه اشیاء را بهم جور کرد نیز در همان کتاب گوید ویشو کرمن^۲ (یعنی آفریدگار) که خدای یکتاست کلیه اشیاء را ساخت، کلیه اشیاء از «پوروشه»^۳ یعنی ذات عالم بوجود آمد نیز گوید:

در آغاز «هیرانیه گربه»^۴ ظاهر شد و اوزمین و آسمان را آفرید. ایضاً گوید در آن هنگام نه وجود بود و نه لاوجود ولی او (هو) با قدرت خودش بدون نفس نفسی بوجود آورد. باز گوید برای اینکه من نادان بدانم از خردمندان می‌پرسم هو که لم یولد است کی بود که عوالم ششگانه را بنانهاد. ایضاً گوید خردمندان همه به تعبیرات مختلف آنکسی را منظور دارند که یگانه موجود است.

پس در واقع اصل عالم را با تعبیرات مختلف مینامند که چهار اصل آن یعنی برهمنه سپتی - ویشو کرمن - پوروشه و هیرانیه گربه با ضافه حقیقت واحده یا (هو) به نقل از ریگویدا مذکور افتاد.

در اواخر دورهٔ کتب ویدا از خالقی دیگر بحث میشد و آن «پرجا پتی»^۵ (یعنی آفریدگار جهان) نامیده میشد که اینچنین شهرت پیدا کرد و از کتب برهمنه به کتب اوپه‌نیشد انتقال یافت.

بعد از این ملاحظات باید بمفهومی توجه نمود که در اساس تعلیمات کتب ویدا بوده و کلیه مفاهیم دیگر را تحت الشعاع قرار داده و آن همانا مفهوم برهماست که در کتب برهمنه ظاهر شد و بکتب اوپه‌نیشد فلسفهٔ برهما هم گویند.

سر نوشت آغاز

رشد و توسعه مفهوم برهما بطوریکه در شرح تکوین عالم در کتب قدیمه هندی در هر مورد يك شیء خاصی بنام اولین اصل یا مایه ذکر شده بهمان ترتیب در کتابهای بریهد و میتیری گوید آن اصل اول برهما بود. باز بر نهج تکوین در کتب قدیمه بخصوص در کتاب ریگویدا و رسالات برهمنه در کتابهای اوپه نیشد هم خلقت اولیه و خلقت عالم بدین طرز گفته شده «آفریدگار خواست تعدد پیدا کند خود را بحیث وجود آورد و بعد تقوی را ساخت و پشت سر آن این عالم را آفرید.»

شایان توجه است که در ذکر تکوین مطابق کتب قدیمه بحثی از مشیت یا عقل نیست ولی در این شرح اخیر مشیت بمیان آمده نیز آفرینش جهان بر طبق شرح مناجات (پوروشه) در کتاب ریگویدا و در رسالات برهمنه يك عمل دینی و توأم با مراسم ذکر شده.

این موضوع اخیر نباید موجب استغراب گردد زیرا هر عملی برای اینکه میمنت داشته باشد توأم با قربانی و ریاضت تصور شده اهمیت هر عمل دنیوی نظیر رفتن بجننگ مرادف بوده یا مقدار قربانی و مراسم تا چه ماند نسبت باعمال کلی نظیر آفرینش عالم.

این ملاحظات از لحاظ معنی و مفهوم کلمهٔ برهما و درك معنای تاریخی آن مهمست. کلمه برهما در کتاب ریگ‌ویدا بمعانی سرود، دعا، علم قدسی، و سحر نیز آمده و در کتابهای اوپه‌نیشد بهمین معانی استعمال شده.

همچنین منظور از برهما نیروئی بوده است که در نهاد سرودها و ادعیه و سحر و علوم قدسی مستتر بوده. بحکم مفهوم اخیر برهما را بمعنی علت اولیه خلقت عالم هم گرفتند. گرچه این نظر فلسفی که برهما را اصل آفرینش قرار داد و در واقع بیک عقیده دینی جنبه فلسفی بخشید باز در طی زمان بداستان کهنه خلق عالم برگشت. خاصیت مهم این وجود اولیه یعنی برهما که گویا اراده خدایان بسته بامر اوست در داستانی که در اوپه‌نیشد کنا^۱ آمده معلومست. برهما بر خدایان ظاهر میشود ولی آنان ویرا نمیشناسند و خدای آتش یعنی (آگنی) را برای تشخیص او میفرستند. وی بقدرت ناریت خود میبالد ولی در برابر برهما حتی خاشاک را نمیتواند بسوزاند و ناکام برمی‌گردد آنگاه (ویو) یعنی خدای باد فرستاده میشود و اوبقوه بر باد دادن به هر چیز میبالد ولی بیک خاشاک را نمیتواند از جای تکان دهد پس او هم ناکام می‌گردد در آنحال (ایندر) یا خدای برق و تندر فرستاده می‌شود و خردبه‌شکل زنی زیبا ظاهر می‌شود و باومی گوید که این موجود ناشناس همانا برهما نام دارد که بزرگی و مقام خدایان ازوست.

در کتاب بریهد - شکالیه به یجنه ولکیه اصرار می‌ورزد شمارهٔ صحیح خدایان را بگوید وی ناچار جواب میدهد و ۳۳۰۶ خدا را در هفت مرحله تنزل می‌دهد بیک خدا که عبارت باشد از برهما خدای یگانه.

(گارجی) یعنی یکی از دوزن که در اوپه‌نیشد بصفهٔ تفلسف مذکور گشته و ازو بحث نشأت عالم از آب می‌شود و از یجنه ولکیه یگانه فیلسوف مشهور اوپه‌نیشدها

می پرسد: خواهشمندم بگو تاروپود آب از چه بعمل آمد؟ جواب می دهد از عوالم محیط باز می پرسد عوالم محیط از چه بعمل آمده در جواب می گوید از عالم ارواح (گاندرو)^۱ و این سؤال و جواب ادامه می یابد و تسلسل آفرینش را از عالم آفتاب و ماه و ستاره و خدایان و (ایندر) و «پرجاپتی»^۲ می گوید تا می رسد بعالم برهما. گارجی آنگاه می پرسد تاروپود عالم برهما از چه بعمل آمد یجنه و لکیه در پاسخ می گوید گارجی پرسش را بس کن و گر نه سرت از تن جدا می شود تو زیاد می پرسی مبالغه نکن در باب الوهیت سؤالات بیش از حد جایز نیست پس گارجی سکوت اختیار می کند.

در واقع این عقاید يك نوع تر کیب قصه تکوین عالم از فضا با عقیده برهما است در بریهد گفته شده: برهما اثیر است یعنی اثیر اولیه اثیری که میوزد و میدمد و در جای دیگر گفته شده برهما حیانتست. برهما نشاطست در چاندو گیه می گوید برهما خلاء است. در تیتریه اوپه نیشد^۳ نشأت کثرات را از اصل واحد یعنی اصل عالم باین نحو بیان می کند: برهما غذاست، نفس است، فهم است روح و فیضست همه چیز از اینها و از اصل عالم بوجود می آیند و باز بآنها برمی گردند.

چهار عبارت دیگر است که در آن اهتمام به تعریف برهما شده بموجب کتاب بریهد گارجیه بالا کی می آید پیش آیاتشتر و «پادشاه (بنارس)» و باو در باب برهما توضیحات می دهد و می گوید برهما شخصی است در آفتاب و من تقدیس می کنم. آیاتشتر و باین قول اعتراض کرده می گوید من برهمائی را تقدیس می کنم که رئیس و سلطان کائنات است. گارجیه می گوید من برهما را بشکل ماه تقدیس می کنم ولی آیاتشتر و باز با اعتراض می گوید من برهما را بعنوان سلطان بزرگ سفید پوش

یعنی سوماً^۱ (ذات حیات در ماه) تقدیس می‌کنم گارجیه بار دیگر می‌گوید برهما شخصیتی است در برق ولی آیاتشتر و جواب می‌دهد من برهما را تقدیس می‌کنم نه تنها بعنوان شخصیت در برق بلکه اصل تمام عوالم نورانی همینطور مباحثه بین این دو نفر ادامه می‌یابد و علاوه بر عقیده گارجیه که برهما شخصی است در کمون فضا اوصاف ذیل هم افزوده می‌شود: برهما کامل و غیرعامل است ، ذات باد است و ردیف (ایندر) مخوف و سپاه شکست ناپذیر است . ذات آتش و آب و درآینه و صوت و در اکناف آسمان و در جوف ظلمت و در جسم موجود است . بدین ترتیب قوه تخیل گارجیه در این صفات دوازده گانه برهما بپایان می‌رسد و آنگاه از حریف مباحثه که باو برتری پیدا کرده بود باز اطلاعات می‌خواهد مخفی نماید که گارجیه متعلق بطبقه برهمن و طرف او متعلق بطبقه (خشتریه) بود و آیاتشتر و اظهار داشت که روانیست يك برهمن از يك خشتریه (که مادون اوست) اطلاعات بخواهد ولی با این همه موافقت نمود که این وصف جدید برهما را باو شرح دهد و گفت برهما خالق همه ذواتیست که ذکر شد و او بمثل مانند آنست که خواب و بیداری ازوست . و نتیجه اینکه « همانطور که تارتنی با تارهایش پیش می‌آید یا شراره‌های ریز از آتش برمی‌جهد همانطور هم تمام نیروها و عوالم و همه موجودات ازین روح بر می‌آیند . و سر آن همانا حقیقت واقع است »

این قسمت تحلیلی در باب برهما مهم‌ترین قسمت اوپه‌نیشدهاست که نکات زیرین از آن مستفاد می‌شود .

عقاید قدیمی تکوین عالم که بموجب آن نهاد جهان در اشیاء محسوس ظاهر می‌شود از نظر ظهور برهما در آفتاب و ماه و صاعقه و فضا و آتش و آب و غیره باز پیروی می‌شود ولی خود این اشیاء بدیده اصلی و حقیقت عالم دیده نمی‌شوند بلکه بآنها از نظر

محمل و محل اصل عالم می نگرند . چنانکه در طی این مباحثه یکی از طرفین می گوید اصل عالم ممکن نیست فرع يك شیء باشد و ما باید اصول متعدد را باصل واحدی ارجاع کنیم که خالق این اشیاء و این عالمست و اگر کسی در ذات این اصل عالم یا اصل کلی غور کند درمی یابد که آن اصل در مدت خواب حامل و حافظ وجود روحی خود است و آن روح (یا آتمن) است که منشأ کلیه موجودات و قوا و عوالم و الهه و کائنات واقعی است و واقعیت آنها ازوست .

در اینجا می بینیم که نظر در باب اصل عالم بسی پیشرفت کرده است و محاورانی که بعد از این مرحله در اوپه نیشدها آمده آنرا بیشتر توسعه داده است. دو محاوره دیگر داریم که باهمان سلسله تعریفات باز بمفهوم اساسی برهما می رسد . در کتاب بریهد « جنکه » بموجب درخواست یجنه و لکیه نظرهای مختلف فلسفی را بیان و شش عقیده مختلف را که از طرف علمای مختلف تعلیم شده توضیح می کند .

اول آنکه برهما نطق است - یجنه و لکیه می گوید صحیح است و موضوع بدیهی است صحبت سراینست که بگوئی مرکز و محل نطق کجاست پس خودش قول حریف را این نوع تکمیل می کند که محل آن نطق و تکیه گاه آن فضاست و باید آنرا بعنوان عقل ستایش کرد زیرا کلیه اشیاء بواسطه آن شناخته شوند . همچنین عقیده نفس بودن برهما مورد تصدیق واقع می شود ولی با توضیح اینکه در واقع نفس محل او و فضا تکیه گاه اوست و او را باید عزیز داشت زیرا نفس حیات عزیز است . همچنین برهما بینائیست و چشم محل او و فضا مستند اوست و او را بعنوان حقیقت باید پرستید زیرا دیده حقیقت را می بیند . برهما سامعه است و گوش محل او و فضا مستند اوست و باید او را بعنوان لایتناهی پرستش کرد زیرا اکناف آسمان که شخص صدا را در آن می شنود لایتناهی است . برهما عقل است و محل او عقل است و

تکیه‌گاه او فضاست و او را بعنوان فیاض باید پرستید زیرا عقل در عمل فیض است. برهما قلب و محل او قلب و مستند او فضاست پس او را باید بعنوان ثابت پرستید زیرا قلب پشتیبان ثابتی است. این محاوره به نتیجه روشنی نمی‌رسد و شاید افتادگی داشته باشد ولی در خاتمه سخن از آتمن (روح یا نفس) بمیان می‌آمد که از حدود وصف برتر است.

در اینمورد باید بگوئیم که برهما بموجب این تعلیمات در فعالیت‌های روانی شخص حاضر است و محلش هم در حواس و هم در مדר که است و صفات متعدد دارد نظیر هوش و راستی و بیکرانی و فیاضی و ثبات، وی نفس نام محدود است. این جمله‌ها که نقل شد از لحاظ تکامل مفهوم برهما نسبت بقدم و ایضاً نسبت به تحولاتی که بعداً روی داده مهم است.

محاوره سوم که در آن اهتمامی برای توضیح مفهوم برهما بعمل آمده در واقع بزبان فلسفی عقیده خاص یکتا پرستی هندی را می‌نمایاند که خدا را تنزیه و توحید می‌کند و بمقام اعلی می‌رساند و بعد برمی‌گردد یک خدای دیگر را با همان سلسله مراتب شروع و بهمان ترتیب بمقام یکتائی و بیهمتائی می‌رساند.

در کتاب چاندو گیه شخصی بنام (نارَد) که در جستجوی علم نجات بخش است پیش شخصی دیگر بنام سنت کومار می‌آید و می‌گوید «بزرگوارا مرا آگاه فرما» او در جواب از هفده کتاب علوم نام میبرد ولی معلوم می‌شود آنها فقط علمی یاد می‌دهند که اسمی بیش نیست ولی چون اسم جزئی از ذات برهماست باید بعنوان برهما مورد تکریم واقع گردد. اما بیش از نام هم چیزهای دیگر موجود است مثلاً ناطقه است که نیز مظهر برهماست زیرا نطق است که هر چیز را روشن می‌کند ولی از آن هم فزونتر هست مانند روح که نام و نطق را در بردارد. جهان روح است، برهما

روح است ولی از روح یا معنی هم فزونتر چیزی است و آن عبارتست از اراده . همه چیز بواسطه اراده یا مشیت بوجود می آید^۱ باز با اینکه اراده يك جهت برهما را وصف می کند باز چیز بالاتر هست و آن فکر است در واقع چون شخص فکر می کند آنگاه است که اراده می کند و عملیاتی انجام می دهد .

با این ترتیب مفهوم برهما بمرحله متریقی توجیه می شود که هر مرحله مترتب بمرحله تالی است . بعد از مقام فکر مطالعه و فهم و نیرو و غذا و آب و حرارت و فضا و حافظه و امید و نفس^۲ حیات می آید و در واقع همه چیز نفس است یا دمی است .

مؤلف بعد از این مرحله ما را در مدار قوسی بمفهوم جاویدان نامحدود، لاقید، ملاء قائم بالذات، که عبارت از فوق و تحت و راست و چپ و پیش و پس و تمام عالم است هدایت می کند . سپس می گوید چون این زیرورو و چپ و راست و پیش و پس از آن روح هستند پس خود آنها هم ارواح یا در واقع روح واحد (یا آتمن) هستند پس موجود حقیقی واقعی روح است . و از روحست که امید و نیرو و دانش و فکر و اراده و عقل و نطق و نام و ابیات مقدس و عمل دینی نشأت می کند . و اینها بودند که قبلاً اجزاء برهما نامیده شدند . پس در حقیقت تمام این عالم از روح کل (آتمن) نشأت می کند .

ماخذ دیگری هست که نیز طرز توسعه مفهوم برهما را از ابتدائی ترین مرحله بمرحله حقیقت کلیه و اینکه او در آفاق و انفس حاضر است مینمایاند. آن ماخذ باز در « چاندو گیه » است بوجه ذیل :

عقل را باید بعنوان برهما ستایش کرد و برهما نفس^۳ (اتمن) است و کلیه ارباب انواع که هر يك اجزاء مختلف طبیعت را بکار میدارند از برهما هستند . فضا را هم که

۱- میدانیم شوپنهاور فیلسوف آلمانی که اراده را مهمترین نیرو در جهان دانست کتب هندیرا مطالعه کرده بود . ۲- به فتح اول و ثانی ۲- به فتح اول و سکون ثانی .

چهار جهت دارد باید بنام برهما پرستید. یکی از آن جهات نطق دیگری نفس و دو دیگر چشم و گوش است. این چهار از لحاظ نفس است اما از لحاظ ارباب انواع یا مقدسین یکی آتش (آگنی) است، یکی آسمانست دود دیگر باد (وایو) و آفتاب «آدیتیا». اینست تعلم دو طرفی از لحاظ نفس و مقدسین.^۱

از آنچه ذکر شد می‌شود دو مرحله تعیین نمود: اول عقیده لزوم و ضرورت وجود يك اصل کلی که اصل یا کنه عالم را شرح و بسط می‌دهند تا آنرا اصل کلی و مبدأ کلیه کثرات می‌سازند.

در مرحله دوم معلوم می‌شود که این اصل عالم نفس است که با نفوس افراد ارتباط دارد. اینک این دو جریان را باز مورد مطالعه قرار می‌دهیم. بموجب فرضیه اولین برهما با اینکه او را حقیقت اولیه و خالق عالم جلوه می‌دهند باز او از عالم جداست چنانکه عباراتی از اوپه‌نیشدهائی مانند چاندو گییه این نکته را عیان می‌سازد و از حلول برهما به مقدسین ثلاث یعنی گرما و آب و خوراک بحث می‌کند. ولی این فکر چنانکه از عبارات و مطالب مذکور در فوق مستفاد است کم کم سعه پیدا می‌کند و برهما وجود کل و کل وجود توصیف می‌شود. در چاندو گییه بوضوح می‌رساند که نسبت برهما بعالم نه حلولست نه تقارن و نه انضمام بلکه اتحاد صرف است و با این طریق اولین اشاره بوحدت وجود بعمل می‌آید و همه موجودات عین برهما محسوب می‌گردد و او اول و آخر و ذات و حقیقت اشیاء شناخته می‌شود. و عبارات وحدت او و عالم در اوپه‌نیشدهائی نظیر موند که و مانند و کیا بیان می‌گردد. و عالم ظاهر در عالم باطن مندرج می‌شود در صورتیکه در اوایل این تعلیمات از قول شوتاشوتر^۲ نقل شده بود که وجود نفس (آتمن) ممکن نیست با اشیاء مادی یکسان شمرده شود و این

۱- بدیهیست ویو و آگنی و ادیتیا و غیر آنها مرادف رب النوعهای اساطیر یونانی است.

نظر همان مطلب مرحله دوم رامی‌رساند که عبارت باشد از ارتباط برهما که نفس کل است با نفوس جزئی.

تطور مفهوم اتمن و یکی بودن با برهما

در کتاب بریهد که مفهوم برهما با یک‌روش مترقی توجیه می‌شود چنین آمده که برهما هم در نفس وهم در لافس موجود است هم اصل آفاق است هم اصل انفس. شاید این نظر مولود عقیده منظور داشتن عالم بصورت انسان کبیر باشد که آفتاب از چشم و ماه از روح، «ایندر» و «آگنی» از دهان، «وایو» از نفس^۱، هوا از ناف و آسمان از سر زمین از پای او نشأت کرده.

در کتاب (آتر و ویدا) زمین نشستگاه برهما و هوا شکم او و آسمان سر او و آفتاب و ماه چشمان او و آتش دهان او و باد نفس^۱ او مجسم شده. در باب تکوین کتاب بریهد گفته شده آتش نطفه رب النوع مرگ و مشرق سر او و جنوب شرقی و شمال شرقی بازوان او مغرب و راء و جنوب غربی و شمال غربی رانهای او جنوب و شمال طرفین او هوای محیط شکم او و زمین سینه اوست.

بموجب کتاب آیتاریه^۲ از دهان ذات عالم (یا عالم متشخص) آتش و از منخرین او باد و از چشمانش خورشید و از گوشهایش چهار طرف آسمان و از پوستش نباتات و درختان و از قلبش ماه و از نافش مرگ بوجود آمد ولی در ضمن این قول تصریح شده که این وجود تکوینی را نه تنها باید در اجزای عالم دید بلکه در آن عالم ارتباطات صغیر هم که فرد آدمیزاد باشد وقوع دارد.^۳

در تعقیب مطالب مذکور فوق در کتاب آیتاریه گفته است آتش نطق شد و بدهان فرد آدمی اندر آمد و باد نفس شد و در دماغ او رفت و آفتاب بینائی شد و بچشمان او

۱- به فتح اول و ثانی ۲- Aitareya ۳- اتزعم انک جرم صنیر و فیک انطوی العالم الاکبر!

تایید و اکناف آسمان قوه سامعه شد و گیاهان و درختان موهای تن او گشت و مرگ به نطفه مبدل شد .

شاید این قدیمترین مأخذ باشد که در آن صحبت از عالم کبیر و عالم صغیر بمیان آمد البته در زمان قدیمتر اشاراتی در اینباب در کتاب چاندو گیه آمده بود که گوید «برهما که عقل بالذاتست چهارجنبه دارد: نطق و نفس^۱ و چشم و گوش» و مرادف این چهار در طبیعت هم چهار چیز یعنی آتش و باد و آفتاب و جهات هست . در سرود مخصوص «مرده سوزان» کتاب «ریگویدا» هم این تطابق چهار گانه آمده و خطاب بمرده چنین گفته شده :

«چشمانت بآفتاب برود و نفس^۱ بیاد» و این عبارت در ضمن اشارتیست که شخصیت آدمی بعد از مرگ منحل می‌گردد . در کتاب «ایشه»^۲ اوپه‌نیشد نیز گوید «نفس من بیاد جاویدان رفت» و باز در بریهد گوید «صدای مرده می‌رود بآتش و نفسش بیاد و دیدگانش بآفتاب و عقلش بماء و سامعه‌اش باکناف آسمان و بدنش بزمین و روحش بفضا و موی سرش به نباتات و موی تنش بدرختان و خونش به نطفه .»

بعد ازین عقیده که ارتباط و مناسبتی بین وجود جسمانی آدمی و شئون عالم قائل است قدم دوم برداشته می‌شود که عبارتست از اینکه عالم را در واقع بشکل روح یا (آتمن) می‌بینند این روح کلی در ارواح افراد هم ظهور می‌کند . این تعلیم ترقی بیشتری را در مفهوم روح و عالم می‌نمایاند و در واقع کم‌کم جای عقاید سطحی افسانه‌یی را نظر عمیق فلسفی می‌گیرد و عباراتی رسانرو پخته‌تر بمیان می‌آید ، چنانکه در بریهد گوید در نفس (یا اتمن) هر فرد متحد می‌گردد. این نفس مظهر کل است همانطور که کسی را از اثر پایش توان یافت این نفس فردی هم اثر آن نفس کلی است . در کتاب شو تاشوتر گوید : «شخص «جوگی» بواسطه نفس خودش مانند چراغی به نفس کلی پی

می برد. « گرچه این طرز فکر بازهم سطحی است و با عبارات مستعار بیان شده با اینهمه درباب توجیه مفهوم برهما اهمیت وافی دارد و می نمایاند که مفهوم اتمن مانند مفهوم برهما مستقلاً توسعه یافته. نهایت متأخرتر شروع کرده و بعد هر دو تعلیم توأم پیش رفته و درهم تأثیر داشته است.

اساس بودن «آتمن» عالم را بهمان سبب مورد بحث قرار گرفته که برهما مثلاً در آنهم موضوع خلقت شبیه به خلقت برهما مطرح شده، نهایت اینکه این یکی کمی خشن تر است. آتمن در ابتدا از تنهایی خود بو حشت می افتد و آرزوی همسری می کند و با یک نوع انقسام زوجه‌یی از خودش بوجود می آورد و با او ازدواج می کند و این ازدواج ادامه و تشعب پیدا می کند تا اینکه حیوانات هم بوجود می آیند. بعد بواسطه اصطکاک و فرسایش و دمیدن، آتش بوجود می آید. این عقیده سطحی که در اوایل قدیمترین اوپه نیشد یعنی کتاب بریهد آمده جریان خلقت را همان سبب تصور می کند که انسانها در ساختن چیزها بکار می برند البته اسرار انگیزترین قسمت همان تولد خود آدم است که مشابه بطرز تکون عالم بیان گردیده.

ایضاً در محاوره‌ای که در چاندو گیه راجع به آتمن آمده شرحی مشابه به مفهوم برهما می گوید پنج تن از سران خانواده دانشمند گرد آمدند و چنین گفتند: « آتمن ما کیست؟ برهما چیست؟ و قراردادند از شخص ششمی بپرسند که شهرت داشت که معنی آتمن کلی جهانی را می فهمد ولی او هم جرأت جواب دادن بتمام سؤالات را نکرد. پس این شش نفر نزد آشوپتی رفتند. وی مانند سقراط از هر یکی از آنان درباب نظر فرد فرد نسبت به مفهوم آتمن تکوینی می پرسد. یکی می گوید او آسمان را بنام آتمن ستایش می کند، آشوپتی تصدیق می کند که آتمن مانند آسمان می درخشد ولی می گوید او بیشتر از آسمان است و آسمان تنها سر او است. دیگران

هم هر يك نظر خود را ابراز می‌دارند و در هر مورد آشوبتی می‌گویند صحیح است ولی فقط قسمی درست است و در اساس غلط است. آتمن جهانی آفتابست ولی آفتاب فقط چشم اوست. باد است ولی باد نفس اوست. فضا است ولی فضا بدن اوست. آبست ولی آب شانه اوست. زمین است ولی زمین پای اوست.

این شش تن بر همن از آشوبتی در مییابند که با اینکه فقط قسمتی از حقیقت را فهمیده بودند بزرگترین خطای آنان در این بود که آتمن را چیزی غیر از خود می‌پنداشتند در صورتیکه بهترین شناسائی آتمن جهانی یا آتمن کل بواسطه نفس است.^۱

در این مرحله است که مفهوم آتمن بمرحل مهمی می‌رسد. موضوع بصورت استعاره که در فلسفه هند بلکه در همه عقاید فلسفی معلوم است بیان و برهما اول بشکل اشیاء خاص تصور می‌شود. می‌توان گفت بحث راجع به آتمن زودتر از محاورات راجع به برهما به نتیجه می‌رسد یعنی مفاهیم از جزئی بکلی توسعه می‌یابد. کلیه الهه یا ارباب انواع طبیعت که از نظر فلسفی بحث در اصل عالم مورد تقدیس واقع میشوند در واقع اجزاء اتمن هستند که در بادی نظر حتی اجزاء جسمانی وی تصور می‌شوند ولی در نظر محیط و متعالی کثرات در نفس کلی منحل میگردد و جهان مشابه به نفس واحد می‌شود.

در اینجاست که فکری تازه یعنی فکر رجوع بیاطن و معرفت نفس بمیان می‌آید اصل تکوین یا اصل عالم که اتمن باشد باقیاس از باطن خود انسان بصورت نفس خارجی جلوه میکند و بعد ارتباط بین انفس و آفاق منظور میشود که باز اساس هر دو اتمن است. قیاس انسان و اعضای بدن انسانی با اجزاء عالم این مطلب را روشن می‌سازد. در فصل اول چاندو گیه هم بهمین موضوع اشارت رفته و نفس و آفتاب از اینکه

۱- من عرف نفسه فقد عرف ربه !

هر دو حرارتست یکسان شمرده شده همچنین است در موارد دیگر که مردم نامی باین و نامی بآن میدهند در صورتیکه اساس آنها یکیست و جمله در شخص اتمن جمع هستند یعنی بوحدت میرسند .

کسیکه در اینجا و کسیکه در آنجا یعنی در خورشید است یکیست . کسیکه در اینجا در آتش و در آنجا در آفتابست یکیست . فضای خارجی و فضای ذهنی یکیست .

ایضاً در موارد بحث از اتمن که بنیان وحدت و ارتباط متقابل نفس و لافس یا نفس و آفاق است بوجه ذیل در کتاب برهما بیان شده :

اتمن عبارتست از شخصی که در بدن و شخصی که در زمین است در آب و نطفه است که آتش و نطقست در باد و نفس است در آفتاب و چشم است در اکناف آسمان و در گوش و در عکس صداست در ماه و در روحست در برق و حرارتست در فضا و قلب است در قانون و تقواست در حق و راستیست در انسان و انسانیت است در نفس کلی و فردیست . تمام اینها اتمن است این معانی در ابواب دیگر آن کتاب باز تکرار شده .

همین نوع معانی را بار دیگر بیچنه ولکیه برای او شسته ها شرح میدهد و میگوید آنچه در موقع زفیر نفس میکشی اتمن تو است که در هر چیز هست و آنکه در موقع شهیق نفس بیرون میسازی باز همانست .

پس بنیان واقعی عالم ظاهر و عالم باطن يك هستی است و آن از سنخ نفس^۲ است که شخص مستقیماً آنرا در خود درك میکند .

میدانیم که در بحث از مفهوم برهما وی از لحاظ عالم خارجی تصور میشد ولی در عین حال قوای نفسانی و عالم باطنی را هم نمیشد کنار گذاشت و برهما اصل و اساس هر دو عالم محسوب بود ولی بمنظور جهت خارجی و آفاقی بودن برهما لازم بود يك اصل اول متشابه به نفس جستجو گردد پس موضوع يك اصل تکوینی یا موجود کلی بمیان آمد

و مفهوم جسمانی بتدریج بمفهومی که بیشتر روحانی باشد نزدیک شد و آن همان اتمن است که در نفس و لافس حاضر است و اساس ارتباط آن دو می باشد.

خلاصه اینکه در مقام تحلیل این دو اصل وجودی یعنی برهما و اتمن از هم جدا و متفاوت نیستند و وحدت اساسی آن دو که در واقع دو جهت یک وجودند در مبادی باشارت و بعد بوضوح مذکور افتاده وجود فکر وحدت این دو اصل از پرسشهایی که طالبان حقیقت از فلاسفه مشهور می پرسیدند پیداست. مثلاً او شسته نزد یجنه و لکیه آمد و گفت « برای من برهما را که حاضر است و از علم ما بیرون نیست و نفس کل است بیان کن. »

ایضاً پنج نفر از مردم خاندان نزد اشوپتی آمدند و باهم گفتگو کردند و گفتند اتمن ما کیست برهما چیست؟

در جواب این مقالات اینگونه مطالب گفته شد: بدرستی که آن نفس لاینزال و لایموت و جاویدان و نفس مطمئننه همانا برهماست. در جای دیگر آمده اتمن همان برهماست. تنها برهماست که نفس کل (یا اتمن) است. برهما نفس کل در کمون اشیاء هست.

پیش از آنکه این توحید بین اتمن و برهما بعمل آید هر دو هم ردیف مظهر اصل عالم محسوب بودند و آن دو را در عرض هم نام برده اند. مثلاً گفته اند « این نفس اتمن جاودانست. این برهما همه چیز است. » و بعد از توحید نه تنها مرادف بلکه بدل یکدیگر استعمال شدند مثلاً گفتند « برهما که جاودانست همان اتمن است. » پس اتمن و برهما دو نام یک حقیقت است که حقیقت هستی باشد. در عبارات متعدد اوپه‌نیشدها گفته شده که چطور درس خوانندگان و خردمندان بکنه آن وحدت نرسیدند و ندانستند که اتمن و برهما حقیقت اصلیه و نفس کل و هدف علم است و یک برهمن بواسطه معرفت آن می تواند خردمند گردد. بواسطه دیدن و

شنیدن و فکر کردن و فهمیدن نفس کل است که علم درعالم حاصل میگردد. درضمن مطالب فوق در کتاب بریهد گوید: ممکنست موقعی که طبلی زده می شود کسی از شنیدن آن عاجز باشد ولی همینکه طبل یا طبل زنرا از دور دید صدا را هم تشخیص می دهد. همچنین ممکنست صدای شیپور را نشنود و چون خود شیپور و دمنده آنرا دید صدا را دریابد و نغمه نی را نشنود و چون نی و نوازنده را دید آنرا بشنود. همینطور هم اگر اتمن و برهما را درك کند همه چیز را درك خواهد کرد. پس وحدتی که از دیرباز جستجو میشد حاصل گشت همانطور که تمام شاخه های يك چرخ به محور آن تکیه میزند همانطور همه خدایان و اشیاء و عوالم و کلیه ذیروح و نفوس با نفس کل مستقرند. پس اساس جهان يك حقیقت است و آن عبارتست از اتمن. اتمن عالم تام است. این برهمنان این آیین خسترها این عوالم این موجودات و همه اشیاء همین نفس کل است. ایضاً در کتاب آیتاریه سؤال شده این «حقیقت» کیست؟ و در جواب گفته «وی برهماست» ایندراست پر جاپتی است کلیه خدایانست و پنج عنصر خاك و باد فضا و آب و نور است و مواد لطیفه است هر چه باشد و آنچه در بیضه بوده یا از رحم زاییده شده و آنچه از جوانه و ترشح و اسبها و گاوها و اشخاص و فیلها و کلیه تنفس کنندگان است اعم از متحرك و ساكن. در منظومه شوتاشوتر^۱ این معنی را چنین بیان می کند:

« خداست که با کلیه اقطار آسمان مواج هست

هم از ازل تولد یافته و هم در رحم است

تولد یافته است و تولد خواهد یافت.^۲

۱ - Svetasvatara - ۲ - تمام این فقره از فصل دوم و باب شانزدهم اوپه نیشد موسوم به شوته شوتر به ترجمه رادا کریشنان چنین است: «بحقیقت خدائست محیط بتمام جهات، اولین مولود است و درون رحم است. تولد یافته است و تولد خواهد یافت. در برابر کلیه اشخاص است. و صورتش بهر سوی مواج است» (این تولوا فثم وجه الله!)

ایضاً در صحبت از «هو» گوید :
 «آتش و آفتاب اوست
 باد و ماه اوست
 او پاکست و او برهماست
 آبست و خالق گلست^۱
 تو مردی تو زنی
 تو جوان پسر و جوان دختری
 تو آن پیری که بعضا تکیه زده
 ظهور کرده‌یی و همه جا هستی
 تو مرغ آبی رنگ و طوطی سبز فام با چشمان سرخی
 برق فرزند تو است تو فصلها و دریاها هستی
 چون آغازنداری بتمام اشیاء مسلطی
 و همه کائنات از تو بوجود می‌آید !»

مفهوم واقع بینانه وحدت اصلیه و تعلیم طیف

اکنون جای آنست بدانیم ماهیت این وجود واحد محیط کل که کشف شده چیست؟ ناچار چنین وجود باید کلیه صفاتی را که در تمام عالم موجود است به تنهایی داشته باشد. نسبت این صفات بوجود اصلی در کتاب چاند و گیبه بدین طرز ادا شده:
 بدرستی که این عالم همان برهماست. آنکه عبارت از عقل است بدنش حیات است، صورتش آتش است ادراکش حقیقت است^۲ نفس او فضاست تمام اعمال و امیال و روایح و اذواق در اوست محیط کلیه عالمست حرف نمی‌زند قیدی ندارد... کوچکتر

۱- عبارت خالق کل در سنسکریت پر جاپتی *Prajâpati* ۲- به فتح اول و ثانی.

از دانه برنج و جو و خردل یا دانه ذرت است درعین حال بزرگتر از زمین و هوای محیط و آسمان و همه این عوالمست و جامع اعداد است .
 غیر متحرک نیست که از فکر سریعتر است .
 نیروی خسی در سرعت بیای او نمی رسد
 در دویدن از دیگران می گذرد و متوقف است
 باد (ماتریشون) در او فعالیت نهاده است^۱
 حرکت می کند و نمی کند
 دور است و نزدیکست
 در باطن همه چیز است
 در خارج همه چیز است^۲
 درعین نشستن بدور دست می رسد
 درعین خوابیدن همه جا می رود
 در باب تشخیص این موجود واحد (که در همه احوال هستی او جلوه گراست)
 در جای دیگر گوید :

او آتش گرم و آفتابست
 باران فراوان و باد است
 خاک و ماده و خداست
 موجود و لاموجود و جاودانست
 مقصود از وجود و لاوجود است

بحکم این فرض که در نهاد جهان همه این کثرات منظور شده در فصل مختصری
 از کتاب بریهد برهما را اینگونه وصف می کند:

«وی از ناطق و خرد و نفس و بینائی و شنوائی و خاک و آب و باد و فضا و نیرو و عدم - نیرو و میل و عدم میل و خشم و عدم خشم و تقوی و عدم تقوی و از همه چیز ساخته شده .» ولی پیداست که اینگونه تر کیب از اشیاء جسمانی مخل عقیده وحدت حقیقی است اما از طرف دیگر کثرت و تنوع در عالم مشهود است که مشکل بتوان آنرا از اساس عالم جدا شمرد پس جمع بین دو یعنی کثرت و وحدت کار آسانی نیست .

در یکی از روایات خلقت کتاب تیتریه که صحبت از آرزوی برهما برای متعدد شدن و خلق افراد می کند می گوید «وی دو ماهیت داشت هم فعلیت هم ورائ آن، هم قابل وصف هم لایوصف، هم مستقر هم غیر مستقر، هم واجد خویش هم عکس آن، هم واقعی هم غیر واقعی .»

بموجب این عبارات ناچار منظور بیان فرق بین عالم ظاهری و عالم باطنی است که مسائل عالم محسوس غیر از مسائلی است که فقط در نظر قابل تصور است و این موضوع در چاندو گیه بدین شکل تعبیر شده :

«جمله موجودات يك چهارم اوست

و سه چهارم او جاودانست که در آسمانست.»

باز در بریهید گوید «اورا نتوان دید چون هر چه دیده شود ناقص است» در قسمت دیگر همان کتاب در باب حضور وجود مطلق در اشیاء و در عین حال متعالی بودن او از عالم اشیاء گوید :

«آنکه با وجود بودنش در زمین غیر از زمین است . . . که تنش زمین است ولی

زمین را از داخل اداره میکند همچنین است در بیست چیز دیگر .»

«بهمانطور که باد در عالم نفوذ میکند

و بهر صورتی که در میآید

همانطور هم نفس باطنی کلیه اشیاء

باهر صورتی جور میآید و در عین حال در خارج آنهاست .
 ولی طریق حل موضوع عالم ظاهری و عالم باطنی متوقفست بر تفکیک بین آن دو
 از این لحاظ عبارت مهمی در بریهد گوید حیات (که از القاب اتمن است) در حقیقت
 لایزالست و ماهیات فقط در مقام فعلیت وجود دارد و این ماهیات حجاب حیات هستند.
 باز در بریهد گوید معنی مرموز «اوپه نیشد» یا سر اکبر عبارتست از حقیقة الحقیقة
 کلیه ذیروح حقیقت دارند ولی او حقیقت آن حقیقت است . در جای دیگر کتاب
 بریهد بوضوح از دو وجه برهما بحث شده گرچه در این شرح هم با وجود اهمی
 که بعمل آمده تا حقیقت واحده متعالیه توجیه شود باز مطلب به محسوس برگشته
 است .

در هر حال منظور از دو وجه اینست يك برهما داریم متشکل مشخص و يك غیر
 مشخص فانی و غیر فانی ساکن و متحرك بالفعل و ماوراء آن . از لحاظ عقیده موجود در
 کتب ویدا که عقیده بارباب انواع طبیعت باشد ، برهما غیر متشکل و غیر فانی و
 متحرک کیست که در باد و هوا جا دارد و جوهرش ذاتیست که در قرض آفتابست . اما
 برهمای متشکل و فانی وساکن و بالفعل با باد و هوا فرق دارد و ذات او آفتابیست که
 حرارت میدهد از لحاظ نفس برهمای غیر متشکل و غیر فانی و متحرك نفس و فضائیست
 که در قلب است و جوهرش شخصی است که در چشم راست جا دارد . اما برهمای
 متشکل و فانی وساکن و بالفعل فرق دارد از نفس و فضای درون قلب و جوهر آن چشم
 است .

ماهیت با شکوه برهما با تشبیهات نور نمایانده شده مانند قبای زعفرانی رنگ
 و پشم سفید و زبانه آتش و گل کنار سفید و درخشش برق . ولی بعد از این تشبیهات
 بلافاصله تصریح شده که برهمای عالم حقیقی ممکن نیست بواسطه عالم حسّی نمایانده
 شود و او بوصف و نعت نیاید و همینقدر توان گفت که وی حقیقت وراء اشیاء و ظهورات

محسوسست . در هر صورت این مبحث عجیب دوتائی در تعریف برهما که یکی ساکن دیگری متحرك، یکی بالفعل یکی ماوراء آن، یکی ظاهری و دیگری باطنی تعبیر شده پی هدف نهائی میگردد و آن هدف معنوی و وحدت عقلانی یا روحانیت که موضوع اوپه‌نیشدهاست .

باز در کتاب میتیری در باب دو برهما چنین گفته شده : دو صورت برهما موجودست که یکی زمانست و یکی بیزمان آنکه مقدم بافتابست بیزمانست و اجزاء ندارد و آنکه با آفتاب شروع میکنند زمانست و اجزاء دارد .

با این مقدمات کم کم این نظریه پیدا میشود که اگر همه یکیست در این صورت اختلافات و کثراتی که در عالم تجربه نمودار است نیستند مگر جزء آن موجودیکتا یعنی در حقیقت کثرت و تعدد امر اعتباریست. با این نظر باز هم در کتاب میتیری چنین آمده « بدرستیکه بران وقت نظر دو برهما موجود است صوت و لاصوت ولی لاصوت در صوت ظاهر میشود . . . این صوت را میتوان بهفت جور قیاس کرد صدای رودها - صدای زنگ - ظرف فلزی - چرخ - صدای قورباغه‌ها - باران - چون بماوراء این تعینات بگذریم تمام افراد در وجود متعالی و لاصوت و غیرظاهر یعنی برهما ناپدید میشوند .

این دو برهما را که یکی بصورت کثرات و اوصاف محسوس و دیگری وحدت فوق عالم‌ظاهری تصور میشود واقعی میپنداشتند نهایت طرز واقعیت آندو فرق داشت . هر دو عالی ودانی هستند هر دو موضوع علم ما هستند یعنی علم عالی و علم دانی (علم لاهوت و علم ناسوت) که یکی عبارت از علوم مختلف است و یکی علم متعالی که وجود لایزال را درك میکند . ایندو علم برای معرفت کامل برهما ضرورت دارد .

«ممکنست او را بانظر اینککه او هست دریافت

و هر دو ماهیت او را که مدرک و لایدرک بودن اوست پی برد .»

باز هم این ثنویت اصل عالم یعنی دوتائی برهما در برابر تعلیم اساسی اوپه نیشدها که وحدتست کم کم تصحیح میشود و با توضیح اینکه کثرت فقط ظاهری و اعتباریست و نمودی بیش نیست جای خود را بوحدت میدهد . چنانکه در بریهد گوید :

«بر این زمین اختلافی نیست

کسی که در اینجا کثرت و اختلاف بیند

از مرگی بمرگی می رود

وجود ناپیدا و جاودانیست

و آنرا باید بنظر وحدت نگریست

بیننده بصیر مرگ نمی بیند

بیماری و غم نمی بیند

بیننده فقط کل رامی بیند

و همه کمال را درمی یابد

اینست برهمای واقعی که وحدت بدون تباین است . برهمای ناسوتی کثرات محسوسه که در آن تعینات اشیاء نمودار میگردند نیست مگر جلوه یی . در نظر کسی که از وحدت غافلست کثرت نمودار میشود که طیفی است . در این باب کتاب آمیتری آشکارا چنین گوید «البته دو برهما هست که یکی متشکل دیگری بی شکل است اما متشکل واقعی نیست و غیر متشکل است که واقعی است^۱ .»

بطوریکه در سابق هم اشارت رفت تفکیک بین عالم ظاهری و فوق ظاهری در قدیمترین قسمت های اوپه نیشدها مزبور است . اولاً گفته شده عالم ظاهر با اینکه ظاهر حقیقتی دارد نیست مگر جزء یک کل . و عالم محسوس ناقص است فقط نادانی

« اویدیا »^۱ است که شخص را در مرحله محسوسات نگه میدارد و این نادانی قابل معالجه است .

ولی بتدریج این نظر پیدا شد که خطا چندان متوجه افراد نیست که کثرت می‌بینند بلکه در اوست که وحدت خود را پنهان میدارد « چیزی نیست که وی در نهاد آن نباشد چیزی نیست که وی در نهان آن نباشد . حیات جاودانست و نام و شکل فقط در نظر آنانکه چشمشانرا پرده گرفته حقیقت دارد . »

نفس باطنی « اندراتمن »^۲ حقیقت همه چیز است

که تنها صورت خود را متعدد نشان میدهد

در ظاهر بهر شکلی نمودار میگردد

و هر شکلی را میتوان ظهوری ازو دید

« ایندر »^۳ بواسطه نیروهای جادوی خود بچندین شکل ظهور میکند

هزار اسب او بیک یوغ بسته است .

کلمه نیروها ترجمه لغت « مایا »^۴ است که در ریگویدا در واقع نیروی

خارق‌العاده معنی دارد بعد بمعنی جهان طیف و فریب توسعه یافت و در این معنی در شوتاشوتر گوید :

« این همه عالم فریبنده خیالی « مایا » از برهما نشأت میکند

و عالم دیگر بظاهر در آنست

اکنون باید دانست که طبیعت

وهم و خیالست و سازنده آن عالم موهوم خداست .

با این ترتیب عقیده خیالی بودن عالم ظاهری از قدیمترین ایام شروع کرد

۱- در کلمه ا - ویدیا (*Avidya*) جزء اولی حرف نفی است که در فارسی قدیم و پهلوی هم بود و جزء دوم بمعنی مشهود و روشن است و در کلمات فارسی مانند هویدا (هو - ویدا) آمده

۲- *Andaratman* ۳- *Indra* خدای آتش ۴- *Mâyâ*

وانتشار یافت ولی در ابتدا منظور فریبکار بودن حواس ما نبود چنانکه یونانیان قدیم تصور میکردند . در واقع تنها عبارت در اوپه نیشد (کته) در انباب اینست :

«چنانکه آفتاب که چشم عالمست

با اشتباهات رؤیت ما تار نمیشود ... »

گرچه این جمله در موضوع وجود غلط بصرا در مشاهده جهان تصریح نمیکند ولی یکی از شارحین قدیم بمناسبت آن از ریسمانی صحبت کرده که ممکنست بر سر راه افتاده باشد و از دور مار بنظر آید . ولی با اینهمه در عرف فلاسفه اوپه نیشد چشم برای دیدن حقیقت است .

اما تعلیم طیف و خیال بعد از توسعه تعلیم عالم واقعی و عالم ظاهری انتشار یافت و در واقع نتیجه طبیعی قول بوحدت بود که در وراء کثرت منظور گردید . عالم ظاهری با کثرت و تنوع و اختلافات با وحدت جور نمی آید پس بعد از انتشار تعلیم وجود اصل واحد در وراء کثرات ، بالطبع گفته شد پس این کثرات جز خیال و طیف نیست و برهماوراء تعینات و ماهیاتست .

« وجود ناپیدا و جاودانیست

که او را باید بنظر وحدت نگریست »

برای تعریف و توصیف این وحدت محض اهمات زیاد بعمل آمد نظیر اینها که مثلاً در بریهد گفته شد :

« این برهما بی آغاز و بی انجام و بی درون و برونست »

« برای او خاور یا سویهای دیگر یا برابر یا رو و زیر وجود ندارد » - « او

نامحدود است . »

« درشت نیست نرم نیست کوتاه نیست دراز نیست مشتعل نیست ملتزم نیست .

سایه ندارد ظلمت ندارد هوا و فضا ندارد تماس ندارد بو و مزه ندارد چشم و گوش

ندارد صدا و روان ندارد نیرو و نفس و دهان ندارد نام شخص و خانوادگی ندارد سن و سال و مرگ و ترس ندارد غیر فانی و بی‌عیب است نه پوشیده و نه ناپوشیده برون از قیاس است نه می‌فرساید نه فرسوده میشود.^۱

«بیصدا و بی‌لمس و بی‌شکل و لایزالست»

«همچنین ثابت و بی‌بو و بی‌ذائقه است»

«بی‌اول و بی‌آخر و بالاتر از بزرگست»

«تقسیم نشدنی نفهمیدنی بدون خانواده بدون صنف بیچشم و بی‌گوش بی‌دست و بی‌پا و دیموم است. از اضافات معنوی و عالی و دنیوی منزّه است. او را از هر گونه وصف بکنار باید شناخت او سزاوار است. برهما موجود ازل از هر گونه نشان و وصف برتر است نه اینست و نه آن. غیر قابل وصف است و او را تنها با صفات سلبيه میتوان تعریف نمود زیرا حد و حصر و وصف بر نمیدارد.»^۲

این وصف سلبيه همانست که اسپینوزا^۳ در فلسفه وحدت وجودی خود بدان رسیده و گفته است آنچه وصف شود در واقع سلب است.^۴

در باب معرفت پیدا کردن، بچنین موجود متعال که برهما باشد راهی نیست گرچه در کتاب «کته»^۵ گفته شده معلم «گورو»^۶ میتواند شخص را هدایت کند ولی این يك طریق عملی است که ذکر شده و گر نه کته برهمای ماوراء قیاس را نتوان دریافت.

۱- لا قبل له ولا بعد لظاهر ولا باطن! در خطبه نخستین نهج البلاغه فرمود: کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله!

۲- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و زهرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

۳- Spinoza - این مطالب مقدمات فکر توحید است که در اسلام بحد کمال رسید. در خطبه اول نهج البلاغه فرمود: من اشار الیه فقد حده ومن حده فقد عده و من قال فیم فقد ضمنه و من قال علیم فقد اخلی منه.

۴- Katha - ۵

۶- Guru

« نه فوقست نه برابر
 « نه عقل او را در عیان می بیند
 « همتا ندارد نامش ذوالجلالست
 « برای او شکلی نتوان تصور کرد
 « کسی او را بچشم نتواند دید
 « کسانی که او را با دل و روان می شناسند
 « در قلب آنان جا دارد ، جاودانند »
 با وجود این جملات از عبارات دیگر چنین بر می آید که برهما را نه با حس
 توان دریافت و نه با فکر یا تعلیم .
 « آنجا چشم نفوذ نمی کند
 « نطق و عقل نمیرسد
 « ما نمیدانیم و نمی فهمیم
 « که میتواند آنرا تعلیم کند ؟
 « کلمات توأم با خرد
 « از فهم او عاجز میمانند .
 با این حدود راه شناسائی او بروی ما بسته است جز اینکه ایمان به هستی
 او داشته باشیم .

« معرفت او نه بازبانست نه با خرد
 « و نه با دیدن میتوان او را شناخت
 « چگونه ممکنست بکنه او پی برد ؟
 « جز اینکه بگوییم « او هست »^۱

از عبارات دیگر پیداست که این مرحله از علم هم برای ما میسر نیست .

« آنکه محیط علم و جهل ماست چیزیست ماوراء « این عوالم »

« برهما فوق فهم ماست

« گذشته از این فوق مجهول هم هست

« کسانی که مجهول را عبادت میکنند

« بظلمت قدم میگذارند^۱

همچنین برهما غیر از علمست

« ما آنرا از خردمندان شنیده‌ایم

« که بما شرح داده‌اند .

برهما کاملاً غیر قابل درکست . کسانی که میکوشند او را درک کنند معلوم

میدارند که از حقیقت او خبر ندارند . برای اشاره بهمین مطلب است که جملات

متناقض ذیل گفته شده :

« او را کسی درک میکند که درک نمیکنند^۲

« کسی که او را درک کرده نمیداند^۲

« او از طرف کسانی که میگویند شناختیم شناخته نمیشود

« او را کسانی میتوانند بشناسند که میگویند نمیشناسیم^۳

اینست نتیجهٔ يك سفر دور طولانی در جستجوی وحدت که از يك مرحلهٔ خیلی

ساده و سطحی قبل از نوشته شدن کتاب «ریگویدا» آغاز نمود . اکنون اگر پیرسیم

آن نتیجه چیست ؟ جواب اینست يك عالم ظاهر که خیالی است و يك عالم حقیقت

که لایدرک است . متفکرین اوپه‌نیشدها بسا کمال خلوص و جدیت کوشش کردند

۱- التوحید حجاب الموحد اکمال الاخلاص له نفی الصفات عنه ! ۲- آنرا که خبر شد خبری

باز نیامد . ۳- ما عرفناك حق معرفتك

ماهیت این عالم تجربه و عالم ماوراء را در یابند ولی خیالی بود باطل! با اینحال بی‌أس لادری گرفتار نشدند و جلوه‌ای از وحدت را در وحدت نفس خود دیدند و از آن بوحدت هستی پی بردند. اساس و بنیان آفاق و انفس را در اتمن یا نفس عالم (یا نفس کل) یافتند که بدان از نفس فردی پی بردند و متوجه شدند که اتمن عظیم همین بره‌مای بزرگست که نیرو و کمال عالمست در عین حال در مقام توجیه عالم ظاهری و عالم باطنی مواجه شدند با موضوع ثنویت نسبت به برهما و آن ثنویت عبارتست از خیالی بودن عالم ظاهر و لایدرک بودن عالم حقیقت.

مذهب معنوی و یکتاپرستی

پژوهندگان اوپه‌نیشدها در مشاهده نفس که نزدیکترین حقایقست به شخص دریافتند که مطالعه عالم تجربه بعنوان عالم هستی آنرا به نتایج نا مطلوب رسانید. وحدتی را که آنان گویا در خارج نفس می‌جستند نیافتند و ثنویت نفس و لافنس با وجود اهتمام بجمع آن دو در یک واحد از بین نرفت. پس شروع کردند به کاوش وحدت نفسانی از لحاظ بحث علم یا بحث معرفت. از این لحاظ یعنی از لحاظ حصول معرفت به هستی خودمان میتوانیم وحدت را در باطن خود، نه در خارج دریابیم.

«در نفس است که هر چیز یکی میشود. اشیاء فقط در وجدان انسان وجود دارند. همان اندازه که عالم مکان امتداد مییابد همان اندازه فضای قلبی امتداد مییابد. آسمان و زمین، آتش و باد، آفتاب و ماه و برق و ستاره‌ها آنچه شخص اینجا یا آنجا می‌بیند جمله در آنجاست.»

پس وحدت عینی خارجی در این مرحله مبدل میشود به وحدت معنوی نفسانی از نظر علم حضوری. «همه چیز نفس و للنفس است این عالم برهماست این روح ما که در قلب نهانست برهماست او حافظ عالمست. او رب العالمین است او نفس منست.»

پس آنکه در خارج جسته میشد و این جستجو منتهی باعتقاد بخیالی بودن عالم خارجی و لایدرک بودن عالم حقیقی شده بود سرانجام در خویشتن کشف شد و چون خود او (یعنی نفس) فاعل مشاهده است نمی‌تواند در عین حال مشهود واقع شود.^۱

«اوپیننده نادیده و شنونده ناشنیده و پندارنده ناپنداشته و دریا بنده نا دریافته است» - «شما نمی‌توانید بیننده بینش را ببینید و شنونده شنوائی را بشنوید و پندارنده پندار را به پندارید و شناسنده شناخت را بشناسید» کسی را که شناسائی همه عالم بسته بدوست با چه وسیله می‌توان شناخت؟ آری چگونه می‌توان داننده را دانست؟»

همانطور که مرغان و پرندگان بر درختی هستند که آنهم بریشه‌های نامرئی استوار است همانطور هم عالم به بره‌های نادیدنی قائم است .
 «کسیکه نفس را بوجود آورده و در آن جلوه کرده
 «جهان از آن اوست ، نه ، بلکه جهان خود اوست
 «باید در برابر مفهوم «انا الکَلِّ فی الکَلِّ» که عالم اعلاست پرستش نمود .
 نفس یا عالم کل از میل و گناه و ترس آزادست .»

این جهان جسمی عین نفس یا وجدان نیست بلکه محصول آنست یعنی محصول تصور و تخیل است نظیر خواب که انسان در آن موضوع‌هائیرا می‌سازد و از بین میبرد ... شادی و غم و تخت و بخت و راه و روش جمله از نفس است تالاب و حوضچه‌های نیلوفر و رودخانه‌ها جمله از نفس است . در «بربهد» گوید :

« در عالم خواب و رفتن بفراز و نشیب

خداست که خود را در صور مختلف می‌نمایاند . »

این نظریه است که فلسفه معنوی و صدور کثیر از واحد را بوجود می آورد. جهان « محصول نفس بزرگ حقیقی است که بدون او نه منی هست و نه آنی. داننده و بوکننده و گوینده و شنونده و پندارنده همان نفس است لاغیر. من نیست که اعمال حیات را بوجود می آورد بلکه نفس یا اتمن آن راهنمای غیر فانیهست. » دریا بنده پندارنده تولید کننده عامل و ناطق مزه کننده و بوکننده و بیننده و شنونده و بساینده همان حس محیط کل است که درین تن جا گرفته. » (میتری) اشتباه یاطیف واقعی آن نیست که بالفرض جادوگری بخواهد ما را فریب دهد بلکه کانون اشتباه خود ما هستیم که تصور میکنیم عالمی که مشاهده میکنیم غیر از ماست یعنی غیر از نفس کل یا عالم کل یا برهماست.

در هر صورت اگر ما باین موضوع طیف و اشتباه پی ببریم حقیقت نفس را بر ما عیان خواهد ساخت. « کسیکه بداند « من برهما هستم » خودش جزو آن کل می شود حتی خدایان نمی توانند او را ازین اتحاد باز دارند زیرا خودشان هم جزو همان کلند. » (بریهد)

در حقیقت علم به برهما عالم را بامعلوم یکی میکند پس با کسب دانش بحقیقت برهما عالم و معلوم متحد میگردد.

در شرح عقیده راجع به اتمن هم مقصود عمده اتحاد با اتمن یعنی در واقع پی بردن به نفس است. بشرطی که نفس از بدو مرگ و غم و گرسنگی و عطش و امیال فارغ باشد.

البته راه سلوک برای رسیدن بمرحله وحدت دشوار است. در « کته » گویند:

« راهیست مانند دم شمشیر صعب العبور

« که شاعران آنرا راهی دشوار می شمارند

زیرا شخص از وجدان مضطرب و حدود و آلام باید بگذرد تا به آرامش و صلح و فیض نایل آید .

« چنین شخصی را دو حال هست : یکی بودن او در این جهان ، دیگری در آن جهان . يك حال سوم هم هست که عبارتست از حال نوم . عبور ازین مرحله مانند عبور ماهی از يك سوی رودخانه بسوی دیگر است که در ضمن این رفت و برگشت ممکنست لمحهای از حقیقت را دریافت و گرنه بیداری معمولی خود خواب پریشان‌نیت . » (بربهد)

پیدا است که وحدت واقع بینانه اوپه‌نیشدها غالباً بوحدت معنوی منجر میگردد و عالم بیداری متداول را رد میکند و ما را بيك بیداری بیخواب و ذکر و شهود و خلسه سوق می‌دهد تا بتوان بوحدت و حقیقت مطلقه رسید .

در این مقوله موقعی پر جاپتی بمنظور توصیف نفس کل به « ایندَر » خواست او را با تشبیهات معمولی مانند عکسی که در چشم یا در آب دیده میشود روشن کند ولی نشد پس گفت « نفس آنست که با مسرت در عالم رؤیا میخرامد » ولی « ایندَر » باز قانع نشد زیرا تشبیه نفس کل که فوق غم و شراست به حقیقتی که در عالم خوابست درست در نمی‌آید زیرا در خواب هم غم و شر موجود است پر جاپتی توضیح داد که مقصود خواب عمیق شیرین است ولی « ایندَر » باز قانع نشد و گفت خواب شیرین وجدان یا شعور بنفس نیست و آن نمیتواند به نفس کل تشبیه شود . ولی در جواب این ایراد پر جاپتی رفت سر موضوع وجود درد و الم در خواب و گفت : این رنج و الم در خوابیست که ما از ارتباط جسمانی آزاد نباشیم .

بر خلاف این محاوره که به نتیجه روشن نمیرسد بموجب روایت « بربهد » و میتری محاوره بین یجنه و لکیه در باب اینکه نفس کل چرا نمیتواند واجد خویشتن یا شاعر بالنفس باشد توضیحی فلسفی میدهد و میگوید :

توجه نفس بخود یا وجدان در واقع ثنویت بمیان می آورد و عالم و معلوم دوتا میشود در صورتیکه اگر وحدت حاصل شود وجدان نفس بخودش که مستلزم دوتائی است برطرف میگردد. پس خود وجدان مرتفع و در وحدت مطلقه منحل میگردد^۱ و وقتی نفس ازین ثنویت رهاگشت و دیگر درك آن بنحو عادی نا ممکن می شود «و نطق و عقل از درك برهما عاجز میماند و فقط میتوان گفت «اوست» که لایدرک و لایوصف است.»

در مقام وحدت حدود و قیود لانیف ازین میروود و وجود محض یا ملاً میماند و غیریت زایل می شود. و آن بموجب توضیحات کتاب بریهد خالق است که فوق تفکیک نفس و لانیف است و فقط نفس وجود خود را در مقامی فوقانی و حالی شبیه بخواب عمیق در مییابد و تضادی و تباینی در آن مرحله نیست. این خواب بی رؤیا برای تمثیل وصول بوحدت واقعی است.

«ازین حیث است که گاهی گویند او در خوابست یعنی در حقیقت در خود فرو رفته» این تمثیل چه در عقیده راجع به برهما چه راجع به اتمن درست است. برهما آن حقیقت مستغرق در خواب عمیق است که از عالم جسمانی صعود میکند وی نفس کل است حقیقت است.

چنانکه می بینیم خوابهای خوش بی شائبه و فوق تبدلات و تأثرات جسمانی بمثابه و صف نفس کل قلمداد شده و بواسطه اینکه خواب پریشان هم ممکنست وجود پیدا کند گفته اند مقصود خواب بدون رؤیاست که در آن اضافات عالم و معلوم و مبتدا و خبر و موضوع و محمول هم منتفی میگردد.

ولی حتی همان حال خواب عمیق که بعد از بیداری از آن نفس از وحدت به کثرت و تفرقه معروض می شود خودش هم غیر حقیقی و خیالی و طیفی بنظر می آید

۱- بقول شیخ اشراق «ان علمه بذاته کونه نوراً لذاته و ظاهراً لذاته»

و خود متوجه به اعتباری بودن نفس و عالم خارجی می‌گردد. بحکم این وضع در کتاب «ماندوکیه» در فوق حال بیداری و حال خواب عمیق بی‌رؤیا و خواب با رؤیا از یک مرحله چهارم هم بحث کرده که آن فوق همه این حالات حتی فوق وجدان و علم یعنی لایدرک و لایوصف است و در کتاب میترئی نیز از همین چهار مرحله بحث می‌کند و چهارمی را عالی‌ترین مرحله یا «توریه»^۱ مینامد.

نه تنها شخص در عالم خواب فوق وجدان بوحدت نفس میرسد بلکه بواسطه مرگ عالم کثرت را غلبه می‌جوید و بوحدت نایل میشود و کلیه صفات متفرقه نظیر بو مزه و شنوائی و بینائی و دانش و سخن جمله در عالم نفس واحد مستهلك و منحل می‌گردد.

بموجب عبارتی دیگر در چاندوکیه، مرگ تنها عملیست که سبب میشود شخص بعالم حقیقت یا عالم نفس منجذب گردد و شخص میت در واقع ملحق و اصل بمقام قدسی یا حقیقت یا اتمن میشود. مرگ عبارتست از باز شدن ارتباطات قلب که شخص را بعالم اعتباری و کلی مرتبط ساخته بود و چنین وانمود می‌کند که غیر از نفس عالم دیگری هم هست.

در «موندوکیه» گوید:

«پانزده اجزاء «بدن» از بین میرود

ایضاً کلیه اعضای حواس باصل خود ملحق می‌شود.

همچنین کار و روان شخص که عبارت از هوش اوست.

جمله اینها در وحدت اعلائی لایزال متحد میشوند.»

بدیهیست که چنین وحدت محض که وجود واقعی است و در خواب عمیق یعنی موقعی که شعور بنفس کاملاً زایل میشود و همچنین بعد از مرگ تحقق مییابد فوق

وجدان و شعور است زیرا جمله تعینات در آن از بین می‌رود. حتی موضوع توجه نفس بخود و گفتن «من هستم» نیز زایل می‌شود زیرا توجه بخود مستلزم غیر خودی هم هست که ثنویت و کثرت ایراث می‌کند. در نظر فیلسوف از بین رفتن تعینات نفس فردی یعنی بیخود شدن از خود و زوال شخصیت متناهی شرط وصول به حقیقت و نتیجه گذشتن از مراحلست.

این تعلیم مخصوصاً در قسمت چاندوکیه تحت عنوان «آن توئی»^۱ نیز تشریح شده اینک عباراتی که این معنی را می‌رساند:

« عزیزم همانطور که زنبورها شهد را از درختان گوناگون گرد می‌آورند و آنرا بیک جوهر تبدیل می‌کنند من بمثابه همان جوهرم. » این رودخانه‌ها که از مشرق و مغرب باقیانوس میریزند در واقع خود اقیانوسند و در آنجا منی و توئی از بین می‌رود و همین وجدان نفس بخود وحدت را مختل می‌سازد یعنی غیر منی بوجود می‌آورد.»

با این مشی فکر باز مشاهده می‌کنیم که نویسندگان اوپه‌نیشدها بوحدتی محض و بی‌شائبه رسیدند. از لحاظ حصول علم در نفس ما اول از کثرات عالم که بنظر عامه واقعیت دارد آغاز کردند و بتدریج اولیات ذهنی را بمیان کشیدند سپس برهما را که در ادعیه و قربانیها نام اوزات اشیاء شمرده میشود بتدریج اساس و اصل وحدت عالم قرار دادند و مشابه بهمین امر نفس و اشیاء خارجی را روی زمینة وحدت اساسی مشاهده کردند و عقیده نفس کل یا اتمن را بوجود آوردند که در وحدت شبیه نفس افرادی بود و در مرحله بعد عقیده اتمن و برهما با هم توحید و در هم منحل شد و وحدت وجودی ظاهر گشت. البته تنازع یا تباین ظاهری بین آفاق و انفس منجر

۱- سنسکریت: تت توام اسی *Tat tvam asi* آن توهستی (یعنی هرچه هست خداست) این عبارت در حقیقت معادل «هوحق» در عرفان ماست.

به قول به عالم ظاهر و عالم باطن گردید ولی در نتیجه نظریات گوناگون و تفکر و تفلسف طولانی آندو هم اعتباری ومظاهر يك حقیقت لایدرک ولایوصف شمرده شد . پس عقیده وحدت معنوی روی فلسفه بحث‌العلم ایجاد گشت یعنی گفتند عالم تعینات و ماهیات ایجاد کرده نفس و قوای نفس است و مخلوق خیال ماست و وحدت محض که وراء اینهاست در خواب عمیق و بعد از مرگ (یعنی موقع زوال کامل شعور نفس بوجود خودش) تحقق پیدا میکند .

تا این مرحله مطالعات ما در باب تعلیمات ماوراء طبیعی اوپه‌نیشدها بود و ازین ببعده یعنی در فصول ذیل شمه‌ای از نتایج مهم اخلاقی و عملی آن عقاید بحثی خواهیم نمود .

نتیجه تعالیم فوق از لحاظ دین و کرمه^۱

میدانیم که در ادوار کتب ویدا اعمال دقیق آیین برای جلب رضای خدایان ونیل به نجات بود ولی در دوره برهمنی تغییراتی بوجود آمد که بی‌شبهت به تغییرات در دین یونانیان نبود . قربانیه‌ها و آئین‌ها که برای رضای خاطر خدایان اجرا می‌شد و بشر محتاج جلب آن رضا بود کم‌کم وسیله سازگار نمودن خدایان شد . بتدریج خدایان هم محتاج این قربانیه‌ها و آئین‌گشتند و بشر هر طور خواست آن قربانیه‌ها را تعبیر نمود . در دوره اوپه‌نیشدها تغییر دیگری پیش آمد یعنی انتشار عقیده وحدت اصل اعتقاد بخدایان متعدد دوره ویدا و برهمنی را از بین برد و تأثیر خدایان در امور عالم کم‌کم فراموش گردید چنانکه در قسمت اخیر اوپه‌نیشد (کته) وجود این‌گونه خدایان در برابر اصل کلّ عالم مستهک شمرده شد . این کتاب دو قسمت دارد: قسمت اول آن که بحکم مطالب پخته آن متأخرتر از قسمت دوم تألیف شده می‌گوید فکر ما بکنه اصل کل یا برهما نمیرسد و آن لایدرک و لایوصف است .

در قسمت دوم برهما را يك هستی جدید نا معلوم تعریف می کند که از سنخ عقاید قدیمتر است. در این قسمت است که « آگنی » رب النوع آتش و «ویو» رب النوع باد در می آیند که موجودات مستقلی نیستند بلکه تابع ارادهٔ برهما رب العالمین هستند و بواسطهٔ همین معرفت بخدایان دیگر برتری میجویند.

در فصل اخیر کتاب « کته » موازین جدیدی از دین و اخلاق دیده میشود. بموجب آن و مطالبی در « بریهد » عبادت و قربانی حتی عمل خیر دیگر لازمهٔ دین در این جهان و نجات در آخرت نیست بلکه معرفت است که عبادت و قربانی را کنار میگذارد و نجات را تأمین می کند.

عبادت خدایان و تقدیم قربانی بآنان در نظر کسی که وحدت واقعی را در برهما و اتمن دریافته جز خدعه‌ای نیست. ستایش این خدا و آن خدا بیپوده است چون اینها را خود نفس بوجود می آورد. عمده کسب معرفت نسبت به نفس یا برهما یا اتمن است که هدف مطلوبست و اگر دارنده چنین معرفتی بخواهد اعمال دین را هم بجا آورد با وجود معرفت مانعی نخواهد داشت و گرنه اعمال بدون معرفت بیپوده خواهد بود. معرفت واقعی نشان خواهد داد که عبادت به نفس باید کرد و حق در خود آدمیست.

پس بموجب این تعلیم جای دین یا شریعت را معرفت لاهوتی می گیرد و بعد از چنین معرفتیست که اعمال دینی معنی پیدا میکند.

گوید اگر کسی قربانی آگنی هوتره^۱ را انجام دهد بدون معرفت باینکه روش عالم کون همین عمل قربانیست نظیر آنست که فدیة قربانی را بجای اینکه روی زغال مشتعل بریزد روی خاکستر بریزد. در « چاندو گیة » گوید: « آنانکه می گویند اگر کسی مدت یکسال شیر احسان کند از مرگ مکرر نجات می یابد »

درست نیست زیرا وی (با وجود معرفت) خواهد دید که روز اول از مرگ نجات می‌یابد . «

با این تعلیم بیکی از تعلیمات عملی مهم دیانت هندی میرسیم که عبارتست از تعلیم کرمه یا عمل . منظور این تعلیم آنست که هر فرد نسبت بعمل نیک یابد خود بعد از مرگ بموجودی عالی یا سافل تحول می‌یابد . قابل توجهست که در کتاب « ریگ ویدا » صحبتی از تناسخ بمیان نیامده این مطلب در کتاب چاندو گییه هم تأیید نشده زیرا در آنجا گوید نه « شوتا کتو »^۱ که دوازده سال کتب ویدارا تحصیل کرده و نه پدر آموزگار او « گوتمه »^۲ هیچکدام از عقیده تناسخ اطلاعی نداشته‌اند و بعداً که آن تعلیم را فرا گرفتند صریحاً گفته شده که تناسخ منحصر به طبقه « خستریه » یعنی طبقه سپاهیان بوده و بعد اولین بار اعلام شد که آن مربوط بوده به طبقه برهمنان . در کتاب « ریگ ویدا » عقیده آخرت تنها خلود نفس و بقا با خدایان در بهشت جاودان را تعلیم می‌کند . و در کتاب « اتر و ویدا » اشاره‌یی به تناسخ موجود است و در اوپه نیشد هم بآن نحو که بعداً بمرحله عقیده رسید نبود . این عقیده رایکی از مؤلفین مغرب زمین بنام ویلیامس^۳ چنین تعبیر می‌کند :

« تناسخ لولوی بزرگ و کابوس هولناک فلاسفه هنداست . تمام کوشش آنان این بوده که راه رهائی از این هول و بیم را پیدا کنند . موضوع این نیست که تحری حقیقت کرده باشند موضوع اینست که چه کنند تا از زجر زنجیر تسلسل زندگانی خلاص یابند ؟ »

درست معلوم نیست تعلیم کرمه (کار و اعمال) و عقیده تناسخ از کجا سرچشمه می‌گیرد ؟ آیا اهالی بومی هند قبل از مهاجرت آریائیسها آنرا داشتند ؟ یا از تعلیمات کتب اوپه نیشد و غیره نشأت کرده ؟ یا آنرا از علم غریزی بشر و حافظه و خوابهای

که در عالم تجربه نظیر آن نبوده و نظایر آن استنباط کرده‌اند که مراحل حیاتی قبل وجود داشته و این خاطرات و افکار از آن منتقل شده (در تعلیمات افلاطون و بعضی آباء عیسوی نظیر اوریگنس^۱ بهمین روش عقیده بوجود حیات قبلی دیده می‌شود).

در هر صورت در کتب اوپه‌نیشد عقیده به بازگشت انسان باین دنیا و تکرار زندگی در جسم تازه موجود است الا اینکه آنرا باری و رنجی نشمرده است. عقیده اینست کسانی که زندگی خود را با اعمال نیک بسر آورده‌اند بار دیگر در رحم‌های خوب جا میگیرند و در شکل اخیار مانند برهمن یا خشتریه یا (ویشیا)^۲ باین جهان برمیگردند.

ولی آنانکه کارهای کثیف کردند در رحم‌های کثیف جا میگیرند مانند رحم سگ یا خوک یا مردودین جامعه (چاندوکیه) گوید:

« تجسم‌های متوالی هر فردی مطابق اعمال او خواهد بود »

« هر کسی تناسب خود را طبق صفاتی که دارد انتخاب میکند .

وضع هر کس در زندگی تالی منوطست بعلم و عمل او در زندگی سابق او چنانکه در کتاب کاوشیتکی^۳ اوپه‌نیشد گوید :

« چه بشکل کرم یا میّت یا ماهی یا مرغ یا مار یا ببر یا شخص یا موجودی

دیگر تناسب هر فرد بسته است بعلم و عمل او » و در کتاب (کته) گوید :

« برخی برحم میروند

تا در يك موجود جسمانی تجسم کنند

دیگران در حال توقف میمانند

اینهمه موقوفست بعلم و عمل آنان »

بحکم بعضی عبارات طی عمل شمساره^۱ انسان عبارتست از اینکه بعد از ترك جسم مدتی از اعمال خوب خویش بهره بردارد تا اینکه موقع تولد ثانوی برسد و باز بعالم جسمانی بر گردد.

بموجب تعالیم کتب اوپه‌نیشد راه نجات و رهائی همانا دانش یا حکمت است. شخص عارف بعد از طی مراحل سرانجام به برهما واصل میگردد. قسمت‌های دیگر از کتب اوپه‌نیشد را توان ذکر کرد که همین موضوع عمل و معرفت را اهمیت داده از آن جمله در (شوته شوتر) گوید :

« با معرفت خدا جمله بندها گسیخته میشود

« و پریشانیه‌ها می‌رود و تولد و مرگ ناپدید میگردد .

« آنانکه آتمن را با ریاضت و تقوی و ایمان و معرفت

« میجویند دیگر باین جهان بر نمیگردند » (واصل میشوند)

نتیجه از لحاظ زندگانی عملی و اخلاقی

مهمترین غرض فلاسفه اوپه‌نیشد علم بود ولی نه علم بمعنی معلومات زیاد بلکه بمعنی پی‌بردن بحقایق ماوراء طبیعت . بواسطه همین نظر فلسفی علم و افکار ضد شرك نهضتی درهند برپا شد که بی‌شبهت بنهضت سوفسطائیون یونان نبود و بحکم آن تجدید نظری و انتباهی از لحاظ اخلاقیات حاصل شد و جای اخلاقیات منقول را اصول معقول گرفت . علم یا حکمت عبارت گشت از هدف عالی و وسیله ضروری برای نیل بمقصود . ارزش حکمت و دانش در کتب اوپه‌نیشد هم از لحاظ عملی و هم از لحاظ نظری با اهمیت خاص تلقی شد . در عبارات مختلف بآنانی که در موارد گوناگون علم دارند با نظر احترام اشارت شد . از آن جمله گفتند : « بهمانطور که

پاره گلی اگر بجسم سختی بر خورد متلاشی میشود کسانی هم که نسبت بشخص عالی بدخواه باشند یا بد گوئی کنند متلاشی میشوند .

« کسیکه برهما را بصورت حقیقت و علم ولایتناهی بشناسد
او بهمه آرزوهای خود میرسد . »

معنی زندگی و فیروزی برهما را کسی پی میبرد که دانشمند باشد .^۱ شخصی را که علم به برهما دارد کوهها نمیتوانند بزمین زنند و دشمنان او زبون میگرددند . کسیکه برهما را بشناسد از خانواده او کسانی که نسبت به برهما نادان باشند بیرون نمی آیند . منظور اساسی از این علم همانا علم به سرّ برهماست و در موارد متعدد عبارت « کسیکه اینرا بداند » همین معنی را افاده و بهمین علم اشاره میکند . پس علمست که شخص را بوحدت واصل میکند . ولی علم یک معنی اخلاقی هم دارد . شخص دانا از شرّ گناه مصون و در زندگی تالی هم از آفات و نتایج گناه محفوظست .

همانطور که آتش چوب را میسوزاند علم گناه شخص را از بین میبرد . علم به برهما مایه نجاتست . در کتاب (بریهد) گوید :

« مردمان طلا دزد و میخواره

حمله برندگان بخوابگاه آموزگار و مردمان برهن کش

« هر چهاردر میزان اعمال خوار و پست میشوند

« همچنین آن پنجمی که با آن چهار همدست باشد »

ولی هر که از تعلیمات مخصوص (سرّی) مانند تعلیم پنج آتش^۲ اطلاع داشت باشد حتی همدست آن مردم هم باشد با کثافت گناه آلوده نخواهد شد . هر که این

۱- انما یخشی الله من عباده العلماء
۲- Pançagnividya پنج - اگنی - ویدیا (آگنی =
آتش، ویدیا = دانش) دانش پنج آتش.

علم را داشته باشد عالمی از صفا با خود دارد و پاکیزه است. کسیکه قربانی «آگنی هرته» را عارفاً بحقه ادا کند جمله‌ی پلیدیها ازو زایل خواهد شد. کسیکه برهما را بشناسد هیچ عمل بدحتی دزدی و کشتن جنین و پدر و مادر زبانی باو نتواند رسانید. و اگر کسی گناه کند لکه‌ی سیاه از صورتش پاک نمیشود.^۲

این تعلیم اخلاقی را که علم را با تقوی یکسان می‌شمارد با فلسفه اخلاقی سقراط که وی نیز علم و تقوی را توأم میدانست مقایسه کرده‌اند ولی دو تعلیم عین هم نیستند زیرا در قسمت‌های قدیم کتب هندی علم تمام گناهان را پاک می‌شوید حتی اجازه می‌دهد هر شخصی که آن علم را دارد بدترین جنایات را مرتکب شود. در صورتیکه در فلسفه یونان منظور اینست با کسب معرفت شخص اساساً گناه نمیکند. در هر صورت پیداست که چنین تعلیمی قابل دوام نبود یعنی در باب علم مبالغه و افراط بعمل آمده بود. اینست که بعداً این نظریه شدیداً مردود شمرده شد و تقوی لازمه علم محسوب گشت. در کتاب کته می‌گوید:

«کسیکه فهم ندارد و بیفکر و ناپاک است

» بهدف نمیرسد و در تناسخ میماند.

«ولی کسیکه فهم دارد و متفکر و پاک است

» بهدف میرسد و بار دیگر بدنیا نمی‌آید»

کسیکه از اخلاق بد خلاص نشده با علم تنها بوصول حق نمیتواند برسد. در کتاب بریهه عبارتست که نشان می‌دهد منظور از علم و معرفت آن علمی است که با وجود آن اصلاً اخلاق سیئه عارض شخص نمیشود چنانکه گفته «همانطور که آب

۱ - Agnihorta ۲ - این عبارت از اوپه‌نیشد کاشیتکی نقل شده. بعقیده بعضی مفسرین

از آنجمله رادا کریشان منظور تجویز قتل و جنایت نیست بلکه منظور اینست کسیکه اتمن را شناخت و معرفت پیدا کرد اصلاً ارتکاب گناه در موضوع او قابل حصول نیست!

روی برگ گل کنار نفوذ نمیکنند و میفتد همانطور هم گناه در کسیکه می داند نفس همان برهماست نفوذ نمیکنند «در کتاب پرشنه^۱ گوید» چنانکه ما از پوست خود آزاد میگردیم مرد عارف هم از گناه آزاد میگردد. ایضاً در کتاب میتری گوید:

«همانطور که بکوهستان آتش گرفته آهوان و پرندگان نمیگردند

«همانطور هم عارفان برهما را گناهان و خطایا نزدیک نمیشوند»

حقیقت آنکه فکر وحدت در فلسفه هندی بتدریج لطیفتر میشود و بجائی میرسد که میگوید شخص عارف میتواند بمرحله ای نایل گردد که وراء خیر و شر باشد و در فوق تفکیک و تحلیل صعود کند که در آن مقام خیر و شر از مفهوم و اثر خود منسلب گردد. در اوپه نیشد (موند اکه) گوید:

«موقعیکه مرد بصیر و روشندل برهمای خالق توانا را مشاهده کند در آن

موقع بحکم عرفان نیک و بد را از خود دفع میکند و بدون عیب بوحدت اعلی نایل میگردد. این رهائی از قیود کثرت و ورود از ظاهر بحقیقت است زیرا تعیین خیر و شر در مقام علم ناقص وجود دارد و چون علم کامل حاصل میشود آن تعیین از بین میرود. بموجب عباراتی از (چاندوکیه) «اگر نطق (یا تعریف و تشخیص) نبود فرق بین صحیح و غلط و نیک و بد و مطبوع و نامطبوع منتفی می شد. نطقست که این تفکیک را می کند.»

عالم واقعی که عالم برهماست فوق تعینات است نیک و بد در عالم تجربه باعالم محسوس وقوع دارد ولی در عالم علوی وجود ندارد زیرا آنعالم از تعینات اخلاقی آزادست. در اوپه نیشد (کوشتیکی) گوید:

«در آنمقام تاریکی نیست پس روز و شب هم نیست.

«نه موجود هست و نه لاموجود بلکه یکتای مهربان هست لاغیر»

« شناسنده برهما به حضرت او می‌رود و از رود جاودان (ویجارا) بواسطه روان خود عبور میکند و در آنجا نیک و بد را از خود تکان می‌دهد اعمال خوب را به خویشان خوب و اعمال بد را به خویشان بد واگذار میکند و از آن مقام مانند کسیکه از بالای عرابه بدو چرخ آن بنگرد او هم بروز و شب و نیک و بدو هر گونه اضرار نظاره میکند و خودش منزله از بدو نیک به حضور برهما می‌رود. »

همین نظریه اخلاقی در باب عقیده مربوط به اتمن یا اصل عالم هم اظهار شده. از آن جمله است مطالب ذیل که اتمن را چنین وصف میکند: « ورا درستی و نادرستی ورا عمل و عدم آن - ورا آنچه بوده یا خواهد بود. »

در (کته) گوید :

« همانطور که خورشید چشم جهان

« با معایب دیدگان زمینی معیوب نمی‌شود

« همانطور نفس باطنی یکتای اشیاء

« با وجود شر در عالم معیوب نمی‌شود. »

پس چون اتمن فوق تعین اخلاقیست عارف بحق برهما هم در مقام اتحاد با او فوق بدو نیک خواهد بود. در آن مقام شخصی که با محبوب خود متحد شد جهان در نظر او زایل میگردد. و نیک و بد با او کاری ندارد و قلب او از مرحله کلیه غم‌ها میگذرد. این تعلیم اخلاقی که تا این مرحله بشرح آن پرداخته شد روی تعلیمات اوپه‌نیشدها از لحاظ معرفت و علم بود و بعد که این موضوع از لحاظ فلسفه معنوی (ایدآلزم) هم مورد بحث واقع شد باز مورد تأیید گشت.

چون عالم خارجی یکنوع عالم خیالی یا اعتباریست پس نیک و بد و فعالیت‌های آن هم در واقع اعتباریست و نزدیکترین مثال حیات واقعی عالم خوابست که در رؤیای آن انسان حرکاتی و اعمالی را می‌بیند که حقیقت ندارد و آنطور که انسان بخواب

عمیقی می‌رود که رؤیا در آن وقوع نیابد همان‌طور هم نفس بجائی می‌رسد که نیک و بد در آن تأثیری ندارد .

پس هدف ماوراءالطبیعی کلیه مطالعات و نظریات همانا نفس کل است که وراء کثراتست و شخص باید اهتمام ورزد و بکوشد تا بآن برسد .

این دستور باوجود لطافت و علوی که دارد ممکنست به‌سوء تفاهمی راه دهد چنانکه بموجب روایت شخصی موسوم به «ویروکانا» شاگرد پرجاپتی گرفتار چنین سوء تفاهمی شد و گفت حالا که نفس فوق بد و نیکست پس من هرطور نفسم می‌خواهد و خوش می‌شود زندگی می‌کنم ولی در کتب مسطور است که این روش خودپرستانه روش شیطانی است .

نفس فردی و منافع و حظوظ فردی نیست که باید هدف زندگی ما باشد بلکه نفس کل است که همه نفوس منفرد را در بر می‌گیرد .

البته باوجود این تعبیر و تفسیر عالی باز میتوان گفت که مفهوم متداول و کلی فلسفه اخلاقی اوپه‌نیشدها اینست که شخص عالم یا عارف فوق اخلاقیاتست و این عقیده است که در کتاب معروف مطالعات دینی موسوم به «بغود گیتا» تأثیر کرده و بزبان (کریشنه) که مظهر لاهوتست رفته و آن موقعی است که (آرجونه) نامی که دشمنان خود را کشته بخود تسکین میدهد و از کتاب (گته) نقل میکند که در عمل قتل قاتل و مقتول بیخودی تصور می‌کنند خودشان سبب هستند !

روش اختیاری کسب وحدت بواسطه‌ی اعراض از عالم بطریقه جوگیان

چون هدف نهائی فلسفی همانا وحدت مطلقه اتمن است پس اتحاد مطلق با اتمن هم عبارتست از مقصود نهائی آدمی و آن گرچه از لحاظ نظری بواسطه‌ی حصول

معرفت مافوق‌الطبیعه امکان دارد ولی در هر صورت فقط بعد از مرگ یا موقع خواب عملی میگردد پس برای دوره زندگی و بیداری راه دیگری غیر از معرفت در خور است و آنرا به موجب کتاب (مونداهیه) عبارتست از معرفت که به تناسخ هم پایان می‌بخشد و خردمندی مخصوصاً بعد از آنکه علم حاصل نمود که وی برهما یا آتمن است قطعاً از هر گونه شهوات و امیال خودداری باید کند زیرا «کسی که متوجه به نفس کل شده تمام جهان از اوست . . .»

چنانکه در کتاب (بریهدا) گوید :

«اگر کسی نفس را بشناسد

«و دریابد که «من هوهستم»

«آیا آنگاه با چه میلی و عشقی

«به جسم متمسک میگردد؟»

در واقع قدما این حقیقت را دریافتند و گفتند : «ما اولاد را چه میکنیم .

ما که باین نفس میرسیم» اینست که شهوت فرزند و مال و دنیا را بر انداختند و طریق فقر را گرفتند .

با وجود تعلیم فوق‌البته در عمل امیال ادامه مییابد ولی همینکه شخص بآن

امیال ترتیب اثر میدهد و میکوشد آنها را راضی کند همین محرومیت محدود بودن را

نشان میدهد و این محدود بودن شخصی را از اتحاد با نفس باز میدارد . ارضاء شهوات

از لحاظ معرفت نادانست و بصیرت آدمی را کند میکند و چشم را از پی بردن به -

محدودیت این جهان پرده میکشد و سبب دوام تناسخ میگردد و یک تفرقه ظاهری

بین شخص و برهما یا آتمن بوجود میآورد .

این روحیه شهوات در قسمتی از کتاب (بریهدا) بدین شکل بیان شده : «مرد

از شهوات ساخته شده - شهوت در تصمیم او و تصمیم او در عمل او و عمل او در طالع او

مؤثر است.»

کسی که پی شهوت نمیگردد و از آن آزاد است بسوی برهما میرود و مصداق این بیت میگردد:

«اگر تمام شهوات که در قلب جا دارند آزاد شوند

آنگاه يك فانی غیر فانی میگردد و به برهما واصل میشود!»

اگر معرفت فلسفی یا ماوراءالطبیعی در باب وحدت اساسی اتمن فردی و اتمن کل نتوانست اتحاد مطلوب را بوجود آورد در اینصورت عقیده امساک از امیال و شهوات هم که مدام درزندگی بروز میکنند چاره‌ای نخواهد کرد. روش جوگی (یوگا) که در اوپه نیشدها آمده راه حلی برای حصول اتحاد نشان میدهد. آن وحدت را خردمندان هند در برهما سپس در نفس کل عینی یعنی اتمن و بعد در نفس خود فرد یافتند که در آن فرق عالم و معلوم و انفس و آفاق از بین رفت و غم‌های قلب زدوده شد و يك وحدت مطبوع مفرح کامل حاصل گردید. اما طریق عمل در راه این منظور عبارتست از: حبس تنفس - امساک حواس (از اشیاء) - تفکر - تمرکز - امعان نظر استغراق. این طریق را طریق جوگی گویند که معنی وصول و هم مهار کردن یا بازداشتن حواس و فکر از کثرات را افاده میکند.

بقول کتاب «میتیری» بواسطه‌ی آرامش فکر عملیات ظاهر از بد و نیک از بین میرود و با اتحاد نفس فردی با نفس کل سرور دائمی حاصل میگردد.

در خانمه جا دارد توجیه و دعوتی که در اوپه نیشد برای درك وحدت بصورت

استعاره بیان شده ذکر شود و آن اینست:

«شخص جوینده وسالک کمان سر وحدت را بدست میگیرد و تیری را که در

نتیجه تفکر تیز شده بر آن مینهد و «هو» را که هدف جاودانست نشان میکند.»

در حقیقت کمان عبارتست از ورد اوم^۱ و تیر همان نفس است که نشانه برهما است. صاحب‌دلان میتوانند مانند تیری که به‌هدف اصابت کند به برهما واصل گردند.

سنجش نهائی

این بود خلاصه‌ای از فلسفه کتب اوپه‌نیشد که ظاهراً مسیر تکامل آن همان بود که در این مقدمه بیان شد. این مسیر تابع عواملی بوده و شاید قر‌نهایی بین اولین و آخرین نظریات و قدیمی‌ترین و متأخرترین قسمت‌های اوپه‌نیشدها مانند بریهد - ارنیکه و چاندو‌گیه تا برسد به میترئی گذشته است.

فلاسفه هندی با کمال خلوص در تحرّی حقیقت میکوشیدند و چون بمطالب و معانی جدید بر می‌خوردند بدون تردید نتایجی را که از سابق بدست آورده بودند آنرا کافی نمیدیدند ترك مینمودند. این سیر افکار که از مسلك واقع بینی مادی به مذهب معنوی منجر شد در تاریخ فلسفه فصلی جالب تشکیل می‌دهد. مراتب شهود حقایق متناسب است با استعداد و عمق نظر جویندگان آن.

حقیقت اینکه در کتب اوپه‌نیشد عباراتی هست که دلیل نظر عالی و لطیف در پی بردن به نامتناهی و به‌خدایتعالی است ولی عباراتی دیگر هم هست که سطحی و طفلانه و خرافیست.

هیگل^۲ نقاد بزرگ و متتبع کامل تاریخ فلسفه گوید: «اگر ما بخواهیم مذهب وحدت وجود را بشکل شاعرانه و متعالی و از جهاتی هم بصورت خشن و سطحی مشاهده نمائیم باید روبسوی شاعران خاورزمین کنیم بخصوص هندوان هستند که آنرا مفصلتر بعرضه شهود نهاده‌اند.

با اینکه در فوق ذکر شد شاید ترتیب توسعه فلسفه اوپه‌نیشدها بهمین نحو

۱ - Oum ورد مخصوص گاهی مرادف « هو » و « حق » گاهی مرادف « امین » Hegel - ۲
فیلسوف معروف آلمانی.

باشد که در این مقدمه شرح داده شد ولی نمیتوان یقین حاصل کرد چون در اوپه نیشدها نظام تاریخی قطعی وجود ندارد .

بحکم قراین از قبیل تنظیم مطالب و خصوصیات ادبی و محتویات میتوان گفت که اوپه نیشدهای ذیل بدوره قدیمتری متعلق بوده اند .

(بریهدار نیکه) - (چاندو گیه) ^۱ - تیتریه ^۲ - آیتریه ^۳ - کوشیتکی ^۴ - کنه ^۵
ولی در همین کتب هم يك سلسله مطالب فلسفی موجود است که باهم سخنیت ندارند و شاید از مراحل زمانی مختلف باشند . بنابراین تضادها و اختلافات و نبودن ترتیب و نظام فکری مانع از اینست که بتوان يك منظومه و سامان فلسفی تنظیم نمود . پس مقصود این بوده است جریانهای مختلف مطابق آنچه ظاهراً ترتیب ظهور آنها بنظر میآید شرح و نقل و برای این مقصود عباراتی و مطالبی که نوبی هم رفته است استخراج و ثبت شود .

مجموعه‌ی افکار هر ملت و هر دوره‌ای مخلوط و بغرنج و مر کبست از افکار قدیمی که بعض آنها منسوخ شده و افکار مر بوط بآینده که بعداً تحقق پیدا کرده ولی در بین این دو ناچار يك جریان عمده‌ای هم وجود داشته . مطابق این اصل کلی در عصر اوپه نیشد عقایدی گوناگون از قبیل داستان مر موز خلقت بمیان آمده که بتدریج بیشتر جنبه فلسفی پیدا کرده و نظر عمده به معنویت و اصالت روح بوده است تا اصالت ماده . این طریقت فلسفی حقیقت عالم را در نفس ناطقه مشاهده کرد و آن حقیقت را عین برهما دانست و برهمنائی را که در سابق یکنوع و اقعیت خارجی میدادند بحقیقت باطنی ارتقاء بخشید و تعلیم اتمن یا نفس باطنی محض را انتشار داد که مبنای فلسفه معنویست .

فلسفه اوپه نیشدها را میتوان بطور کلی فلسفه وحدت عقلانی شمرد یعنی این

نظر وحدت اساسی در میان تعالیم دیگر بیشتر ظهور دارد. ولی باید گفت این وحدت عین نظریه‌ی وحدت فلسفه مغرب زمین نیست و مبنای علمی هم ندارد. در واقع چنین فلسفه وحدت بیشتر پایه‌ی شهودی و احساساتی دارد ولی بی‌شبهت به تعلیم فیلسوف قدیم یونان گزنوفانیس^۱ نیست که ارسطو در حق او میگوید: «به پهنای آسمان نگاه کرد و گفت حقیقت یکتا خداست.»

آیا این فلسفه با اینصورت با وجود عمق و تأثیر آن میتواند یک دین بزرگ مترقی و تعلیم روشن متناسب با علوم عصر که هند بآن احتیاج دارد بوجود آورد؟ جواب این پرسش منوطست به مطالعه‌ی کتب اوپه‌نیشد. حقیقت اینکه هر یک از سنسکریت‌دانها و مورخان و فلاسفه و دین‌شناسان که به گذشته و آینده‌ی هند علاقه دارند میتوانند در کتب اوپه‌نیشد مطابق منظور خودش حقایقی بجوید مخصوصاً در مطالعه تمام سیزده کتاب مشاهده میشود که هندوستان از قرن‌ها باینطرف با سعی تام در جستجوی حقیقت بوده و این معنی در قسمت اول اوپه‌نیشد (بریهده - ارنیکه) چنین خلاصه شده:

«مرا از غیر واقع بواقع از تاریکی بروشنی و از مرگ بجاودانی هدایت کن!» بدون تردید اوپه‌نیشدها در دین و فلسفه‌ی هند تأثیری عمیق داشته بخصوص اکنون که سنسکریت‌شناسی از یکطرف و شعور ملی هندی از طرف دیگر نیروئی نوین گرفته تأثیر اوپه‌نیشدها ادامه خواهد داشت.

منظور از تهیه این مجلد همین بوده است که ترجمه صحیح این کتب طبق اصول لغت‌شناسی و معرفی اصول فلسفه آن رابعهدده بگیرد.



این بود مقدمه «هیوم» که با تلخیص ترجمه شد.

شناخت بریهد آرنیکه اوپه نیشد^۱

بریهد آرنیکه اوپه نیشد بنظر دانشمندان مهمترین و مشروحترین اوپه نیشدهاست . عمق مطالب و اشارات بوحدت وجود و جلوه حقیقت در وراء استعارات و مجاز در فصول آن پیدا است . عنوان این اوپه نیشد از دو جزء مرکبست بریهد (Brihad) بمعنی بزرگ و آرنیکه (Aranyaka) بمعنی جنگل که ترجمه‌ی تحت‌اللفظ آن میشود «جنگل بزرگ» و گویا مطالب آن اغلب در جنگل تعلیم شده .

بموجب عقیده‌ی حکیم و عارف نامی هندی شنکاراچاریا (Sankaracharya) که در قرن نهم میلادی زندگی میکرد و تفسیر او از اوپه نیشدها معروفست و او را بحق به روحانی نامی مسیحی قرن سیزدهم میلادی یعنی تماس آکونیاس Thomes Aquinas تشبیه کرده‌اند موضوع عمده‌ی این اوپه نیشد بلکه تمام اوپه نیشدها در وراء عبارات مبهم و تفصیل اعمال و اذکار و مراسم همانا نفی ثنویت (advaita) و تولید وحدت است و از اباحت آن چنین نتیجه گرفته میشود که دوتائی بین جهان جسمانی و روحانی و کثرت و وحدت و نفس فردی اتمن (atman) و نفس کل برهما (Brahma) اعتباریست و اصل و نهاد هستی یک حقیقت است لاغیر . جهان ظاهر یا جهان نمود سمره (Samsara) جهان اسماء و اشکالست و چون شخص با تأمل و در نتیجه ریاضت و تفکر به معرفت حقیقت نفس پرداخت بعد از کسب بینش و شناسائی لازم خواهددید که آن عین نفس

کل و وجود مطلق است و دویی بنیان ندارد و کثرات ظاهری بیش نیست . پس شخصی که بواسطه‌ی اجرای مراسم و اعمال و تفکر و ریاضت خود را مهیا می‌سازد میتواند بمعرفت خود یا نفس نایل آید و تا این علم به نفس را پیدا کرد از حدود و قیود عالم فانی رهائی می‌یابد و به برهنه یا برهما میرسد و خدا را در خود می‌بیند و وحدت جاودانرا درک میکند و از مرگ رهائی می‌یابد و حقیقت من عرف نفسه فقد عرف ربه در او آشکار میشود . همین خودشناسی است که هدف عمده‌ی تعلیمات اوپه‌نیشدها را تشکیل میدهد .

چنانکه مشاهده می‌کنیم برنیه‌آرنیکه اوپه‌نیشد به شش فصل و هر یک از آن شش فصل به چند بخش منقسم شده و مجموع آن چهل و هفت بخش است . بطوریکه در ذیل دیده میشود :

بریهید ارنیکه اوپه نیشد^۱

فصل اول

بخش اول

جهان مانند اسب قربانی^۲

۱ - اوم! بدرستی فجر بمثابهی سر اسب قربانیست و آفتاب چشمان او و باد نفس او و آتش جهانی^۳ دهان باز او و سال تن اسب قربانی است. آسمان پشت او، هوای محیط شکم او، زمین احشاء و امعاء او، اقطار جهان پهلوهای او و اقطار میانه دنده‌های او و فصول قوائم او و ماهها و نیمه‌ماهها مفاصل او، روزها و شبها پاهای او، ستاره‌ها استخوانهای او و ابرها گوشت او. ریگ غذائیست که در معده او و رودها رودهای اوست. کبدوریه‌های او کوهپاهستند و گیاهها و درختان موهای او، مشرق

۱ - Brihadaranyaka Upanishad کلمه اول را هم سرهم و هم در دو جزء ضبط می‌کنند.

۲ - عبارت سنسکریت برای اسب قربانی اسومید (Asva - Medha) است که جزء اول آن (اسو)

همان کلمه اسب است و جزء دوم یعنی (مید) بمعنی قربانی است. این یکی از قربانیهای مهم هند قدیم بوده و در این فصل و فصول دیگر این آیین و این حیوان مقایسه با جهان و نظام جهان و اعضای مختلف اسب باقسام مختلف عالم تشبیه شده. ۳ - aum ورد مخصوص عرفانی که

اسراری و رموزی را در آن قائل بوده‌اند در عین حال رمز وجود متعالی است نظیر (هو) در

زبان ما. ۴ - Agni - Vaisvanara

پیش او و مغرب پشت اوست . چون او دهن دره کند برق میزند و چون خود را تکان دهد رعد میغرد و چون بول کند باران می آید و صدا همان شیهه‌ی اوست .

۲ - روز فروزان مانند ظرف قربانی است که برابر اوست و جایش محل مشرق است و شب برای وی ظاهر شد و آن مانند ظرف قربانی اوست که در پشت او جا داده میشود و محلش دریای مغربست . این دو ظرف قربانی در طرفین اسب نمایان شدند^۱ . پس گویی او اسب سواری شد و خدایان را حمل کرد و اسب تخم گیری شد و «گندرو»ها^۲ را حمل کرد و اسب مسابقه شد و دیوها را حمل کرد و اسب معمولی شد و آدمیزاد را حمل کرد . دریا خویشاوند اوست . دریا منشأ اوست^۳ .

بخش دوم

(آفرینش جهان و آغاز مراسم اسب قربانی)

۱ - در آغاز چیزی نبود و این جهان زیر پرده مرگ یعنی گرسنگی پنهان بود زیرا گرسنگی مرگست . در این موقع او (یعنی مرگ) اراده کرد نفس داشته باشد و به تکاپو افتاد و به نیایش پرداخت و در حین نیایش آب از او بوجود آمد آنگاه بخود گفت از نیایش خود بهره مند شدم . این از طبیعت نورانیست و کسی که این طبیعت نورانی را بشناسد آب نصیب او میشود .

۲ - بدرستی که آب همان روشنائی بود پس آنچه حباب آب بود سفت شد و زمین را بوجود آورد^۴ بر آن زمین مرگ خود را شکنجه داد و ریاضت کشید تا اینکه

۱ - ظرفهای قربانی محتوی مایعهای مخصوصی بود که در مراسم قربانی بخاک میریختند (اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک...) (شربنا و اهرقنا علی الارض جرعه...) Gandharva-۲
 ۳ - در این گفته‌های بسیار قدیمی و ساده ابهام هست به اینکه جهان مانند يك موجود زنده‌ی آلی و مظهر و فدیة‌ی حق است .
 ۴ - «فرمان داد آب پاره ز بدو کف بر آورد و از آن کف زمین مکه بر آورد...» تفسیر ابوالفتوح رازی .

گرما و گوهر وی با آتش تبدیل یافت .

۳- او خود را سه بهره کرد: آتش يك سوم، آفتاب يك سوم، باد يك سوم.^۱ وی همچنین زندگی است^۲ در سه بهره: جهة مشرق سر اوست. آن جهات دوردست اقطار قدّام اوست^۳ همچنین جهت غربی دم اوست و جهات ماوراء اقطار خلف اوست. جنوب و شمال دو پهلوی اوست و آسمان پشت و هوای محیط شکم و این زمین سینه‌ی اوست. وی بر آب استوار است و کسی که این را بداند هر جا برود استوار است.

۴- او چنین آرزو کرد: «کاش يك نفس دوم من بوجود می‌آمد» پس او (یعنی مرگ یا گرسنگی) عقل را با نطق (وچ - واژه) تزویج کرد آنگاه از نطفه آن سال پدید آمد و پیش از آن سال نبود. آنگاه نطق او را برای یکسال حمل کرد و بعد از آن مدت او را بدنیا آورد و چون او تولد یافت مرگ دهان خود را بسوی او باز کرد پس او دادزد «بهان» پس آن نطق گشت.^۴

۵- آنگاه فکر کرد و گفت: «اگر من برضدا و اقدام کنم^۵ برای خودم غذای کافی نمیتوانم تهیه کنم پس او با این نطق و با این نفس تمام این جهان را بوجود آورد و آنچه در آن هست مانند سرودهای (ریگویدا) و اوراد (یا جورویدا) و نغمه‌های (سامویدا)^۶ و اوزان قربانی‌ها و انسان و حیوان آنچه را که او (یعنی مرگ) بوجود آورد بخوردن آن قرارداد چون او همه چیز می‌خورد و این طبیعت اوست.

۶- آنگاه او چنین آرزو کرد: «باز هم قربانی کنم قربانی بزرگتر کنم» و بخود شکنجه داد^۷ و ریاضت کشید و در نتیجه شهرت و قدرت بدررفتند. جلال و قدرت در واقع

۱- آتش (آگنی *agni*) آفتاب (*adytia*) باد (*vaya*) ۲- زندگی و دم (*prana*)

۳- راد: اقطار مغرب و مشرق دستهای اوست ۴- بهان یا «بان» با اشباع صوت بدون

تقطیع. آغاز نطق. ۵- «اگر من برضدا و اقدام کنم...» «اگر من او را بکشم...»

(ترجمه رادا کرشان) ۶- *Sama Veda, Yajur Veda, Rig Veda* ۷- «بجای بخود

شکنجه داد» «بیارمید» (ترجمه رادا کرشان)

نفس‌های زندگی هستند و چون نفس‌های زندگی بدر رفتند تنش شروع به آماس کردن نمود ولی روحش در بدنش بود .

۷- پس آرزو کرد : « کاش این تن من سزاوار قربانی میبود و بدینواسطه من نفسی داشتم » پس آن (بدن) اسب شد زیرا نَفخ کرد پس تصور کرد آن برای قربانی آماده شده . هر که آنرا میداند در واقع اسب قربانی را میداند پس آنرا آزاد گذاشت و اندیشه کرد و در پایان یکسال آنرا برای خودش قربانی کرد . و چون حیوانات دیگر را برای خدایان تقدیم کرد از این جهت است که انسان بنام پرجاپتی^۱ اسب مقدس قربانی میکند که مخصوص تمام خدایان است . در واقع آن (آفتاب) که حرارت میدهد اسب قربانیست و تن آن سال است .

این آتش عبارتست از (ار که) آتش اسب قربانی^۲ و این عوالم تجسم آنست . پس اینها دو تاهستند آتش قربانی (ار که) و اسب قربانی . باوجود این يك الوهیت تشکیل میدهند که مرگ باشد . کسیکه ازین مطلب آگاه باشد از مرگ مکرر خلاص می‌یابد . مرگ باو تسلط ندارد مرگ بدن او (یانفس او) میگردد و او خود یکی از افراد الوهیت میشود .

بخش سوم

(فضیلت نفس سایر افعال بدن)

۱- خدایان (دیوا) و شیاطین (آسور) فرزندان دو گانه^۳ پرجاپتی هستند و از آندو خدایان جوانتر و دیوان مسن‌تر بودند و باهم بر سر این عوالم ستیزگی داشتند . خدایان گفتند بیائید در قربانی با تالوت اود گیمته^۴ به دیوان فائق گردیم .

۱- Prajapati خدای آفرینش ۲- Arka ۳- دیوا همان کلمه (دیوا) ی هندیست

که در ایران برخلاف هند بمعنی ارواح خبیثه بکار رفت و (آسور) بمعنی روح شیطان‌نست که در ایران برخلاف هند بمعنی خدای خوبی است و بشکل اهور بکار رفته (Deva) (Asura)

۲ - آنگاه به ناطقه گفتند برای ما اود گیته بخوان ناطقه گفت قبول است و برای آنان بر خواند. آنچه در نطق لذت بخش بود برای خدایان و آنچه لذت تجوید بود برای خودش کسب کرد. دیوان فهمیدند و گفتند « واقعاً با این خواننده آنان بر ما فیروزمند خواهند شد » پس بیکبار به ناطقه هجوم آوردند و آنرا بوسیله شرّ صدمه وارد کردند و آن شرّ عبارت است از ناسزا که شخص میگوید. شرّ همان بود. ۳ - آنگاه خدایان به شهیق (پرانه) گفتند برای ما اود گیته بخوان آنچه لذت بخش در شهیق است آنرا برای خدایان بر خواند و آنچه خوبست آنرا برای خودش خواند.

پس دیوان فهمیدند و گفتند « واقعاً با این خواننده بر ما فائق خواهند شد » پس بر آن هجوم آوردند و با شرّ صدمه وارد آوردند و آن شرّ عبارت بود از ناسزائی که شخص موقع دم کشیدن بخود فرو میکشد برای آن شرّ بود.

۴ - آنگاه خدایان بچشم گفتند « برای ما اود گیته بخوان » چشم گفت قبولست و بر خواند. آنچه لذت بخش در چشم بود آنرا برای خدایان خواند و آنچه دیدنی خوب بود برای خودش خواند.

پس دیوان گفتند « واقعاً با این خواننده بر ما فائق خواهند آمد » و با آن هجوم آوردند و آنرا با شرّ صدمه زدند آن شرّ عبارت از دیدن ناسزا بود و این در حقیقت آن شرّ بود.

۵ - آنگاه خدایان بگوش گفتند « برای ما اود گیته بخوان » گوش گفت قبولست و آنچه لذت بخش در گوش بود برای خدایان بر خواند و آنچه شنیدنی خوب بود برای خودش.

دیوان گفتند « واقعاً با این خواننده بر ما فیروزمند خواهند شد » و باو هجوم

آوردند و با شرّ باو صدمه زدند و شرّ عبارت از ناسزائی است که شخص می‌شنود و آن حقیقه همان شرّ بود.

۶- آنگاه خدایان به خرد گفتند «برای ما او دگیته بخوان» خرد گفت قبولست و برای آنان بر خواند آنچه لذت بخش در خرد بود برای خدایان خواند و آنچه اندیشه خوب بود برای خودش.

دیوان فهمیدند و گفتند «واقعاً با این خواننده بر ما چیره خواهند شد» پس بر او هجوم آوردند و او را با شرّ صدمه زدند و آن شرّ عبارت بود از ناسزائی که شخص می‌اندیشد این بود آن شرّ.

بدینگونه آنان با شرّ بآن خدایان خروج کردند و آنانرا با آن صدمه زدند.

۷- آنگاه خدایان به نفس که در دهان است گفتند «برای ما او دگیته بخوان»

و نفس گفت قبولست و بر خواند: پس دیوها گفتند واقعاً با این خواننده بر ما چیره خواهند شد پس بر او هجوم آوردند و خواستند او را با شرّ صدمه زنند ولی مانند کنده گلی که چون بسنگ خورد متلاشی میشود آنانهم متلاشی شدند با اطراف. پس خدایان فزونی جستند و دیوان زبون گشتند. کسی که این مراتب را بداند با خود فزونی میگیرد و دشمن بدخواه او زبون می‌گردد.

۸- آنگاه اعضا گفتند: «آیا آنکه بمایپوسته شده بود کجاست» این (نفس)

درون دهانست و آنرا آیاسیا انگیرسه نامند زیرا ریشه نیروی اعضاست.

۹- بدرستیکه آن موسومست به (دور) چون فنا از وی دور است و کسیکه

۱- *Ayasia Angirassa* در اینجا مواضع متعدد موضوع مفهوم از روی اشتقاق کلمات در میانست. آیاسیا مرکبست از *ayam* یعنی این و *asya* یعنی دهان و *anga* یعنی عضو و *rasa* یعنی ریشه و بن این تأویلات لفظی که در مواردی بطور ساختگی است نه روی اشتقاق واقعی در کتب اوپه‌نیشد مکرر بکار رفته.

این را بدانند از مرگ دور می‌شود^۱.

۱۰ - بدرستی که آن خدائی که شر را حتی از مرگ این خدایان بدور راند زیرا تا انتهای اقطار زمین سوق داد. و در آنجا آن شر را فرو نهاد پس شخص نباید نزد بیگانگان و انتهای زمین برود مبدا به شر و مرگ گرفتار شود.

۱۱ - بدرستی که آن خدا بادور کردن شر از خدایان آنرا از مرگ رهائی

بخشید.

۱۲ - اول ناطقه را برد تا آن از مرگ رهائی یافت آتش شد و آتش از مرگ

فرا گذشت و شروع نمود بدرخشیدن.

۱۳ - همچنین شامه را بدربرد و چون او از مرگ رست باد شد و این باد چون

از مرگ گذشت از مطهرات می‌گردد که پاک می‌کند.

۱۴ - همچنین چشم را گذراند و تا آن از مرگ رست آفتاب شد و آن آفتاب

تا از مرگ رها شده فروزانست.

۱۵ - همچنین گوش را بآنسو گذراند و چون آن از مرگ رست اقطار آسمان

گشت و این اقطار آسمان از مرگ رها شدند.

۱۶ - همچنین عقل را بآنسو گذراند و چون از مرگ رست ماه شد و ماه تا از

مرگ گذشته است میتابد. در واقع خدا کسی را هم که این را بداند از مرگ رها

می‌سازد.

۱۷ - بعد نفس با خواندن برای خود غذا تحصیل کرد زیرا هر غذا که خورده

شود نفس می‌خورد و شخص بر آن استوار است.

۱- اسم خدا *Dur* است و باز موضوع جناس بمیان آمده و آنرا با کلمه دور (بعید) که درسسکریت

duram است آورده و بهترین مثال بازی با کلمات و اشتقاق عامیانه است که چنانکه ذکر شد در

موارد زیادی در متون اوپه نیشدها بکار رفته.

۱۸ - پس خدایان گفتند این جهان بصورت غذا همین مقدار است و تو با خواندن آنرا از آن خود کردی بهره‌ی هم‌بما بده. گفت داخل میشوید گفتند قبول است و از هر سوی داخل شدند پس هر غذایی که شخص می‌خورد اینان هم سیر میشوند. اگر کسی آنرا بداند مردم او پیش او می‌آیند و او حامی و رئیس و پیشوا و غذاخوار آنان می‌گردد. اگر کسی از مردم او بکوشد با او مخالفت کند نمیتواند بمتعلقین خود کفاف دهد و اگر کسی از او که میداند پیروی کند و بخواند متعلقین خود را حمایت کند و بآنها کفاف میدهد.

۱۹ - او (ایاسیا انگیرسه) نامیده میشود یعنی ریشه‌ی اعضا. واقعاً نفس اساس اعضاست. اینست که هر وقت نفس عضو را ترک گوید آن عضو خشک می‌گردد.

۲۰ - نفس همچنین بریهسپتی است. بریهس نطق است و پتی رئیس.

۲۱ - همچنین او برهمنه سپتی است. برهمنه بمعنی دعا و پتی بمعنی رئیس

ستایش غنا که نفس باشد

۲۲ - همچنین غنا سرود ویا (سامویدا)^۲ است کلمه (سامان) در اصل یعنی

(همان) و منظور یکی بودن نفس و نطق است. آنهم از دو جزء سا (یعنی هی- ضمیر مؤنث) و آمه (یعنی هو- ضمیر مذکر) مرکب است. و آن همان حشره همان مگس همان فیل همین عوالم سه گانه همان جهانست پس همه همین (سامویدا) است و هر که این را بداند بوحدت میرسد.

۲۳ - همچنین نفس همان سرود (اود گیته) است. و آن کلمه مرکبست از

اود (ud) یعنی (بر) و گیته (githa) یعنی سرود. مفهومش اینست که سرود جهانرا بر گرفت.^۳

۲۴- همچنین بر همه دانه چیکیتانیه^۱ موقعی که شاه (سومه)^۲ مینوشید چنین گفت: اگر من بگویم ایاسیا انگیرسه سرود اود گیتته را غیر از وسیله^۳ نفس و ناطقه خواند این شاه (سومه) سر مرا از تن دور سازد؟

۲۵- کسی که علم به خواص (سامان) دارد خودش آن خواص را کسب میکند و آن خواص در واقع آهنگ است. پس سزاوار است کسی که میخواهد وظایف و اعمال يك روحانی را انجام دهد پی آهنگ خوبی برای صدای خود گردد و اگر چنین آهنگی را توانست کسب کند پس وظایف روحانی را انجام دهد. بهمین علت است که مردم دوست دارند در مراسم قربانی کسی را ببینند که صدای خوب دارد کسی که دارای علم باین مطلب باشد واقعاً داراست.

۲۶- کسی که نغمه‌ی (سامان) یا (دم زندگی) را میشناسد زر خواهد داشت زر سامان در حقیقت آهنگ است^۳ کسی که بداند زر سامان چیست زربدست می آورد. ۲۷- کسی که بداند پشתיبان آن (سامان) چیست خودش پشתיبانی خواهد داشت. در واقع پشתיبان سامان صداست زیرا نفس که صدا پشתיبان آن باشد میخواند. ولی بعضی گویند پشתיبان آن غذاست.

۲۸- در ادعیه تز کیهی نفس قائد روحانی ستایشگر با حمد و ثنا و نغمه سامان شروع می کند پس قربانی کننده کلمات ذیل را مترنم میشود:

« مرا از مجازی بحقیقی رهبری کن

واز تاریکی بروشنی برسان

واز مرگ بجاودانی رهبری کن »

وقتی می گوید مرا از مجازی بحقیقی راهنمایی کن در واقع مقصود از مرگ

۱- Brahmadatha Caikitanya ۲- Soma = هومه ۳- کلمه‌ی سنسکریت برای آهنگ صدا سور (Svara) است آیا مناسبتی بین این کلمه و آهنگ «شور» یا «سور» هست؟

بجاودانیست در بقیه ایبات سرودستایش ممکنست خواننده برای خود طلب رزق کند پس در هر صورت باید حاجت و مسئلت خود را انتخاب کند .
روحانی مخصوص که این مراتب را می‌داند هر حاجتی برای خود یا قربانی کننده دارد با خواندن طلب کند روا میشود .

بخش چهارم

(آفرینش عالم کثرات از نفس واحد)

۱- این جهان در آغاز تنها نفس یا (اتمن) بود بصورت شخص. چون او به پیرامون خود نگر نیست کسی را غیر از خود ندید و آنگاه گفت «منم» و ضمیر «من» اولین بار بوجود آمد. امروز هم اگر کسی را صدا کنید اول می‌گوید «منم» بعد هر نامی که دارد می‌گوید^۱.

۲- پس او از تنهایی ترسید و بخود گفت «حالا که کسی غیر از من نیست از چه می‌ترسم؟» پس بیم اورفت چیزی که موجب ترس باشد نبود زیرا ترس از وجود يك شخص ثانی عارض می‌شود .

۳- حقیقت اینکه چون تنها بود نشاطی نداشت پس آرزو کرد يك ثانی داشته باشد. خودش باندازه‌ی زن و مردی که با هم يك قالب باشند تنومند بود پس نفس را دو قسمت نمود و از آن شوهر و زن بوجود آمدند. بدرستی که هر يك از آندوبقول (یجنه و لکیه)^۲ نیمه است و بهمین جهت زن جای خالی را گرفت و او با وی ازدواج کرد پس آدمیزاد پدید آمد.

۱- باز در این قسمت در توضیح اشتقاق و استفاده مجازی از کلمه‌ی شخص (پوروشه) جملاتی هست.
۲- Yajnavalkya نام حکیم معروفی است که میتوان آنرا در ردیف لقمان حکیم ادبیات ما دانست و چنانکه خواهیم دید در اوپه‌نیشدها عقاید او مطرح میشود .

۴- آنگاه زن پیش خود اندیشه کرد و گفت «چطور اوبا من ازدواج میکنند در صورتی که مرا از خودش بوجود آورده بهتر است خودرا پنهان کنم» پس او گاوشد و شوهرش گاونر گشت و باوی جفت شد و دواب بوجود آمد. پس اومادیان شد و شوهر اسب نروا و اخر ماده و شوهر خر نر شد و باز جفت شدند. پس حیوانات سم دار بوجود آمدند. پس یکی بز نر و یکی بز ماده و یکی میش و یکی قوچ شد و باهم جفت شدند پس بزها و گوسفندها بوجود آمدند با این ترتیب او تمام موجوداتی را که جفت هستند تا برسد بمورچه خلق کرد.

۵- پس او (نفس) گفت این آفرینش منم زیرا آنرا از خود بوجود آوردم پس آفرینش بوجود آمد. حقیقت آنکه کسی که این علم را دارد خود جزو ذات این آفرینش است.

۶- آنگاه اصطکاک کرد از دهن خود که منفذ آتش بود و از دستهای خود آتش آفرید. هر دو آن (یعنی دستها و دهان) از درون بیمو هستند زیرا منفذ آتش هم از درون بیموست. اینک مردم میگویند «این خدا را عبادت کن آن خدا را عبادت کن» همه آفرینش اوست و خود او همه‌ی این خدایانست.

باید دانست هرچه مرطوبست آنرا از تخم آفرید و آن عبارتست از «سومه» تمام این جهان عبارتست از غذا و خورنده‌ی غذا. این آفرینش برین برهما بود زیرا برهما خدایانرا که مافوق او بودند آفرید همچنین با اینک او فانی بود جاودانها را آفرید. بدرستی کسیکه علم باین پیدا کند در آن آفرینش علوی خواهد بود.

۷- در آن زمان عالم غیر متعین بود و بواسطه‌ی نام و شکل تعین پیدا کرد تا اینک گفتند «فلانی یا فلانچیز فلان نام و شکل را دارد» امروز هم این عالم بانام و شکل تعین پیدا کرده.

او (نفس یا برهما) در این جهان آمد حتی در نوك ناخنها جادارد چنانکه

يك تيغ درغلافش جادارد . اورا نتوان دید زیرا آنچه دیدنیست ناقصست . در تنفس نام او نفس است و در بینش نام او چشم است و در شنوائی نام او گوش است و در تفکر نام او پندار است اینهمه فقط نامهایست برای اعمال او - کسانیکه یکی از اینها را عبادت میکنند نمیدانند زیرا در اینها او نفس یا خود (آتمن) است زیرا در آن نفس همه‌ی این چیزها یکی است. همان چیز یعنی نفس نشانه‌ایست از کلی زیرا کل را بواسطه آن توان شناخت مانند اثر پائی (که بواسطه آن صاحبش را توان یافت) کسی که این را بداند نیکنام و الامقام خواهد بود .

۸ - نفس از فرزند و دارائی و همه چیزهای دیگر گرامی‌تر است زیرا آن نزدیکتر است .

اگر کسی چیزهای دیگر غیر از خود (یا نفس) را ارجمند بدارد جادارد گفته شود آنرا از دست خواهد داد زیرا آن رفتنی است شخص باید نفس را احترام گذارد اگر کسی فقط نفس را ارجمند بدارد ، آنچه که ارجمند میدارد لایزالست .
۹ - در اینموقع مردم میگویند « چون همه آدمیان تصور میکنند با معرفت برهما خودشان با (نفس) کل یکی میشوند پس آن چه معرفتی بود که خود برهما را نفس کل قرارداد ؟ »

۱۰ - براستی در ابتدا این عالم برهما بود و فقط خودش را شناخت و گفت « منم برهما » پس همان کل شد . هر يك از خدایان که متوجه باین گشت همانا او هم کل شد . همینطور بود در باب اهل بصیرت و آدمیزاد .

اکنون اگر کسی خدای دیگر را غیر از خود بگردد و تصور کند آن خدا

۱ - ونحن اقرب الیه من حبل الوريد

متحد بودیم و يك جوهر همه

چون بصورت آمد آن نور سره

بی سر و بی پا بدیم آنسر همه

شد عدد چون سایه‌های کنگره

یکی از موارد اوپه‌نیشدها که به وحدت اساسی هستی اشاره شده .

جداست و او جدا نمیفهمد. او مانند قربانیهای حیوانی بندهی خداست.

۱۱ - بدرستی که در آغاز این جهان برهما یکتا بود. چون یکتا بود رشد نیافت. پس يك صورت عالیتر یعنی مرحلهی شهریاری (مرحلهی خشتر) را آفرید و خدایان (خشتر) را بوجود آورد مانند (ایندر) ورونه، سومه، رودر، پرجنیه، یم. مرتیو ایشانه و بالاتر از شهریاران نیست. بنابراین در جشن تقدیس شاهان (که راجه سویا) عنوان دارد^۱ برهمن یا بین دست طبقه خشتره می نشیند و این افتخار را فقط بآن طبقه میدهد و در واقع منشأ طبقه خشتره خود برهماست از این رو حتی اگر پادشاهی سروری بدست آورد باز در واقع منشأ او از مقام برهمائیست. پس اگر کسی نسبت به برهما زیانی برساند بمبدأ واصل خود زیان رسانده. هر چه به بهتر از خود زیان برساند همان اندازه بدتر است.

۱۲ - او جلوه نکرد پس طبقه عامه (ویس)^۲ را آفرید و خدایانی را آفرید که به ترتیب: وسو، رودر، ادیتیا، ویس و دوا و ماروت^۳ نامیده میشوند.

۱۳ - باز او رشد نیافته بود پس طبقه (سودر) و (پوشان) را آفرید^۴ در واقع همین زمین پوشان است که روزی دهنده همه است.

۱۴ - باز جلوه نکرد پس يك صورت بهتری را آفرید و آن عبارت بود از قانون و آن نیروی طبقهی خشتر است بنابراین بالاتر از قانون چیزی نیست. بواسطه قانون شخص ضعیفی میتواند بر شخص قوی حکومت کند و قانون مانند پادشاه پشتیبان او باشد. واقعاً قانون همان حق است. در حقیقت کسی که بر راستی و حق صحبت کند

۱ - *Indra, varuna, soma, rudra, parjanya, yama, mrityu, Iṣana* بعضی از این نامها بفارسی آمده نظیر یم = جم و سومه = هوم یا هومه *Kshatra* نام طبقه حاکمه شهریاران *Rajasuya*

۲ - شاید کلمه ویس بمعنی عوام الناس با ویس فارسی در کلمات نظیر میرویس که بمعنی رئیس قبیله است و با کلمه پهلوی ویس بهر یا ویس پور که بمعنی فرزند خانواده است از یک ریشه باشد.

۳ - *Vasu, rudra, aditya, visvadeva, marut* - نام طبقه دوم یا طبقهی رزمیان *Sudra*

گویند « قانونی میگوید » و اگر کسی قانونی حرف بزند گویند « حق میگوید » چون این دو یکی هستند .

۱۵- پس برهما بشکل خستر، ویس و شودرظهور نمود در میان خدایان بشکل آگنی (آتش) و در میان مردم بصورت برهمن ظاهر شد . بنابراین مردم آرزو دارند در میان خدایان توسط آگنی و در میان بشر توسط برهمن مقامی کسب کنند . زیرا برهما بالخاصه بشکل این دو ظهور کرد .^۱

حال هر گاه شخص از این جهان بگذرد بدون اینکه فهمیده باشد که آن از آن خودش بود فایده‌ای نخواهد برد زیرا جهان بر او مجهولست و کار او بدعاهای ناخوانده و اعمال نا کرده ماند . در واقع اگر کسی کار بزرگ دینی انجام دهد ولی این را (سرّ وحدت را) نداند عملش در خاتمه ضایع خواهد گشت . شخص باید فقط به نفس عبادت کند که عالم واقعی است کسی که بنام عالم به نفس (نفس کل) عبادت میکند عالم او زوال ندارد زیرا وی هر چه بوجود میآورد از همان نفس یا خویش است .

۱۶- حال این نفس در واقع عالم کلیه مخلوقات است . اگر کسی هدایا و قربانیها عرضه دارد جزو عالم خدایان میشود و هر چند (ویداهارا) پیاموزد جزو جهان عارفان (Rishi) میگردد . هر چند بیاد اجداد خود اهداء مایعات کند جزو عالم نیاکان میگردد و هر چند غذا و مسکن ب مردم بدهد جزء عالم انسانی میگردد هر چند آب و علف بحیوانات بدهد جزء عالم حیوانات میگردد . و آنچه جانوران و پرنده‌گان

۱- نام سه طبقه معروف که ذکر آن رفت اساس همه‌ی خلاق و مظاهر برهماست لیس فی‌الدار غیره دیار ، ازیک لحاظ برهما *Brahma* خالق کل و برهمن *Brahman* = حقیقت مطلقه ایضاً برهمن *Brahman* = نام طبقه‌ی روحانی و برهمنه *Brahmana* = یکی از دو فصل اصلی کتب ودا . عباراتنا شتی و حسنک واحد ! بجای برهما برهمن هم میگویند چنانکه رادا کریشنان همه جا برهمن گفته .

حتی موران درخانه‌ی او غذائی بدست آورند اوجزء عالم آنها میگردد .
 بحقیقت همانطور که هر کسی میخواهد عالم او امن و امان شود کلیه مخلوقات
 هم برای کسی که این مراتب را میداند امن و امان میخواهند . کسانیکه در این
 باب فکر کنند خواهند دریافت .

۱۷ - در ابتداء این جهان تنها نفس بود . پس بخویشتن چنین آرزو نمود :
 «کاش زنی داشتم تا تولید مثل میگردم و دارائی داشتم هدایا میگردم » آرزو اینگونه
 عظیم است . و کسی که آرزو کند بیشتر از این هم نمیتواند بدست آورد . حتی امروز
 چون شخص تنها باشد همان آرزو را میکند و میگوید : کاش همسری داشتم و تولید
 مثل میگردم و ثروتی داشتم و هدایا میدادم و تا موقعیکه باین مقصود نائل نشود
 تصور میکند ناقص است پس کمال او از این قرار است . در واقع روح او همان نفس
 اوست صدای او همسر اوست نفس او فرزندان اوست چشمان او ثروت دنیوی اوست
 زیرا بواسطه‌ی چشم پیدا میکند . گوش او ثروت آسمانی اوست و تن او کار اوست .
 قربانی پنجگانه و حیوان پنجگانه و یک شخص پنجگانه و اینجهان و آنچه
 در آن هست پنجگانه است و کسی که این را بداند همه از آن اوست .

بخش پنجم

(خلق سه‌گانه جهان بواسطه پرچاپتی بمنظور غذا برای خودش)

۱ - موقعی که پدر بحکم هوش و ریاضت هفت نوع غذا ساخت
 یکی از آن اغذیه مال همه بود و در دو غذا خدایانرا هم شرکت داد
 سه غذا برای خودش ساخت و یکی را بحیوانات بخشید
 همه چیز محتاج این غذاست از ذیروح و بیروح

از چیست اینهمه تلف نمیگردید با اینکه مدام خورده میشوند
کسی که سرّ این لایزالی را میداند گذارا بادهن خود میخورد
و نزد خدایان میرود و با نیروزندگی می کند
این بود ابیات .

۲ - واقعاً پدر بحکم هوش و ریاضت هفت نوع غذا ساخت . غذائی که از آن
همه است همانست که در اینجا خورده میشود. کسی که به آن عبادت کند (یعنی بخورد)
از پلیدی بر کنار نیست زیرا آن مخلوطست .

از دو غذا که خدایان در آن شرکت دارند یکی قربانی آتش (هوته) و دیگری
هدی است (پر هوته)^۱ بهمین مناسبت است که بخدایان قربانی و اهداء می کنند .
بعضی گویند این دو قربانی‌های مخصوص هلال و بدر است پس نباید کسی فقط
بمنظور رسیدن بآرزوی خود قربانی کند . منظور از غذائی که بحیوانات بخشیده
شده است شیر است زیرا در آغاز زندگی انسان و حیوان با شیر تغذیه می کند بنا بر این
حیوان نوزاد را و امیدارند خامه بمکد یا اینکه پستان بگیرد بهمین جهت گوساله
نوزاد را نامی میدهند که معنی آن اینست که علف نمیخورد (اینکه گفته‌اند) «همه
چیز منوط بغذاست چه ذیروح و چه بیروح» منظور اینست ذیروح و بیروح محتاج
شیر است . اینکه می گویند اگر انسان هر سالی شیر خیرات کند از مرگ دوباره
رها میگردد صحیح نیست زیرا شخص همانروز که خیرات بعمل می آورد اگر باین
امر علم داشته باشد از مرگ دوباره رها میگردد زیرا کلیه غذای خود را بخدایان
خیرات می کند . علت زوال نپذیرفتن اغذیه آنست که شخص لایزالست و او غذا را
مدام بوجود می آورد . انسان شرّ لایزال نیست و با ذکر و با فکر دائمی این گذارا ایجاد

میکند و اگر نکند از بین می‌رود و جمله‌ی آخر در باب رفتن او بسوی خدایان نعمت اوست .

۳ - خدا سه چیز برای خود ساخت : عقل، نطق، نفس . مردم گویند : فکرم جای دیگر بود ندیدم فکرم جای دیگر بودن شنیدم در حقیقت با فکر و خرد است که شخص می‌بیند و می‌شنود . میل ، خیال ، شبهه ، ایمان ، بی‌ایمانی ، ثبات ، بی‌ثباتی ، شرم ، تفکر ، ترس ، جمله از فکر (یاروح) است . حتی اگر کسی را از پشت سر لمس کنند توسط عقل است که ملتفت می‌شود .

آنچه صوتست نطقست و آن که در واقع بیایان می‌آید (مانند نطق انسانی) و بیایان نمی‌آید (مانند نطق آسمانی) .

زِ فِیر و شِهیق و نَفَسِ مَنبَسَط و دم فراز و دم میانه همه اینها نفس است بدرستی که اتمن عبارتست از نطق و عقل و نفس .

۴ - این چیزهای سه گانه سه‌عالمند عالم زمینی (ناسوت) همانا نطقست و عالم متوسط یا سپهر عقلست و عالم آسمانی (لاهوت) نفس است .

۵ - همین‌ها عبارتند از سه کتاب ویدا یعنی ریگ‌ویدا بمثابه نطق و (یجوویدا) بمثابه عقل و (سامویدا) بمثابه نفس .

۶ - همین‌ها عبارتند از خدایان و ارواح نیاکان و نیاکان . خدایان بمثابه نطق و نیاکان بمثابه عقل و مردم بمثابه نفس اند .

۷ - همینها پدر و مادر و اولادند عقل در واقع پدر و نطق مادر و نفس اولاد است .

۸ - همین‌ها عبارتند از دانسته و ندانستنی و ندانسته . دانسته عبارتست از یک

۱ - کلمه‌ی نیاکان را از کلمه‌ی مانس *Manas* ترجمه کردم . مترجم کتاب و (ماکس مولر) آباء ترجمه کرده‌اند .

نوع نطق زیرا نطق دانا و چون چنان شد نگهبان او (یعنی دانا) می‌شود .

۹- آنچه دانستنی است نوعی عقل است زیرا عقل باید دانسته شود . چون عقل چنان شد نگهبان او میشود .

۱۰- آنچه ندانسته است نوعی نفس است زیرا نفس همان ندانسته است چون نفس چنان شد نگهبان آن میشود .

۱۱- زمین جسم نطقست و صورت نورانی آن آتش زمینی است مطابق توسعه نطق زمین و این آتش توسعه دارد .

۱۲- همچنین آسمان جسم عقل است و صورت نورانی آن آفتابست آنچه عقل توسعه دارد آسمان و آفتاب توسعه دارد .

۱۳- همچنین آب جسم نفس است و صورت نورانی آن ماهست و تا آنجا که نفس میرسد آب و ماه هم میرسد .

اینها همگی مشابه ولایتناهی هستند و هر که آنها را بنظر متناهی عبادت کند عالم متناهی را بدست می‌آورد و هر که بنظر لایتناهی عبادت کند علم لایتناهی را بدست می‌آورد .

(نفس انسانی با پرچاپتی شانزده‌گانه یکیست)

۱۴- پرچاپتی عبارت از سالست و او از شانزده قسمت مرکبست . شبهای او در واقع پانزده قسمت است و قسمت شانزدهم او ثابت است . نقصان و ازدیاد او فقط بواسطه شبهایش حصول می‌یابد . در شب هلال با قسمت شانزدهم خود در مقام زیروح که در اینجا هست حلول می‌کند و بعد باز بامدادان بشکل ماه نو تولد می‌یابد پس باحترام این موجود قدسی شخص نباید نفس زیروچی را در آن شب قطع کند ولو سوسماری باشد .

۱۵- بدرستی کسی که این امر را میداند خود او پر جاپتی شانزده گانه است که عبارت از سال باشد یا نوزده قسمت از آن مال اوست و قسمت شانزدهم نفس یا آتمن اوست . نقصان و افزایش شخص در دارائی اوست (نه در نفس) . آنچه خود (یا نفس) است بمثابه محور چرخ و دارائی بمثابه دور چرخ است . اگر کسی بالفرض همه چیز خود را از دست دهد خودش زنده خواهد بود و مردم در باره‌ی او فقط خواهند گفت « دور چرخ خود را از دست داد . »

(عوامل سه گانه و راه اکتساب آنها)

۱۶- اکنون حقیقت آنکه سه جهان موجود است جهان انسانی، جهان نیاکان و جهان خدایان . عالم انسانی را فقط فرزند میتواند اکتساب کند نه کس دیگر و عالم نیاکان را فقط توسط قربانی میتوان بدست آورد و عالم خدایان را بواسطه‌ی معرفت البته عالم خدایان بهترین عواملست و علت اینکه معرفت را می ستایند همین مسئله است .

(انتقال يك پدر بيك فرزند)

۱۷- پدری که در حال رحلت از این جهانست به فرزندش میگوید : تو معرفت قدسی هستی، تو قربانی هستی، تو جهان هستی . و فرزند در جواب گوید : من معرفت قدسی هستم من قربانی هستم من جهان هستم .

بدرستی آنچه شخص (از کتب ویدا) آموخته مجموع آنرا با کلمه‌ی معرفت (که در اینموقع با کلمه‌ی برهما یکیست) مینامند . و مجموع قربانیها را با کلمه‌ی قربانی مینامند و همه عوامل را تحت يك کلمه عالم می نامند . اینهمه عظمت و پدر در آنجهان خواهد که فرزند او که از اینجهان معرفت کسب کرده او را یاری کند .

وقتی کسی که این معرفت را دارد از اینجهان رحلت میکند توسط این نفسهای حیاتی یعنی نطق و خرد و نفس بقلب فرزندش حلول میکند فرزندش او را از گناهایی که مرتکب شده آزاد میکند. پس او پوتره (پور) نامیده میشود. پدر بواسطه پسرش در اینجهان استوار است زیرا دمه‌های جاویدان او بجسم او حلول کرده.

۱۸- نطق ربانی از خاک و آتش باو حلول میکند. و آن نطق آسمانیست که شخص با آن آنچه بگوید وقوع یابد.

۱۹- روح قدسی و لاهوتی از آسمان و آفتاب در او حلول میکند و روح قدسی است که انسان توسط آن تبرک پیدا میکند و غم بدو راه نیابد.

۲۰- نفس قدسی توسط آب و ماه در او حلول میکند و در حقیقت نفس قدسی است که چه در حرکت باشد چه در سکون نه متزلزل میگردد نه زیان می‌بیند. کسی که این را بداند نفس کل میگردد. او مانند آن موجود قدسی (یعنی پرجاپتی) میشود. چنانکه تمام موجودات آن موجود قدسی را دوست دارند پس کسی را هم که این را بداند دوست دارند. آنچه از رنج در موجودات هست با آنها می‌ماند و فقط نیکی بسوی خدا میرود و بدی را بسوی او راه نیست.

(نفس نیروی ناگستنی در انسان مانند نفس نافرودنی عالم یعنی باد)

۲۱- اکنون توجهی به فعالیتها کنیم: پرجاپتی فعالیتها (کر مه) را آفرید و آنها بعد از آفرینش در کوشش افتادند. صدا گفت من میروم تا سخن گویم، دیده گفت من میروم به بینم و گوش گفت من میروم تا بشنوم بهمین ترتیب فعالیتهای دیگر

هم هریک مطابق عمل خود سخن گفتند . درین بین مرگ بشکل فرسودگی و درماندگی بر آنها مستولی شد و آنها را متوقف ساخت . اینست که صدا و چشم و گوش خسته و درمانده میشود ولی مرگ نتوانست کسی را استیلا جوید که نفس میانه دارد همه خواستند آن کس را بشناسند و گفتند او بهترین ماست زیرا چه حرکت کند چه نکند او را تزلزل و زوال نیست . بیائید همه بصورت او اندر آئیم و بصورت او اندر آمدند و بمناسبت نام او آنها هم نام انفاس حیاتی گرفتند . در هر خانواده کسی باشد که از این مطلب آگاه است آن خانواده را بنام او مینامند . هر که با کسیکه این آگاهی (یا معرفت) را دارد مجادله کند خشک میشود و سرانجام می میرد . این بود مطلب مربوط بنفس .

۲۲- حالا مطلب مربوط به قدسیان :

آتش گفت بدرستی که میروم اشتعال کنم، آفتاب گفت میروم حرارت تولید کنم، ماه گفت میروم بدرخشم . باین ترتیب هریک از قدسیان چیزی مناسب ذات لاهوتی خود گفت و چون نفس در بین افعال حیاتی مقام مرکزیت دارد همینطور است باد (وایو) در میان این قدسیان زیرا قدسیان دیگر زوال می یابند ولی باد نمی یابد باد آن قدسی (یا موجود آسمانیست) که هیچگاه آرام ندارد .

۲۳- در این باب این بیت را سروده اند :

آفتاب ازو طلوع میکند

و در او غرب میکند .

در حقیقت آفتاب از نفس (باد) طلوع میکند و در نفس غروب میکند .

خدایان او را قانون کردند .

و او فقط امروز و فردا خواهد بود .

در واقع آنچه آن فعالیتها در گذشته انجام دادند امروز هم انجام میدهند^۱ آدمی باید یکی از اعمال را انجام دهد و نفس خود را فرورد و بر آورد و مسئلت کند که مرگ باو دست نیابد. و عملی را که بجای آورد تا پایان ادامه دهد تا وحدت کامل با آن موجود قدسی (یعنی نفس) حاصل کند و در آن عالم مقام یابد.

بخش هشتم

(کافه‌ی جهان فعلی مظهر سه گانه‌ی نفس واحد جاودانست)

۱- بحقیقت این جهان تثلیث است و سه جهة آن عبارتست از نام، صوت و کار از این سه یکی مربوط بنامهاست ازین نامها آنچه او را نطق نامند عبارتست از سرود ستایش او کته^۲ که همه‌ی نامها از او صادر میشود. او سامان^۳ و مجموع آنهاست و وی یعنی برهمن پشتمیان آنهاست.

۲- اما در باب صورت آنکه چشم است همان سرود ستایش آنها یا (او کته) است زیرا همه صور از آن برمیخیزند. آن سرود و مجموع آنهاست و دعا یعنی برهمن و پشتمیان آنهاست.

۳- اما در باب اعمال - آنچه نام آن جسم است (که با نهم اتمن اطلاق شده) همانا سرود نعمت آنهاست و همه اعمال از آن برمیخیزند. و آن سامان (یا سرود) آنهاست. ایضاً آن برهمن یا عبادت آنهاست که پشتمیان کلیه‌ی اعمالست.

این نفس با اینکه همان تثلیث است یکی است و با اینکه یکیست همان تثلیث

۱- ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند - ۲ *Uktha* بمعنی سرود و منشأ

۳- *Saman* نام سرود مخصوص در این جا نیز اشتقاق و جناس بکار رفته.

است و آن عبارت از موجود جاودانیست که زیر پرده‌ی عینی است. حیات (یا نفس) و اتمن عبارتست از موجود جاودانی و نام و صورت دو موجود عینی هستند که آنرا پوشانده‌اند.

فصل دوم

بخش اول

(مرشد «گارجیه» و آجاتشتر و برهما را از نظر مترقی تری تعریف میکنند و آنرا منشأ عالمی مینامند که بخواب رفته باشد)

۱- در پیتا بالا کی^۲ مرشد دانشمندی بود روزی به آجاتشتر و (شاه) بنارس چنین گفت: «من با شما در باب برهما سخن میگویم» جواب داد ما حاضریم برای شنیدن آن هزار رأس گاو بدهیم. در واقع مردم باینجا خواهند دوید و فریاد خواهند زد جاناکا جاناکا^۳ ای سرپرست برومند ای سرپرست برومند.

۲- مرشد گفت: «شخصی که در آنجا در آفتابست آنرا من بنام برهما عبادت میکنم.» آجاتشتر و گفت «در باره او با من سخن مگو من او را عبادت میکنم چون او را مقدم و رئیس و پادشاه کلیه موجودات میدانم و هر که او را با همین نظر عبادت کند مقدم و رئیس و پادشاه همه‌ی موجودات میگردد»

۳- مرشد گفت «شخصی را که در آنجا در ماهست من بنام برهما عبادت میکنم آجاتشتر و جواب داد «در باب او صحبت مکن من او را بعنوان «سومه» ی بزرگ و سفید

۳- Janaka نام پادشاهی دانشمند

۲- Driptapalaki

۱- Ajatasatru, Gargya

و نیکو کردار.

پیراهنی عبادت میکنم کسی که او را بدین صفت عبادت کند هر روز سومه برای او فشرده و ریخته میشود و ادامه می‌یابد و غذای او هیچوقت نقصان نخواهد پذیرفت .

۴- مرشد گفت من کسی را بنام برهما می‌پرستم که در برق است . اجاتشترو جواب داد در این باب بمن نگو من او را بنام درخشندگی او عبادت میکنم . هر که او را با این نظر عبادت کند خودش و اخلاقش درخشان خواهد بود .

۵- مرشد گفت « کسی که در اینجا در فضا پنهانست او را بنام برهما عبادت میکنم » اجاتشترو گفت در باره او حرف نزن من او را بصفت ملاء و سکون عبادت میکنم . کسیکه او را باین سمت عبادت کند سرشار از اولاد و اغنام خواهد بود . اولاد او ازین زمین فراتر نمیروند .

۶- مرشد گفت : کسی که اینجا در باد است بدرستی او را بنام برهما عبادت میکنم . اجاتشترو گفت در باره او بمن حرف مزین واقع اینست که من او را بنام ایندرا^۱ی مهیب و سیاه نامغلوب عبادت میکنم و هر که او را بدین صفت بشناسد فیروزمند و نامغلوب و فاتح مخاصمین خود میگردد .

۷- مرشد گفت : کسی که اینجا در آتش است او را بعنوان برهما عبادت میکنم اجاتشترو گفت : در باره او بمن حرف نزن من او را از لحاظ قاهریتش عبادت میکنم کسی که او را از این لحاظ عبادت کند قاهر میشود و اولاد او قاهر میشوند .

۸- مرشد گفت : کسی که در آبست در واقع او را عبادت میکنم اجاتشترو گفت در باره او بمن حرف مزین من او را از لحاظ اینکه او مقابل و جوابده (اشیاء ظاهری) است ستایش میکنم .

مقابل یا مانند او (بصورت فرزندانش) پیش او می‌آید ولی نه آنکه مانند او

نیست مانند یا عدیل او از خود او میزاید .

۹- مرشد گفت : کسی که در اینجا در آینه است او را من بعنوان برهما عبادت میکنم اجاتشترو گفت دربارهی او بمن حرف مزن بحقیقت من او را عبادت میکنم چون او ذات نورانیست و هر که او را با این عنوان ستایش کند در واقع او هم نورانیست . اولاد او هم می درخشند و او آنها را که با او میروند تحت الشعاع قرار میدهد .

۱۰- مرشد گفت : من صدائی را که پشت سر شخص در حال حرکت او میروم بعنوان برهما عبادت میکنم . اجاتشترو گفت : دربارہ او بمن حرف مزن من او را در حقیقت بعنوان حیات عبادت میکنم . کسی که او را بدین عنوان ستایش کند يك حیات طولانی درین جهان نصیب میشود و نفس (زندگی) او را نابهنگام ترك نمیگوید .

۱۱- مرشد گفت : کسی که در این اقطار آسمانست بدرستی او را بعنوان برهما عبادت میکنم اجاتشترو جواب داد دربارهی او بمن حرف مزن من او را بحقیقت بعنوان رفیق جدائی ناپذیر عبادت میکنم کسی که او را با این نظر عبادت کند رفیق خواهد داشت که از او جدا نخواهد شد .

۱۲- مرشد گفت : کسی که در اینجا از سایه تشکیل یافته بحقیقت او را عبادت میکنم . اجاتشترو گفت : دربارہ او بمن حرف مزن من او را بعنوان مرگ عبادت میکنم . کسیکه او را بدین عنوان ستایش کند عمرش دراز میگردد و مرگ نابهنگام باو رو نمی آورد .

۱۳- مرشد گفت : کسی که در اینجا در تن یا (اتمن) است او را عبادت میکنم . اجاتشترو گفت : دربارہ او بمن حرف مزن من او را بعنوان تجسم یافته عبادت میکنم . کسیکه او را بدین عنوان پرستد خود و احفادش در واقع تجسم پیدا میکنند .

۱۴- آجاتشتر و گفت: آیا همه‌اش همین است؟ مرشد گفت همه‌اش همین است. آجاتشتر و گفت این مقدار برای معرفت کافی نیست: مرشد گفت اجازه بده بیایم شاگرد شما گردم.

۱۵- آجاتشتر و گفت: در حقیقت برخلاف معمولست که يك بر همین بسوی يك خستریه بیاید بامید اینکه او برهما را باو حالی خواهد کرد. ولی با اینحال من او را بشما بوضوح معرفی میکنم.

بعد دست او را گرفت و برخاست هر دو نزد شخصی رفتند که خوابیده بود او را چنین خطاب کردند «تو ای شاه (سومه) سفید قبای بزرگ» ولی او بر نخاست پس او (یعنی آجاتشتر و) او را بادت لمس کرد تا بیدار شد و برخاست.

۱۶- آجاتشتر و گفت موقعیکه این آدم بخواب رفت شخصیکه عبارت از هوش است کجا بود؟ واکنون از کجا باز آمد. مرشد از جواب عاجز ماند.

۱۷- آجاتشتر و گفت: موقعیکه این مرد بخواب میرود شخصی که عبارتست از هوش (شخص عاقله) بحکم هوشی که دارد نیروی عاقله‌ی حواس را بخود جذب میکند و در مقام (اثیری) درون قلب قرار مییابد و آنگاه که شخص حواس را ضبط میکند گفته میشود شخص خوابیده پس نفس و صدا و چشم و گوش و عقل ضبط میشوند.

۱۸- چون او بخواب رود این عوالم از آن او میگردد و گویا پادشاهی بزرگ و برهن بزرگ میشود و به بالا و پشت وارد میگردد و بسمت يك پادشاه بزرگ مردم خود را با خود بر میدارد و در اکناف کشور خویش بموجب دلخواه سیر میکند و بهمین ترتیب این یکی حواس را با خود بر میدارد و در بدن خود هر جا خواهد سیر میکند.

۱۹- حالا اگر کسی بخواب شیرین رود که هر گز چیزی را نداند از طریق

هفتاد و دو مجرای موسوم به (هیته)^۱ که از قلب بمحیط آن میاید و در محیط قلب قرار میگیرد . در واقع شبیه جوانی یا پادشاهی یا برهمن بزرگی که باوج سعادت رسیده باشد او هم مستقر میگردد .

۲۰- مانند تارتنی که باتارهای خود بر آید و شرارهائی که از بر آتش برون جهد نیروهای حیاتی و کلیه عوالم و خدایان و همه موجودات از این روح نشئت میکنند . سر آن (یا اوپه نیشد آن) همانا حقیقة الحقیقه^۲ است . نیروهای حیاتی در واقع حقیقی هستند و او حقیقت آنهاست .

بخش دوم

(تجسم نفس در شخص)

۱- در واقع کسیکه کودک نوزاد را بامسکن و پوشش و ستون و بند او میشناسد از شر هفت خویشاوند بدخواه مصونست .

این کودک بمثابه نفس و مسکنش بدن و پوششش سر و ستونش نفس و بندش غذاست .

۲- هفت موجود غیر فانی برای خدمت او (یعنی شخصی که مظهر همه این

قواست) حاضرند . مثلاً این خطوط قرمز چشم واسطه اتحاد (رودر)^۳ است با او .

همچنین بواسطه آبی که در چشم است (پرجنیه)^۴ با او می پیوندد و بواسطه ای مردمک

چشم آفتاب با او می پیوندد و بواسطه «ی مژه های پائین زمین و با مژه های بالا آسمان

بدو می پیوندد و کسی که عارف باین مطلب باشد رزق او قطع نخواهد شد .

۳- بدین مناسبت این شعر آمده :

پیاله‌ایست دهنه‌اش بیائین و ته آن بیالا
 در آن جلال انواع صور جا دارد
 در لبه‌ی آن هفت نهانین نشسته‌اند
 هشتمین آنها نطق است که بادعا (برهمن) ارتباط دارد .
 مقصود از پیاله‌ی وارونه سراسر است و در آن نفس‌ها جا گرفته و نهان بینان یا
 بینندگان همان نفسها (حواس) هستند و هشتم همان زبانست که با برهمن ارتباط
 میجوید .
 ۴- هر يك از این حواس بنام خدایانی وصف شده .

بخش سوم

(دو صورت برهما)

- ۱- بتحقیق دو صورت برهما هست متشکل (مادی) و غیر متشکل، فانی و غیر فانی ، ساکن و متحرک بالفعل و ماوراء (یا این سوئی و آنسوئی)
- ۲- هر چیز (مادی) غیر از باد و هوا و هوای محیط فانیست، ساکنست، بالفعل است . اصل این برهمای متشکل (مادی) و فانی و ساکن است و بالفعل آن (آفتاب) است که حرارت تولید میکند زیرا آن اصل آن موجود بالفعل است .
- ۳- حالا برهمای غیر متشکل (یا مجرد) باداست و هوای محیطست این غیر فانیست متحرکست و ماوراء است جوهر این برهمای متحرک و غیر فانی و غیر متشکل شخص است در قرص آفتاب زیرا جوهر ماوراء است . این درباره‌ی قدسیان بود .
- ۴- اکنون می‌آئیم بموضوع نفس :

هر چیز غیر از نفس و فضا (یا اثیر) درون بدن یا نفس متشکل (یا مادریست) و این مادی و ساکن و بالفعل (یا برهمای بالفعل) جوهر این چیز متشکل فانی ساکن بالفعل چشم است زیرا آن جوهر بالفعل است.

۵- حالا غیر متشکل (یا برهما) نفس و فضا (یا اثیر) درون نفس است. این غیر فانی و متحرک و ماوراء است. و جوهر این چیز غیر فانی و متحرک و ماوراء (یعنی برهما) شخص است که در چشم است زیرا آن جوهر ماوراء است.

۶- هیئت این شخص مانند قبای رنگ زعفرانی و پشم سفید و کفش دوزک قرمز^۱ زبانه آتش، گل خشخاش سفید شعاع جهندهی برق بحقیقت کسی که آنرا میداند جلال او مانند شعاع جهندهی برقست.

پس معنی تعلیم معروف که گوید نه چنین نه چنان (نه این و نه آن) اینست چیزی بالاتر ازین نیست که او هست. عنوان او « حقیقة الحقیقة » است. جمله ذیروح حقیقت هستند و او حقیقت آنهاست.

بخش چهارم

(گفتگوی یجنه و لکیه و میتری در باب نفس و وحدت وجودی)^۲

۱- یجنه و لکیه به میتری^۳ گفت راستی من که ازین محل میروم بگذار بین تو و کاتیاین^۴ ترتیبی بدهم.

۲- پس میتری گفت: آقا اگر تمام این زمین پراز ثروت از آن من بود آیا

۱- Indragopa ۲- رادا کریشنان بجای نفس وحدت وجودی نفس مطلق نوشته.

۳- Katyayani ۴- Yajnavalkya, Maitreyi

بسبب آن غیر فانی میشدم؟ یجنه ولکیه گفت نه زندگی تو زندگی یك ثروتمندی خواهد بود ولی امید نیست که انسان توسط ثروت غیر فانی گردد.

۳- پس ای میتری من چه توانم کرد با چیزی که توسط آن نمیتوانم غیر فانی کردم واقعاً آنچه میدانید برای من بیان کنید.

۴- آنگاه یجنه ولکیه گفت: تو که ارجمند منی وصحبت ارجمند میکنی بیا و بنشین من بتو شرح میدهم بشرطی که موقع توضیح شما بکوشید تا بیندیشید.

۵- پس چنین گفت: بدرستی که شوهر در نتیجه عشق خودشوهر گرامی نیست بلکه بنام عشق به اتمن است که شوهر گرامیست.

بدرستی که فرزندان برای عشق فرزندان گرامی نیستند بلکه برای عشق به نفس گرامی هستند.

ثروت برای عشق به ثروت گرامی نیست بلکه برای عشق به نفس گرامیست، برهمنی برای عشق به طبقه برهمنان گرامی نیست بلکه برای عشق به نفس گرامیست.

براستی خشنتر برای عشق به طبقه خشنتر گرامی نیست بلکه برای عشق به نفس گرامیست.

بدرستی که عوالم برای عشق بعوالم گرامی نیست بلکه برای عشق به نفس گرامیست.

بدرستی که خدایان در نتیجه عشق خود به خدایان گرامی نیستند بلکه برای عشق به نفس گرامی هستند.

راستی موجودات برای عشق به موجودات گرامی نیستند بلکه برای عشق به نفس گرامی هستند.

کل برای عشق به کل گرامی نیست بلکه برای عشق به نفس گرامیست .
 بدان ای میتری بدرستی نفس (یا آتمن) است که باید مورد مشاهده و توجه
 و تفکر و تعمق قرار گیرد . حقیقت اینکه بواسط دیدن و توجه کردن و تفکر و دریافتن
 نفس است که اینجهان کل را می توان شناخت .

۶- کسیکه برهمنی را در غیر نفس بجوید برهمنی او را ترك میکند .

کسیکه خشترئی را در غیر نفس بجوید خشترهئی او را ترك میکند .

کسیکه عوالم را در غیر نفس بجوید عوالم او را ترك میکند .

کسیکه خدایان را در غیر نفس بجوید خدایان او را ترك میکنند .

کسیکه موجودات را در غیر نفس بجوید موجودات او را ترك میکنند .

کسیکه همه اشیاء را در غیر نفس بجوید همه اشیاء او را ترك میکنند .

این برهمنی این خشترئی این عوالم این خدایان این موجودات و همه چیز
 همین نفس است !

۷- موضوع اینست که همانطور که صدای طبلی را از خارج نمیتوان دریافت
 مگر اینکه شخص طبل و طبال را دریابد .

۸- همانطور که صدای شیپور صدفی را از خارج نمیتوان دریافت مگر اینکه
 شخص شیپور صدفی و دمنده آنرا دریابد .

۹- همانطور که صدای نی را که نواخته میشود نمیتوان از خارج دریافت
 مگر اینکه شخص نی یازنده آنرا دریابد .

۱۰- همانطور که از آتشی که در سوختنی ترافتاده باشد موجهای دود بر میخیزد
 بهمانطور (ریگویدا) (سامویدا) (یعنی سرودها)ی اثر و آنها وانگیر سیها^۲ و داستان

و افسانه و علوم و تعلیمات عرفانی و اشعار و ضرب‌امثال و توضیحات و تفاسیر جمله ازین هستی بزرگ بوجود می‌آیند .

۱۱- همان‌طور که دریای نقطه توحید همه آبها، پوست نقطه توحید ملامس، و زبان نقطه توحید همه مزه‌ها، و منخرین نقطه توحید بوها، و چشم نقطه توحید همه صور، و گوش نقطه توحید همه مسموعات، و عقل نقطه توحید همه افکار، و قلب نقطه توحید همه دانشها و دستها نقطه توحید همه‌ی کارها (کرمه) و اعضای تناسلی نقطه اجتماع همه لذات، و منخرج نقطه اجتماع تمام افرازا، و پاهای نقطه تالاقی همه سیاحتها، و نطق نقطه توحید همه (ویدا) هاست .

۱۲- همان‌طور که پارچه نمکی که باب‌افتد منحل میشود و چیزی از آن دیگر بدست نمی‌آید ولی با وجود این آنرا هر جا بردارید شور است بهمان‌طور این هستی بزرگ نامحدود و نامتناهی يك توده دانش است (که همه جا هست) . و شخص ازین عناصر برمیخیزد و بهمانها برمیگردد . بعد از مرگ او ادراک (یا وجدان) نیست . این است گفته‌های یجنه و لکیه .

۱۳- آنگاه میتری گفت راستی در اینباب شما با گفتن اینکه بعد از مرگ وجدان وجود ندارد مرا متحیر ساختید یجنه و لکیه گفت من چیز حیرت آوری نگفتم و همین برای فهمیدن کافیست .

۱۴- زیرا اگر دو تائی بودی در آن صورت شخصی یکی دیگر را میدید یکی دیگری را بو میکرد یکی دیگری را فکر میکرد یکی دیگر را می‌فهمید ولی در صورتیکه همه چیز نفس خود انسان شده است در آن صورت شخص چگونه و که را بو

میکند چگونه و که را می بیند چگونه و که را می شنود چگونه و با که حرف میزند چگونه و در باب که فکر میکند چگونه و که را میفهمد چگونه میتواند کسی را پی برد که بواسطه او اینهمه را پی برد. آری چگونه شخص میتواند خود شناسنده را بشناسد؟

بخش پنجم

(در نسبت کلیه اشیاء شخصی و کیانی و مطلقیت نفس فی الذات)

۱ - این زمین برای همه مخلوقات عسل و همه مخلوقات برای این زمین عسل است. این شخص درخشان غیر فانی که در اینجاست و از لحاظ خود نفس این شخص درخشان غیر فانی که در تن آدمیست همو این نفس است که عبارتست از غیر فانی و برهما و کل.

۲ - این آبها عسل همه چیز و همه چیز عسل این آبهاست. این شخص غیر فانی درخشان که در این آبهاست و از لحاظ خود شخص غیر فانی درخشان که در نقطه است همو این نفس است که غیر فانی و برهما و کل اوست.

۳ - این آتش عسل همه چیز و همه چیز عسل این آتش است. این شخص غیر فانی درخشان که در این آتش است و از لحاظ خود آدمی این شخص غیر فانی درخشان که از نطق بعمل آمده همو این نفس است نفس غیر فانی و برهما و کل.

۴ - این باد عسل است برای همه چیز و همه چیز عسل است برای باد این شخص غیر فانی درخشان که باد است و از لحاظ خود او این شخص درخشان غیر فانی

که در نفس است همین نفس است نفسی غیر فانی برهما و کل .

۵- این خورشید عسل است برای همه اشیاء و همه اشیاء عسل است برای این خورشید . این شخص درخشان غیر فانی که در این آفتابست و از لحاظ خویشتن این شخص درخشان غیر فانی که درین چشم است همو این نفس است غیر فانی و برهما و کل .

۶- این اقطار آسمان عسل است برای همه اشیاء و همه اشیاء عسل است برای اقطار آسمان این شخص درخشان غیر فانی که درین اقطار آسمانست و از لحاظ خود نفس این شخص درخشان و غیر فانی که در گوش و در عکس خود است همو این نفس است نفس غیر فانی و برهما و کل .

۷- این ماه عسل است برای همه موجودات و همه موجودات عسل است برای ماه این شخص درخشان غیر فانی که درین ماهست و از لحاظ خود نفس این شخص درخشان غیر فانی که عبارت از روح است همو این نفس است نفس غیر فانی ، برهما و کل .

۸- این برق عسل است برای همه موجودات و همه موجودات عسل است برای برق این شخص درخشان غیر فانی که درین برق است و از لحاظ خود نفس این شخص درخشان غیر فانی که بشکل حرارت وجود دارد همو این نفس است نفس غیر فانی و برهما و کل .

۹- این رعد عسل است برای همه موجودات و همه موجودات عسل است برای این رعد . این شخص درخشان غیر فانی که درین رعداست و از لحاظ خود آدمی این شخص درخشان غیر فانی که در صوتست و نغمه است همو این نفس است نفس غیر فانی و برهما و کل .

۱۰- این فضا عسل است برای همه‌ی موجودات و همه‌ی موجودات عسل است برای این فضا این شخص درخشان غیر فانی که در فضاست و از لحاظ خود آدمی این شخص درخشان غیر فانی که در فضای قلب است همو این نفس است این نفس غیر فانی و بر همین و کل .

۱۱- این قانون عسل است بهمه موجودات و همه‌ی موجودات عسل است برای این قانون این شخص درخشان غیر فانی که در قانونست و از لحاظ خود آدمی این شخص درخشان غیر فانی که درین تقواست همو این نفس است این نفس غیر فانی و بر همین و کل .

۱۲- این حقیقت عسل است برای همه‌ی موجودات و همه‌ی موجودات عسل است برای این حقیقت . این شخص درخشان غیر فانی که درین حقیقت است و از لحاظ خود آدمی این شخص درخشان غیر فانی که در حقیقت پرستی است همو این نفس است نفس غیر فانی و بر همین و کل .

۱۳- این آدمیزاد عسل است برای همه‌ی موجودات و همه‌ی موجودات عسل است برای آدمیزاد و این شخص درخشان غیر فانی که در این آدمیزاد است و از لحاظ نفس درخشان غیر فانی، این شخص درخشان غیر فانی که در یک آدمی وجود دارد همو نفس است نفس غیر فانی و بر همین و کل .

۱۴- این نفس (اتمن) عسل است برای همه‌ی موجودات و همه‌ی موجودات عسل است برای این نفس این شخص درخشان غیر فانی که درین نفس است و از لحاظ خود آدمی این شخص درخشان غیر فانی که بشکل نفس وجود دارد همو این نفس است این نفس غیر فانی و بر همین و کل .

۱۵- بحقیقت این نفس فرماندار همه‌ی اشیاست پادشاه همه‌ی اشیاست چنانکه تمام میله‌های چرخ با محور و حلقه‌ی چرخ بهم استوار است بهمان ترتیب کلیه‌ی اشیاء

وخدایان وعوالم وهمه زیروح وهمه نفوس درین نفس متحدند .

(تعلیم عسل بموجب کتب ویدا)

۱۶- بدرستی اینست عسل که دادیانک اتروانه^۱ به دوآشویین^۲ اعلام نمود . و چون نهانبین این را دید چنین گفت: «اینکار خطیر شما دو قهرمان را که بنفع خودتان (کردید) من اعلام میکنم چنانکه تندرآمدن باران را (اعلام میکند) و دادیانک (اتروانه) توسط کله‌ی اسبی عسل را بشما اعلام میکند».

۱۷- بدرستی اینست عسل که دادیانک اتروانه به دوآشویین اعلام کرد . و چون نهانبین این را دید چنین گفت :

شما آشویین‌های خطرناک بجای دادیانک اتروانه کله‌ی اسب نهادید و اومحض صداقت عسل توشتری^۳ را بشما اعلام کرد که راز شماست .

۱۸- بدرستی اینست عسل که دادیانک اتروانه اعلام کرد بریهد و نهانبین که این را دید چنین گفت :

او کالبدهایی دوپا ساخت

او کالبدهای چهارپا ساخت

اول آن شخص مرغی شد

پس به کالبدها داخل شد

بدرستی این شخص است که در تمام کالبدها حلول میکند نیست چیزی که او آنرا احاطه نکنند نیست چیزی که او بآن فائق نگردد .^۴

۱۹- بدرستی اینست عسل که دادیانک اتروانه اعلام کرد و نهانبین که این را دید چنین گفت :

۱- Dadhyane Atharvana - ۲ Aśvin - ۳ Tvashtri - ۴- این قسمت بحکم
وضوح بیشتر از رادا کریشنانی نقل شد ترجمه هیوم متفاوتست .

اودر شکل بهر شکلی سازش نمود
 ومقصود از این شکل این بود که اورا بهتر بشناساند
 ایندر بانیروی سحر آمیز خود باشکال مختلف درمیآید .
 اسبهای هزار گانه‌ی او بیوغ بسته شده در حقیقت او (اتمن) همان اسبهاست .
 در حقیقت اوده‌ها و هزارها و بسیار و بیکرانست . این برهما بدون اول و آخر و بدون
 باطن و ظاهر است . برهما همان روح مدرک کل است . این است تعلیم .

بخش ششم

(در این فصل نامهای حدود پنجاه وهشت تن از آموزندگان تعلیم عسل آمده
 ودر پایان جمله ذیل مذکور است) :
 برهما موجود بالذات (سویم بو - خود بود) است درود به برهما .

فصل سوم

بخش اول

(در باب عبادت باقربانی واجران)

۱ - جنکه (پادشاه) ویدها^۲ قربانی کرد ودر آن قربانی هدایای زیادی توزیع
 گشت . کلیه برهمنان سرزمینهای (کوروپنجاله) گرد آمده بودند^۳ در آن موقع
 جنکه میل کرد بداند کدامیک از این برهمنان نسبت بکتاب مقدس عارفتر است .

وهزار گاو بر آورد که بر شاخ هر يك ده پاد بسته شده بود .

۲ - وی گفت «برهمنان محترم بهترین برهمن بین شما این گاوها را ببرد»
 برهمنان جرأت نکردند آنگاه یجنه ولکیه بشاگرد خودش گفت : عزیزم شما شروس^۲
 این گاوها را ببر و او برد . برهمنان خشمگین شدند و گفتند چطور است که او خود
 را بهترین ما محسوب میدارد؟ و در اینموقع اشولی^۳ روحانی سلطنتی از او پرسید :
 یجنه ولکیه اکنون تو بهترین برهمن بین ما هستی؟ در جواب گفت : ما بهترین
 برهمن را احترام میگذاریم ولی حقیقت اینکه علاقه داریم آن گاوها را داشته
 باشیم . پس اشولی کشیش قربانی سلطنتی شروع کرد به سؤالات از او^۴.

۳ - گفت : یجنه ولکیه چون همه چیز در اینجا مردنیست وفانی خواهد شد
 پس کسیکه قربانی میکند بچه وسیله میتواند از مرگ رهایی یابد . جواب داد :
 بوسیله کشیش قربانی (هتری) بوسیله نطق و آتش . در واقع نطق همان کشیش
 قربانیست . این آتش و این نطق و این آتش و این قربانی در حقیقت یکیست . اینست
 نجات اینست نجات کامل .

۴ - پس او گفت: ای یجنه ولکیه چون هر چیزی را روز و شب استیلا می کند چه
 وسیله هست که قربانی کننده از حد روز و شب بگذرد و آزاد گردد؟ جواب داد بوسیله ی
 کشیش (آدوریو)^۵ بوسیله چشم و آفتاب در واقع چشم عبارتست از (آدوریو) ی قربانی
 اینکه چشم است همان آفتاب و همان آدور است . اینست نجات اینست نجات کامل .
 ۵ - گفت ای یجنه ولکیه «چون همه چیز در اینجامقه پور ماه متزاید و متناقض

۱ - وزن هر پاد يك سوم يك اونس است . ۲ - Samassavas ۳ - Ašvali

۴ - کشیش قربانی لقبش در سنسکریت هتری است (Hotri) و آن لقب کشیشی است که موقع
 قربانی از ریگویدا دعاها میخواند . ۵ - کشیشی است که اجازه اجتهاد یا کششی بدیگران
 میدهد لقبش در سنسکریت کشیش آدوریو adhvaryu است .

است چه وسیله هست قربانی کننده از ماه متزاید و متناقص نجات یابد؟ جواب داد.
 بوسیله کشیش (اود گاتری) و باد و نفس. در واقع باد و نفس اود گاتری قربانیست.
 آنچه این نفس است باد است، اود گاتری است، اینست نجات اینست نجات کامل.
 ۶ - پس گفت ای یجنه ولکیه چون هوای محیط پایگاه ندارد در اینصورت
 قربانی کننده بچه وسیله میتواند بعالم آسمانی صعود کند؟ جواب داد بوسیله کشیش
 برهنه بوسیله هوش بوسیله ماه. بحقیقت هوش برهنه قربانیست. این هوش همان
 ماهست و برهنه است. اینست نجات. اینست نجات کامل - اینک شرایط خلاص.
 ۷ - از یجنه ولکیه پرسید: آیا چند بیت از کتاب ادعیه (ریگ) کشیش
 قربانی (هتری) امروز در این قربانی بکار خواهی برد؟ گفت سه بیت. آن سه
 بیت کدامست؟ عبارتست از مقدمه و بیت همراه آن و بیت تبرک.

- آیا شخص با اینها چه سودی میبرد؟

- «هرچه در اینجا موجود است و نفس دارد.»

۸ - باز گفت ای یجنه ولکیه درین قربانی ام-روز (ادوریو) چند بار (مایع

متبرک) بخاک خواهد ریخت.

- «سه»

- «آن سه کدامست.»

- آن نهائی هستند که موقع اهداء آن مشتعل میشوند. آن نهائی که موقع اهداء

لبریز میشوند آن نهائیکه موقع اهداء بزمین فرومیروند.»

- «ازین اعمال شخص چه سودی میبرد؟»

- «ظاهراً از آنچه موقع اهداء مشتعل میشود شخص عالم خدایان را اکتساب

۱- عنوان سنسکریت این نوع کشیش اود گاتری *Udgatri* است که لقب آن روحانیست که از کتاب سامویدا سرود میخواند.

میکنند زیرا چنانکه معلومست عالم خدایان شعله میزند و از آنچه موقع اهداء لبریز میشود شخص عالم پدران ابدست می آورد زیرا عالم پدران در فر از است (لبریز است) و از آنچه موقع اهداء بزمین فرو می‌رود شخص عالم بشری را میبرد زیرا عالم بشری در فرود است .

۹- گفت «ای یجنه ولکیه آیا بر همین به یاری چندتن از قدسیان قربانی امروز را حمایت میکند؟»

- و «بیاری یکی»

- آن یکی کدامست؟

- «هوش است که در واقع بیکرانست . و کل خدایان هم بیکرانند .

۱۰- پرسید امروز کشیش سرود « اود گاتری » چند سرود ستایش خواهد خواند .

- سه سرود

- « آن سه سرود کدامست »

- « سرود مقدمه سرودیکه همراه آنست و سرود تبرک که سومی آنست »

- « آن سه از لحاظ خود آدمی کدامست ؟ »

- سرود مقدمه همانا زفیر است سرود همراه شهیق است و سرود تبرک نفس منتشره است .

- « از اینها شخص چه سود میبرد ؟ »

- « شخص عالم زمینی را با سرود همراه و عالم آسمانیرا با سرود تبرک میبرد . در نتیجه اشولی کشیش قربانی راضی شد .

بخش دوم

(نفس در بند افتاده و سر نوشت و مرگ او)

- ۱ - آنگاه یارتکار وارته بغه^۱ ازو پرسید و گفت : ای یجنه ولکیه چند عدد مدر که و چند عدد فوق مدر که وجود دارد .
- « هشت مدر که و هشت فوق مدر که هست »^۲ .
- کدامند آن هشت مدر که و هشت فوق مدر که ؟
- ۲ - نفس مدر که و شهیق بآن فائق میآید که فوق مدر که است زیرا بواسطه ای آنستکه شخص بوی چیز را می فهمد .
- ۳ - نطق بحقیقت مدر که است و نام بآن فائق میآید که فوق مدر که است زیرا در نطق شخص نامها را میگوید .
- ۴ - بدرستیکه زبان مدر که است و ذائقه بآن فائق می آید و فوق مدر که است زیرا با زبان انسان ذائقه را درمی یابد .
- ۵ - چشم بحقیقت مدر که است و صور بآن فائق است و آن فوق مدر که است زیرا با چشم شخص صور را در مییابد .
- ۶ - بدرستیکه گوش مدر که است و صدا بآن فائق می آید که مدر که است زیرا بگوش شخص صداها را میشنود .
- ۷ - ارواح مدر که است و امیال بآن فائق می آید که فوق مدر که است زیرا با روح شخص امیال را درک میکند .
- ۸ - بدرستی که دستها مدر که است و عمل بآن فائق میآید که فوق مدر که است زیرا بواسطه دستهاست که شخص عمل انجام میدهد .

۱- Jaratkarava Hartabhoga ۲- لغت سنسکریت برای مدر که *graha* است که در واقع عضو حاسه است و لغت برای فوق مدر که *atigraha* است که در واقع موضوع حاسه است.

۹- پوست بحقیقت مدر که است و لامسه بآن فائق می آید که فوق مدر که است زیرا بواسطه‌ی پوست است که شخص لامسه را درمییابد .

۱۰- آنگاه یجنه ولکیه گفت چون در اینجا همه چیز طعمه‌ی مرگست کسیکه دعا کند عبارتست از وجود قدسی که مرگ طعمه‌ی اوست .
مرگ بحقیقت آتش است و آن طعمه‌ی آبست و کسیکه اینرا بداند از مرگ دوباره مصون میماند .

۱۱- پس او گفت «ای یجنه ولکیه هر گاه کسی بمیرد آیا انفاس او بیرون می‌رود یا نه ؟
جواب داد، نه انفاس در همانجا جمع می‌شوند و مرده نفخ میکند و باد کرده میماند .

۱۲- گفت اگر کسی بمیرد آن چیست که او را ترك نمی‌کند .
جواب داد : «آن نامست . نام بیکرانست ، خدایان کل بیکرانند پس او یک عالم بیکران کسب میکند » .

۱۳- پس گفت ای یجنه ولکیه اگر صدای یک مرده بآتش برود و نفس او بیاد و چشمش بآفتاب و هوشش بماه و گوشش باقطار آسمان و بدنش به زمین و نفس او بفضا و موی سرش به نباتات و موهای تنش بدرختان و خون نطفه‌اش به آب پس آن شخص چه میشود ؟

- «عزیزم ارته بغه دست مرا بگیر . تنها ما دونفر باید اینرا بدانیم و نباید بین مردم از آن سخن بمیان آوریم .

» پس دوتائی با هم رفتند و مذاکره کردند و آنچه (در نتیجه) گفتند کردار (کر مه) بود و کردار را ستودند^۱ بحقیقت شخص با کردار خوب خوب ، و با کردار

بد بد است . در نتیجه جار تگارو خاموش شد .

بخش سوم

(جاییکه قربانی کنندگان اسب میروند)

۱- آنگاه بوجیولیهیانی^۱ پرسید و گفت : «ای یجنه ولکیه ما بعزم سیر در نواحی مدرس مسافرت میگردیم و بخانه (پیتنچله کاپیه)^۲ رسیدیم دختری داشت از طرف گاندرو^۳ مسخ شده بود از او یعنی گاندرو پرسیدیم شما کی هستید گفت من سوداونه^۴ از اخلاف انگیرس^۵ هستم . موقعی که ازو در باب نهایت زمین پرسش میگردیم باو گفتم آیا پاریکشیته^۶ ها چه شدند . اکنون من از شما یجنه ولکیه میپرسم پاریکشیته ها چه شدند ؟

۲- در جواب گفت « بتحقیق چنین گفته اند که آنها در واقع بهمانجا رفته اند که قربانی کنندگان اسب میروند » .

- « خواهشمندم بگوئید قربانی کنندگان اسب بکجا میروند ؟ »

- « حقیقت اینکه اینجهان مسکون پهنائی بمساحت سی و دو روز راه با ارا بهی خدای آفتاب دارد . زمین که دو برابر آنست آنرا ازهرسو احاطه کرده آنگاه اقیانوسی که دو برابر آنست زمین را ازهرسو احاطه کرده آنگاه فاصله ایست که از دم تیغ و پر پشه باریکتر است . (ایندر) بشکل مرغی در آمد و آنانرا یعنی (پاریکشیته) ها را بباد تحویل داد باد آنانرا در خود جای داد و آنان را بدانجا برد

۱- Bhujyulahyayani ۲- Patoncalo Kapya ۳- gandarvo لقب خدایان متوسط
 ۴- Sudhavano ۵- Angiros ۶- Parikshita نام سلاله شاهی قدیمی که از میان رفته بود

که قربانی کنندگان اسب بودند . در این بین (سوداونه) باد را ستایش کرد و گفت پس تنها باد است که شخصیت دارد . باد تمامیت دارد . کسی که این را بدانند از مرگ دوباره آزاد میشود . در نتیجه این گفتار (بوجیولیپه یاینی) خاموش شد .

بخش چهارم

(از راه نظر نمیتوان بکنه برهما پی برد)

۱ - آنگاه او شسته چاکراینه^۱ پرسید و گفت ای یجنه ولکیه آن برهما را که حاضر است و از نظر ما بیرون نیست و در همه موجودات هست شرح دهید .
 - «اونفس شماست که در همه موجودات هست»
 - «ای یجنه ولکیه آن کدامست که در همه موجودات هست؟»
 - «آنکه در تنفس شما تنفس میکند و نفس شما در آن نفس است و در همه چیز هست . آنکه باشهیق شما زفیر شما و محیط نفس شما و در همه چیز موجود است.
 ۲ - او شسته چاکراینه گفت : این توضیحات مانند این بود که بگویند این گاو است این اسبی است .

«حالا برهما را که حاضر است و از نظر شما خارج نیست و نفس موجودات است برای من شرح دهید»

- «اونفس شماست که همه موجودات است .»
 - «ای یجنه ولکیه آن کدامست که در همه موجودات است؟»

« شما نمی‌توانید بیننده‌ی بینائی را به بینید شما نمی‌توانید شنونده‌ی شنوائی را بشنوید. شما نمی‌توانید پندارنده‌ی پندار را بیندیشید. شما نمیتوانید دریا بنده‌ی دریافت را دریابید. او نفس شماست که در همه چیز هست. هر چیز غیر از او زبونست. پس او شسته چاکر اینه خاموش شد.

بخش پنجم

(راه عملی شناختن برهما - ترك دنیا)

در این موقع کهوله کوشیده کیه^۱ شروع به پرسش نمود و گفت «ای یجنه ولکیه برهما را که حاضر است و در خارج از نظر ما نیست برای من توضیح کن»
 - «او نفس شماست که در همه موجوداتست»

- «ای یجنه ولکیه آن کدامست که در همه چیز هست؟»

- «آنکه فوق گرسنگی و تشنگی و غم و پریشانی و سالدیدگی و مرگ است.

برهمنان که چنین نفسی را می‌شناسند به امیال فرزند و مال و عوالم پشت پامیزند و زندگی فقر را پیشه خود می‌سازند زیرا میل بفرزند میل بمالست و میل بمال میل بعوالم است زیرا هر دوی این حفظ میل است^۲ پس برهمن باید در معرفت به تحلیل رود و بخواهد مانند کودکی زندگی کند. اگر وی در هر دو یعنی کودکی و معرفت تحلیل رود آنگاه او مرتاض میگردد و اگر او در هر دو یعنی حال مرتاضی و حال غیر

۲- واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده

Kahola Kaushitakeyes -۱

اجر عظیم . (قرآن کریم ۲۸)

مر تاضی به تحلیل رود بر همین میگردد .

– « بچه وسیله او میتواند بر همین شود ؟ »

– « بهمان وسیله که او میتواند همچنان گردد . هر چیز دیگر غیر از نفس

(اتمن) زبونست .

در نتیجه کهوله کوشیده کیه خاموش گشت .

بخش ششم

(بازگشت به برهما - اصل اساسی عالم)

آنگاه « گارجی و چکنوی »^۱ پرسید و گفت « ای یجنه ولکیه چون تاروپود این

جهان روی آبست خواهشمندم بگوئید پودوتار آب روی چیست ؟ »

– « روی باد است گارجی »

– « پس تاروپود باد روی چیست ؟ »

– « روی عوالم هوای محیط »

– « تاروپود هوای محیط روی چیست ؟ »

– « روی عوالم گاندروها »

– « تاروپود عوالم گاندروها روی چیست ؟ »

– « روی عوالم خورشید »

– « تاروپود عوالم خورشید روی چیست »

– « روی عوالم ماه »

- « تاروپود عوالم ماه روی چیست ؟ »
 - « روی عوالم ستاره‌ها »
 - « تار وپود عوالم ستاره‌ها روی چیست ؟ »
 - « روی عوالم خدایان »
 - « تاروپود عوالم خدایان روی چیست ؟ »
 - « روی عوالم ایندر »
 - « تاروپود عوالم ایندر روی چیست ؟ »
 - « روی عوالم پر جاپتی »^۱
 - « تاروپود عوالم پر جاپتی روی چیست ؟ »
 - « روی عوالم برهما »
 - « تاروپود عوالم برهما روی چیست ؟ »
 آنگاه بیجنه ولکیه گفت « گارجی زیادی نپرس که ممکنست سرت از تنت جدا گردد . در واقع شما در باب یک موجود قدسی که در حق او نمیشود زیاد پرسش کرد بیش از لزوم سؤال میکنید - گارجی در پرسش اسراف نکن » پس گارجی و چکنوی خاموش شد .

بخش هفتم

(باد زنجیر است که عالم را بهم پیوسته نگه میدارد - نَفَسُ فِي الذَّاتِ
 غیر فانی - مدیر درونی)^۲

۱ - آنگاه « اودالکه آرونی »^۳ پرسش کرد و گفت ما در سرزمین مدرس در خانه

۱ - Prajapati درست میاید
 ۲ - باد ترجمه (وایو) است . رادا کریشان هوا ترجمه کرده هر دو
 ۳ - Udalaka Aruni

پننه‌چله‌کاپیه اقامت داشتیم و رسم قربانی را می‌آموختیم زنی داشت که از طرف یکی از ارواح (گاندرو) مسخر شده بود .

ازو پرسیدیم شما کی هستید گفت : من کبنده ائرونه ^۱ هستم پس به پننه‌چله کاپیه وبما شاگردان درس قربانی گفت : «کاپیه آیا رشته‌ای را که این جهان و آن جهان وهمه اشیاء را بهم بسته میدانید ؟» پننه‌چله‌کاپیه :

– نه آقا نمیدانم ، پس به او و شاگردان درس قربانی گفت : « ای کاپیه مدیر باطنی را که این عالم و عالم دیگر وهمه اشیاء را اداره میکند میدانید ؟ »
– « نه آقا من نمیدانم »

پس باو و شاگردان گفت : « بحقیقت کاپیه کسیکه این رشته و آن مدیر باطنی را می‌شناسد برهما را می‌شناسد ، عوالم را می‌شناسد ، خدایانرا می‌شناسد و یداهارا می‌شناسد ، مخلوقات را می‌شناسد ، نفس را می‌شناسد ، همه چیزرا می‌شناسد . این بود توضیح آن روح و من میدانم و شما ای یجنه‌ولکیه اگر گاوهای برهما را بدربرید سر شما از تن جدا خواهد شد .

– « ای گوتمه ^۲ حقیقت اینکه من آن رشته و آن مدیر باطنی را میدانم »
– « هر کسی ممکن است بگوید من می‌دانم من میدانم » بگو به بینم
چه می‌دانی ؟

۲ – یجنه‌ولکیه گفت « آن رشته باد هواست . با باد ورشته‌ی هوا درواقع این جهان و جهان دیگر و کلیه موجودات بهم بسته‌است . از این جهت است که مردم در باب کسیکه مرده‌است می‌گویند «رشته‌ی اعضای او گسیخته شد زیرا با باد ورشته‌است

که آنها بهم بسته شده»

۲ - «درست است ای یجنه ولکیه (اکنون) مدیر باطنی را بیان کن»

۳ - «آنکه در زمین مقیم است ولی غیر از زمین است و زمین او را نمیشناسد.

زمین تن اوست و زمین را از داخل اداره میکند. او نفس شماس است مدیر درونیست غیر فانیست.

۴ - آنکه در آبها ساکن است ولی غیر از آبهاست و آبها او را نمی شناسد و

آبها تن اوست و آبها را از درون اداره میکند - او نفس شماس است و مدیر درونیست و غیر فانیست.

۵ - آنکه در آتش ساکنست ولی غیر از آتش است او را آتش نمیشناسد آتش

تن اوست آتش را از درون اداره میکند - او نفس شماس است - مدیر باطنی است غیر فانیست.

۶ آنکه در هوای محیط ساکنست ولی غیر از هوای محیطست هوای محیط

او را نمیشناسد هوای محیط تن اوست هوای محیط را از درون اداره میکند - او نفس شماس است مدیر درونیست غیر فانیست.

۷ - آنکه در باد ساکنست و غیر از باد است و او را باد نمیشناسد و تن او باد

است و او باد را از درون اداره میکند - او نفس شماس است مدیر درونیست غیر فانیست.

۸ - آنکه در آسمان ساکنست ولی غیر از آسمانست آسمان او را نمیشناسد تن او

آسمانست آسمان را از درون اداره میکند - او نفس شماس است مدیر درونیست غیر فانیست.

۹ - آنکه در آفتاب ساکنست ولی غیر از آفتابست او را آفتاب نمیشناسد

تن او آفتابست آفتاب را از درون اداره میکند آن نفس شماس است مدیر درونیست غیر فانیست.

۱۰ - آنکه در اقطار آسمان ساکنست ولی غیر از اقطار آسمانست و او را اقطار آسمان نمیشناسد تن او اقطار آسمانست اقطار آسمان را از درون اداره میکند -
 او نفس شماسست مدیر درونیست غیر فانیست .

۱۱ - آنکه در ماه و ستاره‌ها ساکنست ولی غیر از ماه و ستاره است ماه و ستاره‌ها او را نمیشناسند او ماه و ستاره‌ها را از درون اداره میکند - او نفس شماسست مدیر درونیست غیر فانیست .

۱۲ - آنکه در جو ساکنست ولی غیر از جو است تن او جو است جو او را نمیشناسد او جو را از درون اداره میکند - او نفس شماسست مدیر درونیست غیر فانیست .

۱۳ - آنکه در تاریکی ساکنست ولی غیر از تاریکیست تاریکی تن اوست تاریکی او را نمیشناسد او تاریکی را از درون اداره میکند - او نفس شماسست مدیر درونیست غیر فانیست .

۱۴ - آنکه در نور ساکنست ولی غیر از نور است او را نور نمیشناسد نور تن او است نور را از درون اداره میکند او نفس شماسست مدیر درونیست غیر فانیست .

- تا اینجا مربوط بود به آلهه و اکنون مربوطست به وجود مادی .

۱۵ - آنکه در همه اشیاء ساکنست ولی غیر از همه اشیاست همه اشیا او را نمیشناسند تن او همه اشیاست همه اشیا را از درون اداره میکند - او نفس شماسست مدیر درونیست و غیر فانیست .

۱۶ - آنکه در نفس ساکنست ولی غیر از نفس است او را نفس نمیشناسد نفس تن اوست و او نفس را از درون اداره میکند - او نفس شماسست مدیر درونیست و غیر فانیست .

۱۷ - آنکه در نطق ساکنست ولی غیر از نطق است نطق او را نمیشناسد
تن او نطقست او نطق را از درون اداره میکند - او نفس شماسست - مدیر درون نیست
غیر فانیست .

۱۸ - آنکه در چشم ساکنست ولی غیر از چشم است چشم او را نمیشناسد
تن او چشم است او چشم را از درون اداره می کند - او نفس شماسست مدیر درون نیست
غیر فانیست .

۱۹ - آنکه در گوش ساکنست ولی غیر از گوش است گوش او را نمیشناسد
تن او گوشست او گوش را از درون اداره می کند - او نفس شماسست مدیر درون نیست
غیر فانیست .

۲۰ - آنکه در هوش ساکنست ولی غیر از هوشست هوش او را نمی داند تن
او هوشست او هوش را از درون اداره می کند - او نفس شماسست مدیر درون نیست
غیر فانیست .

۲۱ - آنکه در پوست ساکنست ولی پوست نیست پوست او را نمی شناسد تن
او پوست است پوست را از درون اداره می کند - او نفس شماسست مدیر درون نیست
غیر فانیست .

۲۲ - آنکه در فهم ساکنست و غیر از فهم است فهم او را نمی شناسد تن
او فهمست او فهم را از درون اداره می کند - او نفس شماسست مدیر درون نیست و غیر
فانیست .

۲۳ - آنکه در نطفه ساکنست ولی غیر از نطفه است نطفه تن اوست نطفه را
از درون اداره می کند - او نفس شماسست مدیر درون نیست و غیر فانیست .
او بیننده نادیده است شنونده ناشنیده است پندارنده ی ناپنداشته است

دریا بنده‌ی نا دریافته‌است. غیر از او بیننده‌یی نیست غیر از او شنونده‌یی نیست غیر از او پندارنده‌یی و غیر از او یا بنده‌یی نیست. او نفس شماست مدیر درو نیست غیر فانیست.^۱ در نتیجه (اودالکه آرونی) خاموش شد.

بخش هشتم

(بنیان عالم - منزله از صفات ولایزال)

۱ - آنگاه (گارجی) وچکنوی گفت «برهمنان محترم اینک من از او (یعنی یجنه ولکیه) دوسؤال خواهم کرد: اگر جواب اینها را بدهد هیچیک از شما نمیتواند در مباحثات مربوط به برهما با او برتری داشته باشد.
- گارجی پرس.

۲ - مشارالیها گفت: ای یجنه ولکیه بهمانطور که یک جوانمرد (کاشی) یا (ویده‌ها)^۲ برخیزد و کمان خود را استوار سازد و دو تیر دشمن شکاف بدست گیرد من هم برضد شما با دو سؤال برمیخیزم اینها را پاسخ بگوی.
یجنه ولکیه گفت گارجی پرس:

۳ - مشارالیها گفت «آنچه بر فراز آسمانست و آنچه زیر زمین است و آنچه میان آندو یعنی آسمان و زمین است و آنچه مردم آنرا گذشته و حال و آینده نامند آیا تار و پود آن سراسر درحیثی چه بافته شده؟

۴ - در جواب گفت: ای گارجی آنچه بر فراز آسمان و آنچه زیر زمین است و

بیرون ز شما نیست شما یید شما یید

۱ - آنانکه طلبکار خدا یید خدا یید

آنچه میان آندو یعنی آسمان و زمین است و آنچه مردم آنرا گذشته و حال و آینده نامند سراسر درحیز فضا بافته شده .

۵ - گفت آفرین بر تو ای یجنه ولکیه که این مسئله را برای من حل کردی اکنون برای سؤال دوم من حاضر باش .

- بپرس .

۶ - ای یجنه ولکیه آنچه بر فراز آسمان و آنچه زیر زمین و آنچه بین این دو آسمان و زمین است و آنچه مردم گذشته و آینده نامند تاروپود آن سراسر از چه بافته شده ؟

۷ - گفت ای گارجی آنچه بر فراز آسمان و آنچه زیر زمین است و آنچه بین این دو آسمان و زمین است و آنچه مردم گذشته و آینده نامند تاروپود آن فقط سراسر در فضا بافته شده «

- خواهشمندم بگوئید تاروپود فضا روی چه بافته شده ؟

۸ - وی گفت « او را ای گارجی برهمنان لایزال مینامند . او درشت نیست لطیف نیست کوتاه نیست دراز نیست مشتعل نیست ساری نیست سایه ندارد ظلمت ندارد هوا ندارد فضا ندارد محسوس نیست بو ندارد مزه ندارد چشم ندارد گوش ندارد صدا ندارد باد ندارد نیرو ندارد نفس ندارد دهان ندارد نام ندارد سالدیدگی ندارد نمی‌میرد نمی‌ترسد غیر فانیست بی عیب است برهنه نیست پوشیده نیست قیاسی ندارد باطن و ظاهر ندارد چیزی تغذیه نمی‌کند چیزی از او تغذیه نمی‌کند .

۹ - بحقیقت ای گارجی بفرمان آن لایزالست که آفتاب و ماه هر يك بجای خودند بفرمان آن لایزالست که زمین و آسمان بجای خودند بفرمان آن لایزالست که دقیقه‌ها ساعتها و روزها و شبها و نیمه ماهها و ماهها و فصلها و سالها هر يك

۱ - صفات سلبیه - ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم - مقایسه کنید با اسماء جلاله

بجای خود هستند . بفرمان آن لایزالست که برخی رودها از کوهستان بر فین بمشرق و برخی بمغرب در مسیرهای مختلف جاری هستند . بفرمان آن لایزالست که مردم اشخاص احسان کننده رامی ستایند و خدایان بقربانی کنندگان توجه دارند و پدران بقربانی به ارواح نیاکان علاقه دارند .^۱

۱۰ - ای گارجی حقیقت اینکه اگر کسی مراسم قربانی و عبادت را انجام دهد و هزارها سال در این جهان ریاضت بکشد ولی آن لایزال را نشناسد کارش واقعاً ناقص است . راستی کسیکه از این جهان بدون شناختن لایزال برود شایان تأسف است . ولی کسیکه از اینجهان برود در صورتیکه لایزال را بشناسد او برهمن است .

۱۱ - واقعاً ای گارجی آن لایزال بیننده‌ی نادیده و شنونده‌ی ناشنیده و پندارنده‌ی ناپنداشته و دریا بنده‌ی نادریافته است . غیر از و دیّاری نمی بیند نمی شنود نمی اندیشد نمی فهمد در تار و پود فضا سراسر این لایزال بافته شده .

۱۲ - مشارالیهها گفت : برهمنان محترم ممکنست شما تصور کنید که اگر از نزد این شخص با یک تعظیمی بروید کار بزرگی کرده‌اید . هیچیک از شما در مباحثات مربوط به برهما برتری با و ندارید . در نتیجه (گارجی و چکنه‌وی) خاموش گشت .

۱ - تعالی‌اله یکی بی مثل و مانند
فلك بر پای دارو انجم افروز
جواهر بخش فکرتهای باریك
غم و شادی نگار و بیم و امید
نگهدارنده بالا و پستی
وجودش بر همه موجود قاهر
کواکب را بقدرت کار فرمای

که خوانندش خداوندان خداوند
خرد را بی میانجی حکمت آموز
به روز آورنده شبهای تاریك
شب و روز آفرین و ماه و خورشید
گوا بر هستی او جمله هستی
نشانش بر همه بیننده ظاهر
طبایع را به صنعت گوهر آرای !
(نظامی)

بخش نهم

(بازگشت خدایان متعدد به برهمای واحد)

۱ - آنگاه ویدغده شا کلیه^۱ بنای پرسش نهاد و گفت « ای یجنه ولکیه چند خدا وجود دارد؟ »

جواب او مطابق متن دعائی بود که بر وجه ذیلست :

عده^۲ آنها مطابق دعای سرود بهمه^۳ خدایانست که عبارتست از سیصد و سه هزار و سه
(درین بین سؤال کننده بتکرار سؤال میکند که درست چند خدا هست
ویجنه ولکیه در هر جواب عده را پائین می آورد تا اینکه میگوید یک خدا هست)
بعد دوباره میگوید پس آن سیصد و سه هزار و سه کدامند ؟

۲ - یجنه ولکیه گفت : آنها همه مظاهر قدرت هستند و گرنه در حقیقت
سی و سه خدا هست »

- « آن سی و سه خدا کدامند ؟ »

- « هشت (وسو) یازده (رودر) دوازده (آدیتیا) که سی و یک میشود و با (ایندر)
و (پرجاپتی) سی و سه میشود .^۴

۳ - « (وسو)ها کدامها هستند ؟ »

« آتش باد هوای محیط آفتاب آسمان ماه و ستاره ها اینها وسوها هستند »

زیرا این جهان بر آنها استوار است و بهمین معنی است که نام آنان وسو شده .

۴ - (رودر)ها کدامها هستند ؟

- « این ده نفس در انسان و بازدهمی نفس است . چون این نفس ها از تن بیرون

میروند ما را بنوحه وناله وامیدارند وبهمین معنی (که رود^۱ بمعنی مویه است) آنان را رودر نامیدند .

۵ - آدیتیاها کدامند ؟

- بدرستی که دوازده ماه سالند اینهارا ادیتیا گویند چون آنان کلیه این عالم را باخود میبرند واین نام ادیتیا (رفتن و بردن) بدین مناسبت بآنان داده شده .

۶ - «ایندر کدامست ؟»

- «بحقیقت تندر ایندر است . و قربانی پر جاپتی است .»

- «تندر کدامست ؟»

- «صاعقه است»

- «قربانی کدامست ؟»

- «حیوانات قربانیست»

۷ - خدایان ششگانه کدامها هستند ؟

- «آتش زمین باد هوای محیط خورشید آسمان اینان خدایان ششگانه اند

زیرا تمام جهان این ششگانه است .»

۸ - «خدایان سه گانه کدامها هستند ؟»

- «بحقیقت آنان عبارتند از سه عالم زیرا کلیه ی این خدایان در آن سه موجودند

- خدایان دو گانه کدامها هستند ؟»

- «غذا وزمین»

- «خدای يك ونیم کدامست ؟»

- «همین (باد) است که ياك میکند»

۹ - آنگاه میگویند : «چون آنکه ياك میکند مانند شخص واحد است پس

چطور است که اویک ونیم است ؟ »

- « چون بموجب معنی اشتقاقی نام او عالم در او پیشرفت کرد اینست اورایک

ونیم گفتند . »

- « خدای یکتا کدامست ؟ »

- « نفس است که آنرا برهما و «هو» مینامند . »

(شخصیت‌های هشتگانه و قدسیان مرتبط با آنان)

۱۰ - (شا کلیه گفت) ای یجنه ولکیه « در واقع هر کس آن ذات را بشناسد

که مقرش زمین و عالمش آتش و نورش عقل و آخرین منبع هر نفس است او بحقیقت
یک دانائست »

- « بحقیقت من آن ذات را که شما صحبتش را میکنید می شناسم که آخرین

منبع هر نفس است . همین شخص که در جسم ماست هموست . شا کلیه بگو بینم
خدای او کیست ؟ »

- « آنکه غیر فانی است »

۱۱ - (شا کلیه گفت) : « در واقع کسیکه آن ذات را می شناسد که مقرش

میلست عالمش قلب است نورش خرد است و آخرین منبع هر نفس است او داناست » .

(یجنه ولکیه گفت) : برستی من او را که شما ازو صحبت میکنید می شناسم

که آخرین منبع هر نفس است همین شخص که از میل ساخته شده هموست .

« شا کلیه بگو به بینم خدای او کیست ؟ گفت : « زنان »

۱۲ - (شا کلیه گفت) : کسیکه آن ذات را می شناسد که مقرش صور است

و عالمش چشم است و نورش خرد است و آخرین منبع هر نفس است . او بحقیقت

داناست . »

«براستی من آن ذات را میشناسم آخرین منبع هر نفس است که تو بحث میکنی همان ذات را که در آفتابست هموست - شا کلیه بگو خدای او کیست؟ گفت «حقیقت».

۱۳ - (شا کلیه گفت) «براستی کسیکه آن ذات را میشناسد که مقررش فضاست و عالم او گوش است و نور او خرد است و آخرین منبع هر نفس است - او بحقیقت داناست.

- «براستی من آن ذات را میشناسم آخرین منبع هر نفس که تو بحث میکنی همین ذات که در شنوائیست و در عکس صداست هموست بگو بمن شا کلیه خدای او کیست؟

- «براستی من آن ذات را می شناسم آخرین منبع هر نفس که تو بحث میکنی همین ذات که در شنوائیست و در عکس صداست هموست بگو بمن شا کلیه خدای او کیست؟
- «اقطار جهان».

۱۴ - (شا کلیه گفت): «بدرستی کسی که آن ذات را می شناسد که مقررش ظلماست عالمش قلب است نورش خرد است که آخرین منبع هر نفس است او بر راستی داناست.

- «براستی من آن ذات را می شناسم که آخرین منبع هر نفس است که شما بحث می کنید همین ذات که از سایه ساخته شده هموست.

شا کلیه بگو: خدای او کیست؟

گفت «مرگ است»

۱۵ - (شا کلیه گفت) بدرستی کسی که آن ذات را می شناسد که مقررش صور

است و عالمش چشم است و نورش خرد است و آنکه آخرین منبع هر نفس است براستی او داناست .

- واقعاً من آن ذات را می شناسم که آخرین منبع هر نفس است که شما بحث می کنید همین ذات که در آینه است هموست .

- بگو ببینم شا کلیه خدای او کیست؟

- «زندگی»

۱۶ - (شا کلیه گفت) بدرستی کسی که این ذات را می شناسد که مقرش آب

است و عالمش قلب است نورش خرد است آخرین منبع هر نفس است براستی او داناست .

- « در واقع من آن ذات را می شناسم که آخرین منبع هر نفس است که بحث

میکنید همین ذات که در آنهاست هموست .

بگو شا کلیه خدای او کیست؟ جواب داد: «ورونه»

۱۷ - (شا کلیه گفت) « براستی کسی که می شناسد این ذات را که مقرش

نطفه است و عالمش قلب است نورش خرد است آخرین منبع هر نفس است که بحث می کنید . همین ذات که عبارت از فرزند نیست هموست .

شا کلیه بگو خدای او کیست؟

- «پر جاپتی»

۱۸ - آنگاه یجنه و لکیه به شا کلیه گفت «آیا آن برهمنان تورا بیازی با آتش

و داشته اند؟»

(در باب چهار سوی فضا و خدایان مراقب آن و اساس کار آنها)

۱۹ - شا کلیه گفت «ای یجنه و لکیه با علم بکدامین برهماست که شما برهمنان

(کوروینج‌ه‌له) را در سخن مجاب کردید؟

- من اقطار آسمان را بانضمام خدایان و اساس کار آنها می‌شناسم .
- حالا که شما اقطار آسمان را بانضمام خدایان آنها و اساس کار آنها می‌شناسید
- آیا در این ناحیه شرقی کدام خدا را دارید؟
- آفتاب را .
- اساس آفتاب بر چیست؟
- چشم .
- چشم بر چه اساسی است؟
- بر اساس نمایش چون با چشم شخص چیزهای نمودار را می‌بیند .
- نمایش روی چه اساسی است؟
- روی قلب - زیرا شخص نمایش‌ها را با قلب میدانند و نمایشها فقط برای قلب است .

- درست است یجنه‌ولکیه .

۲۱ - (شاکلیه گفت) « در این ناحیه جنوبی چه خدائی دارید؟ »

۲۲ -
یم

- آن یم روی چه اساس است؟

- روی قربانی

- قربانی روی چه استوار است؟

- روی هدایا به کشیشها

- هدایای بکشیشها روی چه اساسی است؟

- روی ایمان زیرا کسی که ایمان داشته باشد بکشیشان هدیه میدهد واقعاً هدایا بروحانیان روی ایمانست .
 - ایمان روی چه اساسی است ؟
 - روی قلب زیرا شخص ایمان را با قلب می شناسند برآستی ایمان فقط با قلب است .

- درست است یجنه ولکیه .

۲۲ - (شا کلیه گفت) درین ناحیه مغربی چه خدائی دارید ؟

- ورونه^۱

- آن ورونه روی چه اساسی است ؟

- روی آب .

- آب روی چه اساسی است ؟

- روی نطفه .

- نطفه روی چه اساسی است ؟

- روی قلب ودرباب پسری که درست شبیه پدر است گویند پاره ی قلب (جگر

پاره) پدر است^۲. از قلب پدر ساخته شده زیرا نطفه فقط روی قلب استوار است .

- درست است یجنه ولکیه .

۲۳ - (شا کلیه گفت) درین ناحیه شمالی چه خدائی دارید ؟

- سومه^۳

- آن سومه روی چه اساسی است ؟

- روی مراسم دیکشا^۴

۱-Varuna ۲- اولادنا اکبادانا ۳- سومه در ایرانی هومه ضبط میشود .

۴- مراسم دیکشا Diksha آغاز مراسم هومه را گویند .

- مراسم (اعمال) دیکشا روی چه اساسی است.
 - روی حقیقت و از همین جهت است بکسی که بطریقت این مراسم پذیرفته
 میشود گفته میشود «حقیقت گو» زیرا مراسم دیکشه فقط روی حقیقت استوار
 است .

- حقیقت روی چه اساسی است ؟

- روی قلب زیرا شخص حقیقت را بواسطه قلب پی برد برآستی حقیقت روی
 اساس قلب است .

- درست است یجنه ولکیه .

۲۴- (شا کلیه گفت) « در این ناحیه ثابت (سمت الرأس) چه خدائی دارید ؟

- خدای آتش (آگنی)

- آن آگنی روی چه اساسی است ؟

- روی نطق .

- نطق روی چه اساسی است ؟

- روی قلب .

- قلب روی چه اساسی است .

۲۵- یجنه ولکیه گفت « چه احمقی که تصور میکنی آن ممکنست غیر از

خود ما در جای دیگر باشد زیرا اگر آن جائی غیر از خود ما بود سگها آنرا
 میخوردند یا طیور آنرا ازهم میدریدند . »

(نفس بموجب تعلیم اوپه‌نیشدها همان شخص است)

۲۶- شما و نفس (یا اتمن شما) روی چه استوار است ؟

- در زفیر .

- زفیر روی چه اساسی است ؟

- روی شهیق .

- شهیق روی چه اساسی است ؟

- روی نفس منتشر .

- نفس منتشر روی چه اساسی است ؟

- روی نفس سر بالا (فرازدم)

- نفس سر بالا روی چه اساسی است ؟

- روی نفس معتدل

« آن نفس نه اینست نه آنست قابل احاطه نیست غیر قابل تخریب است بسته به چیزی نیست بیحدود است نمی لرزد . زیان نمی بیند اینها هستند هشت منزل و هشت عالم و هشت خدا و هشت شخص . آنکه اینها را یکی یکی تعیین میکند و فراهم می آورد و بما و راء آنان میگذرد اوست شخصی که در او پهنی شده مطرح است و در باره ی آنان از شما پرسش میکنم .

- اگر او را برای من شرح ندهی

سر شما حتماً از تنتان جدا خواهد شد

شا کلیه او را شناخت

وسرش بحقیقت از تن بدور افتاد »

واقعاً اتفاق افتاد که راه زنان استخوانهای او را بخیمال اینک که چیزی دیگر

است بدر بردند .

(مرد شبیه درختیست که از برهما می روید)

۲۷- آنگاه یجنه و لکیه گفت هر که میخواهد از من سؤال کند یا همه ی شما

سؤال کنید . یا من حاضرم از هر که از شما که بخواهد سؤال کنم .

برهمنان جرأت نکرده‌ند

۲۸- آنگاه آنانرا با این ابیات مورد سؤالات قرار داد :

انسان درست مانند درخت جنگل است

موی او بمثابة برگها و جلد او پوست است

از جلد او خون و از پوست درخت شیر می‌تراود

اگر او را بشکافند چشمه‌ای جاری می‌شود

چنانکه از درختی که می‌زنند شیر جاری می‌شود

قطعات گوشت او مانند طبقات زیرین چوبست

که الیاف آن مانند عضلات نیرومند است

استخوان همان چوب است که در جوف درخت است

منخ شبیه مغز درخت ساخته شده

درختی که بریده شود باز از ریشه می‌روید

آیا انسان که با مرگ قطع می‌شود از چه ریشه‌ای می‌روید

نگو از نطفه زیرا آن از حیاط بوجود می‌آید

همانطور بیشک که درخت بدون مرگ از تخم برمی‌خیزد

اگر درخت را با ریشه بیرون بکنند دوباره هستی نمی‌یابد

ولی اگر يك انسان فانی از مرگ از بین برود از چه ریشه‌ای می‌روید ؟

اگر تولد یابد در واقع دوباره بوجود نمی‌آید

چه چیز او را بدنیا خواهد آورد

برهما دانش است سعادتست هدف نهائی قربانی کننده است

و هدف کسی هم هست که آرام می‌ایستد ولی علم بآن دارد

فصل چهارم

بخش اول

(یجنه ولکیه جنکه پادشاهرا وارد بحث میکند)

(شش تعریف محدود از برهما)

- ۱- جنکه (پادشاه) ویداها نشسته بود تا اینکه یجنه ولکیه بیاید باو گفت برای چه مقصودی آمدی آیا برای چهار پایان یا مباحثات ظریفانه ؟
گفت « اعلیحضرتا برای هر دو مقصود آمدم »
- ۲- آنگاه یجنه ولکیه گفت « بهتر است به بینیم اشخاص مختلف چه مطالبی بشما گفتند » .

- جنکه گفت « جیتوان شیلینی^۱ بمن گفت : برهما بحقیقت همان نطقست (وچ)^۲ » همینطور کسی ممکنست بگوید که اوپدری داشت و مادری داشت و استادی داشت شیلینی هم گفته برهما بحقیقت نطقست « زیرا ممکنست فکر کرده باشد کسیکه نطق ندارد پس چه دارد ولی آیا بشما مقر و تکیه گاه نطق را گفت ؟
- نه نگفت اعلیحضرتا ناچار آن یک برهمای یکپاست
- راستی یجنه ولکیه میخواهید بما شرح دهید
- مقر آن همان ناطقه است تکیه گاهش فضاست . او را بعنوان خرد باید

پرستش کرد

- آیا صفت خرد او چیست

« اعلیحضرتا همان نطق است حقیقت اینکه یکدوست را با نطقش توان

شناخت با نطقست که (ریگویدا) و (سامویدا) و سرودهای (آثروانها) وانگیراسها افسانه‌ها داستانها علوم تعلیم عرفانی یا (اوپه نیشد) اشعار کلمات قصار توضیحات و تفسیرها هدیه و قربانیاها غذا و نوشیدنیهای این جهان و آن جهان و کلیه موجودات معلوم میگردد.

اعلیحضرتا بزرگترین برهما در حقیقت همان نطقست نطق کسی را که اینرا میداند و آنرا ازین لحاظ ستایش میکند ترك نمیگوید همه چیز بسوی او میآید و از خدا میگردد و بخدایان می پیوندد.

جنگه گفت « من بتو هزار گاو نر بزرگی فیل خواهم داد »
 یجنه ولکیه گفت « پدرم گفته که بدون آموختن شاگرد نباید هدیه قبول نمود »

۳- ای یجنه ولکیه مطالب دیگر را که مردم بشما گفته اند بگوئید بشنویم
 « اودنکا شولبایانه^۲ بمن گفت برهما بحقیقت نفس حیاست همانطور که آدمی بگوید که مادری داشته پدری داشته معلمی داشته شولبایانه هم بهمانطور گفت که بر همان نفس حیاست زیرا ممکنست فکر کرده باشد ما بدون نفس حیات چه میتوانیم داشته باشیم. »

- خوب مقر او را بشما گفت ؟

- نه نگفت

- اعلیحضرتا ناچار آن یک برهمای یکپاست

- راستی یجنه ولکیه توضیح دهید

- مقر او همان نفس حیاست و تکیه گاه او فضا یا اثیر است او را بعنوان

گرامی باید پرستش کرد .

- گرامی بودن آن در چیست ؟

« اعلیٰ حضرت تا همان نفس حیاتست بحقیقت بحکم عشق به نفس حیاتست که شخص بکسی قربانی میکند که نباید کند و از کسی این را می پذیرد که نباید بپذیرد. بحکم همین عشق بحیاتست که کسی هر جا رود میترسد کشته شود. بالاترین برهما در حقیقت عبارتست از نفس حیات . کسی را که اینرا میداند و با این نظر پرستش میکند نفس حیات ترک نخواهد گفت . همه چیز بسوی او می آید و خودش خدا میگردد و بخدایان می پیوندد .

آنگاه جنگه گفت « من بشما هزار گاوویک گاو نر بیزرگی فیل خواهم داد. »
یجنه و لکیه جواب داد « پدرم بمن گفته است قبل از آموختن کامل شاگرد نباید هدیه قبول کرد »

۴- یجنه و لکیه باز گفت « بفرمائید ببینم اشخاص دیگر چه مطالبی گفته اند »

« بر کوورشنه^۱ بمن چنین گفت : بحقیقت برهما بینش است

همانطور کسی ممکنست بگوید مادر دارد پدر دارد معلم دارد وورشنه هم گفت

« برهما بینش است » زیرا ممکنست نظرش این بوده باشد که ما اگر بینائی نداشته

باشیم چه داریم ؟ « اما آیا مقرر و تکیه گاه آنرا بشما گفت .

- نه نگفت

- اعلیٰ حضرت تا ناچار آن برهمای یکپاست

- راستی یجنه و لکیه شما بگوئید

- مقرر آن همان بینش است تکیه گاه آن فضاست شخص باید او را بعنوان

حق پرستش کند.

– حقانیت او چیست؟

«اعلیحضرتنا فقط بینش موقعیکه بکسیکه با چشمهای خود می بیند میگوید « دیدی » جواب میدهد: « دیدم » حقیقت اینست. برآستی عالترین برهما بینش است. بینش کسی را که این را بداند و آن پرستش کند ترك نمیگوید. همه چیز بسوی او میل کند و او خدا میشود و بخدایان می پیوندد.

جنکه گفت: « من بشما هزار گاو بایک گاونر بزرگی فیل خواهم داد » یجنه ولکیه جوابداد پدرم گفته بدون آموختن یکنفر چیزی قبول نکنم. ۵- آنگاه یجنه ولکیه ادامه داد و گفت بفرمائید بینم دیگر چه مطالبی گفتید.

– گرد بیویفیده بهاردواجه^۱ بمن گفت «برآستی برهما شنوائیست» همانطور که کسی ممکنست بگوید مادر دارد پدر دارد دوست دارد بهمانطور بهاردواجه گفت « برهما شنوائیست » زیرا ممکنست فکر کرده باشد که کسیکه شنوائی ندارد چیزی ندارد « ولی آیا او بشما مقرر و تکیه گاه آنرا گفت »
– نه نگفت

– « اعلیحضرتنا ناچار آن يك برهمای یکپاست »

– راستی یجنه ولکیه تو در اینجا بما شرح ده

– مقرر او همان شنوائیست پشتیبان او فضاست. او را باید بعنوان لایتناهی پرستش کرد.

– لایتناهی بودن او چیست؟

– اعلیٰ حضرت تا مقر او اقطار آسمان است بنا بر این بهر ناحیه ای که شخص می رود به کران او نمیرسد زیرا اقطار آسمان بیکران هستند . واقعاً اعلیٰ حضرت تا اقطار آسمان شنوائی هستند و بحقیقت عالیت رین برهما شنوائیست کسی را که اینرا می داند و او را با این علم پرستش میکند شنوائی را ترك نمیگوید . همه چیز باو بگردد و او خدا میگردد و بخدایان می پیوندد

جنگه گفت « من بشما هزار گاو بایک گاو بیزرگی یک فیل خواهم داد »
یجنه و لکیه جواب داد « فکر پدرم این بوده که بدون آموختن کسی نباید پذیرفت »

۶- یجنه و لکیه صحبت را ادامه داد و گفت « بهتر است بدانیم چه مطالب دیگر کسانی بشما گفته اند »

« شتیآ کاو جاباله^۱ گفته « براستی برهما هوش است . » همانطور که کسی میگوید پدر و مادر و معلم دارد جاباله هم میگفت « برهما هوش است » زیرا ناچار او فکر میکرد که کسی بدون داشتن هوش چیزی نمیتواند کند »
– ولی آیا او مقر و تکیه گاه او را گفت
– نه نگفت

– اعلیٰ حضرت تا آن ناچار یک برهما ی یکپائیست
– راستی یجنه و لکیه تو بما شرح ده
– «مقر او درست هوش و تکیه گاه او فضاست . و او را باید بعنوان فیاض پرستش کرد»

– فیض او چیست ؟
« اعلیٰ حضرت تا همان هوش . بواسطه ی هوش است که شخص بازن نزدیک میشود

وازو فرزندى مانند خودش بوجودمى آوردومسعودمیشود. واقعاً اعلیحضرتا عالیترین برهما هوش است هوش کسی را که اینرا بداند واز این لحاظ باو پرستش میکند ترك نخواهد کرد. همه چیز بسوی اومیگردد و او خدا میشود و نزد خدایان میرود»
جنگه گفت «من بشما هزار گاو و یک گاونر خواهم بخشید»

جوابداد «اعلیحضرتا نظر پدرم این بود آنکه کسی را نیاموخته نباید پذیرفت»
یجنه ولکیه باز ادامه داد «به بینیم باز کسانی چه مطالبی ممکنست بتو گفته باشند»

- ویدغده شاکلیه^۱ بمن گفت براستی برهما قلب است «همانطور که کسی ممکنست بگوید مادری داشته وپدری ومعلمی داشته بهمانطورشا کلیه گفت «برهما قلب است» زیرا ممکنست فکر کرده باشد: اگر کسی قلب ندارد پس چه دارد؟
ولی آیا مقرر وتکیه گاه او را بشما نگفت؟
- نه نگفت

- اعلیحضرتا ناچار آن یک برهماى یکپائیست
- یجنه ولکیه راستی بما شرح ده
مقرر او قلب است. تکیه گاه او فضاست او را بعنوان ثابت ومستقر باید پرستش نمود.

- استقرار او چیست؟

«همان قلب است. اعلیحضرتا براستی قلب مقرر همه چیز است تکیه گاه همه چیز است» زیرا همه چیز روی قلب قرار گرفته. براستی عالیترین برهما قلب است. کسی را که این بداند وبا این معرفت قلب را پرستش کند قلب او را ترك

نخواهد کرد . همه اشیاء بسوی او میگردند و او خدا میشود و بخدایان می پیوندد .
 جنگه گفت « من بشما هزار گاو و یک گاونر خواهم داد . »
 یجنه ولکیه جواب داد پدر من فکرش این بود که بدون آموختن نباید پذیرفت .

بخش دوم

(در باب نفس و روابط آن با جسم و عالم)

۱- جنگه از بستر خود فرود آمد و نزدیک شد و گفت « درود بر تو باد یجنه ولکیه مرا تعلیم کن » او در جواب گفت « بحقیقت همانطور که پادشاهی در عزم بر مسافرت به مسافتی دور ارا به یا کشتی تهیه میکند همانطور هم شما نفسی دارید که با این تعلیمات عرفانی (اوپه نیشد) مجهز است . حال که شما در رأس لشکری هستید و توانگرید و کتب (ویدا) را خوب آموخته اید و در تعلیمات غیر فانی تعلیم دیده اید اگر بعداً رهائی پیدا کردید بکجا خواهید رفت ؟

- عزیزم من نمیدانم بکجا خواهم رفت

- پس من بشما میگویم کجا خواهید رفت

- بگو سرور عزیزم

۲- این شخص که در چشم راست می بینید نامش ایندرا یعنی آتش افروز است و مردم او را برسم رمزو اسرار ایندرا مینامند زیرا خدایان رمزو اسرار دوست دارند و از تصریح بیزارند .

۳- حالا آنکه بشکل شخص در چشم چپ دیده میشود زن او (ویراج) است محل اجتماع آنان در قلب است و پوشش آنها نسیج قلب است . مسیر آنها مجرانیست که از قلب بیالا می رود . مانند موئی که بهزارلا منقسم شده باشد مجاری قلب هم

‌(هیتِه) نام دارند بهمان‌طور در قلب مستقرند . توسط این مجاریست که آنچه باید جاری شود (یعنی غذا) جاری میشود . پس آن نفس که مرکب از (ایندرا و ویراج است) از آن غذا که لطیف‌تر از این نفس جسمانیست تغذی میکند .

۴- انفاس مشرقی عبارتند از اقطار شرقی او و انفاس غربی از اقطار غربی و انفاس جنوبی از اقطار جنوبی و انفاس شمالی از اقطار شمالی و انفاس برین از اقطار برین و انفاس زیرین از اقطار زیرین پس کلیه انفاس تمام اقطار اویند .

اما نفس (اتمن) نه اینست نه آن . او غیر قابل تصرف است تخریب ناپذیر است پیوستگی ندارد بستگی ندارد نمیلرزد زیان نمی بیند .

یجنه ولکیه گفت «جنگه برآستی تو بمرحله‌ی بی ترسی رسیده‌ای»

جنگه پادشاه ویده‌ها گفت «بی ترسی من بتو میرسد زیرا تو مارا به بی ترسی

آشنا میسازی سپاس بر تو اینک (ویده‌ها) و من (در اختیار تو) .

برهمنه سوام

(نفس نور آدمیست)

۱- یجنه ولکیه نزد جنگه پادشاه ویده‌ها آمد و پیش خود فکر کرد حرف نزنند

ولی موقعیکه در آگنیپوتره^۲ با هم مباحثه میکردند یجنه ولکیه جنگه را مختار کرد تا ازو پرسش کند پس پادشاه ازو پرسید .

۲- یجنه ولکیه یک آدم چه نوری دارد؟ «نور آفتاب را دارد و شخص باهمان

نور آفتاب می‌نشیند و گردش میکند و کار میکند و باز می‌گردد»

- درست است یجنه ولکیه .

۳ - اما وقتی غروب کند آنوقت آدمی چه نوری دارد؟

- در آن صورت نور او ماهست زیرا با نور ماه وی می نشیند و گردش میکند و کار میکند و باز میگردد .

- درست است یجنه ولکیه .

۴ - اگر آفتاب و ماه هر دو غروب کنند آدمی چه نوری خواهد داشت؟

- بحقیقت آتش نور او خواهد بود زیرا وی با نور آتش می نشیند و گردش میکند و کار میکند و باز میگردد .

- صحیح است .

۵ - در صورتیکه آفتاب و ماه غروب کنند و آتش خاموش شود آدمی چه نوری

خواهد داشت؟

- بحقیقت ناطقه نور او خواهد بود زیرا با نور ناطقه میتواند بنشیند گردش

کند و کار کند و باز گردد .

- موقعی که شخص (از تاریکی) حتی دستهای خود را نبیند میتواند بصوب

صدا برود .

- درست است .

۶ - اما وقتی که آفتاب و ماه غروب کند و آتش خاموش شود و نطق بسکوت

مبدل گردد چه نوری شخص در اینجا خواهد داشت؟

- بحقیقت نور او نفس (اتمن) است زیرا با نور نفس شخص می نشیند و گردش میکند

و کارش را انجام میدهد و باز میگردد .

۱- این معراج روحانی در کتاب آسمانی، چه زیبا و نغزآمده: فلما جن علیه اللیل رأی کوکبا قال هذا ربی فلما اقل قال لا احب الا فلین فلما رأی القمر بازغاً قال هذا ربی فلما اقل قال لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین فلما رأی الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما اقلت قال یا قوم انی بری مما تشرکون . انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین (قرآن کریم ۷۶/۶۶)

(شرایط مختلف نفس)

۷ - نفس چیست ؟

- یجنه‌ولکینه جواب داد : « ذاتیکه محاط باحواس و عبارت از معرفت و نور قلب است در هر دو عالم لایتغیر است ظاهراً فکر میکند و حرکت میکند . و در حال خواب فوق این عالم و فوق انواع مرگست » .

۸ - براستی این ذات بواسطه تولد و التزام جسم با شرور هم مرتبط میگردد ولی وقتی میرود شرور را پشت سر میگذارد .

۹ - براستی این ذات دو حال دارد : حال زندگی درین جهان و حال زندگی در آن جهان و یک حال بین بین است که عبارتست از حال خواب . با توقف در این حال وسط شخص هر دو حال وجود در دو جهانرا مشاهده میکند . حالا بهر طریقی شخص بحال عالم دیگر نزدیک شود بحکم همان نزدیکی شرور این جهان و سرور آن جهان را مشاهده میکند .

(حال خواب)

چون شخص بخواب رود ماده اینجهان محیط را با خود بر میدارد و آنرا خود ویران میکند و خود میسازد و باصفای خود و نور خود خواب می‌بیند . آنگاه این شخص بالذات نورانی میگردد .

۱۰ - در اینجا ارابه‌ها و مسافات و راهها وجود ندارد و او خود ارابه‌ها و مسافات و راهها از خود بوجود می‌آورد . شادی‌ها و لذت‌ها و شغف‌ها از خود وجود ندارد ولی خود او شادیها و لذتها و شغف‌ها ایجاد میکند . حوضها و تالابهای نیلوفر و رودخانه‌ها نیست ولی او حوضها و تالابهای نیلوفر و رودخانه‌ها از خود بوجود می‌آورد زیرا او آفریننده است .

۱۱ - در این باب اشعار ذیل آمده :

موقع خواب جهات جسمانی فرو کوفته شود
 و او بدون اینکه خواب اورادرك کند به حواس خوابیده نظری از فوق بیفکند
 و با اکتساب نورانیت بجای خود بر میگردد .

۱۲- آن شخص زرین و آن روح یگانه آشیان سفلی خود را بانفس نگه میدارد
 و آن موجود جاودان از آن آشیان بیرون می آید .
 آن موجود جاودان هر کجا خواهد میرود
 آن روح زرین یگانه .

۱۳ - يك خدا که در حال خواب به بلندی و پائین میرود .
 اشکال و صوری از خود میسازد

گاهی گوئی بصورت تمایل والتذاذ از زن
 گاهی گوئی میخندد یا مناظر هولناک می بیند
 ۱۴- مردم ممکنست جولانگاه او را به بینند
 ولی خود او را هرگز کسی نمی بیند

« بنا بر این گفته اند که نباید او را بنا گهان از خواب بیدار کرد . » کسیکه
 خدا بسوی او باز میگردد نجاتش دشوار است .

اکنون بعضیها میگویند « آنحال هم حال بیداری اوست زیرا او هر چه را
 در بیداری می بیند در خواب هم می بیند . (ولی این درست نیست زیرا در حال خواب
 شخص متنور با لذات است)

جنگه گفت « آقای ارجمند من بشما هزار گاو خواهم داد بگوئید بالاتر
 ازین چه هست تا من نجات یابم (نجات از تناسخ)

۱۶- « بعد از استفاده از حال خواب و سیروسیاحت و مشاهده نیک و بد بحکم
 رجوع باصل وی باز بحال بیداری بر میگردد . و آنچه در عالم خواب دیده تأثیری

در حال او در بیداری ندارد زیرا این ذات مقید نیست
 جنگه گفت « کاملاً درست است آقای ارجمند من بشما هزار گاوخواهم داد
 بگوئید بالاتر ازین چه هست ناموجب نجات من گردد »

۱۷- یجنه‌ولکیه گفت « بعد از استفاده از این حال بیداری وسیر و سفر و
 مشاهده نیک و بد شخص باز هم بحکم رجوع باصل بعالم خواب بر میگردد .

۱۸- همانطور که یک ماهی بزرگ در هر دو کنار رود شنا میکند و اینسو و
 آنسو می‌رود عیناً همانطور این شخص از حال بیداری بحال خواب و بالعکس می‌رود.

(نفس در حال خواب بی رؤیا)

۱۹- همانطور که باز یا شاهین بعد از پرواز در این اقطار درمانده میشود و
 پرهای خود را جمع میکند و باشیان خود می‌خزد بهمانطور آن شخص بحال خواب
 میشتابد و در آن حال میلی ندارد و رؤیائی نمی‌بیند .

۲۰- براستی آدمی مجاری (رگهائی) دارد که در لطافت نظیر موئی است که
 بهزار قسمت منقسم شده است و پراز (ماده) سفید آبی زرد سبز و سرخ . حال
 موقعیکه فی‌المثل بنظرش میرسد که مردمی او را میکشند یا او را بزور می‌آورند
 یا فیللی او را پاره پاره میکنند یا بچاهی می‌افتد در اینحالات بواسطه جهلی که دارد
 تخیل همان ترس و هول را دارد که در بیداری ممکنست داشته باشد . ولی وقتی تخیل
 میکند که خدائی یا پادشاهی است آنوقت تصور میکند او کل جهانست و آن عالی‌ترین
 عالم اوست .

۲۱- براستی اینست بلندترین حال او که از شهوات و ترس و بدی آزاد است
 همانطور که مردی در معانقه زن معشوقی از درون و بیرون خبری ندارد و این شخص
 هم در معانقه با نفس عاقله از درون و بیرون خبری ندارد . بحقیقت حال واقعی او
 همانست که در آن بآرزوی خود میرسد و در واقع آرزوی او همان نفس است و در

آنحال آرزوئی وغمی ندارد .

۲۲- در آنحال يك پدر پدر نیست و يك مادر مادر نیست و عوالم و عوالم نیست و خدایان خدایان نیستند و ویداها (ویدا) نیستند و دزد دزد نیست و کشنده جنین کشنده جنین نیست و چاندالا (کسیکه پدرش از طبقه شودر و مادرش از طبقه برهنه باشد) چاندالا نیست و يك پاولکسه (یعنی کسیکه پدرش از طبقه شودر و مادرش از طبقه خستریه باشد) پاولکسه نیست و فقیر فقیر نیست و مرتاض مرتاض نیست او را نیک و بد تأثیری ندارد زیرا وراء کلیه آلام قلب رفته است .

۲۳- براستی با اینکه او (با چشم) نمی بیند در حقیقت می بیند زیرا شخص بصیر بصیرتش لایزالست و دیدارش قطع نمیشود . و این بصیرت يك امر ثانوی غیر از خود او نیست .

۲۴- با اینکه او (با قوه شامه) بو نمیکند در حقیقت بو میکند . زیرا شامه يك بوکننده چون لایزالست قطع نمیشود .

ولی این حال شامه يك امر ثانوی غیر از خود نیست .

۲۵- براستی با اینکه او مزه نمیکند در حقیقت مزه میکند زیرا نیروی چشایی (ذائقه) يك مزه کننده قطع نمیشود زیرا لایزالست . ولی آن يك امر ثانوی غیر از خود نیست .

۲۶- براستی با اینکه او حرف نمیزند در حقیقت حرف میزند زیرا حرف زدن يك گوینده قطع نمیشود چون لایزالست ولی آن يك امر ثانوی و غیر از خود او نیست .

۲۷- براستی با اینکه او نمیشنود در حقیقت میشنود زیرا شنوائی يك شنونده

قطع نمیشود زیرا او لایزالست ولی آن يك امر ثانوی و غیر از خود او نیست .

۲۸- براستی با اینکه او فکر نمی‌کند در حقیقت فکر میکند زیرا فکر يك فکر کننده قطع نمیشود زیرا لایزالست ولی آن يك امر ثانوی و غیر از خود نیست .

۲۹- براستی با اینکه او لمس نمیکند در حقیقت لمس میکند زیرا لامسه منقطع نمیگردد زیرا لایزالست . ولی آن يك امر ثانوی و غیر از خود نیست .

۳۰- براستی با اینکه او نمیداند در حقیقت میداند زیرا دانش يك داننده منقطع نمیشود . ولی آن يك امر ثانوی غیر از خود نیست .

۳۱- براستی در صورتیکه بنظر می‌آید که غیری هست یکی دیگر را می‌بیند یکی دیگری را بومیکند یکی دیگر را مزه‌میکند یکی بدیگری سخن میگوید یکی دیگر را میشنود یکی دیگر در باب دیگری فکر میکند یکی دیگر را می‌شناسد .

۳۲- ای پادشاه کسیکه عالم او برهماست يك اقیانوس و يك بیننده است اینست عالیترین طریقت آدمی اینست بزرگترین موفقیت اینست سعادت کامل کلیه موجودات دیگر در قسمتی ازین سعادت زندگی میکنند .

این بود تعلیمات یجنه‌ولکیه .

۳۳- اگر کسی در میان مردم خوشبخت و توانگر است و بدیگران برتری دارد و با کلیه وسایل خوشی مجهز است آن بزرگترین سعادت آدمیزاد است .

حالا صد برابر سعادت آدمیزاد همانا سعادت آنهایی است که عالم پدران را کسب کرده باشند . و صد برابر سعادت پدران از آن کسانیست که سعادت عالم (گاندرو) را

را اکتساب کرده باشند و صد برابر سعادت عالم (گاندرو) از آن خدایان نیست که خدائی خود را توسط اعمال حسنه کسب کرده باشند و صد برابر سعادت خدایان اکتسابی از خدایان مادر زاد و عالم کتب (ویدا) است که از انحراف و شهوات بری باشند و صد برابر سعادت خدایان مادر زاد از آن عالم (پر جاپتی) است و عالم کتب (ویدا) که از انحراف و شهوات بری باشند و صد برابر سعادت عالم پر جاپتی سعادت عالم برهما عالم کتب (ویدا) است که از انحراف شهوی بری باشد. برآستی اینست عالیترین عالم اینست عالم برهما ای پادشاه.

این بود گفته‌های یجنه‌ولکیه

آنگاه جنگه گفت «آقای ارجمند من بشما هزار گاو خواهم داد برای نجات من ازین سخنان باز گوی»

پس یجنه‌ولکیه نگرانی حاصل کرد و باخود گفت «این پادشاه هوشمند مرا زیاد به پیچ و خم مطالب انداخت»

۳۴- آنگاه گفت «آن شخص بعد از استفاده از حال خواب و بعد از سیر و سیاحت و دیدن نیک و بد بحکم رجوع باصل برمیگردد و باز بحال بیداری می‌آید.»

(نفس در موقع مرگ)

۳۵- چنانکه چرخهای يك اربه پراز بار موقع رفتن صدا میکند درست همانطور هم نفس جسمانی (یا نفس حیوانی) که محمل نفس عاقله است موقعیکه انسان آخرین نفس خود را میکشد با سرو صدا میرود.

۳۶- وقتیکه شخص بواسطه پیری یا بیماری ضعیف میگردد خویشتن را از این اعضای بدن آزاد میکند مانند میوه انبه یا انجیر یا توت که خود را از قالب خود

خلاص میکنند و بحکم رجوع باصل بشتاب بسوی زندگی باز میگردد.

۳۷- همانطور که اعیان و مأمورین انتظامی و اربابه کشها و کتخدایان باخوراک و آب و منزل در انتظار آمدن پادشاه می ایستند و میگویند «اینک میآید اینک میآید» بهمانطور کلیه اشیاء منتظر کسی هستند که (به اسرار) آگاهست و آدمیزندند «برهما میآید برهما میآید»

۳۸- همچنانکه اعیان و مأموران انتظامی و اربابه کشها و کتخدایان دور سر پادشاهی گرد میآیند که در شرف حرکت است بهمانطور کلیه نفسها دور سر نفس گرد میآیند موقعیکه شخص در شرف کشیدن آخرین نفس خویش است.

بخش چهارم

۱- چون این نفس بضعف و پریشانی حواس اندر میشود مثل اینکه نفسها در گرد او جمع میگرددند. پس او آن ذرات نیرو را میگیرد و بقلب فرو میرود. موقعیکه شخصی که در چشم است (بسوی آفتاب) بر میگردد از تشخیص اشباح عاجز میشود.

۲- آنگاه در باره او گفته میشود که «او یگانه میشود» یعنی بوحدت می پیوندد و حرف نمیزند او یگانه میشود و نمیشنود او یگانه میشود و فکر نمیکنند او یگانه میشود و لمس نمیکنند او یگانه میشود و نمی شناسد نقطه قلبش روشن میگردد و بواسطه آن روشنی نفس از راه چشم یاسر یا اقسام دیگر بدن رحلت میکند. و بعد از احویات میرود و بعد از حیات کلیه نفسها میرود و او بامدر که یکی میگردد و هر چه در آن هوشی هست بهمراهی او میرود علم و اعمال و هوش سابق او همه با او هستند.

(روح رهائی نیافتگان بعد از مرگ)

۳- همانطور که يك کرم درخت موقعیکه به لب برگ می رسد در قدم دیگر خودش را جمع میکند همانطور است این روح که موقع برداشتن قدم دیگر بدن را زمین میزند و حجاب جهل آن را بدور میاندازد و خودش را (برای انتقال) جمع میکند .

۴- همانطور که زر گریاره زر را بر میدارد و آنرا با شکل نوین زیباتری میسازد بهمانطور این روح بعد از فرود انداختن این تن و راندن جهل آن برای خود صورتی نوین و زیبائی بوجود آورد نظیر صورت نیاگان یا گاندروها یا خدایان یا پرجاپتیها یا برهماها یا موجودات دیگر آن .

۵- برآستی این روح بر هاست که از نفس و هوش و دانش و شنوائی و زمین و آب و باد و فضا و نیرو و غیر نیرو، میل و غیر میل و خشم و غیر خشم، تقوی و غیر تقوی بوجود آمده . او از همه ی اشیاء بوجود آمده . اینست معنی آنچه میگویند « ازین بوجود آمده از آن بوجود آمده »

هر کسی همان میشود که عمل و رفتار کرده . نیکوکار خوب میشود و بدکار بد و لی مردم گویند آدمی عبارتست از امیال (نه از اعمال)

در جواب این قول باید گفت « میل آدمی تصمیم بوجود میآورد تصمیم موجب عمل میگردد و عمل طالع آدمی را معین میدارد »

۶- درین باب این ابیات آمده :

« آدمی بهرچه علاقه دارد نفس او او را بسوی عمل بآن سوق میکند و بعد از گرفتن مکافات اعمال خود بار دیگر از آن عالم باین عالم عمل بر میگردد » اینست عاقبت کسیکه میل و شهوت دارد .

(روح رهائی یافتگان)

اما کسی که میل (یاشهوت) ندارد از شهوت آزاد است بآرزوی خود رسیده
و یا آرزوی او نفس است، نفس او رحلت نمی‌کند او برهماست و به برهما می‌رود.
۷- در این باب این شعر آمده :

آنگاه که کلیه آرزوهای مرد که در قلب اوست از بین می‌رود
آنگاهست که يك عمر خالق غیر فانی می‌گردد و به برهما واصل می‌شود.
همانطور که پوست ماری بکنار چاله موران بی‌روح افتاده باشد این بدن
همانطور است و حیات غیر جسمانی و غیر فانی بحقیقت برهماست و نوراست .

جنگه گفت « آقای ارجمند به شما هزار گاو خواهم داد »
۸- (یجنه و لکیه بصحبت خود ادامه داد و گفت) « در این بابست ایات

ذیل :

« راه تنگ دیرین را که بنقاط دور دست می‌رسد
تماس کرده‌ام و یافته‌ام
خردمندان و شناسندگان برهما از این راه می‌روند
تا برسند بعالم آسمانی در حالیکه نجات یافته‌اند .
۹- می‌گویند برسر این راه که آنرا برهما یافته است
سفید و آبی و زرد و سبز و قرمز است
شناسندگان برهما و نیکو کاران و روشنان از آن راه می‌روند .
۱۰- آنانکه بنادانی پرستش می‌کنند
به ظلمت کورانه فرو می‌روند
و آنانکه مغرور علم خود هستند
بتاریکی بیشتری فرو می‌روند

۱۱- آن عوالم نامبرده را نشاطی نیست
 واز تاریکی کورانہ پوشیده است
 کسانیکه دانش ندارند یا بیدار نیستند
 بعد از مرگ بآنجاها میروند .

۱۲- اگر کسی نفس را بشناسد
 و بگوید من او هستم

آنکاه باچه آرزوئی و بعشق چی
 او بجسم تعلق نشان میدهد

۱۳- کسیکه این نفس را که باین عالم ترکیب داخل شد دریافته و توجه
 کرده او سازندهی همه چیز است زیرا آفریدگار همه است جهان مال اوست و در
 حقیقت جهان خود اوست .

۱۴- بر استی تا ما در این جهان هستیم باید بدانیم ولو شما ندانسته باشید که
 فنا عظیم است . آنانکه این را میدانند غیر فانی میگردند ولی دیگران فقط به اندوه
 میروند .

۱۵- اگر کسی اورا ب صفت نفس و خدا و مالک ماکان و مایکون دریابد از وی
 دوری نمی گزینند .

۱۶- آنکه در پیشگاهش سالها با روزها می گردد

آنکه خدایان او را بعنوان نورا لانوار و حیات غیر فانی ستایش میکنند .

۱۷- آنکه مردمان پنجگانه و فضا بدو استوار است

فقط اورا خوددانا و خودنافانی عقیده دارد که نفس است و بر همای غیر فانیست .

۱۸- آنانکه دمیدن نفس و دیدن چشم و شنفتن گوش و پندار عقل را می دانند

آنان برهمای قدیم برهمای ازلی را شناخته اند .

۱۹- تنها بواسطه‌ی عقل‌توان دریافت که بر زمین اختلافی نیست .

کسیکه این اختلاف ظاهری را دریابد از مرگی بمرگی میرسد .

۲۰- این وجود مستمر اثبات ناپذیر را باید بنظر وحدت نگریست که بی‌عیب

وماوراء جوّ و نفس بیکران وعظیم ومستمر است .

۲۱- يك برهمن خردمند باید هوش خود را بامعرفت او کسب کند .

ومقید کلمات زیاد نباشد زیرا کلمات خسته کنندگی نطقست .

۲۲- براستی شخصی که در بین حواس عبارت از علمست همان نفس است همان

نفس لم یولد است . در فضای درون دلست که فرماندار کل ورب کل وسلطان کل جا

دارد . او نه باعمل نيك بزرگتر گردد و نه باعمل بد کوچکتر . اورب کل ورب الارباب

و حافظ تمام موجوداتست . او برای جدا نگهداشتن این عوالم سد فاصل است .

چنین وجودیست که برهمن بوسیله تکرار کتب (ویدا) و قربانیها و خیراتها

وتوبه می‌خواهد باو معرفت پیدا نماید . بعد از پی‌بردن بحقیقت اوست که شخص

مرتاض میشود و درویشان چون فقط او را موطن خود می‌خوانند اینست که آواره

میگردند .

حقیقت اینکه قدما بحکم اینکه باین موضوع پی برده بودند «جرم آرزوی فرزند

نداشتند و میگفتند ما فرزند را می‌خواهیم چه کنیم ما که همین نفس هستیم؟ بدرستی که

آنان فوق آرزوی فرزند و حرص ثروت و شوق عوالم بودند و از این روحیات درویشی

را اتخاذ کردند . زیرا آرزوی فرزند آرزوی ثروتست و آرزوی ثروت آرزوی عوالم

است و همه‌ی اینها آرزوست .

ولی آن نفس نه اینست و نه آنست و آنرا نتوان بتصرف در آورد . او قابل

تخریب نیست و از روابط آزاد است مرتعش نمیشود و زیان نمی‌بیند . و هر که این را

بداند این دو عیب با و رو نمی دهد که عبارتست از تذکر عمل بد یا عمل خوب زیرا او بالاتر از آندو میشود و کارهای کرده یا ناکرده او دیگر در حال او مؤثر نیست.

۲۳- این عقیده در ابیات ذیل چنین آمده :

این عظمت جاودانی برهما با کردار (کرمه) کم و زیاد نگرود
برای فهمیدن این مطلب باید آنرا دانست و با دانستن آن شخص از عمل
زشت لکه دار نمی گردد .

پس با کسب این علم و با آرامش و اطاعت و صبر و جمعیت شخص میتواند همه چیز را
بصورت نفس مشاهده کند . شر نمیتواند باو چیره شود و او فارغ از شر ناپاکی و شک
برهن می گردد .

جنگه گفت «آقای ارجمند من خود و خانواده و پداهارا بعنوان خدمتگزاری
بشما هدیه خواهم کرد»

یجنه و لکیه صحبت خود را ادامه داد: اینست آن نفس نازاییده بزرگ که مانند
دیگران غذا می خورد و بانی خیر است . و هر که این را بداند بخیر خواهد رسید .
۲۵- براستی آن نفس بزرگ نازاییده بی فساد بی مرگ بی ترس برهماست واقعاً
برهما بی ترس است و هر که این را بداند او هم برهمای بی ترسی میشود .

بخش پنجم

(مصاحبه بین یجنه و لکیه و میترئی در باب نفس و وحدت وجودی)

۱- توضیح آنکه یجنه و لکیه دو زن داشت بنام «میترئی و کاتیاینی» میترئی
در باب علوم روحانی اهل مباحثه بود و کاتیاینی در این باب فقط در حدود معلومات
عمومی يك زن اطلاع داشت . حالا یجنه و لکیه در صدد شروع يك زندگانی نوینی بود.

- ۲- به میتیری گفت: حقیقت اینکه من در صدم ازین محل بدور روم و بهتر است برای تو و کائیاینی ترتیبی بدهم.
- ۳- آنگاه میتیری گفت « آقا اگر من ثروتی داشتم که زمین را پرمیکرد آیا در آن صورت میتوانستم غیرفانی گردم.
- یجنه ولکیه گفت « نه نه زندگی تو زندگی یک متمولی خواهد بود ولی از راه ثروت به بیمارگی رسیدن مقدور نیست »
- ۴- میتیری گفت پس من با آنچه مانع بیمارگی من گردد چه معامله کنم خواهشمندم بیان کن.»
- ۵- یجنه ولکیه گفت « بانوی من در واقع تو عزیز ما بودی عزیزی خود را بیشتر کردی اینک بیان خواهم کرد بشرطی که موقع بیان من خوب غور کنی.»
- ۶- آنگاه چنین بیان کرد: براستی یک شوهر برای مهر شوهری گرامی نیست برای مهر نفس (اتمن) گرامیست.
- براستی یک زن برای مهر زنی گرامی نیست بلکه برای مهر نفس گرامیست.
- براستی فرزندان هم برای مهر فرزند گرامی نیستند بلکه برای مهر نفس گرامی هستند
- براستی برای مهر ثروت نیست که ثروت گرامیست بلکه برای مهر نفس کگست
- برای مهر دام نیست که دامها گرامیست بلکه برای مهر نفس است
- برای مهر صنف برهمنی نیست که برهمن گرامیست بلکه برای مهر نفس است
- برای مهر صنف خشتیری نیست که خشتیری گرامیست بلکه برای مهر نفس است
- برای مهر عوالم نیست که عوالم گرامیست بلکه برای مهر نفس است
- برای مهر خدایان نیست که خدایان گرامی هستند بلکه برای مهر نفس است
- برای مهر موجودات نیست که موجودات گرامیست بلکه برای مهر نفس است

برای مهر کل نیست که کل گرامیست بلکه برای مهر نفس است
براستی نفس است که باید مشاهده شود استغائه شود تفکر شود مطالعه شود.
ای میتری .

حقیقت آنکه اینجهان همه در وجود نفس که استغائه شود و مورد فکر و معرفت
قرار گیرد شناخته میشود .

۷- برهمنی بریست از کسی که برهمنی را در چیزی غیر از نفس بداند خشتیری
بریست از کسیکه خشتیری را در غیر از نفس بداند. عوالم بریست از کسیکه عوالم
را در غیر از نفس بداند .

خدایان بری هستند از کسیکه خدایان را در غیر از نفس بداند .
(ویدا) بریست از کسیکه ویداها را در غیر نفس بداند .
موجودات بریست از کسیکه موجودات را در غیر نفس بداند.
همه چیز بریست از کسیکه همه چیز را در غیر نفس بداند.
این برهمنی این خشتیری این عوالم این خدایان این ویداها این همه موجودات
همه‌ی اینها همان نفس است .

۸- نظیر اینست که کسی از دور صدای طبلی را که کوبیده میشود نشنود ولی
چون طبل را یا کوبنده آنرا به بیند صدا را هم در یابد .

۹- نظیر اینست کسی که نتواند صدای شیپوری را که نواخته میشود در یابد
ولی با دریافتن شیپور یا نوازنده آن صدا را درك کند .

۱۰- نظیر اینست کسی نتواند صدای نی را که زده میشود در یابد ولی اگر نی
یا زنده آنرا درك کند صدا را بشنود .

۱۱- همانطور از آتش که به سوختنی‌های ترزده باشند ابرهای دود بلند میشود
همانطور هم از این وجود بزرگ سرودهای ریگویدا و سامویدا و یجورویدا آترونها

وانگیرس‌ها و افسانه و داستان و علوم و عرفان و اشعار و لغز و توضیح و تفسیر و قربانی و هدی و غذا و شراب اینجهان و همه موجودات تراوش میکنند .

۱۲- همچنانکه محل اجتماع همه‌ی آب‌هادر یاست و محل اجتماع همه‌ی لمسها پوست است و مرکز همه‌ی مزه‌ها زبان و بوها بینی و صور چشم و مرکز نیات عقل و مرکز معلومات قلب و مرکز عمل دست و مرکز سیاحت یاست همچنان هم تمام (ویدا) ناطقه است .

۱۳- همچنانکه يك جرم نمك بدون درون و بیرون همه‌اش جرم مزه است همچنان این نفس بدون درون و بدون بیرون همه‌اش معرفت است . آدمی ازین عناصر می‌آید و بآنها برمی‌گردد و بعد از مرگ شعور وجود ندارد اینك می‌گوییم « این بود گفته‌های یجنه‌ولکیه »

۱۴- آنگاه می‌تیری گفت « آقای من در این مورد شما مرا به نهایت حیرت انداخته‌اید و من آنرا (نفس را) برآستی نمی‌فهمم . »
در جواب گفت « برآستی من از چیز حیرت‌آور صحبت نمی‌کنم . نفس لاینزال و غیر قابل تخریب است .

۱۵- اگر فرض کنیم يك دوئی وجود داشته باشد در آن صورت ینکی دیگر را می‌بیند و می‌بوید و مزه می‌کند و حرف می‌زند و می‌شنود و فکر و لمس می‌کند و در می‌یابد ولی اگر همه چیز خود شخص باشد که را خواهد دید و خواهد بو کرد
نفس (آتمن) نه اینست و نه آنست قابل تمسك و تخریب و ارتباط است بیکران است و نمی‌لرزد و زیان نمی‌بیند . آ یا چطور میشود دریا بنده را دریافت . اینك ای می‌تیری تعلیمات برای تو اینست بیمرگی .

بعد ازین صحبت یجنه‌ولکیه حرکت کرد .

بخش ششم

(در این فصل بازنامهای محدثین و معلمین این عقاید آمده است و بعد از ذکر شصت نام با این جمله ختام پذیرفته :

«برهما موجود بالذات است سپاس به برهما»

فصل پنجم

بخش اول

(برهای فنا ناپذیر)

اوم ! در ماوراء کمال است و این کمال است کمال از کمال آمده و کمال مینماید.

اوم ! برهما اثیر است اثیر ازلی اثیری که میدمد .

اینست علمی که برهمنان میدانند و ازین حیث آنچه را که دانستنی است منہم

میدانم .

بخش دوم

(فضیلت‌های عمده سه گانه)

۱- اخلاف سه گانه خدایان و آدمیزاد و شیاطین با پدر خود پر جاپتی باهم بودند

و علوم قدسی میآموختند آنگاه خدایان که در آموزش بودند باو (پر جاپتی) گفتند:

برای ما صحبت کن « آنگاه بانان گفت : « دا » آیا فهمیدید چه گفتم گفتند بلی

شما گفتید امساک کنید. (از ریشه دمیتته)

۲- آنگاه باز باو گفتند برای ما صحبت کن باز بآنان گفت: «دا» آیا فهمیدید چه گفتم؟ گفتند بلی بما گفتید «بدهید» (از ریشه داته^۱)
 ۳- آنگاه باز باو گفتند برای ما صحبت کن باز بآنان گفت «دا» آیا فهمیدید چه گفتم؟ گفتند بلی بما گفتید مهربان باشید (از ریشه دید کوام)^۲
 این است صدای آسمانی که رعد آنرا تکرار میکند: دا، دا، دا، یعنی
 پیرهیز، بده، مهر ورز^۳ او می‌باید این سه گانه را عمل کند: پیرهیز دهش و مهرورزی

بخش سوم

(برهما بمثابة قلب)

قلب عین پر جاپتی (خدای آفرینش) و برهما و کل موجودات است. کلمه‌ی قلب در سنسکریت که (هردیم)^۴ باشد سه جزء دارد که بمعنی می‌آورند- می‌دهند- می‌روند می‌آید و این معانی نزد اهلس مهم است.

بخش چهارم

(برهما واقعی است)

این بدرستی همانست. این بدرستی همان واقعی است. کسیکه این موجود عجیب نخستین مولود را بداند یعنی بداند که برهما واقعی است این عوالم را فتح میکند. آیا کسیکه بداند روح بزرگ اولین مولود است که برهما واقعی است ممکنست مغلوب شود؟ نه زیرا برهما واقعی است.

۱- Datta ۲- Dayadvam ۳- سه فعل امر از ریشه‌های مختلف : Dayadvam
 ۴- datta ، damyata Hardayam - ۴

بخش پنجم

(برهما حقیقت است)

۱- در آغاز جهان آب بود از آن آب يك موجود حقیقی یعنی برهما صادر شد از برهما پراچه پتی صادر شد و از پراچه پتی خدایان . این خدایان ذات واقعی (ستیم)^۱ را ستایش کردند . این کلمه (در سنسکریت ستیم) سه جزء است سه - تی - یم اولی و سومی باهم بمعنی حقیقت است و در جزء وسط مفهوم نادرستی مکنونست از طرفین بادرستی محاطست و کسیکه این را بداند از نادرستی زیان نخواهد دید .^۲

۲- آن آفتاب همان حقیقت واقعیست . شخصی است در آن محور و شخصی است در چشم راست ما و هر دو شخص وابسته میهنند . او بواسطه اشعه خود منوط باین و این بواسطه اشعه حیاتی منوط بآنست . کسی که دم مرگ میرسد محور خورشید را صاف (بدون اشعه) مشاهده میکند و آن اشعه دیگر باو نمی تابد .

بخش ششم

(او از نظر وحدت)

این شخص پوروشه^۳ که در قلب است عبارتست از هوش و ماهیت . او نور است مانند دانه‌ی برنج یا جو است و همین شخص فرمانده همه چیز و رئیس همه چیز است این جهان و هر چه در آنست تحت حکومت اوست .

۱- Satyam (Sati - yam) بموجب يك تفسیر لغوی در جزء (ti) کلمه‌ای مکنونست که بمعنی نادرستی (amatam) می‌آید ۲- مثالی دیگر از اشتقاق بازی و جناس‌سازی ! ۳- Puruṣa

بخش هفتم

(در این فقره کلمه‌ی برهما از لحاظ اشتقاق بمعنی برق گرفته شده)

بخش هشتم

(تمثیل نطق به گاو)

نطق را با تمثیل بگاو شیرده بایدستود . نطق مانند گاویست که چهارپستان دارد و آن (در مقام عبادت عبارتست از تضرع و عرض حاجت و سلام و تبرک) دوپستان اولی خدایانرا و پستان سومی انسانرا و پستان چهارمی نیاکان را غذا می‌دهد .

بخش نهم

(آتش کلی و آتش گوارش)

آتش عالمگیر است که در درون او هست و بواسطه‌ی آن غذائی که خورده میشود می‌پزد . و اگر شخص گوشه‌های خود را بگیرد صدای آن آتش را در داخل بدن حس می‌کند و در موقع رحلت آن صدا خاموش میگردد .

بخش دهم

(بعد از مرگ بسوی برهما)

براستی کسی که از اینجهان رحلت کند بیاد (یا هوا) میرود و باد مانند رونه چرخ ارا به بروی او باز میشود پس بواسطه آن صعود میکند و بآفتاب میرود و در

آنجا راه بر او مانند سوراخ تنبوری باز می‌شود و بدان طریق صعود می‌کند و بعالمی می‌رسد که در آنجا گرما و سرما نیست و در آنجا سالهای جاودان میماند .

بخش یازدهم

(ریاضت عالی)

براستی ریاضت عالی است که بیماری زنج می‌برد و هر که این را بداند عالم بالا از آن اوست براستی ریاضت عالی است که مرده‌یی را به بیابان می‌برند و هر که این را بداند عالم بالا از آن اوست . براستی ریاضت عالی است که مرده‌یی را بآتش می‌نهند و هر که این را بداند عالم بالا از آن اوست .

بخش دوازدهم

(برهما غذا و حیات و ترک دینا)

بعضیها گویند برهما غذاست ولی اینطور نیست زیرا غذا بدون زندگی فاسد میشود بعضیها گویند برهمازندگیست ولی اینطور نیست زیرا زندگی بدون غذای خشکد بلکه باوصول بوحدتست که این قدسیان (غذا و زندگی) میتوانند بمراحل بالاتر برسند .

(در اینجا نکاتی مرتبط با اشتقاق ذکر شده . . .)

بخش میز دهم

(تمثیل حیات در روحانی و حاکم)

براستی ذکر ورد (او کته)^۱ حیاتست زیرا حیات همه چیز را جان میدهد و ازو فرزندى بوجود آید که ذکر را آشناست .

۲- ادعیه قربانی (یجوس)^۲ براستی زندگی است زیرا همه چیز در زندگی جمعست : کسیکه آنرا بداند با (یجوس) اتحاد میجوید و همه موجودات برای برتری او متحد میشوند .

۳- (سامن) براستی زندگیست زیرا همه چیز در زندگی جمعست (ومعنی سامن یعنی همه چیز) کسیکه آنرا بداند با سامن جمع میشود همه‌ی موجودات برای ریاست و برتری جمع میشوند .

۴- خشتریه حکومت زندگیست زیرا زندگی آدمیرا از خطر نگهدارد (چنانکه اشتقاق کلمه‌ی خشتر اشعار میدارد) کسیکه آنرا بداند با خشتر متحد می‌گردد و بحکومت میرسد .

بخش چهاردهم

(معنی عرفانی دعای موسوم به گایتری)^۳

(در این بخش معانی اشتقاقی کلمات و قیاسات و رموز لفظی و تقسیم آنها به هشت سیلاب و فضیلت دعای گایتری توجیه شده)

بخش پانزدهم

(دعای شخص در حال احتضار)

چهره‌ی موجود واقعی باظرفی زرین پوشیده است
 ای قدسی بصیرای (پوشان) تو آن پرده را بردار
 تا آنکه حقیقت را خواهد به بیند

ای پوشان روزی رسان^۱ ای نهان بین یکتا ای مدیر (یم) ای آفتاب ای اولاد
 آفریدگار (پر جاپتی) پر تو خود را بیفشان درخشنده‌گی خود را گرد آور صورت زیبایی
 تو را می بینم آنکه در آن عالم است آن ذات ماوراء من همان هستم نفس من بباد
 جاودان می پیوندد و این جسم خاکستر می گردد اوم!

ای مقصود بیاد آر کردار را بیاد آر
 ای مقصود بیاد آر کردار را بیاد آر

(دعای مسئلت و ستایش)

ای آگنی (خدای آتش) ما را از راه خیر به توانگری برسان
 ای خدا که همه‌ی راهها را می شناسی
 گناه کبجروی را از ما بدور بدار
 حمد و ستایش را بدر گاه تو عرضه می داریم^۲

فصل ششم

بخش اول

(کمال ذاتی اعمال ششگانه بدن و ارزش معرفت در باب آنها)

۱- اوم! برستی هر که بهتر و بر گزیده تر را بشناسد خود بهتر و بر گزیده ترین

ملت خویش خواهد بود .

نفس در حقیقت بهتر و برگزیده‌تر است و هر که این را بداند بهترین و برگزیده‌ترین مردمست .

۲- براستی هر که علم به عالیترین (مسایل) داشته باشد خودش عالیترین مردم خویش است . نطق عالیتر چیز است و هر که این را بداند عالیترین مرد است .
۳- براستی کسی که علم بااساس محکم داشته باشد خودش اساس محکم دارد چه برزمینه‌ی هموار باشد چه ناهموار .

در حقیقت چشم اساس محکمی است زیرا بواسطه‌ی چشم است که شخص بر زمینه‌ی هموار و ناهموار مستقر می‌گردد و آنکه این را میداند بر اساس محکمی قرار دارد .
۴- براستی کسیکه کامیابی را میشناسد هر چه آرزو کند بآن کامیاب میشود .
گوش در حقیقت يك کامیابیست زیرا این (ویدا) ها در گوش حاصل میشود . و آنکه این را بداند بآرزوی خود میرسد .

۵- براستی هر که خانمان را میشناسد خانمان مردم خویش می‌گردد . و هر که این را بداند خانمان مردم و ملت خویش می‌گردد .

۶- براستی کسیکه تولید را بداند خویشتن و گله‌ی خود را افزایش میدهد در واقع آفرینش از نطفه است کسیکه این را بداند خویش و گله خویش را افزایش میدهد .

(مسابقه‌ی اعمال بدن برای تفوق و برتری نفس)

۷- این نفسهای حیاتی باهم درباب برتری مباحثه کردند و نزد برهما رفتند و گفتند کدامیک از ما عالیتر است ؟

- آنکس از شما برتری دارد که بعد از رفتن او بدن بیچاره میماند . پس نطق بدر رفت و بعد از یکسال باز گشت و گفت بی من قادر بزندگی بودید ؟ آنان بزبان

بیزبانی گفتند زبان نداشتیم ولی نفس میکشیدیم و میدیدیم و می شنیدیم و میفهمیدیم و تولید مثل میکردیم یعنی زنده بودیم پس نطق داخل شد .

۹- چشم بدر رفت و پس از یکسال باز آمد و گفت چگونه بی من زندگی میکردید؟

در جواب گفتند «نمیدیدیم ولی نفس میکشیدیم و حرف میزدیم و میشنیدیم و میفهمیدیم و تولید مثل میکردیم پس زنده بودیم» آنگاه چشم داخل بدن شد .

۱۰- گوش بدر رفت و پس از یکسال باز آمد و گفت چگونه بی من زندگی

میکردید؟ «گفتند که بودیم ولی نفس می کشیدیم میدیدیم فکر میکردیم تولید مثل میکردیم پس زنده بودیم» گوش داخل بدن شد .

۱۱- عقل بدر رفت و پس از یکسال باز آمد و گفت چگونه بی من زندگی

میکردید گفتند بی خرد بودیم ولی نفس میکشیدیم حرف میزدیم و میشنیدیم و تولید مثل میکردیم پس زنده بودیم . آنگاه عقل داخل بدن شد .

۱۲- نطفه بدر رفت و پس از یکسال باز آمد و گفت بی من چگونه زندگی

میکردید؟ گفتند «عقیم بودیم و تولید مثل نمیکردیم ولی حرف میزدیم و میشنیدیم و میدیدیم و فکر میکردیم پس زنده بودیم» آنگاه نطفه داخل بدن شد .

۱۳- در آن موقع نفس داشت بدر میرفت و مانند اسب زیبای بزرگ سفید سر زمین

(سند) که بخواهد میخها و پابندها را باخود ببرد کلیه نفسهای حیاتی را داشت باخود

از جای میکند و همگان گفتند بدر نرو بحقیقت ما بی تو نمیتوانیم زنده بمانیم .

گفت اگر من چنینم در اینصورت هدایائی نسبت بمن بکنید گفتند قبولست .

۱۴- آنگاه زبان گفت چنانکه من خیلی کاملم تو خیلی کاملی

چشم گفت چنانکه من اساس استواری هستم تو اساس استواری هستی

گوش گفت چنانکه من کامیابی هستم تو کامیابی هستی

عقل گفت چنانکه من خانمان هستم تو خانمان هستی

نطفه گفت چنانکه من موجب تولید هستم تو موجب تولید هستی پس گفت اگر من اینطور هستم پس خوراک و جایگاه من کیجاست . گفتند آنچه در اینجا هست حتی مال سگها و کرهها و خزندهها و پرندهها و حشرات جمله از آن تو است . و جایگاه تو آبست . در حقیقت آنچه غذا نیست خورده نمیشود و آنچه غذا نیست در آغاز تناول غذا جرعه‌ای میخورند و بعد از تناول غذا باز جرعه‌ای میخورند با این ترتیب تصور میکنند آن نفس را برهنه نمیکنند .

بخش دوم

(مسیر روح بعد از حلول)

- ۱- شوئا کتوارونیا روزی بمجمع پنجاله‌ها رفت . و به نزد پروا هنه جیبلی^۲ که خدمتکارانش ملازم او بودند آمد پس او (به شوئا کتو) گفت : ای جوان از نیاکان خود تعلیم یافته‌ای گفت بلی .
- ۲- آیا میدانی مردم که در اینجا می‌میرند چه جور از هم متلاشی میشوند ؟
« میدانی که آنان باز باینجهان بر میگرددند ؟ »
« میدانی چرا آنجهان ازین همه مردم که بسوی آن میروند پرنمی‌شود ؟ »
« میدانی آب باچه رسم تقدیم باید اهداء شود تا آن صدای آدمی گردد و بر خیزد و حرف بزند »
« آیا ورود طریقی را که آدمی را بخدایان یا نیاکان برساند می‌شناسی ؟
چه باید کرد تا پیش خدایان یا نیاکان رفت ؟
شنیده‌ایم کاهن چنین گفته :

« من دو راه برای آدمیزاد شنیده‌ام - یکی آنکه بخدایان و دیگری به نیاکان میرسد این راه را که بین آسمان و زمین است هر جنبنده‌ای باید به پیماید »
گفت هیچیک از دو راه را نمیشناسم .

۳- آنگاه او را مورد خطاب قرار داد و دعوتش کرد بماند . ولی جوانك به دعوت ترتیب اثر نداد و بدر رفت و پیش پدرش آمد و گفت :

« بارها شما بمن گفتید که من تحصیل کرده هستم »

- «چطور مگر ای فرزند باهوش؟» - شخصی از خاندان شاهزادگان از من پنج چیز

پرسید و بهیچکدام نتوانستم پاسخ گویم »

- آنها چیست ؟

آنگاه سؤالات را بیان کرد .

۴- پدر گفت - عزیزم باید بدانی که هر چه من خودم میدانم آنرا بتو گفته‌ام

حالا بیا برویم و به تحصیل پردازیم .

- آقا خودتان بروید .

پس او (گوتمه) رفت . بمحل پروا هنه جیبالی . وی برای او نشیمن آورد و

دستور داد آب آورند و باوا احترام گذاشت . و گفت آماده‌ی خدمتم .

۵- در جواب گفت احسان بمن آنست کلماتیرا که پیش جوانك گفتی بمن

باز گویی .

۶- گفت « آن احسان خدایی است از من احسان انسانی بخواه »

۷- گفت همه میدانند که من مقدار زیادی طلا و گاو و اسبها و کنیزان و فرش

و اسباب دارم . «پس نسبت بمن در باب آنچه فراوان و بیکران و بی‌پایانست بی‌مهر مباش »

- در اینصورت ای گوتمه خواهش دارم معمولی خود را بجوی

- بزرگوارا من بعنوان محصلی نزد شما آمدم ...

- ۸- گرچه این معلومات بابرهمنی مورد بحث واقع نشده با اینهمه بشما خواهم گفت زیرا کی میتواند شما را رد کند؟ پس ادامه داد:
- «آنجهان در واقع آتش قربانیست و آفتاب سوخت آن و اشعه‌ی نور دود آن و روز شعله‌ی آن و اقطار آسمان زغال و اقطار فاصل شراره‌های آنست. در این آتش خدایان فدیة و آب میدهند و ازین فدیة سومه (ماه) برمیخیزد.
- ۱۰- ای گوتمه در واقع ابر باران یکنوع آتش قربانیست و سال سوخت آنست و ابرهای رعد دود آن و برق شعله‌ی آن و صاعقه زغال آن و تگرگ شراره‌های آنست. در این آتش خدایان (سومه) تقدیم میکنند و ازین عمل باران برمیخیزد.
- ۱۱- اینجهان برآستی یک آتش قربانیست و زمین در واقع سوخت آن و آتش دود آن و شب شعله‌ی آن و ماه زغال آن و ستارگان شراره‌های آن است.
- در این آتش خدایان باران قربانی میکنند و از آن فدیة غذا بعمل می‌آید»
- ۱۲- برآستی آدمی آتش قربانیست و دهان باز سوخت آن، نفس دود آن، نطق شعله‌ی آن، چشم زغال آن، و گوش شراره‌های آنست در این آتش خدایان غذا فدیة و تقدیم میکنند و از آن فدیة نطفه برمیخیزد.
- ۱۳- زن برآستی آتش قربانیست عضو تناسل او بحقیقت سوخت و گیسوان دود و عضوهای دیگر شعله و ازین قربانی که خدایان نطفه تقدیم میکنند آدمی بوجود می‌آید.
- ۱۴- وی زندگی میکند بعد می‌میرد او را با آتش می‌برند و او سوخت و دود و شعله و زغال و شراره میگردد. در این آتش خدایان شخصی را فدیة میکنند. و ازین فدیة آدمی برمیخیزد که رنگ نور دارد.
- ۱۵- آنانکه این را میدانند و در جنگل واقعاً بایمان عبادت میکنند آنان با آتش (مرده سوزانی) تحول می‌یابند و از شعله آن بروز و از روز به نیم ماه میتزاید

از آن به شش ماهه حرکت آفتاب بشمال و از آن بعالم خدایان و از آن بافتاب و از آن به برق متحول میشوند پس شخصی که از هوش ساخته است به اقطار برق میرود و آنها را بعالم برهما هدایت میکند. و آنان در آن عالم مدام زندگی میکنند و بازگشت ندارند.

۱۶- ولی آنانکه بواسطه ی قربانی و خیرات و ریاضت عوالم را فتح میکنند بدود (آتش مرده سوزی) مبدل میشوند و از آن بشب و از آن بماه که در تناقص است و از آن به شش ماهه که ظرف آن آفتاب بسوی جنوب حرکت میکند و از آن بعالم نیاکان و از آن بعالم ماه میروند در وصول بماه غذا میگردند و خدایان از آنها تغذیه میکنند همانطور که قربانی کننده از (سومه) تغذیه میکند. بعد ازین مرحله آنها فضا میشوند و از فضا هوا و از هوا باران و از باران بزمین میآیند. و چون بزمین رسیدند غذا میشوند و بار دیگر آنها را در آتش قربانی تقدیم میکنند و به آتش مرد میروند آنگاه به آتش زن میروند تا بار دیگر به عالم برمیخیزند و این دور دوباره آغاز میکنند ولی آنانکه این دو راه را نمیدانند حشرات خرنده و پرنده و سایر جانورهای موزی میگردند.

بخش سوم

(مناجات و مراسم برای نیل بآرزوی بزرگی)

۱- هر که بخواهد بآرزوی بزرگی برسد در موقع سیر شمالی آفتاب و در یک روز خوب که ماه دو هفته متزاید باشد بعد از اجرای مراسم دوازده روزه (اوپاساد) و بعد از جمع کردن انواع گیاهها و میوهها در یک ظرف چوبی (از چوب درخت انجیر)

مقدس یادریك پیاله و دور گرداندن و چرب کردن و پاشیدن و بعد از تهیه روغن آب شده و ترکیب آن تحت یک طالع ذکور شروع به تقدیم یاریختن آن میکند و میگوید:

ای آتش (دانای کل) گرچه بسیاری از خدایان زیر دست تو
آرزوهای آدمی را دشمنانه میکشند

در اینجا من بآنان سهم میدهم

باشد که ممنون گردند و مرا در آرزوهایم ممنون سازند درود^۱

اگر یکی از آنان مخالفت کند

و بگوید منم جابجا کننده

به آن آرامش دهنده

بامایع جاری کره صاف شده^۲ فدیة میکنم، درود!

۲- آنگاه گوید: «درود به بزرگترین درود به بهترین» پس مایع فدیة را

بآتش میریزد و باقی را به معجون (منته)^۳ میریزد و به نفس درود میفرستد.

- «درود به بنیان استوار» باز مایع را بآتش و بقیة را به معجون میریزد و به

چشم درود میفرستد.

- «درود به کامیابی» باز مایع بآتش و بقیة را به معجون میریزد و به گوش درود

میفرستد.

- «درود به تناسل» باز مایع بآتش و بقیة را به معجون میریزد و به نطفة درود

میفرستد.

- «درود به جایگاه» باز مایع بآتش و بقیة را به معجون میریزد و به خرد درود

۱- عبارت درود یا آمین یا سلام به سنسکریت سواها *Svaha* است. ۲- *ghi* = مایع کره

صاف شده - روغن ۳- مخلوطی از گیاهها و حبوب و عسل و روغن موسوم به منته *Mantha*

میفرستد .

- ۳- « درود بآتش » (تکرار جمله‌ی فوق)
 - « درود به سومه » ..
 - « درود بر توای زمین »
 - « درود بر تو ای هوای محیط »
 - « درود بر تو ای آسمان »
 - « درود بر تو ای زمین ای هوای محیط ای آسمان »
 - « درود به برهمنی »
 - « درود به طبقه‌ی خشته »
 - « درود به گذشته »
 - « درود به آینده »
 - « درود بهر چیز »
 - « درود به همه »
 - « درود به پر جاپتی »

۴- آنگاه خمیر معجون را لمس میکند و چنین گوید : « تو جنبنده هستی
 تو درخشانی تو کاملی تو استواری تو تنها پناهگاهی (تواصوات اورادی) تو اذان بلندی
 تو نغمه‌ای تو همان موعودی تو سرود متقابلی تو متعالی هستی تو غذایی تو نوری تو
 ویرانی هستی تو جابجا کننده‌ای » .

۵- پس آنرا بلند میکند و میگوید : تو فکر میکنی بزرگی خود را بیندیش
 و آن پادشاهیست پادشاه وحا کم و سروراست . باشد که پادشاه وحا کم مرا نیز سرور
 کند .

۶- پس جرعه‌ای تناول میکنند و می‌گویند :

در این (شکوه) عالی سویتری^۱

بادها برای مردم پرهیزگار شیرینست

رودها نیز شیرینی فرا می‌آورند

باشد که گیاهها بکام ما شیرین گردند

درود بزمین

در این شکوه عالی خدا تفکر کنیم

فروزش شب و بامداد شیرین باد

هوای محیط زمین شیرین باد

پدر آسمانی بر ما شیرین باد

درود به هوای محیط

باشد که او افکار ما را الهام بخشد

درخت بر ما شیرین باد

خورشید بر ما شیرین باد

گاوها بر ما پراز شیرینی باد

درود با آسمان ؟

آنگاه تمام سرود سویتری را تکرار میکنند و کلیه «ابیات شیرین» را می‌خوانند

پس می‌گویند :

«باشد که من این عالم کلی‌گرم ای زمین و هوای محیط و آسمان . درود !

سرا انجام باز جرعه‌ای تناول میکند و دستهای خود را میشوید پشت آتش با

سرش بسوی مشرق دراز میکشد بامدادان آفتاب را پرستش میکند و می‌گوید از

۱- Savitri نام سرود معروف که همین مصرع اول آنست

تمام اقطار آسمان تنها تو گل نیلوفر هستی^۱ کاش از میان مردم من گل میشدم .
پس از همان راه که آمده برمیگردد و در پشت آتش می نشیند و سطور حدیث
را میخواند .

۷- در واقع اودلکه آرونی بشاگرد خود واجه سنیا یجنه ولکیه چنین گفت :
« حتی اگر کسی این را به يك ساقه ی خشك بریزد شاخها بوجود آید و بر گها نمو
میکنند »

(در فقرات ۸ تا ۱۲ اشخاص مختلف باشخاص مختلف عین همین جمله «حتی
اگر کسی ... الخ » را تکرار میکنند) .

شخص نباید این را بکسی که فرزند یا شاگرد نیست افشا کند

۱۳- چوب درخت مقدس انجیر (درمراسم) بر چهار گونه است . قاشق از چوب
درخت مقدس انجیر است پیاله از چوب درخت مقدس انجیر است سوخت از چوب مقدس
انجیر است دو شوش از برای بهمزدن از چوب درخت مقدس انجیر است . ده نوع
دانه کشت شده (بکار میرود) که عبارتست از برنج ، جو ، کنجد ولوبیا وارزن وارزن
رومی گندم مرجمک یونجه دانه و ماش
بعد از آنکه اینها را درو میکنند شخص آنرا باشیرو گی^۲ و عسل بهم میزند و
يك مایع کره فدیبه میسازد .

بخش چهارم

(مناجات و مراسم برای تناسل)

۱- بدرستی که این زمین چکیده مخلوقاتست؛ آب چکیده خاک ، نبات چکیده

۱- گل نیلوفر Lotus، رمز است از بزرگ و ممتاز
۲- ghi در فوق تعریف شد

آب، گلها چکیده نبات، میوه‌ها چکیده گلها، آدم چکیده میوه‌ها و نطفه چکیده آدمی.
 ۲- پر جاپتی (آفریدگار) با خود چنین اندیشید « بهتر است زمینهای استوار
 برای آن (نطفه) بسازم پس زن را آفرید چون او را آفرید او را محرم کرد پس
 شخص باید زنا محرم یا حرمت کند. آنوقت (پراچه‌پتی) برای خودش (عضوی را)
 که فراز آمده بود بر کشید و با آن او را باردار کرد.

۳- بر او آتشکده قربانیست، گیسوی او علف قربانیست، پوست او عصاره (سومه)
 است و شفتین آتش وسط است. به تحقیق همانطور که عالم کسیکه بوسیله‌ی واجه پیا
 قربانی میکند بزرگست عالم آنکس هم که عمل تناسل را با علم باین انجام میدهد
 بزرگست. او اعمال خوب زن را بخود بر میگردداند ولی کسیکه عمل تناسل را بدون
 علم باین انجام میدهد، زنان اعمال خوب را بخودشان بر میگرددانند.

۴- با علم باین مطلب او دلککه فرزند آرونه و نا که فرزند مود گله و گوماز
 هاریته گفتند « بسی از بشر که فقط از جهت توارث بر همن بودند چون مقاربت جنسی
 بدون علم بموضوع انجام دادند از این جهان ناتوان و بیفایده در گذشتند. »

این اندازه هم اگر نطفه پاشیده شود چه از شخص خفته و چه بیدار پس او
 آنرا لمس میکند (یا بدون لمس) چنین گوید:

آنچه اکنون نطفه از من بزمین ریخته

یا آنچه بگیاه یا آب جاری شده

همان نطفه را من باز میطلبم

نیروی من بمن باز گردد

هم توانایی من نشاط من

هم آتشکده‌ها و آتش

بجای اولی خود بازگردند

بعد از ادای این کلمات آنرا با انگشت انگشتی و ابهام بر میدارد وسط سینه

و ابروان خود میمالد .

۶- هر گاه کسی خویشتن را میان آب به بیند این ورد را بگوید : « نشاط و

توانایی و زیبایی و توانگری از من بادا »

حقیقت اینکه خوبی زن در اینست که رختهای ناپاک خود را از تن بدر آورد

پس اگر رختهای چرك را بر کند و زیبا باشد شخص باید با او نزدیک شود و او را

برخواند .

۷- اگر مشارالیها خواهش او را بر نیاورد او را توسط هدیه راضی کند اگر

باز هم امتناع ورزد او را با چوبی یا با دست بزند تا با او مسلط گردد و آنگاه بگوید :

« بازور و جاه تو را میگیرم » با این وجه مشارالیها بی‌جاه می‌گردد .

۸- اگر وی خواهش او را بر آورد پس بگوید : « بازور و جاه بتوجاه میبخشم »

با این ترتیب هر دو صاحب جاه میگردند .

۹- اگر زنی را شخص با این فکر که « او در لذت عشق با من شریک باشد »

آرزو کند در این صورت بعد از مقاربت چنین گوید :

ای تو که از هر عضو آمده‌ای

تو که از قلب سر چشمه میگیری

تو که چکیدهٔ اعضاء هستی

این زن را مجذوب من کن

مانند شکاری که با تیری زهر آگین سفته باشد .

۱۰- اگر کسی زنی را با این فکر آرزو کند « که او حامله نگردد » در

اینصورت گوید: «بانیرو وبا نطفه من نطفه را از تو باز میطلبم» در نتیجه آن زن بدون اولاد میماند.

۱۱- اگر زنی بافکر اینککه «حامله بشود» آرزو کند بعد از مقاربت گوید «بانیرو ونطفه خودم نطفه را در توجای میدهم» پس وی حامله میگردد.

۱۲- اکنون اگر زن کسی عاشقی داشته باشد و او آنشخص را دشمن بدارد در این صورت در يك ظرف خام آتش نهد وتیرهایی از نی تراشیده را در صورتیکه نوکهای آنها باروغن «گی» آغشته است وارونه پهن کند و آنها را به ترتیب معکوس فدیہ کند وبگوید «ای فلانی تودر آتش من فدیہ مایع انجام دادی من شهیق وزفیر تورا بدر میبرم»

- «تودر آتش من فدیہ مایع انجام دادی فرزندان ودواب تو را بدر میبرم»

- «تودر آتش من فدیہ مایع انجام دادی قربانیها وکارهای نیک تورا بدر میبرم»

- «تودر آتش من فدیہ انجام دادی امیدها وتوقعهای تورا بدر میبرم»

بدرستی کسی را که يك برهمن که این را میداند نفرین کند آنکس از اینجهان ناتوان وبی ارزش میرود پس شخص نباید بازوجه کسیکه این را میداند وعلم قدسی دارد لاس بزند زیرا آنکه این را میداند براو مسلط خواهد شد.

۱۳- حال اگر زن کسی معروض بیماری ماهانه گردد وی مدت سهروز نباید ازکاسه‌ی فلزی بنوشد یا لباسی نوپوشد همچنین یکی از افراد زن یا مرد طبقه‌ی پایین نباید او را مس کند. در پایان سه شب مشارالیها لازمست برنج کوبیده بخورد.

۱۴- اگر کسی آرزو کند که «من پسر سفیدی داشته باشم که بتواند ویدا را بخواند و بسن کامل برسد» در اینصورت آنان (پدر ومادر) هم باید برنج پخته با شیر وتهمیه شده باروغن «گی» بخورند و بسا که چنان پسری خواهند داشت.

۱۵- حال اگر کسی آرزو کند که «پسری گندم گون باچشمهای خرمایی

رنگ برای من تولد یابد که بتواند دو (ویدا) را بخواند و نقل کند و زندقانی طولانی داشته باشد « آنان نیز برنج در شیر ترش پخته و با گی تهیه شده باید بخورند بسا که آنان نیز چنان پسری بر آرند .

۱۶- حال اگر کسی آرزو کند که « پسری سیاه چرده باچشمان سرخ تولد یابد که بتواند سه (ویدا) را نقل کند و بزندقانی کامل نایل آید « آنان نیز باید برنج در آب جوشانده که با گی تهیه شده بخورند و بسا که آنرا خواهند داشت .

۱۷- حال اگر کسی آرزو کند که « دختری دانشمند برای من تولد یابد که حیات طولانی داشته باشد « آنان نیز برنج جوشیده با کنجد و تهیه شده در گی باید بخورند و بسا که آنرا خواهند داشت .

۱۸- حال اگر کسی بخواهد که « پسری که دانشمند و مشهور باشد و بمجالس مشاوره تردد کند و سخنران باشد که نطق او را بر غبت بشنوند که بتواند تمام ویداها را نقل کند و حیات طولانی داشته باشد « آنان نیز باید شیر پخته با گوشت و تهیه شده با گی بخورند بسا که آنرا خواهند داشت . گوشت ممکنست مال گوساله یا گاو باشد .

۱۹- حال بامدادان بعد از تهیه کره‌ی گداخته طرز (استالپا که) استالپا که را بر میدارد و فدیة میکند و گوید : درود به آتش درود به آنومتی^۲ و به یزدان و سویتری^۳ که آفرینش واقعی ازوست بعد از فدیة آنرا بر میدارد و میخورد و بعد بمشارالیهها میدهد و بعد از شستن دستها ظرفی را از آب پر میکند و سه بار باو می‌پاشد و این منتر را گوید :

ای و بشوا و سو^۴ از اینجا بر خیز

۱- *Sthalipaka* ترجمه‌ی تحت‌اللفظی یعنی غذاییکه در ظرف سفالی پخته باشد و در اصطلاح عنوان مراسم است . ۲- *Anumati* ۳- *Savitry* ۴- *Viśvavasu*

يك دختر بر گزیده دیگری بجوی

این زن باشوهرش

۲۰- آنگاه بسوی مشارالیه‌ها میاید و میگوید :

این منم آن توئی

آن زن توئی این مرد منم

من (سامن) هستم تو (ریگ) هستی^۱

من آسمانم تو زمینی

بیا باهم بکوشیم

و نطفه‌های خود را بهم بیامیزیم

تا پسری بوجود آوریم .

۲۱- آنگاه پس از مقاربت سه بار مس میکند و میگوید :

(ویشنو) رحم را آماده سازد

(توشتری) صور مختلف (بچه) را بسازد

(پرچاپتی) بریزد

(داتری) نطفه را در تو جای دهد

ای سنیواهی نطفه را بده^۲

ای بانوی گیسوپهن نطفه را بده

خدایان توام نطفه‌ی تو را جای دهد

آشورینها^۳ که تاج اکلیل نیلوفر دارد

باد و چوب آتش روشن کن طلائی

توآمان آشورین شعله‌ای را بگردانند

چنین نطفه ایرا برای تو میدهم

که در ماه دهم نتیجه بدهد

همانطور که زمین نطفه آتش را دارد

همانطور که آسمان باردار طوفانست

همانطور که اقطار نطفه باد را دارد

همانطور هم ای فلان من نطفه را در تو جا میدهم

۲۳- موقعیکه وضع حمل نزدیک میشود او بوی آب میپاشد و گوید :

چنانکه باد بجنش آورد

حوض نیلوفر را از هر سوی

همچنان جنین تو بجنبد

و همراه بامشیمه خودش بیاید

این پوشش توسط ایندر ساخته شده

که باموانعی از اطراف احاطه گشته

ای ایندر وسیله آمدن او را فراهم ساز

نتیجه زایمان را توام بابچه (فراهم ساز)

۲۴- پسر زاییده شد. او (پدر) آتشی برپا میکند و بچه را در آغوش میگیرد

(گی) و شیر لخته شده را بهم مخلوط میسازد و در ظرف فلزی جا میدهد و یک فدیة

میکند یعنی (گی) و شیر لخته شده را با قاشق بر میدارد و گوید :

باشد که من در این پسر فرونی گیرم

و هزار تن در خانهایم داشته باشم

هیچ چیز چشم او را نابود نسازد

چه از حیث اولاد چه از حیث حیوانات

درود!

نیروهای حیاتی که در من و روح من هست من بتو تقدیم میدارم . درود!
 آنچه در این مراسم من افراط کردم
 یا آنچه را که کوتاه آمدم
 آتش خردمند تو ببخش
 قربانی ما را خیر و مناسب گردان!

درود!

۲۵- آنگاه بگوش راست بچه نزدیک میشود و سه بار گوید «نطق نطق»
 آنگاه شیر لخته شده و عسل و (گی) را بهم میزند و درقاشقی طلا که نباید داخل دهان
 جای داده شود (بچه) را تغذیه میکند و گوید من در تو بور و بووسی و سور و همه چیز
 جامیدهم^۱

۲۶- آنگاه نامی باو میدهد و گوید «تو ویدا هستی» و بدینگونه این نام سَری
 او میشود .

۲۷- پس او را بمادر میدهد و پستان باو عرضه میدارد و گوید:

پستانت را که کوتاه نمیآید و نشاط می بخشد

توانگر گنج آور و بخشنده است

که با آن همه چیزهایی ارجمند را تغذیه میکنی

ای سرسویی^۲ بده اینجا تا مکیده شود .

۲۸- آنگاه خطاب بمادر بچه گوید :

«تو(ایلا) از نسل میتر و ورونه هستی^۳

ای قهرمان زن که قهرمانی زاییده‌ای

اینچنین در دادن قهرمانان جاوید باش
 تو مارا قهرمانان زیاد دادی
 بچنان پسری در واقع گویند: آه تو برتر از پدرت هستی آه برتر از پدر بزرگت
 هستی
 آه کسیکه پسر برهمن که این را میداند بد نیا آید به برترین مرحله‌ی شکوه
 و جلال و علم قدسی میرسد .
 (بخش پنجم این قسمت تعداد نامهای معلمین و سلسله‌ی روایتست که حذف شد)

(پایان کتاب بر بیدار نیکه اوبه نیشد.)

چاند و گیاه اوپه نیشدا

بخش نخستین

تقدیس خواندن سامه ویدا

بند اول

(سرود اود گیته در واقع مساویست باورد «اوم»)

۱- اوم اود گیته را باید مانند همین هجای «اوم» تقدیس کرد. زیرا اود گیته

با این اوم شروع بخواندن میشود. اینک بیان بیشتر :

۲- اساس اشیاء در اینجا زمین است .

اساس زمین آبست .

اساس آب نباتاتست .

اساس نباتات شخص است .

اساس شخص نطق است .

اساس نطق سرود «ریگ» است .

اساس «ریگ» سرود سامن است .

- اساس سامن اود گيته است.^۱
- ۳- این اس اساس هاست برترین و بزرگترین و هشتمین است. یعنی اود گيته است.
- ۴- ریگ کدامین است؟ سامن کدامین است؟ اود گيته کدامین است؟ اینك آنچه مورد مباحثه قرار گرفته.
- ۵- ریگ نطقست سامن نفس است و اود گيته همین هجاء «اوم» است. بحقیقت اینها زوجند: نطق و نفس و اود گيته.
- ۶- این زوج در این صوت «اوم» جمع است. بدرستی که وقتی زوجی بهم برسند هر يك از آن دو آرزوی آن یکی را بر میآورد.
- ۷- بر آورندهی آرزو بدرستی و بحقیقت آن کسیست که اینك با دانستن این موضوع اود گيته را بعنوان این هجاء احترام میگذارد.
- ۸- بدرستی این هجاء علامت تصدیق است. زیرا هر گاه کسی چیزی را تصدیق کند همان «اوم» میگوید این برآستی تحقق است یعنی تصدیق است.^۲ تحقق بخشنده آرزو بدرستی و بحقیقت کسیست که اینك با دانستن این موضوع اود گيته را بعنوان این هجاء احترام میگذارد.
- ۹- توأم با آن این دانش سه گانه بحصول میرسد شخص باز کر اوم جلب توجه میکند باز کر اوم انشاد میکند، باز کر اوم با آواز بلند در ستایش آن هجاء میخواند که علامت و اساسی دارد.
- ۱۰- کسیکه اینرا میداند و کسیکه نمیداند هر دو انجام میدهند ولی دانش و نادانی از هم فرق دارند. برآستی آنچه شخص از روی دانش و ایمان و عرفان

۱- برای توضیح این کلمات و کلمات نظیر اینها که بیاید رجوع شود به فهرست لغات.

۲- نظیر آمین در اصطلاح ما!

(اوپه‌نیشدها) انجام میدهد درحقیقت آن مؤثر است . اینست توضیح بیشتر این هجاء .

بند دوم

(اود گیتته بانفس یکی شمرده میشود)

۱- براستی آنگاه که خدایان و اهریمنان که هر دو از نسل پر جاپتی^۱ بودند باهم درافتادند خدایان اود گیتته را اختیار کردند و باخود گفتند « با این با آنها پیروز خواهیم شد »

۲- پس اود گیتته را بعنوان نفس در بینی ستودند . ولی اهریمنان بآن آسیب زدند در نتیجه آدمی بابینی هم بوی خوب استشمام میکند و هم بوی بد زیرا بآن آسیب رسیده .

۳- پس اود گیتته را بعنوان نطق ستودند . و اهریمنان آنرا آسیب زدند . در نتیجه آدمی با آن هم راست میگوید و هم دروغ زیرا به آن آسیب رسیده .

۴- پس اود گیتته را بعنوان چشم ستودند و اهریمنان آنرا آسیب زدند . در نتیجه آدمی هم زیبا را می بیند و هم زشت را زیرا به آن آسیب رسیده .

۵- پس اود گیتته را بعنوان گوش ستودند و اهریمنان به آن آسیب زدند . در نتیجه آدمی چیزهای شنیدنی را گوش میکند هم چیزهای ناشنیدنی را زیرا به آن آسیب رسیده .

۶- آنگاه اود گیتته را بعنوان ذهن ستودند . اهریمنان به آن آسیب رساندند در نتیجه آدمی چیزهایی تصور میکند که تصور کردنی است و چیزهایی تصور میکند که نبایست تصور شود زیرا به آن آسیب رسیده .

۷- آنگاه اود گیتته را بعنوان (آنچه در دهان) نفس است ستودند و چون

اهریمنان بر آن ضربه وارد کردند خودشان پیاره پیاره شدند مانند آنچه بر سنگی بخورد و درهم می‌شکند .

۸ - همانطور که يك گل که بر سنگ بر خورد درهم میشکند کسی هم که بدخواه باشد نسبت بکسیکه این را میداند درهم میشکند همچنین کسیکه صدمه باو زند . این شخص مانند سنگ سخت است .

۹ - با این (نفس) شخص نه بوی خوب را تشخیص میدهد و نه بوی بد را زیرا از آسیب آزاد است . آنچه شخص با این نفس بخورد و آنچه بنوشد سایر نفسهای حیاتی را حمایت میکند . واگر این (نفس را) در دهان نداشته باشد سرانجام میمیرد و در پایان دهنش باز میماند .

۱۰ - انگیرسها این اود گیته را ستودند . مردم گمان میکنند که این واقعاً انگیرس هاست زیرا هم از اساس است هم از اعضاء .

۱۱ - بریهاسپتی هم این را بعنوان اود گیته ستود . مردم تصور میکنند آن در واقع بریهاسپتی است زیرا نطق مهمست و آن سرور است .

۱۲ - ایا سیه هم این را بعنوان اود گیته ستود مردم تصور میکنند آن بحقیقت ایاسیاست زیرا از دهن در میاید .^۱

۱۳ - بکه دالبیه آنرا میدانست . واو روحانی (اود گتری) طایفه نایمیشاشد . و آرزوهای آنرا باواز میخواند .^۲

۱۴ - يك خواننده مؤثر آرزوها بحقیقت کسیست که بادانستن این ، هجا را بعنوان اود گیته می‌ستاید و نسبت آنرا به نفس در نظر میگیرد .

۱ - *Hyàsia Brihaspati* در این لغات هم مانند موارد دیگر جناس و لغز بکار رفته که مربوط بریشه و صوت لغت سنسکریت است .
۲ - *Udgatri, Bakadolhbya*

بند سوم

(تطبیقات متفرقه اود گیتته وهجاهای آن)

۱- اکنون سخن در باب خدایان است :

باید آنرا که در آن دورها می‌درخشد (یعنی آفتاب را) بعنوان اود گیتته ستود . براستی وقتی که آن طلوع میکند . بلند میخواند برای آفریدگان . وقتیکه طلوع میکنند تاریکی وترس را بر طرف میسازد . براستی کسیکه اینرا میداند بر طرف سازنده ترس و تاریکی خواهد بود .

۲- این (نفس در کام ما) و آن (آفتاب) هر دو یکسانند . این گرم است . آنهم گرم است . مردم اینرا هم صدا مینامند آنرا هم . پس براستی شخص باید هم این و هم آنرا بعنوان اود گیتته بستاید .

۳- اما شخص باید نفس منتشر را هم بعنوان اود گیتته بستاید وقتی کسی نفس را فرو میکشد آن فرودم (شهیق) است و وقتی نفس را فرا میکشد آن را فرادم (زفیر) است . و پیوستگی فرودم و فرادم همان نفس منتشر است . مثلاً نطق نفس منتشر است . بهمین جهت است که شخص بدون فرادم و فرودم حرف میزند .^۱

۴- ریگ^۲ نطق است پس ریگ بدون فرودم و فرادم تلفظ میشود . سامن ریگ است . پس سامن بدون فرودم و فرادم خوانده میشود . بهمین ترتیب شخص اود گیتته را بدون فرودم و فرادم اود گیتته را میخواند .

۵- هر عمل دیگر غیر اینها که نیرو میخواند نظیر روشن کردن آتش بواسطه‌ی

۱- در این بند هم مانند بندهای دیگر و بخشهای دیگر تمام اوپه‌نیشدها توسل به جناس و اشتقاق غریب لغات ستسکریت در کار است که بدون توجه به آن که يك قسمتش بازی با الفاظ است بعضی از مطالب مبهم میماند . ۲- Rig نام سرود قسمتی از کتاب ویدا

ستایش و مسابقه‌ی دو و خم کردن يك کمان سخت بدون فرودم و فرادم انجام مییابد .
بنابراین باید نفس منتشر را بعنوان اود گیتته ستایش کرد .

۶- ولی باید به هجاهای اود گیتته هم ستایش نمود که عبارتست از (اود) (گی)

(ته) (اود) نفس است زیرا با نفس میتوان برخاست (گی) نطق است . زیرا مردم نطق را با کلمه تعیین میکنند . (ته) غذاست زیرا تمام این جهان بر غذا مستقر است .

۷- «اود» آسمانست «گی» هوای محیط است «ته» زمین است . «اود» آفتابست

«گی» باد است «ته» آتش است .

اود **سامه ویدا** است «گی» **یجور ویدا** است ته **ریگ ویدا** است .

نطق شیر حاصل میدهد - یعنی شیر خود نطق - و برای آن از حیث غذا دارا

می شود و آن غذا خواری است که این هجاهای اود - گی - ته را در کلمه‌ی اود گیتته
میشناسد و میستاید .

۸- اکنون در باب قضای حاجات .

شخص باید آنچه را که در ذیل ذکر میشود بعنوان پناهگاهها ستایش کند .

باید به (سامن) پناه برد که بتواند با آن سرود «ستوتره» بخواند .

۹- باید پناه برد به «ریگ» که در آن محتویست و به «رشی» که شاعری بود

و به الوهیتی که در ستایشش (ستوتره) میخواند .^۱

۱۰- باید پناه برد به وزنی که (ستوتره) را با آن میخواند . باید پناه برد به

صورت سرود که در آن صورت خوانده میشود .

۱۱- باید پناه جست در آن کوی آسمان که سرود (ستوتره) بسوی آن خوانده

میشود .

۱۲- سرانجام باید شخص بخویشتن بر گردد و (ستوتره) بخواند و در حاجت

خودش تفکر کند. برآستی احتمال هست که حاجتش روا خواهد شد که در آن حاجت (ستوتره) را میخواند بلی که در آن حاجت (ستوتره) را میخواند.^۱

بند چهارم

(اوم به ویداهای سه گانه فضیلت دارد و پناه گاه جاویدانست)

۱- اود گیتته را باید با این هجا تقدیس کرد زیرا آن با آواز بلند شروع بخواندن میشود.

توضیح بیشتر آن بوجه ذیل است :

۲- وقتی خدایان از مرگ ترسیدند به دانش سه گانه پناه بردند (یعنی سه ویدا). خود را با اوزان آن پوشاندند و چون خود را با آن اوزان پوشاندند پس «چانده»^۲ نامیده شدند.

۳- مرگ آنان را در آنجا دید یعنی در «ریگ» و «سامن» و «یجوس» همانطور که کسی ماهی را در آب به بیند. چون آنان متوجه شدند از ریگ و سامن و یجوس برخاستند و به صدا پناه بردند.

۴- برآستی وقتی کسی یک «ریگ» تمام میکند «اوم» آواز میزند همچنین است وقتی سامن و یجوس تمام میکند. این آواز همان هجاست که جاودان و بی ترس است. خدایان با پناه بردن بآن جاودان و بی ترس شدند.

۵- کسیکه هجا را تلفظ میکند با علم به آن در آن هجا پناه میجوید که صدای جاودان و بی ترس است. و چون خدایان با پناه بردن به آن جاودان شدند بنابراین او هم جاودان میشود.

۱- بازمانند موارد دیگر بحکم هجاهای اشتقاق کلمات جناسها در این جملات بکار رفته !

بند پنجم

(اود گیتته با آفتاب و نفس یکی شمرده میشود)

- ۱- پس اود گیتته عین (اوم) است واوم عین اود گیتته . بنا بر این برآستی اود گیتته همان آفتابست همچنین «اوم» زیرا مدام «اوم» صدا میکند .
- ۲- گوشیتگی به پسرش چنین گفت : «من فقط سرود ستایش به آنرا خواندم . بنا بر این تو تنها (پسر من) هستی . در باب اشعه گوناگون آن بیندیش برآستی تو چندین پسر خواهی داشت » این نسبت به خدایانست .
- ۳- اما نسبت به خود شخص -

باید اود گیتته را بعنوان نفس در دهان ستایش کرد زیرا مدام اوم صدا میکند

۴- گوشیتگی به پسرش گفت : «من فقط سرود ستایش به آنرا خواندم پس تو تنها پسر منی . سرود ستایش به نفس چند گانه را بخوان . برآستی چندین پسر خواهی داشت»

۵- پس اکنون اود گیتته عین «اوم» واوم عین اود گیتته است . با این فکر برآستی شخص از مسند یک روحانی «هتری» دوباره اود گیتته را منظم میکند که غلط خوانده شده - بلی دوباره آنرا منظم میکند .

بند ششم

(پیوستگی شخصی و کیانی اود گیتته)

- ۱- (ریگ) زمین است . سامن آتش است . این سامن بر آن ریگ استوار است . بنا بر این سامن بعنوان استوار شدنش بر ریگ خوانده میشود . «سا» این زمین است

- «مه» آتش است که باهم سامه میشود.^۱
- ۲- این ریگ هوای محیط است. سامن باد است. این سامن بر ریگ استوار است. بنابراین سامن بعنوان استوار بودنش بر ریگ خوانده میشود. (سا) هوای محیط و (امه) باد است که باهم سامه میشود.
- ۳- ریگ آسمانست. سامن آفتابست. این سامن بر آن ریگ استوار است. بنابراین سامن بعنوان استوار بودنش بر ریگ خوانده میشود. (سا) آسمانست و مه آفتاب که باهم (سامه) میشود.
- ۴- ریگ منازل قمر است. سامن ماهست. این سامن بر آن ریگ استوار است. بنابراین سامن بعنوان استوار بودنش بر ریگ خوانده میشود. (سا) منازل قمر است (مه) ماهست که باهم (سامه) میشود.
- ۵- اکنون ریگ درخشش سفید آفتابست. سامن ظلمانست سیاهی مطلقست. این سامن بر آن ریگ استوار است. پس سامن با استناد به ریگ خوانده میشود.
- ۶- اکنون (سا) درخشش سفید آفتابست. (امه) ظلمت و سیاهی مطلق است که باهم (سامه) میشود.
- حالا که شخص زرین که در آفتاب دیده میشود ریش زرین و زلف زرین دارد. بینهایت فروزنده است. سراسر حتی تاناخنها.
- ۷- چشمهایش مانند نیلوفر «کپیاسه» موزونست. نامش بمعنی «بلند» میاید مافوق تمام شرور است. برآستی کسیکه اینرا بداند بر مافوق تمام شرور ارتقا می یابد.
- ۸- آوازهای اور ریگ و سامن است. بهمین جهت اود گیتته نامیده میشوند.

۱- بازجناس لغات اشتقاقی در کار است. یکی هم در تمام این فصل که صحبت از سامن و ریگ است نظر بر اینست که کتاب (سامه - ویدا) در اساس منتخباتی است از (ریگ ویدا)

بنابراین آنها را اود گيته مینامند . همچنین بهمین جهت روحانی (اود گتری) (ناهیده میشود) زیرا خواننده ی این (اود) است^۱ . او سرور کاینات است که ورای آن آفتابست همچنین سرور آمال خدایانست . اینست آنچه مربوط به خدایانست .

بند هفتم

۱- اکنون در باب نفس

ریگ نطقست . سامن نفس است . این سامن بر ریگ استوار است . بنا بر این سامن را بعنوان پیوستگی آن بر ریگ میخوانند . (سا) نطقست «امه» نفس است که باهم (سامه) میشود .

۲- ریگ چشم است . سامن نفس است . این سامن بر آن ریگ استوار است بنا بر این سامن را بعنوان پیوستگی بر ریگ میخوانند (سا) چشم است (امه) نفس است که باهم سامه میشود .

۳- ریگ گوش است . سامن هوش است . این سامن بر آن ریگ استوار است . بنا بر این سامن بعنوان پیوستگی خوانده میشود . (سا) گوش است . (امه) هوش است که باهم (سامه) میشود .

۴- اکنون ریگ درخشش براق چشم است . سامن تاریکی و مافوق سیاهی است . این سامن بر آن ریگ استوار است . پس سامن بعنوان پیوستگی بر ریگ خوانده میشود . (سا) درخشش براق چشم است . (امه) تاریکی و مافوق سیاهی است که باهم (سامه) میشود .

۵- اکنون شخص که درون چشم دیده میشود سرود ریگ است آواز سامن است .

۱- Udgatri منظور اینست که (اود) یعنی بلند و (گتر) یعنی خواننده

خواندن (او کته) است ورد قربانی (یجوس) است دعاست (برهمنی) صورت دین همان است که در آن هست (یعنی شخصیکه در آفتابست). نغمه‌های یکی نغمه‌های دیگر است. نام یکی نام دیگر است.

۶- اوسرور کایناتست که در تحت نظرش است همچنین سرور آمال بشر است. بنابراین آنانکه باعود میخوانند بنام او میخوانند. پس آنان توانگر میگردند.

۷- اکنون کسیکه سامن میخواند در صورتیکه این موضوع را بداند، بنام هر دو میخواند بواسطه‌ی اولی تمام عوالمی را بدست می‌آورد که ماوراء اولی است همچنین آمال خدایان را.

۸- بواسطه‌ی دومی عوالمی را بدست می‌آورد که در اختیار دومی است (همچنین آمال مردم را. بنابراین یک روحانی (اودگاتری) که این را میداند ممکنست بگوید من باخواندن خود چه آرزوی تورا میتوانم بر آورم؟ زیرا برآستی اوسرور بر آوردن آرزوها بواسطه‌ی خواندنست که با علم باین سامن میخواند. بلی سامن میخواند؟

بند هشتم

(اود گیتته بافضایکی شمرده میشود)

۱- سه تن بودند که در اود گیتته ماهر بودند: شیلکه شالاوتیه، چایکتاینه‌دالبیتته، پرواهنه جیولی. اینان چنین گفتند: ما در اود گیتته ماهر هستیم. بیایید در باب اود گیتته مباحثه کنیم.

۲- گفتند: همین کار را میکنیم. پس نشستند. آنگاه پرواهنه جیولی گفت: آقایان شما دو نفر اول صحبت کنید. چون دو برهمن سخن میگویند من

میخواهم بگفته آنها گوش کنم .

۳- آنوقت شیلگه شالاوتیه به چایکتاینه دالبیه گفت : بیا من از تو سؤال

کنم . واو گفت : سؤال کن .

۴- سامن از چه میآید ؟

جواب داد از صدا :

- صدا از چه میاید ؟

جواب داد از نفس :

- نفس از چه میاید ؟

جواب داد از غذا :

- غذا از چه میاید ؟

جواب داد از آب :

۵- آب از چه میاید ؟

جواب داد از آن عالم ماوراء

- آن عالم ماوراء از چه میاید ؟

جواب داد شخص نباید به ماوراء عالم آسمانی راه جوید .

ماسامن را فراز عالم آسمانی قرار میدهیم . زیرا سامن را بعنوان آسمان

میستایند .

۶- آنگاه شیلگه شالاوتیه به چایکتاینه دالبیه گفت براستی سامن شما ای

دالبیه مستقر نیست . اگر اکنون کسی میگفت « سر شما از تن تان جدا خواهد شد

سر شما جدا میشد . »

۷- آقای من بیا . بگذارید من اینرا از تو بیاموزم

۱- در ترجمه رادا کریشان بجای «از چه میآید» «هدفش چیست» آمده .

جواب داد: بیاموز:

آنجهان از چه میاید؟

جواب داد: از اینجهان.

اینجهان از چه میاید؟

جواب داد: شخص نباید بماوراء مستقر جهان راه یابد.

ماسامن را فراز جهان مستقر قرار میدهم. زیرا سامن را بعنوان مستقر

میستایند.

۸- آنگاه پروا هنه جیولی باو گفت: «براستی سامن شما ای شالاولتیه پایان

مییابد. اگر اکنون کسی میگفت. سر تو از تن جدا خواهد شد «سرت جدا میشد.»

بیا آقا بگذار من اینرا از تو بیاموزم.

جواب داد: بیاموز.

بند فهم

۱- این جهان از چه میاید؟

جواب داد: از فضا. بر راستی همه اشیا از فضا حاصل میشود و باز در فضا

ناپدید میشود زیرا فقط فضا از این بزرگتر است. فضا آخرین مقصد است.

۲- این اود گیتته خیلی عالی است. این بیکران است. عالیتتر از همه از آن

کسیست، عالیتترین عوالم را کسی اکتساب میکند که با علم باین، اود گیتته بسیار عالی

را ستایش میکند.

۳- وقتی (اتید نوان شونکه) این اود گیتته را به (اودر شاندیلیه) گفت اینرا

نیز گفت: از اخلاف شما تا آنجا که این اود گیتته را بشناسند در اینجهان عالیتترین

زندگی را خواهند داشت. همچنین در آنجهان هم جهانی خواهند داشت - بلی

جهانی در آنجهان .

بند دهم

(خدایانیکه باسه قسمت سرود پیوستگی دارند)

- ۱- در دهی در میان (کوروس) که معروض طوفان تگرگ شدند مردی توانگر و مردی خیلی فقیر بنام (اوشستی چا کرانیه) بازنش (آتیکی) زندگانی میکردند^۱
- ۲- درحالی که باقلی میخورد از توانگر در یوزه کرد . وی باو گفت : من جز اینها که در پیشم هست چیزی ندارم .
- ۳- گفت کمی از آن را بمن ده . او آنها را باو داد و گفت : اینك (آب را) بنوش گفت « براستی چنین میشود که من پس مانده را بنوشم »
- ۴- آیا این باقلی ها هم پس مانده نیستند ؟
- جواب داد اگر نخورم نمیتوانم زنده بمانم « خوردن آب در اختیار من است؟ »
- ۵- چون آنها را خورد آنچه باقی مانده بود برای زنش برداشت . این یکی بقدر کافی در یوزه کرده خورده بود و آنها را ذخیره کرد .
- ۶- روز دیگر برخاست و گفت : آه اگر غذایی گیرمی آوردیم پولی بدستمان میامد پادشاه در آنجا در کار ترتیب قربانی برای خودش است . شاید برای اجرای مراسم رهبری روحانی مرا انتخاب کند .
- ۷- زنش باو گفت « سرور من اینك باقلی ها » وی آنها را خورد و بسوی محل قربانی رفت که آغاز شده بود .
- ۸- در آنجا نزد روحانیان (اود گاتری) رسید که در محل خواندن در شرف خواندن (ستوتر) بودند و آنگاه به روحانی (پرستوتری) گفت : ای روحانی پرستوتری اگر تو

۱- در ترجمه‌ی رادا کریشان بجای «توانگر» «دارنده شتر» ترجمه شده

ستایش نخستین را بدون علم به خدای مربوط به آن بخوانی سرت از تنت جدا خواهد شد.^۱

۹- بهمانطور به روحانی (اودگاتری) گفت ای روحانی اودگاتری اگر تو اودگیته را بدون علم به خدای مربوط به اودگیته بخوابی سرت از تنت جدا خواهد شد.

۱۰- همچنین به روحانی (پرتیهاتری) گفت: اگر تو (پرتیهاتره) را بخوانی بدون علم به خدای مربوط به پرتیهاتره سرت از تنت جدا خواهد شد.^۲
آنگاه همه خاموش شدند و بجای خود نشستند.

بند یازدهم

۱- آنگاه سرپرست قربانی باو گفت: «براستی ای سرور من آرزومندم شمارا بشناسم» «جواب داد من (اوشستی چکراینه) هستم.

۲- آنگاه او گفت: ای سرور من براستی من بمنظور این همه مشاغل روحانی در جستجوی شما بودم. حقیقت اینکه چون شما را نیافتم دیگرانرا انتخاب کردم. ولی سرورا همه اعمال را برای من انجام دهید.

جواب داد: قبولست ولی در این موضوع اینان اجازه دارند (سوتر) را بخوانند ولی شما همان اندازه پول بمن بدهید که بآنان خواهید داد.
سرپرست قربانی جواب داد: قبولست.

۴- آنگاه روحانی (پرستوتری) نزد او آمد و گفت: سرورا بمن گفتید: «ای روحانی پرستوتری اگر (پرستو) را بدون معرفت خدائیکه با آن مربوطست بخوانید، سر شما از تن جدا خواهد شد» آن خدا کدامست؟^۳

۵- جوابداد: نفس . بر استی همه موجودات اینجا بانفس میایند و با نفس میروند. این الوهیتی است که باپرستاه پیوستگی دارد . اگر شما پرستاه خوانده بودید بدون اینکه علم باو حاصل کنید سر شما از تن جدا میشد . از آن پس که من بشما اخطار می کردم .

۶- آنگاه روحانی (اود گتری) نزد او آمد و باو گفت «سرور من بشما گفتید» ای روحانی اود گتری اگر شما اود گیته را بخوانید بدون شناختن خدایی که بآن پیوستگی دارد سر شما از تن جدا خواهد شد آن خدا کدامست ؟

۷- جواب داد : آفتاب بر استی همه موجودات اینجا سرود (گاینتی^۱) آفتاب را موقع طلوع آن میخوانند . این خدائیست که با اود گیته پیوستگی دارد . اگر شما اود گیته را بدون شناسایی او خوانده بودید سر شما از تن جدا میشد . از آن پس که من بشما اخطار می کردم .

۸- آنگاه روحانی پراتیهتری نزد او آمد و گفت : سرور من بشما گفتید «ای روحانی پراتیهتری^۲ اگر شما پراتیهتری را آغاز کنید بدون شناسایی خدائیکه بآن پیوستگی دارد سر شما از تن جدا خواهد شد» آن خدا کدامست ؟

۹- جواب داد غذا بر استی کلیه موجودات اینجا بواسطه تغذیه زنده اند این خدایی است که با (پرتیهار) پیوستگی دارد . اگر پرتیهار را بدون علم بآن مطرح کرده بودید سر شما از تن جدا میشد . پس از آنکه من بشما اخطار می کردم .

بند دوازدهم

(هجو اعمال روحانیان)

۱- اکنون در باب اود گیته سگها .

- با که دالبیه - یا (گلاوه میستریه) از پی فرا گرفتن (ویدا) رفت .
- ۲- پس سگ سفیدی بر وی ظاهر شد و سگان دیگر دور این گرد آمدند و گفتند: آقا برای ما بواسطه‌ی خواندن غذا تحصیل کنید براستی ما گرسنه‌ایم .
- ۳- آنگاه او بآنها گفت : بامداد در اینجا پیش من گرد آید . - پس باله دالبیه - یا (گلاوه میتریه) - مراقب آنها شد .
- ۴- آنگاه درست مانند (روحانیان) که در موقع خواندن (بهشپاوامانه ستوتره^۱) دست بدست میدهند ، آنها هم باهم نشستند و تصوت بدوی را راه انداختند .
- ۵- پس چنین خواندند : اوم ! بیایید بخوریم ، اوم ! بیایید بنوشیم ، اوم ! باشد که خدایان و رونه ، پر جاپتی ، سویتری باینجا غذا^۲ آورند ای روزی بخش به اینجا غذا بیاور ، آری آنرا باینجا بیاور ، اوم !

بند سیزدهم

(معنی عرفانی بعضی اصوات سرود)

- ۱- براستی صوت (هااو) عالم است . زیرا این نغمه فاصل در (رتنتر سامن) پیش میاید که بازمین یکی شمرده میشود .
- صوت (هایی) باد است زیرا این نغمه فاصل در (وامدویه سامن) پیش میاید که موضوع آن نشأت باد و آبست .
- صوت (آته) ماه است . (زیرا همه چیز از غذاست و ماه از غذا مر کب است^۳) .
- صوت (ایها) همان نفس شخص است (زیرا نفس شخص اینجاست)
- صوت (ای) (آگنی) است زیرا تمام سامن که به آگنی تقدیس شده باصوت

(ای) خاتمه می یابد .

۲- صوت (او) آفتابست (زیرا مردم در طلوع آفتاب آنرا میخوانند).

صوت (ا) مناجاست (زیرا مردم ندا میکنند بیا «اهی»)

صوت (آو-هوی) همان خدایان (ویشودوا) است (زیرا این نغمه فاصل در

سامن مخصوص (ویشودوا) پیش میآید) .

صوت (هین) همان پرجاپتی است . (زیرا پرجاپتی لایوصف است و همین

هین هم نامتعیین است)^۱ .

صوت (سور) نفس است (زیرا آن منشأ صوت است) .

(یا) غذاست (زیرا همه چیز در اینجا بواسطه‌ی آن حرکت میکنند) .

(وج) همان ویراج^۲ است (زیرا این نغمه فاصل در سامن به ویراج پیش میآید .

۳- صوت (هوم) سیزده نغمه فاصل متغییر همان لایوصف است .

۴- نطق شیر میدهد - یعنی شیر خود نطق - کسیکه معنی عرفانی سامن را

بداند . بلی معنی عرفانی را بداند ، از حیث غذا دارا و خورنده‌ی غذا میگردد^۳ .

بخش دوم

(معنی سرود در اشکال مختلف آن)

بند اول

(سرود در معانی گوناگون خوب است)

۱- اوم ! بیقین ستایش تمام سامن خوبست . بیقین آنچه خوبست مردم آنرا

۱- *Visvadeva , prajapati* - ۲ *Viraj* - ۳ باز محض توضیح تذکر میدهد که درین عبارات مبهم اسرارانگیز ، گذشته از رمزگویی موضوع بازی با الفاظواشتقاق و اصوات درکار است .

سامن مینامند و آنچه خوب نیست آنرا آسامن^۱ مینامند .

۲- همچنین مردم چنین گویند «اوبا سامن باو نزدیک شد ، یعنی اوبا ادب باو نزدیک شد . ایضاً «او بدون سامن باو نزدیک شد» یعنی او بدون ادب باو نزدیک شد .

۳- همچنین مردم گویند «اوه! ماسامن داریم» یعنی خیر است . «اوه! ماسامن نداریم» یعنی خیر نیست .

۴- کسیکه این را میداند سامن را بعنوان خیر ستایش میکند . برآستی امکان دارد صفات خوب باو بگردند و مراقب او باشند .

بند دوم

۱- در اینجهان شخص باید سامن پنجگانه را ستایش کند .
زمین اولین تلفظ آنست .

آتش نخستین ستایش آنست .

هوای محیط نغمه‌ی بلند آنست .

آفتاب جوابگوی آنست .

آسمان پایان آنست - این ترتیب صعودی آنهاست .

۲- اکنون با ترتیب نزولی :

آسمان اولین تلفظ آنست .

آفتاب نخستین ستایش آنست .

هوای محیط نغمه‌ی بلند آنست .

آتش جوابگوی آنست .

۱- *Saman* - جزء اول یعنی (ا) حرف نفی است که در ایرانی قدیم هم بوده .

زمین پایان آنست .

۳- عوالم در هر دو ترتیب صعودی و برعکس، خدمتگزار کسی هستند که با علم باین سامن‌های پنجگانه عوالم را ستایش میکند .

بند سوم

۱- شخص باید در طوفان بارانی سامن پنجگانه را بستاید .

باد وزان اولین تلفظ است .

ابریکه بوجود می‌آید اولین ستایش است .

بارانیکه می‌آید نغمه‌ی بلند است .

رعد و برقیکه وقوع می‌یابد جوابگوست .

۲- بند آمدن باران پایانست .

کسیکه این را میداند و سامن پنجگانه را در باران ستایش میکند ، در واقع باران برای او می‌آید و او سبب باران میشود .

بند چهارم

۱- شخص باید در تمام آنها سامن پنجگانه را ستایش کند .

موقعیکه ابر گرد می‌آید اولین تلفظ است .

موقعیکه باران می‌آید نخستین ستایش است .

آن آنها که بسوی خاور جاری میشوند نغمه‌ی بلندند .

آنها که بسوی مغرب جاری میشوند جوابگو هستند .

اقیانوس پایانست .

بند پنجم

۱- شخص باید در فصول سامن پنجگانه را ستایش کند .

بهار اولین تلفظ است .

تابستان نخستین ستایش است .

باران نغمه‌ی بلند است (اوج است) .

پاییز جوابگو است .

زمستان پایانست ^۱ .

۲- کسیکه در فصول این را بداند و در فصول سامن پنجگانه را ستایش کند

فصول بخدمت او برمیخیزند و او در همه‌ی فصول توانگر میشود .

بند ششم

۱- شخص باید سامن پنجگانه را در حیوانات ستایش کند .

بزها تلفظ اولیه هستند .

گوسفندان نخستین ستایشند

گاوان نغمه‌ی بلندند

اسبان جوابگویند

انسان پایان است .

۲- کسیکه این را بداند و سامن را ستایش کند حیوانات بتصرف او در می‌آیند

و از حیث حیوان توانگر میشود .

بند هفتم

۱- شخص باید سامن پنجگانه‌ی بسیار ارجمند را در انفاس حیاتی ستایش کند .

۱- منظور پنج مرحله خواندن سرود سامن است که در مرحله‌ی اول تکلم یا تلفظ آنرا *Hinkara* و مرحله‌ی دوم یا حمد و ستایش مقدماتی (یا فاتحه) را پرستاره *Prastava* ، و مرحله سوم یا خواندن اوج آنرا اودگیته *Udgita* و مرحله‌ی چهارم یعنی جوابگوئی یا اجابت آنرا پر تیهاره *Pratihara* و مرحله‌ی پنجم یعنی پایان یا خاتمه را نیدانه *Nidhana* گویند . اینگونه آداب و اذکار در ادعیه و عبادات اغلب مذاهب است و حاجتی به تمثیل نیست .

نفس اولين تلفظ است .

نطق نخستين ستايش است .

چشم نغمه‌ی بلند است .

گوش جوابگوست .

ذهن پايانست . بر استی اينها ارجمندترين هستند .

۲- کسيکه اينرا بداند وسامن پنجگانه‌ی بسيار ارجمند را در انفس حياتی

بستاید ، ارجمندترين از آن او ميشود، عوالم بسيار ارجمند را می برد . اين بود در

باب پنجگانه .

بند هشتم

(تشبیهات راجع به سرود هفتگانه)

۱- اکنون در باب هفتگانه

شخص باید در نطق سامن هفتگانه را بستاید .

هر چه تلفظ اوليه است

هر چه نخستين ستايش است .

هر چه آغاز است

۲- هر چه نغمه‌ی بلند است

هر چه جوابگوست

هر چه نزديك به پايان است

هر چه پايانست .

۳- نطق شير حاصل میکند - يعنی شير خود نطق - و کسيکه اين را بداند

وسامن هفتگانه را در نطق بستاید از حيث غذا توانگر و غذا خورنده ميشود .^۱

۱- باز در اين جمله موضوع اشتقاق واصوات وهجاهای کلمات سنسکریت در کاراست !

بند نهم

۱- اکنون برآستی شخص باید آن آفتاب را بعنوان سامن هفتگانه بستاید . سامن همیشه همانست . باهمه کس همانست ، این است که مردم میگویند « آن برابر من است » پس آن همانست .^۱

۲- باید دانست که تمام موجودات اینجا با آن پیوسته است . در پیش از طلوع همان تلفظ (یا نصوّت) اولیه است . حیوانات با این قسمت ارتباط دارند . بنابراین آنها اولین تصوّت را برآ می‌اندازند . و در واقع آنها در اولین تلفظ سامن سهیمند .

۳- اکنون درست پس از طلوع آفتاب نخستین ستایش است . و مردم با این قسمت ارتباط دارند . پس آنان مایل به ستایشند ، مایل به نعت هستند . برآستی آنان در ستایش نخستین سامن سهیم هستند .

۴- اکنون که موقع گرد آوردن گاوهاست . آغاز است . پرندگان با این قسمت پیوستگی دارند بنابراین خود را میتوانند بدون تکیه گاه در هوا نگه دارند و پرواز کنند . برآستی آنها در آغاز سامن سهیمند .

۵- اکنون موقع نیمروز نغمه‌ی بلند است . خدایان با این قسمت پیوستگی دارند . بنابراین آنان بهترین فرزندان آفریدگارند . برآستی آنان در نغمه‌ی بلند سامن سهیمند .

۶- اکنون پس از نیمروز و پیش از پسین مرادف با جوابگویی است . جنین‌ها با این پیوستگی دارند بنابراین آنها حمل میشوند و نمی‌افتند . برآستی آنها در

۱- اینك مثال مناسبی برای بازی اشتقاق : (سامن) نام سرود مقدس . درعین حال جزء اول کلمه یعنی سامه Sama همانست که ما (همه - همان) گوییم که از یک ریشه است (انگلیسی سیم Same) ، روسی ساما ... پس روی این معنی گفته شده سامن «همانست» . (بعید نیست کلمه‌ی سامان فارسی نیز بهمین ریشه پیوندد) .

جوابگویی سامن سهیمنند .

- ۷- اکنون موقع بعد از پسين پيش از غروب نزديك به پايان است . حيوانات وحشی با اين قسمت پیوستگی دارند . بنا بر اين وقتی آنها انسان می بینند برای پنهان شدن به کنام خود نزديك میشوند . بر استی آنها به پايان سامن نزديك میشوند .
- ۸- اکنون درست موقع پس از غروب پايان است . پدران با اين قسمت پیوستگی دارند ، بنا بر اين مردم پدرها را کنار میگذارند . بر استی آنان در پايان سامن سهیمنند .

بند دهم

(راز شماره هجاها در بخشهای نغمه های هفتگانه)

- ۱- اکنون جا دارد شخص ، سامن را که خود موزونست ، بعنوان رهبر پس از مرگ بستاید .
- هنکاره دو هجا دارد . پرستاه سه هجا دارد و این همانست (یعنی سامن است) .
- ۲- آدی دو هجا دارد . پرتیهاره چهار هجا دارد یکی از آنجا با اینجا یعنی همانست .
- ۳- اود گیمته سه هجا دارد ، اویدرو چهار هجا دارد سه سه - یعنی همانست و يك هجا زیادی میماند . با داشتن سه هجا - این همانست .
- ۴- نیدانه سه هجا دارد . این نیز همانست - اینهمه بیست و دو هجاست .^۱
- ۵- با بیست و يك ، شخص آفتاب را تسخیر میکند . بر استی آفتاب از اینجا بیست و يك است . شخص با بیست و دو ماوراء آفتاب را تسخیر میکند . و آن بهشت

۱- در این جملات باز ریزه کاری اشتقاق و جناس و کنایه و رمز در کار است که از این هجاها که در سرود (سامن) آمده سرانجام همه اش همان (سامه) است

بیغمی است.^۱

۶- کسیکه این را بداند وسامن موزون در خود هفتگانه را بستاید تسخیر آفتاب نصیب او میشود حتی به پیروزی میرسد بالاتر از تسخیر آفتاب.

بند یازدهم

(زمینه مشابهت بین ده نوع نغمه‌های پنجگانه)

۱- ذهن تلفظ اولیه است.

چشم نغمه‌ی بلند است

گوش جوابگوی است.

نفس پایان است.

این سامن گایتیری^۲ است که برانفاس حیاتی بافته شده.

۲- کسیکه بداند گایتیری سامن را که بر دمهای زندگی بافته شده دارای دمهای زندگی میگردد. زندگانی طولانی میکنند از حیث اولاد و دام بزرگ میشود و شهرت پیدا میکنند.

شخص باید روح بزرگ داشته باشد. اینست قاعده او.

بند دوازدهم

۱- وقتی شخص چوبهای آتش را بهم می‌ساید آن تلفظ اولیه است.

وقتی دود برمیخیزد آن نخستین ستایش است.

وقتی مشتعل میشود آن نغمه‌ی اوج است.

وقتی زغال حاصل میشود، آن جوابگویی است.

وقتی آنهمه مستهلك میشود، پایان است.

۲- در اوپه‌نیشد چاپ و تفسیر رادا کریشان از قول مفسر شنگره گوید: دوازده ماه، پنج فصل، سه عالم (زمین، هوای محیط، آسمان) جمعاً بیست میشود و آفتاب بیست و یکم.

وقتی آن کاملاً مستهلك میشود پایانست .

آن (رتنتره سامن) است که روی آتش نسج یافته .

۲- کسیکه بداندرائنتره سامن را که روی آتش نسج یافته خورندهی غذا میشود و در علم قدسی معروف میگردد . عمر طولانی پیدا میکند از حیث اولاد و دام معتبر میشود . شهرتش زیاد میگردد . ولی نباید جرعه‌ای برداشت و به آتش تف کرد . اینست قاعدهی او .

بند سیزدهم

۱- وقتی شخص فرا میخواند آن تلفظ اولیه است .

وقتی خواهش میکند اولین ستایش است .

وقتی میخواند اوج نغمه است .

وقتی مقاربت میکند جوابگویی است .

وقتی انجام میدهد پایان است .

اینست (وامدویه سامن) که بر ازدواج استوار است .

۲- کسیکه این وامدویه سامن را که بر ازدواج استوار است بداند ازدواج

میکند و از هر ازدواج اولاد پیدا میکند . عمرش طولانی میشود و در داشتن اولاد و

دام توانگر میگردد . مشهور میشود . شخص نباید از ازدواج خودداری کند . اینست

قاعدهی او .

بند چهاردهم

۱- آفتاب طلوع میکند نخستین تلفظ است .

آفتاب بالا آمده ستایش نخستین است .

نیمروز نغمه‌ی اوج است .

پسین جوابگویی است .

وقتی غروب شد آن پایان است .

این بریهد سامن است که بر آفتاب نسج شده .

۲- کسیکه بداند این بریهد سامن را که بر آفتاب نسج یافته خورنده نورانی

غذا میشود عمر طولانی میکند . از حیث اولاد و دام دارا میشود و شهرت مییابد .

وقتی گرم میشود شخص نباید تخطئه کند . اینست قاعده‌ی او .

بند پانزدهم

۱- مه‌ها بهم گرد می‌ایند . این نخستین تلفظ است .

ابری بوجود می‌آید - این نخستین ستایش است .

باران می‌آید - این نغمه‌ی اوج است .

برق میزند - این جوابگوی است

بند می‌آید - این پایانست .

این (ویروپه سامن)^۲ است که بر باران نسج یافته دام بدست می‌آید هم از انواع

مختلف هم از نوع زیبا . عمر طولانی میکند از حیث فرزندان و دام دارا میگردد

شهرت مییابد . وقتی باران می‌آید شخص نباید تخطئه کند . قاعده‌اش اینست .

بند شانزدهم

۱- بهار تلفظ اولیه‌است .

تابستان نخستین ستایش است .

فصل بارانی نغمه‌ی اوج است .

پاییز جوابگویی است .

زمستان پایانست .

این ویرجه سامن^۱ است که بر فصول نسج یافته .

۲- پس کسیکه بداند این ویرجه سامن بر فصول نسج یافته مانند شاهان میدرخشد و دارای فرزندان و دام و ناموری در علم دین میشود و طول عمر پیدا میکند و در فرزند و دام معتبر میگردد و شهرت بزرگ پیدا میکند . شخص نباید فصول را تخطئه کند . قاعده اش اینست .

بند هفدهم

۱- زمین نخستین تلفظ است .

هوای محیط نخستین ستایش است .

آسمان نغمه‌ی اوج است .

نواحی قطب نما جوابگویی است .

اقیانوس پایانست .

اینست ایبات شکوری^۲ سامن که بر عوالم نسج یافته .

۲- پس کسیکه میداند شکوری سامن بر عوالم رشته شده دارای عالمی میگردد،

طول عمر مییابد، از حیث فرزندان و گله دارا میشود ، شهرت بزرگ پیدا میکند .

شخص نباید عوالم را تخطئه کند . این قاعده اش است .

بند هیجدهم

۱- بزها نخستین تلفظ است .

گوسفندها نخستین ستایش است .

گاوها نغمه‌ی اوج است .

اسبها جوابگوست .

انسان پایانست .

اینها ابیات روانی^۱ سامن است که بر حیوانات رشته شده .

۲- پس کسیکه این ابیات را میداند که روانی سامن بر حیوانات رشته شده

دارای حیوانات میشود، بطول عمر میرسد، درداشتن فرزندان و گله معتبر میگردد، شهرت مییابد . شخص نباید حیوانات را تخطئه کند، قاعده‌اش اینست .

بند نوزدهم

۱- مو نخستین تلفظ است .

پوست نخستین ستایش است .

گوشت نغمه‌ی بلند است .

استخوان جوابگوست .

مغز استخوان پایانست .

این یجنا یجنیه سامن است که بر اعضای بدن رشته شده .

۲- کسیکه بداند یجنا یجنیه سامن بر اعضای بدن رشته شده مالک اعضای بدن

میشود و در هیچ عضو بدن ناقص نمیشود ، طول عمر پیدا میکند . از فرزندان و گله

معتبر میگردد . شهرت مییابد . شخص باید تا یکسال مغز نخورد و این قاعده‌ی اوست

در واقع شخص اصلاً « نباید مغز استخوان بخورد » .

بند بیستم

آتش تلفظ نخستین است .

- باد ستایش نخستین است .
- آفتاب نغمه‌ی اوج است .
- ستاره‌ها جوابگویی هستند .
- ماه پایان است .

اینست راجنه سامن که بر الوهیت رشته شده^۱ .

۲- کسیکه بداند راجنه سامن بر الوهیت‌ها رشته شده با آن خدایان به يك عالم میرود و با آنان یکسان و یگانه میشود، طول عمر پیدا میکند، در فرزند و گله معتبر میشود ، شهرت مییابد . شخص نباید بر همانان را تخطئه کند . اینست قاعده .

بند بیست و یکم

(خود سامن بر عالم کل مستند است)

- ۱- عالم سه گانه نخستین تلفظ است .
- سه عالم در اینجا نخستین ستایش است .
- آتش و باد و آفتاب نغمه اوج است .
- ستاره‌ها و مرغها و اشعه نور جوابگویی هستند .
- مارها و نیمه خدایان^۲ و نیاکان پایان هستند .
- اینست سامن که بر عالم کل رشته شده است .
- ۲- پس کسیکه بداند که سامن بر تمام جهان رشته شده است . خود تمام جهان

میگردد .

۱- *Rajana Sàman* منظور کلیه مطالب مکرر این فقرات تشبیه اقسام عالم با اقسام سرود دینی سامن بود از اولین اعراب یا تلفظ تا آغاز نعت و نغمه اوج و قسمتهای برگردان یا جوابگویی و پایان سرود تطبیق عالم مرئی بعالم روحی ، عالم جسمانی بعالم روحانی .

۲- گندروهها *Gandharva*

۳- در این باب این بیت آمده :

چیزهای سه تایی پنجگانه هستند

از این چیزها بهتر و عالیتر وجود ندارد

۴- هر که اینرا بداند تمام جهان را میداند .

تمام اقطار قطب‌نما باو باج میدهد .

شخص باید این فکر را که «من عالم کل هستم» بستاید. این است قاعده‌ی او،

این است قاعده‌ی او .

بند بیست و دوم

(هفت روش خواندن سرودهای مخصوص خدایان مختلف)

۱- من سامنی را انتخاب میکنم که مانند حیوانات صورت نعره داشته باشد.

نغمه‌ی اوج متعلق به آتش اینچنین است. این صورت مبهم متعلق به آفریدگار

است و صورت معین به (سومه) و نرم و ملایم به (وایو) و نرم و درشت به (ایندر) و

ماهیخوار مانند به (بری‌هسپتی) و ناخوش آواز به (ورونه) متعلق هستند . شخص

باید همه‌ی اینها را عمل کند و فقط از آنچه به (ورونه) متعلق است اجتناب ورزد .

(در باب نتایج مطلوبی که از خواندن سرود حاصل میشود)

۲- « باشد که از خواندن به خدایان حیات جاودانی یابم » اینک آنچه شخص

باید با خواندن بدست آورد . « باشد که از خواندن برای نیاکان نذر و قربانی برای

مردم امید برای دام آب و علوفه برای قربانی کنندگان یک عالم آسمانی و برای خودم

غذا کسب کنم » .

شخص باید (ستوتره) را با دقت بخواند و در باب این چیزها در فکر خودش تأمل کند .

(اصوات متفرقه در این سرود در حمایت خدایان متفرقه هستند)

۳- تمام مصوّته‌ها تجسّم ایندره هستند . تمام نیمه مصوّته‌ها تجسّم آفریدگار هستند . تمام (سایر) حروف گنگ تجسّم مرگ هستند .

اگر کسی را کسی بعلت مصوّته‌هایش ملامت کند آنکس به او بگوید : «من از ایندر حمایت مسئلت کرده‌ام . او جواب شما را خواهد داد» .

۴- پس اگر کسی او را برسر نیمه مصوّته‌های او ملامت کند باو بگوید : «من از خدای آفریدگار حمایت مسئلت کرده‌ام . او تو را خواهد کوبید» .

و همچنین اگر کسی او را برسر غیر مصوّته‌هایش ملامت کند باو بگوید : «من از خدای مرگ حمایت خواسته‌ام او تو را خواهد سوزانید» .

۵- تمام حروف مصوّته باید قوی و صدا دار تلفظ شود با این نظر که «نیروی خود را به ایندره میدهم» . کلیه نیمه مصوّته‌ها باید واضح تلفظ شود بدون سرسری گرفتن و سهل انگاری کردن با این فکر که «من خودم را به آفریدگار میسپارم» . تمام حروف گنگ دیگر باید آرام تلفظ شود تا توی هم نرود با این فکر «من خود را از مرگ دور میسازم» .

بند بیست و سوم

(حالات مختلف حیات دینی)

۱- وظیفه سه شعبه دارد . قربانی و مطالعه (ویدا)ها و انفاق اولین آنهاست . برآستی ریاضت دومین است . شاگردی که علم الهی میاموزد و در خانه آموزگار منزل میکند و در خانه آموزگار همیشگی اقامت میجوید سومین است .

همه‌ی اینها دارای عوالم ارجمند خواهند بود . کسیکه در راه برهما استوار باشد جاودانی کسب میکند .

(هجای « اوم » اوج آفرینش)

۲- خدای آفرینش بر فراز عوالم خوابید . واز آنها که روی آنها خوابیده شده بود علم سه گانه بیرون آمد . آنگاه او روی این یکی خوابید واز آن که رویش خوابیده شده بود این هجاها بیرون آمد بهور بهوره سوار.^۱

۳- او روی آنها خوابید واز آنها پس از آنکه رویشان خوابیده شد هجای « اوم » حاصل آمد . همانطور که همه بر گها بريك ساقه قرار میگیرند بهمانطور همه نطق بایک « اوم » باهم گرد آورده میشوند . براستی « اوم » عالم کل است . براستی « اوم » این عالم کل است .

بند بیست و چهارم

(زمین و سپهر محیط و آسمان پاداش کسان نیست که بامدادان و پیشین و پسین قربانی کنند) .

۱- مفسرین علم الهی گویند « چون مایع افشان بامدادان (سومه) متعلق به (سو)ها و اهداء پیشین سومه متعلق به (رودره)ها و اهداء سوم «سومه» متعلق به «ادیته»ها و ویشودیوها است پس جهان قربانی کننده^۲ کجاست ؟

اگر کسی نمیداند پس چطور میتواند (قربانی را با موفقیت) انجام دهد ؟ پس کسیکه میداند انجام دهد .

۳- پیش از آغاز مراسم دعای بامداد در آنسوی آتش گاره پتیه^۳ می نشینند ورو بشمال میکنند و سامن را به وسوها میخواند .

۴- در را به جهان خودت بگشای
و بگذار تو را به بینیم .

تا بتوانيم سيادت را

بدست آوريم

۵- سپس قرباني را تقديم ميکند و ميگويد: « ستايش باد به آتش ساکن زمين ، ساکن عالم ، براي من قرباني کننده جهاني پيدا کن براستي جهان قرباني کننده آنست . من خواهم رفت .

۶- همانجا من قرباني کننده . پس از پايان زندگي . درود ! مانع را از ميان بردار ! پس از ذکر اين بر ميخيزد . در عين حال (وسوها) مایع افشاني بامدادان (سومه) را باو عطا ميکنند .

۷- پيش از آغاز مایع افشاني نيمروز سومه وي در وراء آتش « آگني دريا » روبرو شمال مي نشيند و سامن را به (رودره) ها ميخواند :

۸- در را به جهان خودت بگشاي .

و بگذار تو را به بينيم .

تا بتوانيم سيادت را

بدست آوريم .

۹- پس مایع افشاني را تقديم ميکند و گويد : « ستايش به باد سپهر نشين ، جهان نشين » براي من قرباني کننده ، عالمي پيدا کن براستي آن عالم قرباني کننده است .

۱۰- من قرباني کننده ، پس از پايان حيات بآنجا خواهم رفت . درود ، مانع را از ميان بردار ! اين را که گفت بر ميخيزد در عين حال (رودره) ها مایع افشاني نيمروز سومه را باو عطا ميکنند .

۱۱- پيش از آغاز سومين مایع افشاني سومه ، در وراء آتش مي نشيند ، در وراء آتش آهونييه ، و روبرو شمال ميکند و سامن را به (آديتیه ها) و (ويشوديو) ها ميخواند :

۱۲- در را به جهان خودت بگشای

و بگذار تو را به بینیم

تا بتوانیم سیادت را

بدست آوریم .

۱۳- این بود سامن نسبت به آدیتیه‌ها اکنون سامن نسبت به ویشودیوها :

در را بجهان خودت بگشای .

و بگذار تو را به بینیم .

تا بتوانیم سیادت را

بدست آوریم .

۱۴- پس قربانی را تقدیم میکند و گوید: «ستایش به آدیتیه‌ها و ویشودیوهای

آسمان نشین و جهان نشین . جهانی برای من قربانی کننده بیاب !

۱۵- براستی آن جهان قربانی کننده است . من قربانی کننده پس از مرگ

بآنجا خواهم رفت . «هان مانع را بردار !» چون این را گفت برمیخیزد و در آنحال

آدیتیه‌ها و ویشودها سومین مایع افشانی سومه را عطا میکنند . براستی کسیکه

اینرا میداند ، تمام قربانی را میداند . بلی کسیکه این را میداند !

بخش سوم

(برهما آفتاب همه جهانست)

بند اول

(آفتاب بمثابه‌ی عسل که از ویداها استخراج شده است)

۱- براستی آن آفتاب عسل خدایانست . دیرک (که کندوها از آن آویزان

است .)

آسمانست کندوی عسل سپهر محیطست . بچه‌هایش ذرات نور است .
 ۲- اشعه‌ی مشرقی آن آفتاب عبارتست از شانهای مشرقی آن . زنبورها ابیات
 (ریگ) هستند . گل (ریگویدا) ست . قطره‌های مایع شیرهی گل (بصورت زیرین
 پدید شدند) .

براستی این ابیات (ریگ) بر ریگویدا خوابیدند .

۳- واز آن پس از آنکه بر فراز آنها خوابیده شد «بعنوان عصاره آن شکوه
 ودرخشش و نیرو و توانائی و غذا حاصل آمد . »
 ۴- پس گل داد . و با آفتاب برگشت . براستی آن جلوه‌ی سرخ فام آفتاب از
 آنست .

بند دوم

۱- بدینگونه اشعه‌ی جنوبی آن شانهای جنوبی آن هستند . زنبورها اوراد
 (یجوس)^۱ هستند گل (یجورویدا)^۲ است . قطرات شیرهی گل (بروجه زیرین
 بر آمدند)

۲- براستی این اوراد یجوس بر فراز آن یجورویدا خوابیدند و از آن چون
 بران خوابیده شده بود بعنوان عصاره‌ی آن شکوه و درخشش و نیرو و توانائی و غذا
 حاصل آمد .

۳- پس گل داد و با آفتاب برگشت . براستی آن رنگ سفید فام آفتاب از
 آنست .

بند سوم

۱- بهمانطور اشعه‌ی مغربی آن عبارتند از شانهای مغربی آن و زنبورها

نغمه‌های سامن هستند . گل (سامه ویدا) ست . قطره‌های شیرهی گل (بروجه زیرین برآمدند)

۲- براستی آن نغمه‌های سامن برسامه ویدا خوابیدند و از آن پس از آنکه بروی آن خوابیده شد عصارهی آن بصورت شکوه ودرخشندگی و نیرو و توانائی و غذا حاصل گشت .

۳- پس گل کرد و به آفتاب برگشت . براستی آن جلوه‌ی سیه فام که در آفتابست همانست .

بند چهارم

۱- همچنین اشعه‌ی شمالی آن شانهای شمالی هستند. زنبورها سروده‌های (اترون)ها و (انگیرسها) هستند . گل افسانه و عقاید قدیم است و قطره‌های شیرهی آن (بر وجه زیر برآمدند)

۲- براستی آن (سرودها) اترون و انگیرس بر فراز آن افسانه و عقاید قدیم خوابید پس از آنکه بر روی آن خوابیده شد جوهر آن بشکل شکوه و درخشش و نیرو و توانائی و غذا حاصل آمد .

۳- همی روان شد و با آفتاب برگشت . براستی آن همان جلوه‌ی بسیار تار آفتابست .

بند پنجم

۱- آنچنان اشعه‌ی متصاعد آن شانهای فوقانی آنست . زنبورها بمثابه‌ی تعالیم سّری هستند . گل برهماست قطره‌ها شیرهی آن (بروجه زیر برآمد) و پس

از آنکه روی آن خوابیده شد عصاره‌ی آن بصورت شکوه و درخشش و نیرو و توانایی و غذا حاصل آمد .

۲- براستی آن تعالیم شیرین بر فراز آن برهما خوابید .

۳- همی روان شد و بافتاب بر گشت . براستی همانست که در وسط آفتاب لرزان دیده میشود .

۴- براستی آنها عصاره‌ی عصاره‌ها هستند. زیرا ویداه‌ها عصاره‌اند و اینها عصاره‌ی آنها هستند . براستی اینها شیره‌ی شیره‌ها هستند زیرا ویداه‌ها شیره هستند و اینها شیره‌ی آنها هستند .

بند ششم

(کسیکه معنی تکوینی کتب مقدسه را بداند بسوی آفتاب جهانی یعنی برهما پیشروی میکند)

۱- (وسو)ها از آنچه نخستین شیره است (ریگ‌ویدا) توسط آگنی (آتش) که بمثابة دهان آنهاست زندگی میکنند . براستی خدایان نه میخورند و نه مینوشند بلکه آنها فقط بادیدن شیره سیر میشوند .

۲- اینها داخل آن شکل (سرخ) آفتاب میشوند و از آن شکل باز برون می‌آیند .

۳- کسیکه بداند که شیره توسط آتش که بمثابة دهانست یکی از وسوها میگردد . فقط بادیدن شیره سیر میگردد . بهمان شکل وارد میشود و از آن بیرون می‌آید .

۴- تازمانیکه آفتاب از مشرق طلوع و از مغرب غروب میکند او سروری و ریاست (وسو)ها را مالک خواهد بود .

بند هفتم

- ۱- اکنون (رودره)ها از آنچه شیرهی دوم خوانده میشوند (یعنی یجور- ویدا) توسط (ایندر) که بمثابهی دهان آنهاست زندگی میکنند. برآستی خدایان نه میخورند و نه مینوشند. بلکه آنان فقط بادیدن شیره سیر میشوند.
- ۲- آنان به شکل (سفید) اندر میشوند و از آن شکل بیرون میآیند.
- ۳- کسیکه بداند که شیره یکی از (رودره)ها میگردد و دهانش (ایندر) است بادیدن محض شیره سیر میگردد. بهمان شکل اندر میشود و از آن بیرون میآید.
- ۴- تا زمانیکه آفتاب از مشرق طلوع میکند و از مغرب فرو میرود، دو برابر آن زمان از جنوب بر خواهد خاست و از شمال فرو خواهد شد و درست در همان مدت او سروری و ریاست عالی (رودره)ها را مالک خواهد بود.

بند هشتم

- ۱- اکنون (ادیتیه)ها از آنچه سومین شیره (یعنی سامه ویدا) است زندگی میکنند و دهان آنها (ورونه) است. برآستی خدایان نه میخورند و نه مینوشند. آنان فقط از دیدن آن شیره سیر میگردند.
- ۲- اینها به آن شکل (تیره) اندر میشوند و از آن بیرون میآیند.
- ۳- کسیکه بداند که شیره یکی از (ادیتیه)ها میگردد که (ورونه) بمثابهی دهان اوست. بادیدن سادهی شیره سیر میگردد.
- ۴- تا آفتاب از جنوب برمیخیزد و در شمال فرو میرود دو برابر طول آن از مغرب بر خاسته و در مشرق غروب خواهد کرد. و بهمان طول مدت او سروری و ریاست عمدهی (ادیتیه)ها را خواهد داشت.

بند نهم

- ۱- اکنون «ماروت»ها از آنچه عصاره‌ی چهارم خوانده میشود (یعنی اثر و پیدا) زندگی میکنند و دهن آنها سومه است. بر استی خدایان نه میخورند و نه مینوشند. آنها فقط بادیدن عصاره سیر میشوند.
- ۲- اینها بدان صورت (بسیار تیره) اندر میشوند و از آن بیرون میآیند.
- ۳- کسیکه میداند شیره‌ی یکی از خود «ماروت»ها میگردد و باداشتن (سومه) بجای دهان بانگه صرف آن شیره سیر میگردد، او بهمان صورت اندر میشود و از آن بیرون میآید.
- ۴- تازمانیکه آفتاب از مغرب بر خواهد خاست و در مشرق فرو خواهد شد دو برابر طول آن از شمال بر خواهد خاست و در جنوب فرو خواهد شد و بهمان طول او سروری و ریاست عمده‌ی (ماروت)ها را بدست خواهد داشت.

بند دهم

- ۱- اکنون (سادیه)^۲ها از آنچه عصاره پنجم است (یعنی اوپه نیشدها) زندگی میکنند و دهن آنها برهماست. بر استی خدایان نه میخورند و نه مینوشند و آنان فقط بادیدن شیره سیر میگردند.
- ۲- اینها به آن شکل (که در مرکز آفتاب لرزان دیده میشود) اندر میشوند و از آن بیرون میآیند.
- ۳- کسیکه میداند که شیره یکی از خود سادیه‌ها میشود و برهما بمثابه‌ی دهن او فقط بادیدن شیره سیر میشود و او بهمان شکل اندر میشود و از آن بیرون میآید.
- ۴- تازمانیکه آفتاب از شمال طلوع و در جنوب غروب خواهد کرد دو برابر

آن زمان از سمت الرأس بر خواهد خاست و در نظیر غروب خواهد کرد درست بهمان مدت او دارای سروری و ریاست عمده (سادیه)ها را خواهد بود.

بند یازدهم

- ۱- پس از آن بعد از طلوع در سمت الرأس بار دیگر نه طلوع میکند نه غروب و تنها در وسط می‌ایستد. در این باب این بیت هست :
- ۲- در آن سپهر در آن سوی غروب نکرد
همچنین طلوع هم نکرد
بحق این امر، ای خدایان برهما
مرا از غارت شدن باز دارید.
- ۳- براستی کسیکه این علم سرمدی برهما را میداند آن برای او نه طلوع دارد و نه غروب و برای او همواره روز است.
- ۴- این را برهما به (پرجاپتی) گفت پرجاپتی به منو و منو به اخلافش.
پدر (اودالکه آرونی) باو که فرزند ارشدش بود این برهما را اعلام کرد.
- ۵- براستی یک پدر میتواند این برهما را به پسر ارشدش یا بیک شاگردش ایسته پیاموزد.
- ۶- ولی هرگز نه بکسی دیگر. حتی اگر کسی این (زمین) را پراز آب و گنجینه باو بدهد (او نباید بگوید): براستی این از آن فزونتر است، این از آن فزونتر است!

بند دوازدهم

(بحر گایتری رمز تمام هستی است)^۱

- ۱- براستی بحر گایتری همه‌ی آنست که بوده وهست . براستی گایتری نطق است .
براستی نطق هم (گایتری) را میخوانند وهم آنچه که پیدا کرده حمایت میکند .
- ۲- براستی آنچه این گایتری هست همانست که این زمین هست زیرا آنچه تا کنون وجود پیدا کرده بر آن استوار شده وبه وراء آن نمیرسند .
- ۳- براستی آنچه این زمین هست همانست که بدن انسانی در اینجا هست . زیرا این دمهای حیاتی در آن استوار است وبه وراء آن نمیرسد .
- ۴- براستی آنچه بدن انسانی هست همانست که قلب درون آدمی هست زیرا این دمهای حیاتی در آنست وبه‌وراء آن نمیرسند .
- ۵- این گایتری ششگانه چهار سویه است ودر باب آن يك شعر ریگویدا چنین گوید :
- ۶- بزرگی او بحد زیادست .
با اینهمه (پوروشا)^۲ بزرگتر است .
تمام موجودات يك چهارم آنست .
وسه چهارم آن جاودان آسمانی است .
- ۷- براستی آنچه برهما نامیده میشود همانست که فضای خارج آدمی هست .
- براستی آنچه فضا در خارج وجود آدمی هست .
- ۸- همانست که فضای درون آدمی هست .

۹- و آن همانست که این فضای درون قلب هست . و آن کامل غیر فعال است کسیکه این را بداند ثروت کامل و غیر فعال پیدا میکند .^۱

بند سیزدهم

(دربانهای پنجگانه جهان آسمانی)

۱- براستی این قلب که در اینجاست برای خدایان پنج روزنه دارد . اما در باب روزنه خاوری آن - آن نفس (پرانه) است آن چشم است آن آفتابست . شخص باید آنرا بعنوان درخشش و غذا بستاید . کسیکه اینرا بداند خورندهی درخشان غذا میشود .

۲- اما در باب روزنه‌ی جنوبی آن - آن نفس (ویانه) است ، آن گوش است ، آن ماهست . شخص باید آنرا بعنوان رفاه و جلال بستاید . کسیکه اینرا بداند مرفه و باشکوه میشود .

۳- اکنون در باب روزنه غربی - آن نفس (آپانا) است آن نطقست آن آتش است شخص باید آنرا بعنوان شهرت در علم دین و بعنوان غذا بستاید . کسیکه اینرا بداند در علم دین و بعنوان خورندهی غذا مشهور میگردد .

۴- اکنون در باب روزنه‌ی شمالی آن - آن نفس سمانه است ، آن ذهن است ، آن خدای باران است . شخص باید آنرا بعنوان باران و زیبایی بستاید . کسیکه اینرا بداند مشهور و زیبا میشود .

۵- اکنون در باب روزنه‌ی برین آن - آن نفس اودانه است ، آن باد است ، آن فضاست ، شخص باید آنرا بعنوان نیرو و عظمت بستاید . کسیکه اینرا بداند

۱- این صفت «غیر فعال» در اوپه‌نیشده بریهد (۲-۱-۵) هم آمده منظور از کاملی غیر فعال ناچار تنزیه اوست که مافوق فعل و انفعالت .

نیرومند و بزرگ میشود.^۱

۶- برآستی همینها پنج مرد برآهمایی هستند، در بانهای عالم آسمانی هستند، هر که بداند این پنج مردم برآهمایی و در بانهای عالم آسمانی هستند در خانواده اش قهرمانی تولد می یابد. کسیکه بداند این پنج مردم برآهمایی و در بانهای عالم آسمانی هستند خود به عالم آسمانی میرسد.

(وجود مافوق در خود آدمی است)

۷- اکنون نوری که بلندتر ازین آسمان و در و راه هر چیز، در بلندترین عوالم، که بلندتر از آن نباشد، برآستی آن همان نور است همینجا در باطن آدمیست. دیدن آن چنین است.

۸- آنگاه که آدمی حرارت بدن را بالمس پی می برد.

شنیدن او این چنین است - آنگاه که آدمی گوش خود رامی بندد و مانند اینست که آواز می شنود صدا می شنود، زبانه آتش رامی شنود، شخص باید آن نور را مانند آنچه دیده و شنیده شده بستاید. اوست که زیبای دیدنی میشود، شهرتش زبانزد میشود، کسیکه اینرا بداند بلی کسیکه اینرا بداند.

بند چهاردهم

(نفس منفرد عین برهمای بیکران است)

۱- برآستی این جهان همه برهماست. آدمی باید با آرامش آنرا بعنوان مبدأ خود که از آن آمده و آنچه در او منحل خواهد شد، و آنچه در آن نفس میکشد، پرستش کند.

اکنون برآستی يك شخص عبارتست از هدف. شخص بموجب هدفی که در

اینجهان دارد موقع عزیمت از اینجهان همان خواهد بود پس بهتر است برای خود هدفی بوجود آورد .

۲- کسیکه عبارت از روح است و تنش حیاست و صورتش نوراست و ادراکش حقیقت است و روانش فضاست حاوی تمام اعمال و تمام امیال و تمام روایح و تمام طعوم و محیط این همه عالم است سخن نمی گوید . قیدی ندارد .

۳- این نفس من که درون قلب است از یک دانه برنج و حبه‌ی جو و دانه‌ی خردل و دانه‌ی کوچکتر است ، این نفس من که درون قلب است از زمین بزرگتر است از هوای محیط بزرگتر است از آسمان بزرگتر است و از این عوالم بزرگتر است .^۱

۴- حاوی تمام اعمال و تمام امیال و روایح و طعوم محیط کلیه‌ی این عالم است . سخن نمی‌گوید قید ندارد- این است نفس من درون قلب این است برهما پس عزیمت از اینجهان باو خواهم پیوست . هر که باین ایمان داشته باشد شکی نخواهد داشت- اینست آنچه ساندیلا میگفت - بلی ساندیلا !

بند پانزدهم

(جهان مانند گنجینه و پناهگاه است)

- ۱- گنجینه که فضایش هوای محیطست .
- تهش زمین است و هر گز فاسد نمیشود .
- گوشه‌هایش ستونهای آسمانست .
- روزنه‌ی بالایش آسمانست .
- این گنجینه حاوی ثروت است .
- همه چیز درون آن قرار دارد .

- ۲- ناحیه‌ی شرقی آن چمچه‌ی شرقی نام دارد .
 ناحیه‌ی جنوبی آن هم نیرومند نامیده میشود .
 ناحیه‌ی غربی آن ملکه نامیده میشود . ناحیه شمالی آن دارا نامیده میشود .
 باد بچه همین اقطار آسمانست . کسیکه میداند این باد بچه اقطار آسمانست
 به ماتم پسر گرفتار نمیگردد .
- « من اینجا میدانم این باد بچه اقطار آسمانست ، به ماتم پسر گرفتار نمی‌شوم »
- ۳- من به گنجینه عرفانی پناه می‌برم ، بااین ، بااین ، بااین .
 من به نفس پناه می‌برم ، بااین ، بااین ، بااین .
 من به (بهور) پناه می‌برم ، بااین ، بااین ، بااین !
 من به (بهواس) پناه می‌برم ، بااین ، بااین ، بااین !
 من به (سوار) پناه می‌برم ، بااین ، بااین ، بااین !
- ۴- وقتی گفتم به نفس پناه می‌برم- درواقع نفس عبارت از همه‌ی موجوداتست،
 پس به آن پناه بردم .
- ۵- پس آنگاه که گفتم به بهور پناه می‌برم ، آنچه گفتم این بود « من به این
 زمین پناه می‌برم به هوای محیط پناه می‌برم به آسمان پناه می‌برم . »
- ۶- پس آنگاه که گفتم به بهواس پناه می‌برم آنچه گفته بودم این بود : من
 به آتش پناه می‌برم به باد پناه می‌برم به آدمیته پناه می‌برم .
- ۷- پس آنگاه که گفتم به (سوار) پناه می‌برم آنچه گفتم این بود : من پناه
 می‌برم به ریگویدا ، به یجور ویدا ، به سامه ویدا ، این بود آنچه گفتم .^۱

بند شانزدهم

(زندگانی يك شخص رمزی است از قربانی سومه)

۱- براستی آدمی قربانی است . بیست و چهارسال اولش سومه افشانی است زیرا بحر گیتری بیست و چهارهجا دارد و سومه افشانی بامداد توأم با سرود گایتتری انجام میشود . (وسو)ها با این بخش قربانی پیوستگی دارند . براستی نفسهای حیاتی همان (وسو)ها هستند زیرا آنها هستند که همه چیز را ادامه میدهند .

۲- اگر در این دوره از زندگی بیماری باو رو دهد چنین گوید: «ای دمهای زندگی ای وسوها باشد که این مایع افشانی بامدادان من تا مایع افشانی نیمروز ادامه یابد . باشد که من قربانی کننده در حین دمهای زندگی از (وسو)ها منقطع نشوم» آنگاه برمیخیزد و از بیماری آزاد میگردد .

۳- اکنون چهل و چهار سال دیگر مایع افشانی نیمروز است زیرا بحر (تریشتب) چهل و چهارهجا دارد و مایع افشانی نیمروز با سرود تریشتب انجام میشود با این بخش قربانی (رودره)ها پیوستگی دارد . براستی دمهای زندگی (رودر)ها هستند زیرا آنها (در موقع رفتن) همه را سوگوار میسازند .

۴- اگر در این دوره زندگی بیماری باو عارض شود گوید: «ای دمهای زندگی ای رودرها باشد که این مایع افشانی نیمروز من تا مایع افشانی سوم ادامه یابد . نگذارید من قربانی کننده در وسط دمهای زندگی از رودرها منقطع شوم» آنگاه برمیخیزد و از بیماری آزاد میشود .

۵- اکنون چهل و هشت سال دیگر مایع افشانی سوم است زیرا بحر جغتی چهل و هشت هجا دارد و مایع افشانی سوم با سرود جغتی انجام میشود . (آدیتیه)ها با این بخش قربانی پیوستگی دارند . براستی دمهای حیاتی آدیتیه‌ها هستند زیرا آدیتیه‌ها

موقع رحلت همه چیز را با خود میبرند.^۱

۶- اگر درین دوره‌ی زندگی بیماری عارض شود و بگوید: «ای دمهای زندگی ای آدیتیه‌ها باشد که این مایع افشانی سوم من بیک زندگی طولانی امتداد یابد نگذارید من قربانی کننده در میانه دمهای زندگی از آدیتیه‌ها منقطع شوم» پس برمیخیزد و از بیماری رها میگردد.

۷- براستی این (مهیداسه ایتریه) میدانست و میگفت: «چرا در اینجا مرا با این بیماری گرفتار میسازی که من از آن نخواهم مرد» او صدوشانزده سال زندگی کرد. کسیکه این را بداند صدوشانزده سال عمر میکند.

بند هفدهم

۱- وقتی کسی گرسنه میشود و تشنه میشود و خوش نیست آن عیار تست از مراسم آمادگی برای تقدیس.

۲- وقتی کسی میخورد و مینوشد و خوش است به مراسم (اوپاسادا)^۲ می‌پیوندد.

۳- وقتی شخصی میخندد و میخورد و ازدواج میکند در آن صورت به نغمه و آواز می‌پیوندد.

۴- امساک، انفاق، صدق، بی‌زبانی، حق‌پرستی - اینها هستند ارمغانهایی برای روحانیان.

۵- بنابراین آنان می‌گویند: «اوتولید مثل خواهد کرد، اوتولید مثل کرده، آن تولد نوین اوست.» مرگ (پس از مراسم) واپسین غسل اوست.

۶- وقتی (گورا انگیراسه) این را به (کریشنه) پسر (دواکی) توضیح نمود در آن ضمن چنین شرح داد در صورتیکه خودش از شهوت مبرا شده بود: «شخص

باید در آخرین ساعت در این سه‌فکر پناه جوید : « شما غیر فانی هستید شما پابرجا هستید ، شما اساس زندگی هستید . »

در این باب این دو قطعه در ریگ‌ویدا آمده :

۷- از نخستین تخم بوجود می‌آیند .

روشنایی بامدادان را می‌بینند .

که بیشتر از آسمان میدرخشد

از تاریکی دور تادور

ما که بروشنائی برین می‌نگریم

بلی بروشنائی برین می‌نگریم

به (سوریا) خدایی از خدایان

رسیده‌ایم که نور برترین است .

بلی نور برترین است !

بند هیجدهم

(بره‌مای چهارگانه در فرد و در جهان)

۱- شخص باید عاقل را بعنوان برهما ستایش کند - این از نظر خویشتن .

اما از نظر خدایان شخص باید فضا را بعنوان برهما ستایش کند .

اینست دستور دوگانه از نظر خویشتن و از نظر خدایان .

۲- برهما چهار ناحیه دارد : يك ناحیه نطقست ، يك ناحیه نفس است . يك

ناحیه چشم است ، يك ناحیه گوش است - این از نظر خویشتن است .

اکنون از نظر خدایان - يك ناحیه آتش است ، يك ناحیه باد است ، يك ناحیه

آفتابست يك ناحیه اقطار آسمانست .

اینست دستور دو گانه از نظر خود و از نظر خدایان .

۳- حقیقت اینکه نطق يك قسمت چهارم برهماست . میدرخشد و با نور آتش (آگنی) شعله میزند . کسیکه این را بداند باشهرت وشکوه و نامداری در علم دین میدرخشد و برق میزند .

۴- حقیقت اینکه نفس يك چهارم برهماست . میدرخشد و با نور باو شعله میزند کسیکه اینرا بداند باشهرت وشکوه و نامداری در علم دین میدرخشد و برق میزند .

۵- حقیقت اینکه چشم يك قسمت چهارم برهماست . میدرخشد و با نور آفتاب شعله میزند کسیکه این را بداند باشهرت وشکوه و نامداری در علم دین میدرخشد و برق میزند .

۶- حقیقت اینکه گوش يك بخش چهارم برهماست . از نور اقطار آسمان میدرخشد و شعله میزند . کسیکه اینرا میداند باشهرت وشکوه و نامداری در علم دین میدرخشد و برق میزند .

بند نوزدهم

(تخم عالم تکوین)

۱- آفتاب برهماست - این است دستور . توضیح بیشتر آن (اینست) :

این جهان در آغاز فقط لاجود بود پس موجود شد . رشد کرد بيك تخم مبدل شد . مدت یکسال بماند . پس شکافته شد . یکی از پوستهای آن سیم شد یکی زر .

۲- آنچه سیم بود این زمین . آنچه زر بود آن آسمان شد . پردهی خارجی

کوهها شد . پردهی درونی ابر و مه شد . رگها رودها شدند . آنچه مایع بود آقیانوس

شد .

۳- اکنون آنچه از آن زاییده شد آن آفتابست . وقتی این زاییده شد فریادها و هرایها و تمام موجودات و آرزوها بسوی او برخاستند .

۴- کسیکه با علم باین آفتاب را بعنوان برهما می‌ستاید امکان هست که فریادهای خوش بسوی او بیاید و او را شاد کام بسازد . بلی او را شاد کام می‌سازد .

بخش چهارم

(دستورهایی درمکالمه)

بند اول

(داستان (جانشروتی) ^۱ و (ریکوا) ^۲ : باد و نفس به خود فرو میربایند)

۱- اوم! اکنون يك جاناشروتی بود نوهی جاناشروتی که خرج کن و سخاوت پیشه بود و غذای فراوان تهیه میکرد : همه جا آسایشگاهها ساخته بود و میگفت :
« مردم همه جا غذای مرا خواهند خورد »

۲- اکنون موقعی قوها شبانگاه به پرواز آمدند و يك قوبدیگری گفت آهای نزدیک بینی نزدیک بینی ! نور جاناشروتی نوهی جانا شروته مانند آسمان پخش شده آنرا مس^۳ مکن که سوخته خواهی شد .

۳- آنگاه آن یکی چنین جواب داد : بیا آن شخص کیست که ازو بحث میکنی آیا آن ریکواست که عرابه دارد ؟

خواهشمندم بگو ریکوا با عرابه اش چگونه است ؟

۴- همانطور که طاسهای کم به طاسهای برنده می‌بازند همانطور هم هر چه

نيكوکاران ميکنند همه بسوی او ميرود . من همين را درباب کسی هم ميگويم که علم او را داشته باشد .

۵- در اينموقع جاناشروتي نوهی جاناشروته اين را شنيد و چون برخاست به پيشخدمت خود گفت : طوری بامن حرف ميزنی که گویی من ريكوا باعرا به هستم ! خواهش مندم بگو ريكوا باعرا به اش چگونه است ؟

۶- همانطور که طاسهای پايين به طاسهای بالای برنده می رود همانطور هم آنچه موجودات خوبی ميکنند به اين شخص ميرود . هم اين را درباب کسی هم ميگويم که اين را ميداند .

۷- آنگاه پيشخدمت پس از کنجکاوی بر گشت و گفت «من پيدایش نکردم» آنگاه باو گفت : «او را جایی بجوی که برهما را ميجویند .»

۸- نزديکی مردمی رسيد که زیر عرابه‌ی پوست بدن خود را ميخاراند و گفت: «آقا خواهش دارم شما ريكوا مرد باعرا به ، هستيد؟» جواب داد بلی من همان هستم .

پس پيشخدمت باز گشت و گفت «پيدایش کردم .»

بند دوم

۱- آنگاه جاناشروتي نوهی جاناشروته ششصد گاو ويك گردن بند طلا ويك عرابه‌ی قاطر کش برداشت و نزد او رفت .
باو گفت :

۲- ای ريكوا اينك ششصد گاو واينك يك گردن بند طلا واينك يك عرابه‌ی قاطر کش - اکنون ای سرور من آن خدا را که توستایش ميکنی بمن هم بياموز!
۳- پس آن یکی باو چنین جواب داد : ای شودره گردن بند و عرابه با گاوها مال

تو باشد!

آن‌گاه جاناشروتی نوهی جاناشروته هزار گاو ویک گردن بندطلا ویک عربه قاطر کش توأم بادخترش برداشت و بسوی او آمد.

۴- آن‌گاه گفت: ای ریکوا اینک هزار گاو اینک یک گردن بندطلا. اینک یک عربه قاطر کش و اینک یک زن و اینک دهی که در آن زندگی، کنی پس سرورا خواهشمندم مرا بیاموز؟

۵- آن‌گاه (ریکوا) چهره‌ی مشارالیه‌ها را بسوی خودش بلند کرد و گفت: این گاوها را باخود آورده! (شودر) تو فقط با این چهره می‌توانی مرا بسخن و ادا کنی. - پس اینها دهاتی هستند که (ریکوا پرنه) نامیده میشود و او بمیل خودش میان مردم (مهاوریشه) زندگی میکرد.

آن‌گاه باو گفت:

بند سوم

۱- براستی باد بخود میر باید. راستی وقتی آتشی خاموش میشود بباد میرود وقتی آفتاب غروب میکند به باد میرود وقتی ماه غروب میکند به باد میرود.

۲- وقتی آب خشک میشود و از بین میرود به باد میرود زیرا در واقع باد همه‌ی اینها را به خود میر باید - اینک در باب خدایان.

۳- اما در باب خود شخص.

براستی نفس به خود میر باید - وقتی شخص می‌خواهد - نطق میرود به نفس، چشم میرود به نفس، گوش میرود به نفس، ذهن میرود به نفس، زیرا در واقع نفس همه چیز را به خود میر باید.

۴- براستی این دو بخود ربا هستند از خدایان: باد واز دمهای حیاتی: نفس.

۵- حالا وقتی بود (شوَنکہ کپیہ) و (ابی پرتارین کا کشسنی) غذا میخوردند یکی از طلاب دینی از آنها غذا خواست . ندادند .
۶- آنگاه گفت :

«یک خدا چهار موجود قوی را فرو برده

ای (کپیہ) حامی آن جهان کیست ؟

فانیان او را درک نمیکنند گرچه هست

در صور مختلف (ابی پرتارین)

راستی این غذا بصاحبش داده نشده»

۷- آنگاه (شوَنکہ کپیہ) بدین مناسبت گفت :

« ذات خدایان آفریدگار مخلوقات .

بادندانهای زرین میخورد ، واقعاً داناست

میگویند قدرت او واقعاً قدرتست .

آنچه او میخورد غذا نیست . و او خورده نمیشود .

ای طالب علم دین اینک آنچه مامیپرستیم - به او انفاق کنید ! »

۸- پس به اودادند .

این پنج و پنج دیگر ده میشود و آن بالاترین عدد طاس است . پس در هر طرف

بالاترین طاس یعنی غذاست . آن (ویراج) است که خورندهی غذاست اینهمه عالم

بواسطهی آن بوجود آمد . همهی جهان برای او بوجود میآید کسیکه اینرا بداند

خورندهی غذا میشود . بلی کسیکه اینرا بداند .

بند چهارم

(ستیا کامه درباب جهات چهار گانه برهما تعلیم می بیند)

- ۱- وقتی (ستیا کامه جابالا) ^۱ خطاب به مادرش گفت: خانم من میخواهم از طالب علوم دینی بشوم. خواهش دارم بگو من از چه خانواده‌یی هستم؟
- ۲- او باو گفت: عزیزم من نمیدانم تو از چه خانواده‌یی هستی. در جوانی که برای خدمتکاری این سو آن سومیر فتم تورا پیدا کردم پس نمیدانم از کدام خانواده هستی هر چند نام من جبلاست و نام تو (ستیا کامه) پس میتوانی خود را ستیا کامه جاباله بنامی.
- ۳- آنگاه نزد (هارید رومه ته گوتمه) ^۲ رفت و گفت: من میخواهم زندگی یک طالب علوم دینی را پیش گیرم و شاگرد شما باشم. آقا!
- ۴- آنگاه باو گفت: عزیزم خواهشمندم شما از چه خانواده‌یی هستید؟ پس گفت: آقا این را نمیدانم که از چه خانواده‌یی هستم. از مادرم پرسیدم. در جواب گفت: در جوانی که برای خدمتکاری زیاد اینسو آنسو میرفتم تو را پیدا کردم بنابراین نمیدانم از چه خانواده‌یی هستی. ولی نام من جبلاست و نام تو سیتا کامه جبلاست، آقا.
- ۵- آنوقت باو گفت «یک نابرهمن نمیتواند این را توضیح کند». عزیزم سوخت بیار من تورا بعنوان شاگردی می پذیرم. شما از راستی منحرف نشدید. پس از آنکه او را بعنوان شاگرد پذیرفت چهارصد گاولاغر وضعیف جدا کرد و گفت «عزیزم پشت سر اینها برو» وی در حالیکه آنها را می راند گفت «من با کمتر از هزار بر نمیگردم» پس چند سالی در بیرونها زندگی کرد تا اینکه شماره‌ی آنها هزار شد.

بند پنجم

۱- گاومیش باو خطاب کرد و گفت : ستیا کامه !

جواب داد : بلی آقا !

«عزیزم ما به هزار رسیده ایم مارا به خانه مرشد بردار»

۲- تا برای تو چهارم برهما را بگویم .

«بگو آقا»

آنگاه باو گفت : يك شانزدهم مشرق است يك شانزدهم مغربست يك شانزدهم جنوبست يك شانزدهم شمالست . عزیزم براستی این چهارم برهماست که مر کب است از چهار شانزدهم وموسوم به درخشش .

۳- کسیکه باعلم باین چهارم برهما را که مر کب از چهار شانزدهم است بعنوان درخشش می ستاید خود در این جهان درخشش میشود . آنگاه کسیکه این را بداند وچهارم برهما را مر کب از چهار شانزدهم بستاید بعنوان درخشش عوالم درخشان را بدست میاورد .

بند ششم

۱- آتش يك چهارم را بشما خواهد گفت .

آنگاه او فردای آنروز گاوها را براه انداخت، در آنجا که شب رسیدند آتش روشن کرد گاوها را بمیخ بست، سوخت گذاشت ودر مغرب آتش نشست رو بمشرق .

۲- آتش خطاب به او گفت : ستیا کامه !

جواب داد . بلی آقا

۳- عزیزم بگذار چهارم برهما را بشما بگویم .

بگوید ، آقا .

آنگاه باو گفت: يك شانزدهم زمین است، يك شانزدهم محیط است، يك شانزدهم آسمانست. يك شانزدهم اقیانوس است، عزیزم این براستی چهارم برهماست که مرکب از چهار شانزدهم و موسوم به بیکران است.

۴- کسیکه باعلم به این چهارم برهما را میستاید که مرکب از چهار شانزدهم و بیکرانست خود درین جهان بیکران میشود. کسیکه باعلم به این چهارم برهما را مرکب از چهار شانزدهم و بعنوان بیکران میستاید عوالم بیکران به دست میآورد.

بند هفتم

۱- يك قو يك چهارم را بشما خواهد گفت.

آنگاه او فردای آنروز گاوها را راه برد، و در آنجا که شب رسیدند، در آنجا آتش روشن کرد، گاوها را بمیخ بست و سوخت گذاشت و در مغرب آتش رو بمشرق نشست.

۲- يك قو بسوی او پرید و خطاب به او گفت: ستیاکامه!

حواب داد: بلی آقا!

۳- عزیزم بگذار يك چهارم برهما را به شما بگویم.
بگوید، آقا.

آنگاه به او گفت: يك شانزدهم آتش است، يك شانزدهم آفتابست، يك شانزدهم ماهست، يك شانزدهم برقست. عزیزم، براستی این يك چهارم برهماست که مرکب است از چهار شانزدهم و موسومست به نورانی.

۴- کسیکه باعلم به این چهارم برهما را مرکب از چهار شانزدهم بعنوان نورانی بستاید در جهان نورانی میشود. آنگاه کسیکه باعلم به این چهارم برهما را بعنوان نورانی مرکب از چهار شانزدهم بستاید، عوالم نورانی را بدست میآورد.

بند هشتم

۱- يك مرغابی يك چهارم را بشما خواهد گفت .

آنگاه او فردای آنروز گاوها را راه انداخت در آنجا که شب رسیدند آتش روشن کرد و گاوها را بهمیخ بست . سوخت گذاشت و خود در مغرب آتش رو بمشرق نشست .

۲- يك مرغابی بسوی او پرید و خطاب به او گفت : «ستیکامه!»
جواب داد بلی آقا!

۳- عزیزم بگذار چهارم برهما را بشما بگویم .
«بفرمائید ، آقا !»

آنگاه باو گفت : يك شانزدهم نفس است ، يك شانزدهم چشم است ، يك شانزدهم گوش است ، يك شانزدهم هوش است ، عزیزم این چهارم برهماست . که از چهار شانزدهم مر کبست و دارندهی پشتیبان نامیده میشود .

۴- کسیکه باعلم به این چهارم برهما را که مر کب از چهار شانزدهم است بعنوان دارندهی پشتیبان بستاید در این جهان دارای پشتیبان میگردد . آنگاه کسیکه باعلم به این چهارم برهما را مر کب از چهار شانزدهم بعنوان دارندهی پشتیبان بستاید ، عوالمی را که دارای پشتیبانند بدست میآورد .

بند نهم

۱- آنگاه اوبخانهی مرشد رسید . مرشد خطاب به او گفت : «ستیکامه!»

جواب داد : بلی آقا!

۲- عزیزم براستی شما مانند يك برهما شناس جلوه میکنید خواهش دارم

بفرمائید که شما را آموخته ؟

اظهار داشت : غیر از آدمیان . «ولی خواهش مندم به من بگویند»
 ۳- زیرا آقا من از آنان که مانند شما هستند شنیده‌ام علمی که از مرشدی
 آموخته شود بهترین وسیله‌ی وصول بمقصود است .
 آنگاه به او اطلاع داد . و در آن هیچ چیز حذف نشد ، بلی هیچ چیز حذف
 نشد .

بند دهم

(برهما زندگی ، نشاط و خلأ است)

- ۱- براستی (اوپا کوسالا-کاملینا) بعنوان شاگرد علم دین باستیکا ماجبالا
 میزیست . دوازده سال آتش روشنی او بعهده‌ی او بود . پس از آن با اینکه عادهً
 سایر شاگردان را اجازه میداد بخانه‌های خود بر گردند او را بمراجعت اجازه نداد .
- ۲- زنش به او گفت : شاگرد دینی نذر خود را انجام داده آتش‌ها را خوب
 مراقبت کرد . مگذار در تعلیم او آتش‌ها بر تو تقدّم جویند ، خودت او را تعلیم کن .
 ولی او بدون اینکه چیزی بگوید مسافرت کرد .
- ۳- آنگاه (اوپا کوسالا) بعلت بیماری از خوردن امتناع کرد .
 زن مرشد باو گفت شاگرد علم دین بخور ، چرا نمیخوری ؟
 آنگاه او گفت : در این آدم آرزوهای گوناگون و متعدد هست من پراز
 بیماریم ، نمیخواهم چیزی بخورم .
- ۴- آنگاه آتش‌ها بهم گفتند : شاگرد علم دین نذر خود را داده به ما خوب
 رسیدگی کرده بیاید او را تعلیم کنیم .
 آنگاه باو گفتند .
- ۵- «برهما زندگی است ، برهما نشاط است ، برهما خلأ است .»

آنگاه او گفت: « من میفهمم که برهما زند گيست . ولی نشاط و خلاء را نمیفهم . »
 آنها گفتند : نشاط در واقع همان خلأ است و خلأ در واقع همان نشاط است
 آنگاه به او زندگی و فضا را توضیح کردند .

بند یازدهم

(در آفتاب ، در ماه ، در برق و آتش و سایر اشياء فقط يك ذات است)

- ۱- پس آنگاه آتش خانه دار او را تعلیم کرد . زمین ، آتش ، غذا ، آفتاب (اشکال منند ، ولی) ذاتی که در آفتاب دیده میشود - من آنم بحقیقت من آنم ؟
- ۲- (آتش ها باهم میخوانند) « کسیکه این آتش را میداند و میستاید ، عمل شررا از خود رد میکند مالک جهانی میشود ، بعمر طولانی میرسد ، طول عمر پیدا میکند ، و اخلاف او پامال نمیشوند . هم در این جهان وهم در آن او را که این آتش را میداند و میستاید خدمت میکنیم . »

بند دوازدهم

- ۱- پس آنگاه آتش قربانی جنوب او را تعلیم کرد . « پدرا قطار آسمان ستاره ها ماه (اشکال منند . ولی) ذاتی که در ماه دیده میشود - من آنم بحقیقت من آنم »
- ۲- (آتش ها هم آواز) : « کسیکه این آتش را میداند و میستاید عمل شر را از خود دور میسازد . مالک عالمی میگردد بعمر کامل میرسد ، عمر زیاد میکند . اخلافش پامال نمیشوند هم در این جهان هم در آن او را که این آتش را میشناسد و میستاید یاری میکنیم . »

بند سیزدهم

- ۱- پس آنگاه آتش مشرقی او را تعلیم کرد. « نفس ، فضا ، آسمان ، برق (اشکال منند ولی) ذاتی که در برق دیده میشود - من آنم ، بحقیقت من آنم . »
- ۲- (آتشها هم آواز) « کسیکه میداند و این آتش را می ستاید عمل شر را از خود دور میسازد . مالک جهانی میگردد به عمر طولانی میرسد ، زیاد عمر میکند . اخلاف او پامال نمیشوند . هم در این جهان و در آن کسی را که میداند و آتش را میستاید خدمت میکنیم »

بند چهاردهم

- ۱- آنگاه اولی گفت : اوپه کوسالای عزیز شما این علم خودمان و علم روح را دارید ولی مرشد بشما راه را نشان خواهد داد .
- آنگاه مرشد باز آمد . مرشد خطاب به او چنین گفت : اوپه کوسالا !
- ۲- آنگاه او جواب داد : بلی سرور من !
- « عزیزم صورت تومانند شناسندهی برهما روشن است . خواهش دارم بگو که شما را تعلیم کرد ؟
- « استدعا میکنم ، که مرا تعلیم خواهد کرد ؟ » اینجا ظاهراً انکار کرد (بعد گفت) :
- « اینها که اکنون جلوه ای دارند جووردیگر جلوه میگردند ! » منظورش اشاره به آتشها بود .
- عزیزم خواهش دارم راستی آنها بشما چه گفتند ؟
- ۳- در جواب گفت : « این را » .
- بر راستی عزیزم آنها عالم هارا بشما گفتند . ولی من بشما چیزی خواهم گفت :

همانطور که آب ببرگ يك نیلوفر روان نمیشود همانطور هم عمل شر نزدیک بکسیکه این را بداند نمیشود .
 « آقا بفرمائید ؟ »
 آنگاه به او چنین گفت :

بند پانزدهم

- ۱- آن ذات که در چشم دیده میشود - آن نفس است . آن غیر فانی و بی ترس است ، آن برهماست . اگر کره‌ی صاف شده یا آب بریزند بکناره‌ها می‌رود .
- ۲- این رایگانه ساز مهر بانی مینامند زیرا تمام چیزهای دوست داشتنی باهم بآن می‌ایند . هر کس این را بداند تمام چیزهای دوست داشتنی باو می‌ایند .
- ۳- همچنین این آورنده‌ی کالا است زیرا همگی کالا می‌آورد . هر که این را بداند همه‌ی کالا را می‌آورد .
- ۴- اینهم آورنده‌ی روشنایی است زیرا در همه‌ی عوالم میدرخشد کسیکه این را بداند در همه عوالم میدرخشد .
- ۵- اکنون اینکه در باب چنان شخصی مراسم سوزاندن را اجرا کنند یا نه . آنها (یعنی مرده‌ها) به شعله‌ی آتش می‌روند و از شعله به يك روز و از روز به نیم ماه افزاینده و از نیم ماه افزاینده به شش ماه که ظرف آن آفتاب به شمال حرکت میکند و از ماهها به سال و از سال به آفتاب و از آفتاب به ماه و از ماه به برق . آنگاه شخصی است که غیر انسان است .
- ۶- او آنها را به برهما راهنمایی میکند . این است راه به خدا و به برهما . آنانکه اینگونه پیش می‌روند به وضع انسانی بر نمی‌گردند - بلی بر نمی‌گردند .

بند شانزدهم

(روحانی برهمن موقع قربانی قاعده‌ی خاموش است)

۱- برآستی آنکه در اینجا تطهیر میکند، قربانی است. برآستی وقتی او حرکت میکند این عالم را تطهیر میکند. چون موقع حرکت این همه عالم را تطهیر میکند پس او یک قربانی است. دو مسیر خرد و نطق است.

۲- از این دو روحانی برهمن باخرد خودیکی را میسازد. و روحانیان هتری. ادوریو و اودگتری^۱ با نطق آن یکی را میسازند.

در صورتیکه پس از آغاز دعای متناوب بامداد روحانی برهمن قبل از بیت واپسین مداخله کند.

۳- فقط یک مسیر میسازد. و آن یکی متروک میشود. همانطور که شخص یکپا در راه رفتن و یک عرابه^۲ یکچرخ در روانه شدن صدمه می‌بیند، قربانی او هم صدمه می‌بیند: و پس از صدمه قربانی، باقی قربانی هم صدمه می‌بیند و با قربانی کردن بزیان میفتد.

۴- اما در صورتیکه بعد از آغاز دعای متناوب صبحانه روحانی برهمن پیش از بیت واپسین قطع نکند، آنها هر دو مسیر را میسازند و آن یکی متروک نمیشود.

۵- همانطور که یک مرد دوپا در راه رفتن و یک عرابه با دوچرخ در روانه شدن استوار است همانطور هم قربانی او استوار است. و با قربانی کردن فایده میبرد.

بند هفدهم

(روحانی برهمن چگونه خطاها را توسط مراسم قربانی تصحیح میکند)

۱- آفریننده (پرجاپتی) روی عوالم خوابید در این مدت خوابیدن جوهرهای

آنها را بدر آورد : از خاک آتش و از هوای محیط باد و از آسمان آفتاب .

۲ - سپس روی آن سه الوهیت خوابید وردهای یجوس را از باد ، نغمه‌های سامن را از آفتاب .

۳ - سپس روی دانش سه گانه خوابید و در مدت خوابیدن عصاره‌های آنرا استخراج کرد : از ایبات ریگ (بهور) و از اوراد یجوس (بهواس) و از نغمه‌های سامن (سور)^۱ .

۴ - پس اگر بمناسبت ایبات ریگ زیانی حاصل آید شخص باید در آتش صاحبخانه رسم مایع افشانی بعمل آورد و کلمات «بهور» و درود را بگوید . پس با عصاره‌ی ایبات ریگ و با نیروی ایبات ریگ میتواند زیان نسبت به ایبات ریگ قربانی را جلوگیری کند .

۵ - گذشته از این اگر بمناسبت ورد یجوس زیانی عارض شود شخص باید یک مایع افشانی به آتش جنوبی کند و کلمات بهواس درود ! را بگوید . پس با عصاره خود اوراد (یجوس) با نیروی اوراد یجوس از زیان نسبت به اوراد قربانی یجوس جلوگیری خواهد کرد .

۶ - گذشته از این اگر بمناسبت اوراد سامن زیانی عارض شود ، شخص باید به آتش مشرق مایع افشانی کند و کلمات سور ، درود ! را بگوید . پس با عصاره‌ی خود نغمه‌های سامن با سیر نغمه‌های سامن از زیان نسبت به نغمه‌های قربانی سامن جلوگیری خواهد کرد .

۷ - همانطور که شخص طلارا بانمک کفشیر^۲ صاف میکند و نقره را باطلا و روی را با نقره و سرب را با روی و برنج را با سرب و چوب را با برنج یا چرم .

۸ - همینطور با نیروی آن عوالم آن مقدسین آن دانش سه گانه ، شخص

میتواند زیان به قربانی را جلو گیری کند برآستی آن قربانی که در آن يك روحانی برهمن باشد و این را بداند شفا می‌یابد .

۹ - برآستی آن قربانی مایل به شمال است که در آن روحانی برهمن باشد که این را میداند ، برآستی درباب برهمنی که این را میداند این سرود آمده :

هر سو او خود را برگرداند

انسان معمولی همان سو میرود

تنها روحانی برهمن است

که قربانی را مانند سگی می‌پاید

برآستی روحانی برهمن که این را میداند قربانی را و بانی قربانی را و تمام روحانیان را پیاس میکند . پس شخص باید کسی را روحانی برهمن خود قرار دهد که این را میداند نه کسی را که این را نمیداند - بلی نه کسی را که این را نمیداند .

بخش پنجم

(در باب نفَس و روح و روح کلّی)

بند اول

(رقابت پنج عمل جسمانی و برتری نفَس)

۱- اوم! برآستی کسیکه برترین و بهترین را بشناسد خود برتر و بهتر میشود .

برآستی نفَس برترین و بهترین است .

۲ - برآستی کسیکه عالیترین را بشناسد خود عالیترین میشود برآستی نطق

عالیترین است .

- ۳ - براستی کسیکه زمینهای استوار را میداند هم درین جهان وهم دردیگری زمینهای استوار دارد . چشم براستی يك زمینهای استوار است .
- ۴ - براستی کسیکه کامیابی را میداند در آرزوهای انسانی و آسمانی هر دو بکام میشود . گوش براستی کامیابی است .
- ۵ - براستی کسیکه اقامتگاه را بشناسد او اقامتگاه مردم خود میشود . خود براستی اقامتگاهست .
- ۶ - اکنون نفسهای حیاتی بین خود درباب برتری خود مباحثه کردند که هر يك میگفت «من برترم» «من برترم» .
- ۷ - آن نفسهای حیاتی رفتند نزد پدر آفریدگار و گفتند «ای بزرگوار کدام يك از ما برتر است ؟»
- او با آنها گفت : یکی میان شما برتر است که چون از بدن بیرون رود بدن بجائی افتد که گوئی در بدترین حالت آن برترین شماست .
- ۸ - نطق بیرون رفت و پس از یکسال توقف در خارج برگشت و گفت : «بدون من چگونه بودید ؟»
- «مانند لاله بدون حرف زدن ، ولی با نفس نفس میکشیدیم با چشم میدیدیم با گوش میشنیدیم و با خود فکر میکردیم ...»
- پس نطق وارد شد .
- ۹ - چشم بیرون رفت . و پس از سالی توقف در خارج برگشت و گفت «بی من چطور بودید ؟»
- «مانند کورها نمیدیدیم ولی نفس میکشیدیم و با نطق حرف میزدیم و با گوش میشنیدیم و با خرد فکر میکردیم»
- پس چشم وارد شد .

- ۱۰ - گوش بیرون رفت و پس از سالی توقف در خارج باز آمد و گفت: «بی من چگونه توانستید زندگی کنید؟»
- «مانند کرها نمی‌شنیدیم. ولی نفس میکشیدیم و با نطق حرف میزدیم و با چشم میدیدیم و با خرد فکر میکردیم.»
- پس گوش وارد شد.
- ۱۱ - خرد رفت و پس از یکسال توقف در خارج برگشت و گفت: «بی من چگونه توانستید زندگی کنید؟»
- «مانند بی‌خردان، بدون فکر، ولی نفس میکشیدیم. با نطق حرف میزدیم با چشم میدیدیم. و با گوش می‌شنیدیم.»
- پس خرد وارد شد.
- ۱۲ - اکنون که نفس میخواست بیرون رود مانند اسبی خوب که ممکنست میخهای پابندهای خود را بر کند نفس‌های دیگر را بر کند و همگی سوی او آمدند و گفتند:
- «ای سرور ما، بمان شما بزرگ ما هستید. بدر نروید!»
- ۱۳ - آنوقت نطق به او گفت: اگر من بسیار عالی هستم شما هم بسیار عالی هستید! آنگاه چشم به او گفت: اگر من زمینه‌ای استوار هستم همانطور شما زمینه‌ی استواری هستید.
- ۱۴ - آنگاه گوش به او گفت: اگر من کامیابی هستم همانطور هم شما کامیابی هستید.
- آنگاه خرد به او گفت: اگر من اقامتگاهم همانطور شما اقامتگاهید.
- ۱۵ - برآستی آنها را «نطقها» و «چشمها» و «گوشها» و «خردها» نمی‌نامند بلکه آنها را نفسها می‌نامند زیرا نفس حیات همه‌ی اینها است.

بند دوم

۱ - گفته میشود: غذای من چیست؟

در جواب گفتند: «آنچه در اینجا هست حتی برای سگها و مرغها». پس این برآستی غذای نفس است. برآستی نام واضح همان نفس است. برآستی درباره‌ی کسیکه این را میداند چیزی که غذا نباشد نیست.

۲ - گفته میشود: رخت من چیست؟

در جواب گفتند: «آب».

برآستی موقعیکه مردم بخوردن آغاز میکنند آنرا (یعنی نفس را) با آب میپوشانند هم قبلاً هم بعداً. آن بدریافت رخت عادت دارد و برهنه نیست.

۳ - وقتی سستیه‌کاما جبالا اینرا به (گشروتی و یگر پدیه) گفت هم چنین گفت:

اگر هم کسی اینرا بیک ساقه‌ی خشکیده بگوید شاخهایی در آن بوجود می‌آید و بر گهائی سبز میشود.

(مشروب مخلوط دعا برای رسیدن به بزرگی)

۴ - اکنون اگر کسی بخواهد بزرگ بشود شب ماه نو مراسم مقدماتی تقدیس

انجام میدهد و شب ماه بدر مشروبی مخلوط از انواع گیاهها با دوغ و عسل میسازد. آنگاه با این سخنان:

« درود به بزرگترین و بهترین » يك مايع افشانی کره‌ی آب شده به آتش

میکشد و زیادی آنرا به مشروب می‌ریزد.

۵ - «درود به عالیترین» با این سخنان يك مايع افشانی کره‌ی آب شده به آتش

میکند و زیادی آنرا به مشروب می‌ریزد.

« درود به زمینهای استوار» با این سخنان يك مايع افشانی کره‌ی آب شده

به آتش انجام میدهد و بقیه را به مشروب میریزد.

«درود به اقامتگاه» با این سخنان يك مایع افشانی کرده‌ی آب شده به آتش انجام می‌دهد و بقیه را به مشروب می‌ریزد .
 ۶- آنگاه عقب می‌خزد (از آتش) و مشروب را در گودی کف دست بر میدارد و زمزمه میکند :

«تو بنام همانی زیرا همه‌ی این جهان از آن توست . زیرا مقدم و عالی هستی پادشاه و سرور هستی باشد او مرا به شهرت و ریاست و شاهی و سروری برساند . باشد که من همه‌ی اینها باشم .»

۷- پس بر آستی با این بیت از (ریگ) در هر مصرعی جرعه‌ای می‌نوشد :

غذائی که از خدای (سویتی) است

در این موقع يك جرعه می‌نوشد .

«آنها ما برای خودمان ترجیح میدهم»

در این موقع يك جرعه می‌نوشد .

«غذای بهتر و لذت بخش»

در این موقع يك جرعه می‌نوشد .

«باشد که نیروی عطا کننده بدست آوریم»

در این موقع يك جرعه می‌نوشد .

۸- پس از پاك كردن ظرف یا پیااله‌ی مشروب بسوی مغرب آتشی یاروی پوستی

یاروی خاک ساده می‌خواهد و صدای خود را ضبط میکند و کف^۱ نفس میکند .

۹- در این باب ابیات ذیل آمده :

اگر ضمن مراسمی که برای حاجت بجا می‌آید .

کسی زنی را در خواب ببیند .

ممکنست در آن موفقیتی یابد .

در آن نمایش خواب او .
در آن نمایش خواب او .

بند سوم

(سیر روح در حلول ثانوی خودش)

- ۱- (شوتا کتو آرونیه)^۱ دریک انجمن (پنجهله)^۲ ها شرکت کرد. آنگاه (پروانه جیبالی)^۳ به او گفت «ای جوان پدرت تو را تعلیم داد؟»
- «آری تعلیم داد آقا»
- ۲- آیا میدانی مخلوقات بسوی چه پیش میروند؟
- نه، آقا.
- «آیا میدانی چگونه آنها بر میگردند؟»
- نه، آقا.
- آیا حد فاصل دو راه را میدانی که یکی بسوی خدایان میرساند و دیگر بسوی نیاکان؟
- «نه، آقا»
- ۳- آیا میدانی چرا آنجهان پر نمیشود؟
- «نه، آقا»
- «آیا میدانی چطور که در مایع افشانی پنجم آب صدای انسان میدهد؟»
- «نه خیر آقا»
- ۴- «پس بفرمایید چطور بود در باب خود گفتید که تعلیم دیده‌اید؟ واقعاً چطور میشود کسیکه این چیزها را نداند در باب خودش بگوید که تعلیم دیده؟»

پس او ملول شد و نزد پدرش رفت و آنگاه به او گفت «آقا حقیقت اینک‌ه‌شما بدون تعلیم من به من گفتید شما را تعلیم کردم»

۵- شخصی از خاندان شاهزادگان از من پنج سؤال پرسید و من حتی یکی را هم نتوانستم بیان کنم.

آنگاه او (یعنی پدر) گفت: چنانکه شما آنها را اینجا به من گفتید من هم هیچیک از آنها را نمیدانم. اگر آنها را میدانستم چطور ممکن بود بشمانگویم؟

۶- آنگاه (گوتمه) به کاخ شاهی رفت و چون وارد شد مورد توجه واقع گشت. آنگاه فردای آنروز باز به دربار رفت آنگاه (شاه) به او گفت: «گوتمه محترم میتوانی برای خود از نعمت دنیا انتخاب کنی»

آنگاه او گفت «پادشاهها ثروت انسانی از آن تو باشد سخنی که شما در پیش آن جوان گفتی همان را به من بگو.»

پس ناراحت شد.

۷- پس باو فرمان داد و گفت: «کمی صبر کن»

آنگاه گفت: ای گوتمه در باب آنچه بمن گفتی این علم پیش از شما به هیچ برهمنی نیامده بنابراین در همه‌ی عوالم حکم باطبقه (خشت‌ریه) بوده پس باو گفت:

بند چهارم

۱- ای گوتمه برآستی آنجهان يك آتش قربانی است. در اینصورت آفتاب سوخت است و اشعه نور دود است و روز شعله است و ماه زغالست و ستاره‌ها شراره‌ها هستند.

۲- در این آتش خدایان ایمان میبخشند و ازین مایع افشانی (سومه^۱) پادشاه

بر میخیزد.

بند پنجم

- ۱- ای گوتمه برآستی ابر باران آتش قربانی است . در اینصورت باد سوخت آنست، مه دود آنست، برق شعله‌ی آن است، رعد زعالست، تگرگ شراره‌های آنست.
- ۲- در این آتش خدایان (سومه) پادشاه را میبخشند . از این مایع فشانی باران بر میخیزد .

بند ششم

- ۱ - ای گوتمه برآستی زمین یک آتش قربانی است . در اینصورت سال سوخت آنست، فضا دود است، شب شعله است، اقطار آسمان زغالست، اقطار فاصله‌ی آسمان شراره‌ها هستند .
- ۲ - در این آتش خدایان باران می‌بخشند . از این مایع فشانی غذا بر میخیزد.

بند هفتم

- ۱ - ای گوتمه برآستی انسان یک آتش قربانی است . در اینصورت نطق سوخت است ، نفس دود است ، زبان شعله است، چشمها زغالست ، گوش شراره‌هاست .
- ۲ - در این آتش خدایان غذای می‌بخشند . از این مایع فشانی نطفه بر میخیزد

بند هشتم

- ۱ - برآستی ای گوتمه زن آتش قربانی است ...
- ۲ - در این آتش خدایان نطفه می‌بخشند و از این مایع افشانی جنین پیدا میشود .

بند نهم

۱ - اینک در واقع در پنجمین قربانی آب دارای صدای انسانی میشود . پس از آنکه او بمدت ده ماه یا هر مدتی که نطفه در پرده پوشانیده است درون میخوابد آنگاه زاییده میشود .

۲ - پس از تولد همان مدت که طول عمر دارد زندگی میکند . پس از مرگی او را میبرند بمکان معینی برای آتشی که در واقع از آن آمده بود که از آن برخاسته بود .

بند دهم

۱ - بنابراین آنانکه اینرا میدانند نیز آنانکه در جنگل عبادت میکنند و عقیده دارند که « ایمان درامساك است » بسوی آتش میگذرند و از آتش به روز و از روز به نیم ماهه قمر افزاینده و از نیم ماه قمر افزاینده به شش ماه که ظرف آن آفتاب به سوی شمال حرکت میکند .

۲ - از آن ماهها به سال و از سال به آفتاب و از آفتاب به ماه و از ماه به برق . در آنجا شخص است که غیر بشر است . او آنان را به برهما راهنمایی میکند . این راهی است که به خدایان هدایت میکند .

۳ - اما آنانکه در روستا اعتقاد به قربانی را و ثواب و صدقه را احترام می گزارند آنان به دود مبدل میشوند و ازدود به شب و از شب به نیمه دوم ماه و از نیمه دوم ماه به شش ماه که ظرف آن آفتاب بسوی جنوب حرکت میکند اینها بسال نمیرسند .

۴ - از آن ماهها بجهان نیاکان و از جهان نیاکان به فضا و از فضا به ماه . آن (سومه) پادشاه است . آن غذای خدایان است خدایان آن را میخورند .

۵ - پس از آنکه تا مدتی که (از کارهای خوب آنها باقی مانده باشد) در آنجا اقامت میکنند آنگاه از همان مسیری که آمدند باز میگردند به فضا و از فضا به باد .

شخص پس از بادشیدن دود میشود و پس ازدود شدن مه میشود .

۶ - پس از مه شدن ابر میشود و پس از ابر شدن فرومیبارد . و در اینجا بصورت برنج و جو و گیاهها و درختها و بوته‌های کنجد و باقلی بوجود می‌آیند . پس از این واقعاً و بحقیقت ابراز وجود دشوار است . زیرا فقط وقتی که آنرا بشکل غذا میخورد و آنرا بشکل نطفه افزاز میکند رشد بیشتر میکند .

۷ - بنابراین کسانی که در اینجا رفتار مطبوع دارند برآستی امکان دارد که به رحم مطبوع داخل شوند یا رحم یک برهمن و یا رحم یک خستریه^۱ و یا رحم یک ویشیه^۲ . ولی آنانکه در اینجا رفتار فاسد دارند امکان دارد به رحم فاسد داخل شوند یا به رحم سگ و یا به رحم خوک و یا به رحم یک مردود .

۸ - ولی مخلوقات کوچک (که درباره‌ی آنها گفته شده) « برای و بمیر » در هیچیک ازین راهها نیستند بلکه آنها یک وضع سوم دارند .

واز این جهت است که آنجهان پر نمیشود . پس شخص باید خود را بیاید .
شعر زیرین مربوط به اینست :

غار تگر طلا و نوشابه خور .

حمله‌ور به خوابگاه یک معلم و کشنده‌ی برهمن .

این چهار شخص در ترازو پایین میروند .

و پنجمی کسیست که با آنان همکاری میکند .

۱۰ - ولی کسیکه اینک این پنج تن را بشناسد آلوده به گناه نیست گرچه با آنان معاشرت کند . کسیکه این را بداند پاک و نظیف و دارای جهان پاک خواهد بود . بلی کسیکه اینرا بداند .

بند یازدهم

(روح کلی)

۱ - پرچیناشالا اوپه منیاوه ستیه یجنه پاولوشی ، ایندر دیومنه بها لاوپه ،
جنه شر کر کستیا ، و بودیله اشوترشوی .

- این خانه دارهای بزرگ که در آیین مقدس از علما هستند با هم گرد آمدند
و اندیشیدند که : آیا نفس ما کیست ، برهما چیست ؟

۲ - آنگاه بین خود موافقت نمودند : « آقایان برآستی اودالکه آرونی در
اینجا درست یک نفس کلی (اتمن) را مطالعه میکنند بیاید پیش او برویم .
۲- پس پیش اورفتند .

۳ - آنگاه آنان با او موافقت کردند (که گفت) : « این خانمان داران بزرگ
که در آیین دینی دانشمندند از من پرسش خواهند کرد . ممکنست من نتوانم در
هر باب به آنان جواب دهم بهتر است آنان را به یکی دیگر راهنمایی کنیم . »

۴ - آنگاه به آنان گفت : « آقایان برآستی اشوپتی کیکیه همین نفس کلی
را مطالعه میکنند ، بیاید پیش او برویم . »
آنگاه پیش اورفتند .

۵ - آنگاه که آنان وارد شدند او چندین بار به آنان توجه نشان داد .
اودر واقع کسی بود که موقع برخاستن توانست چنین گوید :

« در قلمرو من دزد نیست ،
زبونی نیست ، میخواره نیست ،
نه بی پرستشگاه است نه نادان ،

نه مرد بی عفت هست ، نه زن بی عفت »

براستی آقایان من درصدد انجام یک قربانی هستم . هر هدیه بزرگی که به هر روحانی خواهم داد بهمان اندازه بشما خواهم داد آقایان بمانید اینجا آقایان .

۶ - آنگاه آنان گفتند : « هر کس به هر موضوعی علاقه دارد و در واقع در آن باب باید صحبت کند . شما درست این نفس کلی را میدانید . اورا بما بفرمایید .

۷ - آنگاه به آنان گفت : « فردا جواب خواهم داد » آنگاه آنان فردا در حالیکه سوخت در دست داشتند باز آمدند . پس بدون اینکه آنان را بصورت شاگردان خود بپذیرد به آنان چنین گفت :

بند دوازدهم

۱ - اوپه مانیا ، شما که را بنام نفس (اتمن) ستایش میکنید ؟
او گفت پادشاهها بحقیقت آسمان را .

« براستی نفس کلی آن درخشنده مشعشع است که شما بنام اتمن ستایش میکنید . بنا بر این است که در خانوادهی شما دیده میشود که عصاره ی (سومه) رامیگیرند و همیشه میگیرند . »

۲ - شما غذا میخورید ومی بینید آنچه لذت دارد . او غذا میخورد ومی بیند آنچه لذت دارد . در خانواده کسی که او نفس کل را ستایش میکند علم دین برتری دارد . ولی او گفت : این فقط سرّ اتمن است . اگر شما نزد من نمی آمدید سر شما از تن جدا میشد !

بند سیزدهم

۱ - آنگاه به (ستیجنه پاولوشی) گفت : ای (پراسینه یو گیه) که را بنام نفس کلی ستایش میکنی ؟
گفت : بحقیقت آفتاب را ای پادشاه و سرور من !

«نفس کلی بر استی آن ذات متنوع است که شما بنام اتمن ستایش میکنید . بنا بر این بسیاری چیزهای گوناگون دیده میشود ، در خانوادهی شما دیده میشود . (مانند) گردونه‌ای که با قاطر کشیده میشود و کنیز و گردن بند . شما غذا میخورید و آنچه را که لذیذ است می‌بینید . او غذا میخورد و آنچه را که لذیذ است می‌بیند . در خانوادهی کسیکه نفس کلی را میستاید علم دین برتری دارد . ولی آن فقط چشم نفس است . اگر شما پیش من نمی‌آمدید کور میشدید .

۱ - آنگاه به (ایندردیومنه بهالایوبه) گفت : (ای ویا گر پدیه) ! شما که را بنام اتمن ستایش میکنید ؟

گفت : « ای پادشاه سرور ، بحقیقت باد را » .

نفس کلی بر استی همانست که راههای گوناگون دارد که شما آنرا بعنوان اتمن ستایش میکنید . بنابراین اخلاف شما از راههای گوناگون بشما می‌آیند ، وصفهای عرابها از راههای گوناگون پشت سر شما می‌آیند .

۲ - شما غذا میخورید . شما چیزهای خوش آینده می‌بینید . او غذا میخورد .

او چیزهای مطبوع می‌بیند در خانوادهی کسیکه آن نفس کلی را تقدیس میکند علم دین برتری دارد .

ولی آن فقط نفس اتمن است . « اگر پیش من نمی‌آمدید نفس شما شمارا ترك میگفت . »

بند پانزدهم

۱ - آنگاه او به جنا گفت : (شر کر کشیه) شما که را به سمت اتمن ستایش

می‌کنید ؟

- « بحقیقت سرورا پادشاه ، فضا را » .

- «براستی اتمن جهانی منبسط است که آنرا بصورت نفس کلی ستایش میکنید. بنا براین شما با اخلاف و ثروت خود منبسط هستید.»

۲ - شما غذا میخورید شما چیزهای مطبوع میبینید. او غذا میخورد. او چیزهای مطبوع میبیند در خانواده‌ی کسیکه آن نفس کلی را می‌ستاید علم دین برتری دارد.

ولی آن فقط بدن اتمن است «اگر پیش من نمی‌آمدید تن شما پاره پاره میشد.»

بندشانزدهم

۱ - آنگاه به (بودیلا اشو ترشوی) گفت: (ویه گراپادیه) ! شما که را بعنوان اتمن ستایش میکنید؟

گفت: «سرورا، پادشاهها! بحقیقت آب را.»

«نفس کلی براستی آن ثروتی است که شما بنام اتمن ستایش میکنید پس شما متمول و در افزایش هستید.»

۲ - شما غذا میخورید شما آنچه را که مطبوعست می‌بینید. او غذا میخورد. او آنچه را که مطبوعست می‌بیند. در خانواده‌ی کسیکه آن نفس کلی را ستایش میکند علم دین برتری دارد.

ولی آن فقط مثانه‌ی اتمن است. «اگر پیش من نیامده بودید مثانه‌ی شما میترکید!»

بند هفدهم

۱ - آنگاه به (اودالکه آرونی) گفت: «گوتمه شما که را بعنوان اتمن ستایش میکنید؟»

گفت: «سرورا، پادشاهها، بحقیقت زمین را».

– نفس کلی بر استی آن پشتیبانست که شما بنام اتمن ستایش میکنید بنا بر این شما با اولاد و گله پشتیبانی میشوید.

۲– «شما غذا میخورید. شما آنچه را که مطبوعست می بینید. او غذا میخورد و آنچه را که مطبوعست می بیند. در خانوادهی کسیکه آن نفس کلی را ستایش میکند علم دین برتری دارد.

ولی آن فقط پای اتمن است اگر پیش من نیامده بودید پای شما از بین رفته بود!»

بند هیجدهم

۱– آنگاه او بانان چنین گفت: «بر استی و در واقع شما غذا میخورید و نفس کلی را مانند اینکه يك موجود جداگانه است تصور میکنید ولی کسیکه این نفس کلی را که در يك وجبی قیاس میشود – و آن باید در تفکر نفس قیاس شود – ستایش میکند آن کس در همه‌ی عوالم در تمام موجودات در تمام نفوس غذا میخورد.»

۲– در واقع (آسمان) درخشان روشن سر آن نفس کلی است. (آفتاب) متنوع چشم آنست، آنچه مسیرهای گوناگون دارد (یعنی باد) نفس اوست. آنچه منبسط است (یعنی فضا) جسم اوست. ثروت (یعنی آب) بحقیقت مثانه‌ی اوست.

پایگاه (یعنی زمین) بحقیقت پای اوست. میدان قربانی بحقیقت سینه‌ی اوست. گیاه قربانی موی اوست. آتش (گارهه پتیه) قلب اوست. آتش (آنوهاریه پچنه) عقل اوست و آتش (آهونیه) دهان اوست.

بند نوزدهم

(قربانی عرفانی آگنی هوره در نفس خود آدمی)

۱ - پس اولین غذا که شخص بآن برسد باید اهداء شود . اولین قربانی که میدهد با این (ذکر) تقدیم شود : « درود بر نفس پرانه » آنگاه نفس پرانه راضی خواهد بود .

۲ - چون نفس پرانه راضی است چشم هم راضی است چون چشم راضی است آفتاب راضی است . چون آفتاب راضی است آسمان راضی است . چون آسمان راضی است آنچه در قلمرو آسمان و آفتابست راضی است . توأم با رضای آنها او هم با اولاد و دواب و غذا و جلوه‌ی صحت و برتری در علم دین راضی است .

بند بیستم

۱ - آنگاه قربانی دوم را که میخواهد اهداء کند با این (ذکر) کند : « درود به نفس ویانه » نفس ویانه راضی است^۱ .

۲ - چون نفس ویانه راضی است گوش راضی است . چون گوش راضی شد ماه راضی است . چون ماه راضی شد اقطار آسمان راضی است . چون اقطار آسمان راضی شد آنچه که در قلمرو اقطار آسمان و ماه است راضی است . توأم با رضای آنها او هم با اولاد و دواب و غذا و جلوه‌ی صحت و برتری در علم دین راضی است .

بند بیست و یکم

۱ - آنگاه قربانی را که اهداء میکنند با این (ذکر) میکنند : « درود به نفس ایانه »^۲ .

۲ - چون نفس ویرانه راضی شد نطق راضی است . چون نطق راضی شد آتش راضی است . چون آتش راضی شد زمین راضی است . چون زمین راضی شد آنچه در قلمرو زمین و آتش است راضی است و توأم با رضای آنها اوهم با اولاد و دواب و غذا و جلوه‌ی صحت و برتری در علم دین راضی است .

بند بیست و دوم

۱ - آنگاه که قربانی چهارم را تقدیم میدارد با این (ذکر) تقدیم بدارد :
« درود به نفس » سمانه نفس سمانه راضی میشود .
۲ - چون نفس سمانه راضی شد عقل راضی است . چون عقل راضی شد خدای باران (پرجنیه)^۱ راضی است . چون خدای باران راضی شد . برق راضی است . چون برق راضی شد آنچه در قلمرو خدای باد و برق است راضی است . توأم با رضا در این باب اوهم با اولاد و دواب و غذا و جلوه‌ی تندرستی و برتری در علم دین راضی میشود .

بند بیست و سوم

آنگاه که قربانی پنجم را تقدیم میکند ، با این (ذکر) تقدیم کند : « درود به نفس اودانه »^۲ . پس نفس اودانه راضی میشود .
۲ - چون نفس اودانه راضی شد باد راضی است . چون باد راضی شد فضا راضی است . چون فضا راضی شد آنچه در قلمرو باد و فضا است راضی است . توأم با رضا در آن باب اوهم با اولاد و دواب و غذا و جلوه‌ی تندرستی و برتری در علم دین راضی خواهد شد .

بند بیست و چهارم

- ۱ - اگر کسی قربانی (آتش) آگنی هوتره^۱ تقدیم کند بدون دانستن این - در آن صورت ما ندانست که زغالهای مشتعل را کنار کند و تقدیمی را بخاکستر بریزد.
- ۲ - ولی اگر کسی قربانی (آگنی هوتره) را با علم به این تقدیم دارد، قربانی او در تمام عوالم در تمام موجودات در تمام نفوس بعمل آمده .
- ۳ - همانطور که نوک نی که به آتش نهند میسوزد همانطور هم تمام مفسد او که (آگنی هوتره) را تقدیم میدارد بشرطیکه بداند سوخته میشود .
- ۴ - بنابراین کسیکه اینرا میداند پس ماندهها را حتی به یک مردود اهدا کند همان در نفس کلی او اهداء خواهد شد . در این باب شعر زیرین آمده :
 همانطور که کودکان گرسنه فرا می نشینند .
 در اینجا در پیرامن مادر خویش ،
 همانطور که کلیه‌ی موجودات فرا می نشینند .
 در پیرامن قربانی آگنی هوتره .

بخش ششم

(تعلیم شوتا کتو بواسطه‌ی اودالکه در باب کلید همه‌ی دانش‌ها)

بند اول

(تکامل سه گانه عناصر و انسان از نخستین هستی یگانه)

- ۱- اوم ! اکنون شوتا کتو آرونیه بود و پدر او به او گفت :
 زندگی یک طالب علم دین را پیشه کن عزیزم بر استی از خانواده‌ی ما ناخواسته‌ی

(ویداها) وجود ندارد که بحکم پیوستگی برهمن باشد .

۲- آنگاه او در سن دوازده شاگرد شد و با آموختن تمام ویداها در سن بیست و چهار باز گشت در صورتیکه مغرور بود و خود را دانشمند و مقتدر تصور میکرد .

۳- آنگاه پدرش به او گفت : عزیزم شوتاکتو چون اکنون شما مغرورید و خود را دانشمند میدانید و مباهی هستید آیا پرسیدید از آن تعلیم که بواسطه‌ی آن آنچه شنیده نشده شنیده میشود و آنچه تصور نشده تصور میشود و آنچه فهمیده نشده فهمیده میشود؟

- خواهشمندم آقا بفرمائید آن تعلیم چیست؟

۴- عزیزم همانطور که بایک پارچه گل آنچه از گل ساخته شده دانسته میشود. کیفیت ظاهری فقط یک تعین لفظی و نامست و حقیقت همان «کل» است .

۵- همانطور که عزیزم بایک زینت مسی هر چیز مسی شناخته میشود- تغییرات فقط تعین لفظی است نامست و اقعیت فقط «مس» است .

۶- همانطور که عزیزم بایک گاز انبر میخ هر چیز آهنی شناخته میشود - تغییرات فقط لفظی است، نامست، و اقعیت همان آهن است همانطور هم عزیزم آن تعلیم است.

۷- برآستی آن مردان محترم اینرا نمیدانستند زیرا اگر دانسته بودند چرا بمن نمیگفتند؟ پس شما بزرگوارا به من بگوئید .

جواب داد : عزیزم چنان باد .

بند دوم

۱- عزیزم در آغاز این جهان فقط یک وجود بود و دومی نداشت . درست

است بعضی مردم میگویند : «در آغاز این جهان فقط لاوجود بود یکی بدون دومی،

از آن لاجود وجود حاصل گشت .»

۲- ولی عزیزم برآستی این از کجا امکان داشت ؟ «چطور ممکن بود وجود از لاجود حاصل شود ؟ بالعکس عزیزم در آغاز این جهان فقط وجود بود یکی بدون دومی .»

۳- من پیش خود اندیشیدم : « کاش متعدد بودم بگذار تولید مثل کنم !» پس حرارت فرا آوردم . آن حرارت با خود اندیشید « کاش من متعدد بودم بگذار تولید مثل کنم» پس آب فرا آورد . بنابراین هر گاه شخص اندوهگین میشود یا از حرارت عرق میکند آنگاه آب حاصل میشود (یعنی بشکل اشک یا عرق)

۴- آب پیش خود اندیشید « کاش متعدد بودم بگذار تولید مثل کنم» پس غذا فرا آورد . بنابراین هر وقت باران میبارد آنگاه غذای فراوان هست . پس غذا برای خوردن از آب بحصول میآید .

بند سوم

۱- اکنون از این موجودات در اینجا درست سه منشاء هست . [چیزهائی هست] که از یک تخم مرغ پیدا میشود ، از یک چیز زنده از یک بذر میزاید .

۲- آن الهی (یعنی وجود) با خود اندیشید : «بیا بگذار به این سه الوهیت (حرارت ، آب ، غذا) وارد شوم با این روح زنده که از نام وشکل جداست .»

۳- بگذار هر یک از آنها راسه گانه کنم . آن الوهیت وارد این سه الوهیت شد با این روح زنده که از نام وشکل جدا بود .

۴- هر یک از آنها را سه گانه کرد .

اکنون عزیزم . برآستی از من بیاموز چگونه هر یک از این سه الوهیت سه

گانه میشود .

بند چهارم

۱- آنچه آتش شکل سرخ دارد شکل حرارتست و آنچه سفید دارد شکل آبست و آنچه تار است شکل غذا دارد. آتشی از آتش رفت تحولات فقط تعین لفظی است، یک نامست. واقعیت همان «سه شکل» است.

۲- آنچه آفتاب شکل سرخ دارد این شکل حرارتست. آنچه سفید است شکل آبست. آنچه تار است شکل غذاست. آفتابی از آفتاب رفته تحولات فقط تعین لفظی است و نامی است. واقعیت همان «سه شکل» است.

۳- آنچه ماه شکل سرخ دارد شکل حرارتست. آنچه سفید است شکل آبست. آنچه تار است شکل غذاست. ماهی از ماه رفته. تحولات فقط تعین لفظی است. نامی است. واقعیت همان «سه شکل» است.

۴- آنچه برق شکل سرخ دارد شکل حرارتست. آنچه سفید است شکل آبست، آنچه تار است شکل غذاست برقی از برق رفته تحولات فقط تعین لفظی است و نامی است. حقیقت همان «سه شکل» است.

۵- براستی همین بود که خاندانهای بزرگ از سنت مقدس آموختند و میدانستند آنچه را که از قدیم میگفتند: «اکنون کسی مطلبی نخواهد داشت که ناشنیده باشد یا آنچه ناپنداشته باشد یا آنچه ناهمیده باشد». زیرا از این (سه شکل) همه چیز را میدانستند.

۶- آنان میدانستند آنچه سرخ دیده میشد شکل حرارت بود. میدانستند آنچه سفید دیده میشد شکل آب بود. میدانستند آنچه تار دیده میشد شکل غذاست.

۷- میدانستند آنچه نامفهوم دیده میشد یک ترکیب همان الوهیتهاست. براستی عزیزم بیندیش چگونه هر یک از این الوهیتها چون بانسان میرسند

سه گانه میشود .

بند پنجم

۱- غذا وقتی خورده شد- بسه قسمت تقسیم میشود . آنچه خشن ترین تر کیبات آنست ، مدفوع میشود ، آنچه متوسط است گوشت میشود ، و آنچه لطیفترین است روح میشود .

۲- آب وقتی خورده شود . بسه قسمت تقسیم میشود . آنچه خشن ترین تر کیبات آنست ادرار میشود . آنچه متوسط است خون میشود . آنچه لطیفترین است نفس میشود .
۳- حرارت وقتی خورده شد بسه قسمت تقسیم میشود . آنچه خشنترین تر کیبات آنست استخوان میشود . آنچه میانه است منخ میشود . آنچه لطیفترین است صدا میشود .

۴- چونکه عزیزم ، روح از غذا حاصل میآید ، نفس از آب و صدا از حرارت .
- بزرگوارا میخواهی مرا بیشتر بفهمانی ؟
- عزیزم ، چنان میکنم .

بند ششم

۱- عزیزم وقتی خامه را بهم میزنند آنچه لطیفترین شیرۀ آنست بالا میآید و کره میشود .

۲- عزیزم برآستی غذا هم اینطور است که وقتی خورده میشود آنچه لطیفترین شیره است بالا میآید و هوش میشود .

۳- عزیزم آب هم وقتی خورده میشود همه‌ی آنچه لطیفترین عصاره است بالا میآید و نفس میشود .

۴- عزیزم حرارت هم وقتی صرف میشود آنچه لطیفترین شیرهی آنست بالا میاید و صدا میشود .

۵- زیرا عزیزم هوش از غذا و نفس از آب و صدا از حرارت حاصل میگردد .

- « بزرگوارا آیا مرا بیشتر میفهمانی؟ »

گفت « چنان باد، عزیزم »

بند هفتم

عزیزم شخص از شانزده بخش مر کبست . مدت پانزده روز غذا نخور و هر وقتی خواستی آب بخور . نفس که از آب حاصلست از کسیکه آب میخورد قطع نمیشود .
۲- پس او مدت پانزده روز نخورد . پس آنگاه نزد او آمد و گفت : آقا چه باید بگویم ؟

- « عزیزم آیات ریگ ، اوراد یجوس ، نغمه های سامن »

پس او گفت : « آقا براستی یادم نمیآید »

۳- پس به او گفت : عزیزم همانطور که ذره زغالی به حجم يك مگس از يك آتش بزرگ باقی میماند ولی بعداً آتش با آن ذره مشتعل نمیشود همچنین عزیزم از شانزده بخش تو يك بخش شانزدهم ممکنست بماند ولی شما با آن (ویدا) را نمی فهمی پس بخور آنگاه مرا خواهی فهمید .

۴- آنگاه او خورد . پس به نزد او آمد . آنگاه هر چه از او پرسید جواب داد .

آنگاه به او گفت :

۵- عزیزم همانطور که کسی ممکنست آنرا با خاشاک بپوشاند و يك ذره زغال

بجتهی يك پشه ی باقی مانده از آتش بزرگی را روشن سازد با آن آتش مشتعل خواهد شد .

۶ - همانطور هم عزیزم يك بخش شانزدهم از شانزده بخش شما باقی مانده و پس از اشباع با غذا مشتعل شده . و شما با آن (ویدا) را میفهمی . زیرا عزیزم فهم از غذا حاصل میشود و نفس از آب و صدا از حرارت . آنگاه او گفته‌های او را فهمید ، بلی ، فهمید .

بند هشتم

(بحث در باب خواب و گرسنگی و تشنگی و مرگی)

۱- آنگاه (اودالکه آرونی) به پسرش (شوتا کتو) گفت : عزیزم از من بیاموز وضع خواب را و قتیکه شخص در اینجا میخوابد که در آن موقع، عزیزم ، میگویند او « به هستی واصل شد . به نزد خودش رفته بنا بر این در باب او گویند « او میخوابد» زیرا به نزد خودش رفته .

۲- همانطور که مرغی به ریسمان بسته پس از آنکه این نور آ نور می‌پرد و جای دیگر پناهی نمییابد و فقط در بند خود فرو میماند - همانطور هم عزیزم هوش پس از پریدن این نور و آن نور و بدون اینکه پناهی بیابد درست در نفس آرامش مییابد . زیرا عزیزم هوش بر نفس بسته است .

۳ - از من بیاموز عزیزم گرسنگی و تشنگی را . وقتی شخص در اینجا با اصطلاح گرسنه است . درست آنوقت آب آنچه را که خورده شده راه می‌برد همانطور که رهبر گاو و رهبر اسب و رهبر آدم است همانطور هم آب را رهبر غذا مینامند . در این مورد عزیزم بفهم که این (بدن) جوانه است که روئیده و بدون ریشه نخواهد شد .

۴ - ریشه‌ی آن غیر از غذا چه میتواند باشد ؟ همینطور عزیزم برای غذای

- جوانه، آب را ریشه بدن عزیزم اگر آب جوانه باشد حرارت را ریشه بدن . عزیزم اگر حرارت جوانه باشد هستی را ریشه بدن . عزیزم همه‌ی آفریدگان اینجا ریشه شان هستی است ، خانه‌شان هستی است، تکیه گاهشان هستی است .
- ۵ - اکنون وقتیکه باصطلاح شخصی تشنه است حرارت درست آنچه را که نوشیده شده به بیرون رهبری میکند . چنانکه باصطلاح میگویند «رهبر گاوها» «رهبر اسبها» «رهبر آدمها» همچنان باصطلاح میگویند «رهبر حرارت» در این باب عزیزم ، بدانکه این بدن جوانه‌ایست که روئیده و بدون ریشه نخواهد بود .
- ۶ - ریشه‌ی آن غیر از آب در کجای دیگر تواند بود؟ عزیزم اگر آب جوانه باشد ریشه را در حرارت بجوی . عزیزم اگر حرارت جوانه باشد ریشه را در هستی بجوی . عزیزم تمام آفریدگان اینجا ریشه‌شان هستی است . مقامشان هستی است . مقرشان هستی است . ولی عزیزم اینک چگونه هر یک از این سه الوهیت در رسیدن به انسان سه گانه میشود . در پیش گفته شده .
- عزیزم وقتی شخصی در اینجا می‌میرد صدای او به هوشش میرود . هوشش به نفسش میرود نفسش به حرارت میرود حرارت به عالیترین الوهیت .
- ۷- آنچه لطیفترین عصاره است این جهان آنرا چون روح میدارد . آن حقیقت است . آن اتمن است . آن تو هستی ای شو تا کتو .
- بزرگوارا میخواهی مرا بیشتر بیا گاهانی ؟
- گفت عزیزم ، باشد .

بند نهم

(روان یگانه‌ی جهانی ، واقعیت ذاتی کلیه‌ی اشیاء و انسان)

- ۱ - عزیزم همانطور که زنبورها با فرا آوردن عصاره‌های درختان گوناگون

عصاره را بیک واحد تبدیل میکند. همانطور که آنها قادر نیستند تشخیص دهند که «من عصاره‌ی این درختم» «من عصاره‌ی آن درختم» همانطور هم در حقیقت عزیزم، همه‌ی آفریدگان گرچه بهستی برسند نمیدانند که «بهستی رسیده‌ایم».

۳- آنها هرچه در اینجهان باشند چه ببر، چه شیر، چه گرگ یا خوک یا کرم یا مگس یا پشه همان خواهند شد.

۴- آنچه لطیفترین عصاره است روح تمام اینجهان آنست. آن حقیقت است، آن اتمن است، آن توهستی ای شو تا کتو.

- «بزرگا، آیا مرا بیشتر می‌آگاهانی؟»

گفت: چنان باد عزیزم.

بند دهم

۱- عزیزم این رودها جاری هستند، شرقی بسوی شرق و غربی بسوی غرب. آنها درواقع از اقیانوس به اقیانوس میروند. آنها خود اقیانوس میگردند. چون آنها در آنجا نمیدانند که «من اینم» «من آنم».

۲- عزیزم همانطور هم همه‌ی آفریدگان اینجا. با اینکه آنها از هستی آمده‌اند. نمیدانند که «ما از هستی باینجا آمده‌ایم». هرچه آنها در اینجهان باشند، چه ببر، چه شیر، چه گرگ یا کرم یا مگس یا پشه همان خواهند گشت.

۳- آنچه لطیفترین عصاره است روح کلیه‌ی اینجهان آنست.

آن حقیقت است. آن اتمن است. آن توهستی ای شو تا کتو.

- «بزرگا میخواهی مرا بیشتر بیاگاهانی؟»

گفت: «چنان باد. عزیزم»

بند یازدهم

۱ - عزیزم ازین درخت بزرگ اگریکی به ریشه بزند خونریزی میکند ولی باز زنده میماند . اگریکی بر سر آن بزند خونریزی میکند ولی باز زنده میماند . تحت سلطه‌ی اتمن هستی خود را ادامه میدهد و با رغبت رطوبت مینوشد و کامیاب میشود .

۲ - اگر زندگی يك شاخ آنرا ترك كند خشك میشود . دومی را ترك میکند و آن خشك میشود . سومی را ترك میکند و آن خشك میشود . همه‌ی آنرا ترك میکند و همه‌ی آن خشك میشود . همینطور است عزیزم بدان .

۳ - بر استی وقتی حیات آنرا ترك کرد این جسم می‌میرد ولی حیات نمی‌میرد . آنچه لطیفترین عصاره است آن ریشه‌ی همه‌ی اینجهانست . آن حقیقت است . آن اتمن است . آن توهستی شوتا کتو .

- «بزرگوارا میخواهی مرا بیشتر بیا گاهانی؟»
گفت : چنان باد، عزیزم .

بند دوازدهم

۱ - از آنجا انجیری بیاور .

- اینك بزرگوارا .

- «پاره کن» .

- «بزرگوارا پاره کردم» .

- «در آن چه می‌بینی» .

- «آقا این تخمهای ریزرا» .

- «خواهشمندم از آنها یکی را تقسیم کن» .

- «تقسیم کردم بزرگوارا» .

- «در آن چه می بینی ؟» .

- «آقا چیزی نمی بینم» .

- آنگاه با او گفت : براستی عزیزم آن عنصر لطیف را تو درك نمیکنی این

درخت مقدس انجیر از آن عنصر لطیف بوجود میآید .

۳ - گفت «باور کن عزیزم آنچه لطیفترین عصاره است روح همه ی اینجهان

است ، آن حقیقت است . آن امن است . آن توئی ای شوتا کتو .

- «بزرگ میخواستی مرا باز بیشتر بیا گاهانی ؟»

گفت : «عزیزم باشد»

بند سیزدهم

۱ - «این نمك را در آب جای ده و صبحگاهان نزد من آی» «او چنان کرد» .

آنگاه به او گفت : نمکی را که دیشب در آب گذاشتی خواهشمندم بیار اینجا ،

آنگاه او دست بسوی آن برد و بدستش نیامد زیرا کاملاً آب شده بود .

۲ -- گفت : خواهشمندم جرعه ای از آن بنوش چطور است ؟

- «نمك است»

- از وسطش جرعه ای بردار چطور است ؟

- «نمك است» .

- از تهش جرعه ای بردار چطور است ؟

-- «نمك است» .

- «بگذار کنار و پیش من آی» .

چنان کرد و گفت : «همه اش یکیست» .

آن‌گاه باو گفت: «عزیزم برآستی تو هستی را در اینجا درك نمیکنی برآستی و حقیقت هستی در اینجاست .

۳ - آنچه لطیفترین جوهر است روح همه‌ی اینجهانست . آن حقیقت است .
 آن اتمن است . آن توئی شو تا کتو .
 -- آقا می‌خواهی مرا بیشتر بیا گاهانی ؟
 -- « عزیزم باشد » .

بند چهاردهم

۱ -- عزیزم همانطور که شخص میتواند کسی را از میان « گنداره‌ها » که چشم‌هایش بسته باشد بیرون ببرد و او را در جای غیر مسکونی ترك کند چنانکه ممکنست او بمشرق یا شمال یا جنوب پرتاب شود چون چشم‌هایش بسته است و با همان چشم‌های بسته متروك ماند .

۲- اگر کسی چشم او را باز کند و بگوید: « گنداره‌ها در آن سمت هستند بآن سمت برو » اگر آدم فهمیده باشد می‌رود و راه خود راده به ده می‌پرسد و با کسب و آگاهی به خانه‌ی نزد گنداره‌ها وارد میشود . همانطور کسیکه در این زمینه معلم دارد میداند و می‌گوید: « من در اینجا تا مدتی خواهم بود که (از قید نادانی) آزاد نشده‌ام آن‌گاه به‌خانه خواهم رفت » .

۳- آنچه لطیفترین جوهر است - روح همه‌ی این جهانست . آن حقیقت است .
 آن اتمن است . آن توئی ای شو تا کتو .
 - « بزرگا آیا می‌خواهی مرا بیشتر بیا گاهانی ؟ »
 گفت . « باشد عزیزم » .

بند یا نژدهم

۱ - همچنين عزيزم خويشان يك شخص بيمار (در گذشتن) به دور سر او جمع ميشوند و از او مي پرسند: «مراميشناسي؟» «مراميشناسي؟» تا وقتي كه صدا به هوشش وهوش او به نفسش و نفس او به حرارت و حرارت به الوهيت علوي نرفته است - او هنوز ميشناسد.

۲ - آنگاه صدایش مي رود به هوشش وهوشش به نفسش و نفسش به حرارت و حرارت به الوهيت علوي - آنگاه او نميشناسد.

۳ - آنچه لطيفترين جوهر است - روح تمام عالم آنست . حقيقت آنست . اتمن آنست . آن توئی ای شوتا کتو .

- «بزرگا ميخواهي مرا بيشتربفهماني» .
گفت: «عزيزم باشد» .

بندشانژدهم

۱ - «عزيزم كسي را مي برند كه دستهايش را بسته اند و ميگويند: «دزدي کرده» مرتكب سرقت شده تبر را برايش گرم کن» او مرتكب آن عمل شده و خود را نادرست کرده چون نادرست حرف ميزند و خود را با نادرستي آلوده ميسازد تبر داغ شده را بدست ميگيرد و ميسوزد . پس از آن كشته ميشود .

۲ - ولي اگر مرتكب آن نيست حق خود را نشان ميدهد . راست ميگويد و خود را با راستي مي پوشاند و تبر را ميگيرد و نميسوزد . آنگاه آزاد ميشود .

۳ - همانطور كه اودر اين مورد نخواهد سوخت (زيرا حق با اوست) بهمين نظر تمام عالم آن (حق) را دارد كه روحش هست . آن حقيقت است . آن اتمن است . آن توئی شوتا کتو .

پس آنگاه او موضوع را از او دریافت . بلی دریافت .

بخش هفتم

(سنت کمارا ناردَه را تعلیم میدهد)

(عبادت متصاعد برهما تا برسد به نفس کلی)

بند نخستین

۱ - اوم ! « بزرگامرا بیاموز - با این کلمات بود که ناردَه نزد سنت کمارا آمد . و آنگاه به او گفت : « با هر چه میدانی نزد من آی من به تو بیشتر خواهم گفت . »

۲ - آنگاه به او گفت : بزرگامن ریگویدا و یجورویدا و سامه ویدا و اتروویدا را میدانم که چهارمین است . افسانه و فرهنگ قدیم رانیز که پنجمین باشد میدانم . همچنین ویدای ویداها (یعنی صرف و نحو) و شفاعت ارواح و ریاضیات و فالگیری و تاریخ شناسی و منطق و سیاست و حکمت الهی و علم دین و علم شیاطین و علم حکومت و ستاره شناسی و علم افسون مار، بزرگوارا اینها را میدانم .

۳ - آقا من چنین کسی هستم که اقوال دینی را میدانم ولی روح را (اتمن را) نمیشناسم . بزرگوارا از آنانکه مانند شما هستند شنیده‌ام کسیکه روح را بشناسد از اندوه خلاص میشود .

آنگاه به او گفت : براستی آنچه شما در اینجا یاد گرفتید در واقع فقط نام است .

۴ - براستی ریگویدا، یجورویدا، سامه ویدا، اتروویدا که چهارمین باشد و افسانه و فرهنگ قدیم که پنجمین باشد ویدای ویداها (یعنی صرف و نحو) و شفاعت

ارواح و رياضيات و فالگيري و تاريخشناسي و منطق سياست و علم به خدايان و علم ديني و علم اجنه و علم حكومت و ستاره شناسي و علم افسون مار و هنرهای زیبا اینها همه نامست، نام احترام است .

– « آقا بیشتر از نام هست ؟ » .

– « البته بیشتر از نام هست » .

– « آقا خواهشمندم بر ايم بفرمائيد » .

بند دوم

۱ – نطق البته بیشتر از نام است . البته نطقست که ريگويدا وي جورويدا و سامه ويدا و اتروويدا را که چهارم باشد و افسانه و فرهنگ قديمی را که پنجم باشد و ويدای ويداها (صرف و نحو) و شفاعت ارواح ، رياضيات ، تفأل ، تاريخشناسي ، منطق ، سياست ، علم بخدايان ، علم دين ، علم اجنه ، علم حكومت ، ستاره شناسي ، افسون مار ، هنرهای زیبا ، همچنين آسمان و زمين ، فضا ، آب ، حرارت ، خدايان ، آدميان ، حيوانات ، طيور ، گياه و درختان ، حيوانات توأم با كرمها ، مگسها ، ومورها ، صحيح و غلط ، صواب و خطا ، نيك و بد ، و مطبوع و نامطبوع را ياد ميدهد . براستی اگر نطق نبود نه صواب معلوم ميشد نه خطا ، نه صحيح ، نه غلط ، نه خوب ، نه بد ، نه مطبوع ، نه نامطبوع براستی همهی اینها را نطق تعيين ميكند .
نطق را ستايش كنيد .

۲ – كسيكه نطق را بعنوان برهماستايش ميکند تا آنجا که نطق منظور است او آزادی بيكران خواهد داشت . بلی كسيكه نطق را بعنوان برهما ستايش کند .
– « بزرگا بیشتر از نطق هست ؟ »

– البته بیشتر از نطق هست .

– « خواهشمندم آنرا برای من بفرمائید . »

بند سوم

۱ – روح البته بیشتر از نطق است . برآستی همانطور که دست بسته میتواند دو بلوط یا دودانه یا دوفندق را نگه دارد همانطور هم روح میتواند نطق و نام را در خود نگه‌دارد . وقتی کسی بواسطه‌ی روح این قصد را کند که : « من میخواهم اقوال قدسی را فرا گیرم » در آن صورت آنها را فرا میگیرد . « من میخواهم اعمال دینی را انجام دهم » در آن صورت انجام میدهد . « آرزوی فرزندان و گله دارم » در آن صورت آن آرزوها را خواهد داشت . « من هم این جهان وهم جهان دیگر را میخواهم . » پس آرزوی آنرا خواهد داشت . بحقیقت امن روح است . بحقیقت عالم روح است . بحقیقت برهما روح است .

۲ – کسیکه روح را بعنوان برهما ستایش کند تا آنجا که روح منظور است بهمان اندازه آزادی خواهد داشت . کسیکه روح را بعنوان برهما ستایش کند .

– « بزرگ‌تر از روح هست ؟ »

– « البته بزرگ‌تر از روح هست . »

– « بزرگ‌تر خواهشمندم بمن بفرما ! »

بند چهارم

۱ – درك مفهوم بیشتر از روح است . برآستی وقتی شخص مفهوم میسازد آنگاه آنرا در روح خود دارد آنگاه نطق میکند آنگاه نام میدهد . اقوال دینی در نام است و اعمال دینی در اقوال «

۲- برآستی نقطه‌ی وحدت اینها در مفهوم است ، مفهوم جان آنهاست .
 آنها در مفهوم مستقرند . آسمان وزمین بواسطه‌ی درك تشكيل یافتند . باد و
 فضا بواسطه‌ی درك تشكيل یافتند . آب و حرارت بواسطه‌ی مفهوم تشكيل یافتند . با
 تشكيل آنها باران صورت پذیر میشود . با صورت پذیری باران غذا صورت پذیر میشود .
 با صورت پذیری غذا آفریدگان زیر روح صورت پذیر میشوند . با صورت پذیری
 آفریدگان اقوال دینی صورت پذیر میشوند . با صورت پذیری اقوال دینی اعمال دینی
 صورت پذیر میشوند . با صورت پذیری اعمال دینی عالم صورت پذیر میشود . با صورت
 پذیری عالم همه چیز صورت پذیر میشود . درك اینست . درك را ستایش کنید .

۳ - کسیکه برهما را بعنوان درك ستایش میکند او واقعاً عوالم مدرکات را
 بدست می‌آورد . چون خودش پایدار است عوالم پایدار را و چون مستقر است عوالم
 مستقر را و چون غیر متزلزل است عوالم غیر متزلزل را بدست می‌آورد . تا آنجا که درك
 مفهوم منظور است همان اندازه او آزادی بیکران بدست می‌آورد . کسیکه درك را
 بعنوان برهما ستایش میکند .

- « بزرگوارا بیشتر از درك هست ؟ »

- « البته بزرگتر از درك هست »

- بزرگوارا خواهشمندم برای من بفرمائید .

بند پنجم

۱ - فکر البته از درك بیشتر است . برآستی وقتی کسی فکر میکند ، آنگاه
 مفهومی تشكيل میدهد . آنگاه در ذهنش دارد . آنگاه حرف میزند . آنگاه آنرا
 بنام میگوید . اقوال دینی در تحت نام محتویست و اعمال دینی تحت اقوال دینی .

۲ - براستی نقطه‌ی وحدت این چیزها فکر است . فکر روح آنهاست . بر فکر استوارند . بنا بر این کسیکه ولومعلومات زیاد داشته و فکر نداشته باشد مردم در باره‌ی او گویند: « او کسی نیست هر چه هم بداند، اگر میدانست اینگونه بی فکر نمیشد . » از طرف دیگر اگر کسی کم بداند ولی فکر داشته باشد مردم میل دارند به او گوش بدارند . . براستی فکر واقعاً «نقطه‌ی وحدت است . فکر اتمن است فکر بنیان چیزهاست . فکر را ستایش کنید .

۳ - کسیکه فکر را بعنوان برهما ستایش میکند براستی او عوالم فکر را بدست می‌آورد . چون خودش پایدار است عوالم پایدار را ، چون خودش مستقر است عوالم مستقر را . چون خودش نامتزلزل است عوالم نامتزلزل را بدست می‌آورد . تا آنجا که فکر منظور است همان اندازه آزادی نامحدود نصیبش میشود . او که فکر را بعنوان برهما ستایش میکند .

- «بزرگوارا بیشتر از فکر هست ؟»

- « البته بیشتر از فکر هست »

- « آقا خواهشمندم برای من بفرمائید ! » .

بند ششم

۱- تعمق البته از فکر بیشتر است . گوئی زمین تعمق میکند ، آسمان تعمق میکند ، آب تعمق میکند ، کوهها تعمق میکنند . بنا بر این آنانکه از میان مردم که کسب بزرگی میکنند گویا آنان به قسمتی از اجر تعمق میرسند .

اکنون هستند کسانی کوچک که ستیزه جو و بهتان زنند . ولی آنانکه بلند مرتبه‌اند گویا آنها قسمتی از اجر تعمق را دارند ، تعمق را ستایش کنید .

۲ - کسیکه تعمق را بعنوان برهما ستایش میکند تا آنجا که تعمق منظور

است بهمان نسبت آزادی بیحد خواهد داشت . کسیکه تعمق را ستایش میکند .

– « آقا بیشتر از تعمق هم هست ؟ » .

– « البته بیشتر از تعمق هم هست » .

– « آقا خواهشمندم برای من بیان کنید » .

بند هفتم

۱ – البته فهم از تعمق بیشتر است . براستی بواسطه‌ی فهم شخص ریگودا و یجورودا و سامه‌ویدا و اترودا که چهارمین باشد افسانه و فرهنگ قدیمی که پنجمین باشد ، ویدای ویدها (یعنی صرف ونحو) ، شفاعت ارواح ، ریاضیات ، تفأل ، تاریخ شناسی ، منطق ، سیاست ، علم بخدایان ، علم دینی ، علم به اجنه ، علم حکومت ، ستاره شناسی ، علم افسون مار ، هنرهای زیبا ، حیوانات و طیور ، گیاهان و درختان ، حیوانات توأم با کرم‌ها ، پشه‌ها ، مورچه‌ها ، راست و غلط ، صواب و خطا ، نیک و بد ، مطبوع و نامطبوع ، غذا و نوشابه ، اینهمه و غیر از آنرا شخص فقط بواسطه‌ی فهم می‌فهمد .

– « بزرگ‌ا از فهم هم بیشتر هست ؟ »

– « البته از فهم هم بیشتر هست »

– « خواهشمندم برای من بفرمائید . »

بند هشتم

۱ – البته نیروی بیشتر از فهم است . براستی يك مرد نیرومند صد مرد فهمیده رامیلرزاند وقتی کسی نیرومند میشود ترقی میکند . چون ترقی میکند ملتزم میشود ، چون ملتزم شد بعنوان شاگرد پیوسته میشود . و چون شاگرد پیوسته شد بینا میشود ، شنوا میشود ، مدرک میشود ، عامل میشود ، فهمنده میشود . براستی با نیروست که

زمین می‌ایستد همچنین هوای محیط و آسمان و کوهها ، خدایان و آدمیان، حیوانات و طیور، گیاهان و درختان ، حیوانات و کوهها ، پشه‌ها و مورها ، بانیرو استوارند . با نیروست که جهان قایم است . نیرو را ستایش کنید .

۲ - کسیکه نیرو را بعنوان برهما ستایش میکند - تا آنجا که نیرو منظور است همان اندازه آزادی بیحد دارد . بلی کسیکه نیرو را ستایش کند .

- «آیا بیشتر از نیرو هست ؟»

- «البته بیشتر از نیرو هست ؟»

- «بزرگوارا برای من بفرما»

بند نهم

۱ - البته غذا بیشتر از نیروست . بنا بر این اگر کسی مدت ده روز نخورد . با اینکه ممکنست زنده بماند نابینا و ناشنوا و بی اندیشه و بیدرک و بی کردار و نفهم میشود . ولی بمحض دخول غذا بینا و شنوا و متفکر و دریا بنده و با کردار و با فهم خواهد بود . غذا را ستایش کنید .

۲ - کسیکه غذا را بعنوان برهما ستایش میکند برآستی او عوالم خوردن و آشامیدن را کسب میکند . تا آنجا که غذا منظور باشد بهمان اندازه آزادی بیکران خواهد داشت . بلی کسیکه غذا را بعنوان برهما ستایش میکند .

- «آقا بیشتر از غذا هست ؟»

- «الیه بیشتر از غذا هست .»

- «بزرگوارا خواهشمندم برای من بفرما .»

بند دهم

۱ - برآستی آب بیشتر از غذاست . بنا بر این وقتی باران خوبی نیامد موجودات

ذيروح بانديشه‌ی اينکه «غذا فحط خواهد شد» فرسوده ميشوند. ولي وقتي باران خوب بيايد موجودات زنده شوند و بفکر اينکه «غذا فراوان خواهد شد» شاد ميگردند. همان آب سفت شده است که اين زمين و اين هواي محيط و اين آسمان و خدايان و آدميان و حيوانات و پرندگان و گياهان و درختان و چارپايان با کرمها و پشه‌ها و مورها بعمل آمده، همهي اينها همان آب سفت شده است آب را ستايش کنيد.

۲ - کسيکه آب را بعنوان برهماستايش ميکند، بتمام آرزوهای خود ميرسد و راضي ميشود. تا آنجا که آب منظور باشد همان اندازه آزادي بيکران دارد. بلي کسيکه آب را بعنوان برهماستايش ميکند.

- «بزرگوارا بيشتراز آب هست؟»

- «البته بزرگتر از آب هست»

- «آقاخواهشمندم براي من بفرمائيد»

بند يازدهم

۱- برآستي حرارت از آب بيشتراست. برآستي آن با درآ ضبط ميکند و اثير را گرم ميکند. آنوقت مردم ميگويند: «گرم است، گرم سوزاني است. حتما باران خواهد آمد» در واقع حرارت اولي اين آثار را دارد بعد آب بظهور ميآورد. پس بواسطه‌ی برقهها که درآ کثاف آسمان ميزند رعد ميگردد. پس مردم ميگويند: «برق ميزند، رعد ميزند حتما باران خواهد باريد» در واقع حرارت اين اثر را نشان ميدهد آنگاه آب ظاهر ميشازد. درود به حرارت.

۲ - کسيکه حرارت را بعنوان برهماستايش ميکند او برآستي نوراني است و نوراني را کسب ميکند که عوالم درخشان آزاد از تاریکي است. تا آنجا که حرارت

منظور است بهمان اندازه او آزادی نامحدود دارد. بلی کسیکه حرارت را بعنوان برهما ستایش کند.

- «بزرگا بیشتر از حرارت هست؟»

- «البته بیشتر از حرارت هست»

- «آقا خواهشمندم برای من بیان کنید»

بند دوازدهم

۱- فضا البته بیشتر از حرارت است. برآستی هر دو آفتاب و ماه برق و ستاره‌ها و آتش در فضا هستند. شخص در فضا صدا میکند، در فضا می‌شنود. در فضا جواب می‌دهد. در فضا است که آدمی خوش است و در فضا است که ناخوش است. انسان در فضا تولد می‌یابد و به فضا تولد می‌یابد درود بر فضا!

۲- کسیکه فضا را بعنوان برهما ستایش کند برآستی او عوالم پهناور درخشان بسیط و نامحدود کسب می‌کند.

- «بزرگوارا بیشتر از فضا هست؟»

- «البته بیشتر از فضا هست»

- «آقا خواهشمندم برای من بیان کنید»

بند سیزدهم

۱- حافظه البته از فضا بیشتر است. بنا بر این اگر اشخاص ولو متعدد گرد آیند که حافظه ندارند کسی را هرگز نخواهند شنید. فکر نخواهند کرد و نخواهند فهمید. البته بواسطه‌ی حافظه است که شخص کودکان خود را می‌شناسد و دواب خود را می‌شناسد. حافظه را ستایش کنید.

۲- کسیکه حافظه را بعنوان برهما ستایش کند. تا آنجا که حافظه منظور

باشد همان اندازه او آزادی نامحدود دارد. بلی کسیکه حافظه را بعنوان برهما ستایش کند.

« آقا بیشتر از حافظه هست ؟ »

« البته بیشتر از حافظه هست »

« آقا خواهشمندم برای من بیان کنید »

بند چهاردهم

۱ - البته امید بیشتر از حافظه است. اگر حافظه با امید شوق پیدا کند اقوال دینی را فرامیگیرد. شخص اعمال دینی را بجا میآورد. فرزندان و چارپایان آرزو میکند. برای این عالم و آن عالم. امید را ستایش کنید.

۲ - کسیکه امید را بعنوان برهما ستایش کند. بواسطه‌ی امید تمام آرزوهایش برآورده میشود خواهسته‌هایش نایاب میشود. تا آنجا که امید منظور باشد بهمان اندازه آزادی نامحدود دارد. بلی کسیکه امید را بعنوان برهما ستایش کند.

« آقا بیشتر از امید هم هست ؟ »

« البته بیشتر از امید هست »

« آقا خواهشمندم برای من بیان فرمائید »

بند پانزدهم

۱ - زندگی برآستی بیشتر از امید است. همانطور که میله‌های چرخ به تویی چرخ استوار است همانطور هم همه چیز به نفس زندگی بسته است. زندگی بادم حیاتی ادامه مییابد. دم حیاتی زندگی میبخشد. به یک موجود زنده (حیات) میدهد. پدر آدمی دم حیاتیست. مادر آدمی دم حیاتیست. برادر آدمی دم حیاتیست. خواهر آدمی دم حیاتیست. معلم آدمی دم حیاتیست. یک برهمین حیاتیست.

- ۲ - اگر کسی جواب خشن گوید بر فرض به پدر یا مادر یا برادر یا خواهر یا معلم مردم به او گویند: « شرم کن برستی شما قاتل پدر خود هستید. قاتل برادر خود هستید. قاتل خواهر خود هستید. قاتل معلم خود هستید. قاتل يك برهمن هستید. »
- ۳ - اما اگر دم حیاتی از آنها جدا شود و کسی آنها را با میله‌ای بهم زند و هر تك آنرا سوزاند مردم به او نخواهند گفت: «تو قاتل پدرت هستی» «تو قاتل مادرت هستی» «تو قاتل برادرت هستی» «تو قاتل خواهرت هستی» «تو قاتل معلمت هستی» «تو قاتل يك برهمن هستی»
- ۴ - زیرا برستی نفس حیاتی همه‌ی این چیزهاست. برستی کسیکه اینرا می‌بیند، می‌اندیشد، می‌فهمد يك سخنور عالی میشود. و لو مردم به او بگویند تو يك سخنور معمولی هستی انکار نباید بکند.

بند شانزدهم

اما برستی کسیکه در حقیقت گویی اولویت داشته باشد در سخن اولویت دارد.

- «در اینصورت آقا من در حقیقت گویی اولویت خواهم داشت»
- «ولی شخص باید برای فهم حقیقت میل داشته باشد»
- «بزرگ من میل دارم حقیقت را بفهمم»

بند هفدهم

- «برستی وقتی شخص بفهمد. حقیقت میگوید.»
- «کسیکه نمی‌فهمد حقیقت نمی‌گوید»
- «فقط آن کسیکه می‌فهمد حقیقت را میگوید»
- «ولی باید شخص میل به دریافتن فهم داشته باشد»

- «آقا من به در یافتن فهم میل دارم» .

بند هیجدهم

«براستی اگر شخص فکر کند میفهمد .

شخص بدون تفکر نمیتواند بفهمد .

فقط پس از تفکر است که شخص میفهمد .

ولی آدمی باید برای فهم تفکر میل داشته باشد»

- «بزرگا من میل دارم تفکر را بفهمم» .

بند نوزدهم

« براستی اگر کسی ایمان داشته باشد فکر میکند .

کسیکه ایمان ندارد فکر نمیکند .

فقط کسیکه ایمان دارد فکر میکند .

ولی آدمی باید میل کند تا ایمان را بفهمد»

- «آقا من میل دارم ایمان را بفهمم»

بند بیستم

« براستی وقتی شخص رشد میکند ایمان دارد . کسیکه رشد ندارد ایمان

ندارد . فقط کسیکه رشد میکند ایمان دارد . ولی شخص باید برای فهم رشد میل

داشته باشد» .

- «آقای من برای فهم رشد میل دارم»

بند بیست و یکم

«براستی اگر کسی کوشا باشد رشد میکند .

بدون کوشا بودن آدمی رشد نمیکند .
 شخص فقط با کوشائی رشد میکند .
 ولی شخص باید میل کند تا کوشائی را بفهمد «
 - «آقا من میل دارم کوشائی را بفهمم .»

بند بیست و دوم

«براستی هر گاه شخص برای دلخوشی تحصیل کند کوشا میشود . بدون کسب
 دلخوشی شخص کوشا نمیشود . مرد فقط با کسب دلخوشی کوشا میشود .
 ولی شخص باید برای فهم دلخوشی میل داشته باشد «
 - «بزرگوارا من میل دارم دلخوشی را بفهمم .»

بند بیست و سوم

«براستی کامل همان دلخوشی است . در ناقص دلخوشی نیست . فقط کامل
 دلخوشی است .
 ولی آدمی باید برای فهم کامل میل داشته باشد «
 - «بزرگوارا من مایلم کامل را بفهمم .»^۱

بند بیست و چهارم

آنجا که شخص چیزهای دیگر نمیند و چیز دیگر نشنود، چیزی دیگر نمیندیشد
 آن کامل است . ولی آنجا که شخص چیز دیگر (غیر) به بیند آن ناقص است .^۲ براستی

۱- موضوع این بند که «کامل» ترجمه کردیم ، ترجمه‌ی کلمه‌ی سانسکریت بهومن (Bhuvan) بمعنی
 پرو فراوان است که در متن حاضر ملاء (Plenum) ترجمه شده و در ترجمه‌ی رادا کریشان
 بیکران (Infinite) گفته شده همچنین آنچه را که ما (ناقص) تعبیر کردیم در متن (کوچک -
 جزئی - Small) است که رادا کریشان متناهی (Finite) گفته .

۲- لیس فی‌الدار غیره دیار !

کامل همان جاویدان است . ولی ناقص همان فانی است .

« آقا آن کامل بر چه چیز استوار است ؟ »

« بر بزرگی خودش - نه در واقع بزرگی هم نیست . »

در اینجا مردم گاوها و اسبها و فیلها و طالو و زوجات و مزارع و منازل را « بزرگی » میخوانند . منظور من این نیست . منظور من این نیست . زیرا در این صورت يك چیز بر دیگری ستوار میگردد .

بند بیست و پنجم

۱- بر استی آن کامل زیر است ، بالاست ، بمغرب بست ، بمشرق قست ، بجنوب بست ، بشمال است ، در واقع تمام این عالم است .

اکنون تعلیم در باب خود .

بر استی من زیر هستم . بالاست هستم . بمغرب هستم . بمشرق هستم . بشمال هستم . بجنوب هستم . در واقع من همه‌ی اینجهان هستم .

۲ - تعلیم دیگر در باب نفس .

نفس بر استی زیر است ، بالاست ، بمغرب بست ، بمشرق قست ، بشمال است ، نفس در واقع همه‌ی اینجهان است . بر استی کسیکه این را می بیند ، می اندیشد ، میفهمد ، که از نفس محفوظست ، از نفس شادمانست ، با نفس پیوستگی دارد ، از نفس فیضی دارد ، او مختار است . او در همه‌ی عوالم آزادی دارد . ولی آنانکه غیر از این میدانند نامختارند ، عوالم فانی دارند . در همه‌ی عوالم آزادی ندارند .

بند بیست و ششم

۱ - بر استی کسیکه اینرا می بیند ، می اندیشد ، میفهمد دم حیاتی از نفس بر میخیزد . امید از نفس ، حافظه از نفس ، فضا از نفس ، حرارت از نفس ، آب از نفس

ظهور و خفا از نفس ، غذا از نفس ، نیرو از نفس ، فهم از نفس ، تعمق از نفس ، فکر ، از نفس ، درك از نفس ، عقل از نفس ، نطق از نفس ، نام ، از نفس ، اقوال قدسی اعمال دینی از نفس ، درواقع همه‌ی اینهمه عالم از نفس .

۲ - در این باب ابیات زیرین آمده :

بینا مرگ نمی‌بیند .

بیماری و پریشانی نمی‌بیند .

بینافقط کَلِّ را می‌بیند .

و کَلِّ را یکجا بدست می‌آورد .

نفس یگانه است ، سه گانه است ، پنج گانه است ، هفتگانه است .

همچنین نه گانه است .

بازهم یازده گانه اعلام شده .

و صد و یازده گانه .

ایضاً بیست هزار گانه .

طبیعت پاك در تغذیه پاك است - در طبیعت پاك تعلیم سنت استوار مییابد .

با اکتساب تعلیم سنت تمام گره‌ها باز میشود . به چنان کسی که لکه‌های او زدوده

شده «سنتکومارای» مقدس سه کرانه‌ی بیشتری از ظلمت را نشان میدهد . مردم او

سکنده نامند بلی «سکنده» نامند .

بخش هشتم

(درباب ماهیت نفس)

بند اول

(نفس کلی واقعی در قلب و در جهان)

- ۱- اوم ! (از قول مرشد) « اکنون آنچه در این شهر برهما هست منزلی است، گل نیلوفری است، درون آن فضائی است . آنچه هم درون آن هست باید جستجو شود . البته آن همانست باید فهمید .
- ۲- اگر مریدان بگویند : « این منزل گل نیلوفر کوچک که در اینجا شهر برهما هست و فضای کوچک درون آن چیست که باید فهمیده شود ؟ »
- ۳- باید گفت : « براستی تا آنجا که این فضای جهانی امتداد مییابد همان اندازه هم فضای درون قلب امتداد مییابد . درون آنست که در حقیقت آسمان و زمین جا گرفته هر دو آفتاب و ماه ، برق و ستاره ها ، هر دو آنچه دومی در اینجا دارد یا ندارد . همه چیز در اینجا درون آنجا جا دارد .^۱
- ۴- آنان به او (بمرشد) بگویند « اگر همه چیز در اینجا ، همه موجودات و آرزوها در شهر برهما جا دارد، اگر سالخوردگی فرا رسد یا او تلف شود از آنهمه چه میماند ؟ »
- ۵- در پاسخ باید بگوید : آن با سالخوردگی شخص سالخورده نمیشود و با کشته شدن شخص نمی میرد . آن شهر واقعی برهماست . آرزوها در آن جا دارد . آن همان نفس است که از فساد آزادست .

۱- لایسغنی ارضی ول اسمائی بل یسغنی قلب عبیدی المؤمن !

بدون سالخوردگی، بیمرگ، بیدرد، بیگرسنگی، بی‌تشنگی است، آرزوهایش واقعی است، نیروی درکش واقعی است.

زیرا همانطور که در اینجا آدمیزادان پیروی از يك فرمان میکنند. و هر مقصودی در آرزو دارند چه حکومت، چه قطعه‌ای زمین در دلبستگی به آن میزنند. ۶- چنانکه در اینجا در این زمین عالمی که با کار بدست می‌آید ویران میشود بهمانطور عالمی که با استحقاق بدست می‌آید ویران میشود.

آنانکه از اینجا میروند بدون آنکه نفس را و آن آرزوهای واقعی را یافته باشند - برای آنان در همه‌ی عوالم آزادی نیست. ولی برای آنانکه از اینجا میروند در حالیکه نفس و آرزوهای واقعی را یافته‌اند - برای آنان در همه عوالم آزادی هست.

بند دوم

۱- اگر او آرزوی جهان‌پدران را کند از همان مدرک‌های او پدران برمیخیزند. و او با داشتن جهان نیاکان خوشبخت است.

۲- همچنین اگر او آرزوی جهان مادران را کند از همان مدرک‌های او جهان مادران پیدا میشود. و او با داشتن آن جهان مادران خوشبخت است.

۳- همچنین اگر او آرزوی جهان برادران را کند برادران از همان مدرک‌های او پیدا میشوند و او با داشتن جهان برادران خوشبخت است.

۴- همچنین اگر او آرزوی جهان خواهران را کند. از همان مدرک‌های او جهان خواهران فرا می‌آید و او با داشتن جهان خواهران خوشبخت است.

۵- همچنین اگر او آرزوی جهان دوستان را کند. از همان درک او جهان دوستان فرا می‌آید و او با داشتن جهان دوستان خوشبخت است.

- ۶- همچنین اگر او آرزوی عطرها و دسته گلها را کند از همان درك او عطرها و گلها پیدا شوند و او با داشتن عطر و دسته گلها خوشبخت است .
- ۷- همچنین اگر او آرزوی جهان خوردنی و نوشیدنی کند از همان درك او جهان خوردنی و نوشیدنی برمی خیزد و او با داشتن جهان خوردنی و نوشیدنی خوشبخت است .
- ۸- همچنین اگر او آرزوی جهان آواز و موسیقی را کند فقط از درك او آواز و موسیقی ظاهر میشود . و او با داشتن جهان آواز و موسیقی خوشبخت میشود .
- ۹- همچنین اگر او آرزوی زن داشته باشد . فقط از درك و تصور او زن پیدا میشود و او با داشتن زن خوشبخت میشود .
- ۱۰- هر مطلوبی که او آرزو کند هر آرزویی که داشته باشد فقط با درك او آن پیدا میشود و او با داشتن آن خوشبخت میشود .

بند سوم

- ۱- اینها آرزوهای حقیقی هستند که زیر پرده‌ی کذب هستند . با اینکه آنها حقیقی هستند پوششی کذب دارند . زیرا برآستی هر یکی از یاران کسی به آنسوی عزیمت کند نمیتوان او را باز آورد تا به او نگاه بشود کرد .
- ۲- ولی آنانکه از کسان شخص در آنجا زنده‌اند و آنانکه در گذشته‌اند . و هر آنچه دیگر که شخص آرزو میکند و بدست نمی‌آورد . همه‌ی اینها با رفتن به آنجا (یعنی به عالم نفس) میتوان پیدا کرد . زیرا در آنجا برآستی آرزوهای حقیقی و او هست که زیر پوشش کذب است زیرا همانطور که کسانی در جستجوی يك گنج پنهان محل آنرا ندانند و چند بار از روی آن بگذرند و نیابند همانطور مردم اینسامان هم روز بروز در تکاپوی جهان برهما هستند ولی پیدا نمیکنند زیرا برآستی

آنان بخطاگمراه میشوند.^۱

۳- براستی این نفس در قلب است. توضیح اشتقاقی آن اینست: که این در قلب است پس در قلب است.^۲ روز بروز براستی کسیکه این را میداند بجهان آسمانی می‌رود.

۴- اکنون آن ذات درخشان آرام که از این بدن برون می‌تابد به زندگی علوی میرسد و بصورت خودش ظاهر میشود او همان نفس است «اوجاودان و بی‌ترس است. او برهماست»

۵- براستی اینها سه هجا هستند: ست-تی-یم «ست (وجود) یعنی جاودان. تی یعنی فانی. یم آندورا با هم نگه میدارد برای آن (یم) گفته میشود. روز بروز براستی کسیکه اینرا میداند بجهان آسمانی می‌رود.^۳

بند چهارم

۱- اکنون نفس (یا اتمن) سدی است برای حفظ فاصله‌ی میان این عوالم روی این سد نه روز میگذرد، نه شب، نه سالخوردگی، نه مرگ، نه غم، نه نیکوکاری، نه بدکاری.

۲- همه‌ی بدیها از آن بر میگردد. زیرا آن جهان برهمایی از زشتی آزاد است. بنا بر این براستی با گذشتن از روی آن سد اگر کسی کور باشد دیگر کور نخواهد بود و اگر بیمار است دیگر بیمار نخواهد بود. پس براستی در عبور از آن

۱- دوست نزدیکتر از من بمن است
چکنم با که توان گفت که او
وین عجبرکه من از وی دورم
در کنار من و من مهجورم

۲- توجیه و تجنیس اشتقاقی لغت سانسکریت بعمل آمده.

۳- باز در تحلیل کلمه‌ی سنسکریت، ستیم (Satyam) که از حیث ریشه بمعنی حقیقت می‌آید اشتقاق بازی بعمل آمده.

سه شب مانند روز دیده میشود زیرا آن جهان برهمنائی روشن است .
 ۳- ولی تنها کسانی که آن جهان برهمنائی را با زندگانی پرهیزکارانه يك طالب علوم دینی می‌یابند تنها آنان آن جهان برهمنائی را خواهند داشت . آنان در همه‌ی عوالم آزادی بیکران خواهند داشت .

بند پنجم

(راه صحیح به جهان برهمنائی بواسطه‌ی مطالعه‌ی دینی پرهیزکارانه)

۱- اکنون آنچه که مردم قربانی مینامند در واقع عبارتست از زندگانی پرهیزکارانه يك طالب علوم دینی زیرا فقط بواسطه‌ی زندگانی پرهیزکارانه‌ی يك طالب علوم دینی است که داننده آنها مییابد .

اکنون آنچه که مردم آنها « قربانی شده » مینامند در واقع زندگانی پرهیزکارانه يك طالب علم دین است . زیرا فقط پس از جستجوی علم دین بواسطه‌ی يك زندگانی پرهیزکارانه يك طالب علم دین است که شخص نفس کل (یا اتمن) را مییابد .

۲- اکنون آنچه که مردم آنها « قربانی سنجیده » نامند در واقع زندگانی پرهیزکارانه يك طالب علم دین است زیرا فقط با پیدا کردن نفس بواسطه‌ی زندگانی پرهیزکارانه‌ی يك طالب علم دین است که شخص فکر می‌کند .

۳- اکنون آنچه که مردم « یکدوره روزه » نامند در واقع زندگانی پرهیزکارانه يك طالب علم دین است زیرا نفس کل را که شخص بواسطه‌ی زندگانی پرهیزکارانه يك طالب علم دین بدست می‌آورد فنا پذیر نیست .

اکنون آنچه که مردم آنها « اتخا ذیک زندگانی مرتاض در جنگل » مینامند در واقع زندگانی پرهیزکارانه‌ی يك طالب علم دین است . برآستی دو دریا در جهان

بره‌مائی در آسمان سوم از اینجا همانا (آرا) و (نیا) است. ^۱ دریاچه (آیرامدیة) ^۲ (که خوشی و خلسه میبخشد) در آنجاست. درخت انجیر سومه سوانه ^۳ که سومه بار میدهد در آنجاست. قلعه‌ی برهما (آپارجیته) در آنجاست تالار زرین ربانی در آنجاست.

۴- ولی تنها آنانکه آن دو دریای (آرا) و (نیا) را بواسطه‌ی زندگانی پرہیزکارانه یک طالب علم دین در جهان برہمائی پیدا کنند. فقط آنان آن جهان برہمائی را میتوانند داشته باشند. آنان در ہمہی عوالم آزادی بیکران دارند.

بند ششم

(عبور بواسطه‌ی آفتاب از قلب به جاودانی)

- ۱- اکنون در باب این مجاری قلب آنها از لطیفترین عصاره برمیخیزند که از قرار معلوم خرمائی سرخ فام، سفید، آبی، زرد، و سرخ است. برآستی در آنسوی آفتاب خرمائی سرخ فام، سفید، آبی، زرد، و سرخ است.
- ۲- اکنون همانطور که یک جاده بسوی دو ده هم به یکی میرود هم به ماوراء آن همچنین اشعه‌ی آفتاب به دو جهان میرود هم به یکی و هم به ماوراء آن. آنها از آفتاب ماوراء امتداد مییابند و به این مجاری نفوذ میکنند و از این مجاری امتداد مییابند و به آن آفتاب ماوراء میرسند.
- ۳- اکنون وقتی شخصی در خواب شیرین راحت و آرام است خواب نمی‌بیند. آنگاه باین مجاری راه یافته است و هیچ زیانی به او نمیرسد زیرا آن در آنموقع او به نیروی روشن رسیده.

= Somasavana-۲

Hiramadiya-۲

۱-Hra-Nya باهم یعنی جنگلی (اشتقاق بازی)

۴- اکنون اگر کسی به ضعف مبتلا شود اطرافیان گویند: «مرا میشناسی»
تازمانیکه او از این جسم در نگذشته است آنها را میشناسد .
۵- ولی وقتی او اینگونه از جسم جدا میشود آنگاه او با همین اشعه‌های آفتاب
رو بی‌بالا صعود میکند . برآستی او با فکر «اوم» در میگذرد .
با سرعت توجه شخص به آن ، او به آفتاب میرسد برآستی آن دروازه‌ی
جهانست، مدخل دانایانست . توقفگاه برای نادانهاست .

۶- در اینباب ایبات زیرین آمده :

قلب صد و یک مجرا دارد ،

یکی از آنها به فرق سر میرسد ،

و شخص با صعود با آن به جاودانی میرود ،

دیگران از راههای مختلف در میگذرند .

بند هفتم

(تعلیم مترقی ایندیره بواسطه‌ی پرجاپتی در نفس واقعی)

۱- نفس (اتمن) که از بد آزاد است ، بی سن و سالی و بی مرگ و بی غم و
بی گرسنگی و بی تشنگی است و آرزوی آن حقیقی است ، نیروی درک آن حقیقی است .
باید آن جستجو شود . آن را باید فهمید . کسیکه نفس را بجوید و آنرا بفهمد
همه‌ی عوالم و آرزوها را اکتساب میکند .

۲- آنگاه همه‌ی خدایان و دیوان آنرا شنیدند و آنوقت گفتند : بیایید آن
نفس را بجوییم که با جستن آن شخص همه‌ی عوالم و خواسته‌ها را اکتساب میکند .

۳- آنگاه ظرف چهل و دو سال آندو زندگانی پرهیزگاران به يك طالب علوم

دینی کردند. پس پر جاپتی به آندو گفت: «با آرزوی چه زندگی میگردید؟»
 آندو گفتند: نفس که از شر آزاد است بی سن و سال و بی مرگ و بی غم
 و بی گرسنگی و بی تشنگی است. آرزوی او حقیقی است و درک او حقیقی است.
 باید جستجو شود. به شناختن او باید علاقه داشت. کسیکه نفس را بسته و فهمیده
 است او همه‌ی عوالم و خواهشها را بدست می‌آورد.
 - سرورا مردم کلمات شمارا اینگونه اعلام میکنند. ما در زندگی آرزوی او
 را داشته‌ایم.

۴- آنگاه پر جاپتی به آندو گفت: «شخصیکه در چشم دیده میشود نفس
 است که من ذکر از آن کردم. او جاودان و بی ترس است او برهماست.»
 - اما بزرگوارا اینکه در آب و در آینه دیده میشود کیست؟
 گفت: او همانست که در همه‌ی اینها دیده میشود.

بند هشتم

۱- دریک طاس آب بنخودت بنگر هرچه که از نفس نفهمی به من بگو «آنگاه
 هردو به یک طاس آب نگاه کردند.»
 آنگاه پر جاپتی به آندو گفت: «چه میبینید؟»
 آنگاه آندو گفتند: آقا ما همه چیز را اینجا میبینیم. نفس را میبینیم حتی
 تا مو و ناخن.
 ۲- پر جاپتی به آندو گفت: «خود را خوب زینت دهید، لباس خوب بپوشید،
 آرایش کنید و آنگاه به طاس آب بنگرید.»
 آنگاه آندو خود را خوب زینت دادند، خوب لباس پوشیدند و آرایش دادند

وبه طاس آب نگاه کردند .

پس پرجاپتی به آندو گفت : « چه هیبینید ؟ »

۳- آنگاه آندو گفتند : « بزرگوارا همانطور که ما زینت شده و نیکو پوشاک

و آراسته هستیم همانطور هم در آنجا زینت شده و نیکو پوشاک و آراسته است .

گفت : آن همان خود نفس است . آن جاودان و بی ترس است و برهماست .

۴- پرجاپتی نگاهی بسوی آنان کرد و گفت : « آنها بدون فهمیدن و بدون

پیدا کردن نفس میروند . و هر کس اینچنین آموزشی داشته باشد چه خدایان

و چه دیوان نابود خواهند شد . آنگاه (ویروچنه) باقلب راحت بسوی دیوان آمد

وبه آنان این آموزش را اعلام کرد : « شخص باید نفس خود را در همین زمین

خوشحال کند ، نفس خود را بیاید . »

« کسیکه نفس خود را در این زمین خوشحال سازد و خود را بیاید آن هر دو

جهانرا اکتساب میکند، این جهان و آن جهان را »

۵- بنابراین اکنون هم در این زمین در باب کسیکه سخی نیست و مؤمن

نیست و قربانی نمیکند چنین گویند : « ای دیوانه اینست دستور دیوها . آنها بدن

مرده را با آنچه باتکدی جمع کرده اند زینت میزنند و لباس میپوشانند زیرا تصور

میکنند بدینوسیله آنجهان را بدست خواهند آورد . »

بند نهم

۱- ولی آنوقت (ایندرا) حتی پیش از رسیدن به خدایان این خطه را دید :

« همانطور که آن (نفس جسمانی) خوب زینت مییابد اگر این جسم خوب زینت

یابد، خوب لباس دارد، اگر این خوب لباس داشته باشد آراسته میشود . اگر این

آراسته باشد همانطور هم آن کور است ، اگر این کور باشد آن لنگ است ، اگر این لنگ باشد آن ناقص است ، اگر این ناقص باشد باتلف شدن این جسم آنهم فوراً تلف میشود . من در این چیز خوش آیندی نمی‌بینم .»

۲- او در صورتیکه آتشی در دست داشت باز آمد . آنگاه پرجاپتی به او گفت : « ای سخاوت پیشه چه میخواهی که باز آمدی زیرا توبا (ویروچنه) باقلب آرام از اینجا رفته بودی . »

آنگاه گفت : « همانطور که در واقع آن (نفس جسمانی) خوب زینت زده است اگر این جسم زینت زده باشد خوب پوشانیده اگر این خوب پوشانیده باشد آراسته است اگر این آراسته باشد بهمانطور هم آن کور است اگر این کور باشد لنگ است اگر این لنگ باشد ناقص است اگر این ناقص باشد او بلافاصله باتلف شدن این جسم تلف میشود . من در این چیز خوش آیندی نمی‌بینم .

۳- ای سخاوت پیشه او همینطور است . بااینهمه من موضوع را برای تو بیشتر توضیح میدهم . سی‌ودو سال دیگر با من زندگی کن . آنگاه او باوی سی‌ودو سال دیگر زندگی کرد .

آنگاه او (یعنی پرجاپتی) به وی (یعنی ایندرا) چنین گفت :

بند دهم

۱- گفت : « آنکه در رؤیا شادمان اینور و آنور میگردد این نفس کل است ، آن بی‌ترسی و جاودانست آن برهماست . »
آنگاه او (یعنی ایندرا) باقلب راحت عزیمت کرد . پس پیش از رسیدن به خدایان او این خطر را دید : « اکنون اگر هم این جسم کور است آن یکی (یعنی

نفس کل) کور نیست . اگر این لنگ است آن لنگ نیست . در واقع نقص این نقص باو نمیرساند .

۲- او با قتل کسی کشته نمیشود . بالنگی کسی لنگ نمیشود با اینهمه گوئی بظاهر او را میکشند گوئی برهنه اش میکنند ، گوئی او آزمایش سخت میبیند که ناخوش آیند است ، گوئی حتی او میگوید : من در این هیچ چیز ناخوش آیند نمی بینم .

۳- او در صورتیکه دستش آتش داشت باز آمد . پس پر جاپتی به او گفت : « ای سخاوت پیشه چه میخواهی که با اینکه با قلب راحت رفته بودی باز گشتی ؟ » آنگاه او گفت : « اکنون آقا اگر هم این جسم کور است . آن (یعنی نفس) کور نیست . اگر این لنگ است آن لنگ نیست . در واقع نقص آن نقص به او وارد نمیسازد .

۴- او با قتل شخص کشته نمیشود او بالنگی شخص لنگ نمیشود . با اینهمه ظاهراً او را میکشند . او را بی لباس میکنند ، ظاهراً او آزمایش ناروا میبیند و ظاهراً حتی میگرید . من چیز خوش آیندی در این کار نمی بینم « ای سخاوت پیشه ، او اینچنین است . با اینهمه من این را بیشتر بر تو آشکار خواهم ساخت . سی و دو سال دیگر با من زندگی کن . آنگاه او سی و دو سال دیگر باوی زندگی کرد »
 و او (یعنی پر جاپتی) بهوی (یعنی ایندر) چنین گفت :

بند یازدهم

« اکنون اگر کسی شیرین و خاطر جمع و آرام خوابیده باشد و خواب نه بیند آن همان نفس است ، آن جاودانست ، آن بیترس است ، آن برهماست . »
 آنگاه او با قلب راحت عزیمت کرد .

آنگاه حتی پیش از رسیدن به خدایان او این خطر را دید :
 یقین است برآستی این یکی درست خود را (نفس را) با این نظر که « من او هستم » نمی شناسد . در واقع چیزهای اینجا را هم نمی شناسد . آن مانند کسی میشود که به نابودی رفته من در این چیز خوش آیندی نمی بینم .

۲- در حالیکه سوخت در دستش بود باز آمد آنگاه پر جاپتی به او گفت :
 « ای سخاوت پیشه تو که با قلب راحت رفته بودی چه میخواهی که باز آمدی ؟ »
 آنگاه او (یعنی ایندرا) گفت : « بیقین این نفس خود را با نظر اینکه من او هستم نمی شناسد ، در واقع چیزهای اینجا را هم نمی شناسد . او مانند کسی میشود که به نابودی رفته باشد . در این چیز خوش آیندی نیست . »
 ۳- « ای سخاوت پیشه او همینطور است . »

« ولی من این را بر تو بیشتر توضیح خواهم داد و غیر از این چیز دیگر نیست .
 پنجسال دیگر با من زندگی کن . »

پس با وی پنجسال دیگر زندگی کرد که جمعاً یکصد و یک سال میشود .
 برای همین است که مردم گویند : « سخاوت پیشه صد و یکسال بازندگانی
 پرهیزگارانہ یک طالب علم دین با پر جاپتی زندگی کرد . »
 آنگاه (پر جاپتی) به (ایندرا) گفت :

بند دوازدهم

۱- ای سخاوت پیشه برآستی این جسم فانیهست و آن در تسلط مرگست ولی
 آن محمل آن نفس بیمرگ و بی تن است . در واقع آن تجسم یافته در تصرف لذت
 و الم است . بحقیقت برای کسیکه در تصرف لذت و الم است آزادی نیست . برآستی
 تا کسی بدون جسم است لذت و الم را تماس نمیکند .

۲ - باد بی تن است . ابرها و برق و تندر بی تن هستند . براستی چون اینها وقتی از آن فضای آنسوی برمیخیزند و بیالاترین روشنی میرسند و هر يك در صورت خود ظاهر میشوند .

۳ - بهمانطو آن آرامنده موقعیکه از بدنش بر میخیزد و به بالاترین روشنی میرسد در صورت خودش ظاهر میشود . چنان کسی شخص برین است . در آنجا کسی خندان اینور و آنور میرود . ورزش میکند و با زن و عرابه و دوستان دل خوش میدارد و بستگی این بدن را بیاد نمیآورد . همانطور که يك حیوان کاربه یوغ بسته است این روح هم به تن بسته است .

۴ - اکنون وقتیکه چشم مستقیماً بسوی فضا معطوف است آن شخص بیننده است . چشم برای دیدنست . اکنون کسیکه ملتفت است باینکه « این را بوکنم » آن همان نفس است . دماغ آلت بوئیدن است . اکنون کسیکه ملتفت است باینکه : « این را تکلم کنم » آن همان نفس است و صدا (آلت) تکلم است . اکنون کسیکه ملتفت است که « این را بشنوم » آن نفس است و گوش (آلت) شنیدنست .

۵ - اکنون کسیکه ملتفت است که « این را فکر کنم » آن نفس است ، روح چشم خدائی آنست . براستی او با آن چشم خدائی یعنی روح آرزوها را در اینجا میبیند و لذت میبرد .

۶ - براستی خدایانیکه در جهان برهما هستند و آن نفس را ستایش میکنند . بنابراین همه‌ی عوالم و همه‌ی آرزوها در تصرف آنها آمده .

کسیکه آن نفس (اتمن را) دریافته است و فهمیده باشد او همه‌ی عوالم و همه‌ی آرزوها را اکتساب میکند . این بود آنچه پرجاپتی گفت بلی این بود آنچه پرجاپتی گفت .

بند سیزدهم

(يك سرود نفس كامله)

من از تاریکی به چند رنگی میروم . از چند رنگی به تاریکی میروم همانطور که يك اسب موی خود را میتکاند منم گناه را میتکانم . همانطور که ماه خود را از کام (راهو) خلاص میکند من تن را بدر میتکانم ، من نفس کامله بسوی برهمای غیر مخلوق میروم . بلی ، بسوی او میروم .

بند چهاردهم

براستی آنچه که فضا نام دارد مظهر نام و صورتست^۱ آنچه آنها در آن هستند برهماست . آن جاودانست ، آن نفس کل است .

من میروم به ماوا و تالار پر جاپتی !

من شکوه برهمنان هستم ، شکوه امیرانم ، شکوه مردم هستم . من بشکوه رسیده‌ام . باشد که من شکوه شکوهها هستم به بیدندانی و سپید مویی نروم بلی به بیدندانی و سپید موئی و هذیانگوئی نروم . بلی به هذیانگوئی نروم .

بند پانزدهم

(آخرین سخنان به شاگردیکه مرخص میشود میگوید)

چنین گفت برهما به پر جاپتی و پر جاپتی به (منو) و منو به انسانها . کسیکه بر حسب مقر (ویدا) را از خانواده معلم فرا گرفته ، و در باقی وقت برای معلم خدمت کرده ، کسیکه پس از باز آمدن به خانه مطالعه‌ی ویدا را در مکان پاکی ادامه میدهد

و تولید (فرزندان و شاگردان) میکند. کسیکه نسبت بهمه چیز در بیرون امکانهای مقدسه بیزبانست در واقع او که همه‌ی عمر اینچنین زندگانی میکند به جهان برهما واصل میشود و دیگر به این سوی باز نمیآید. بلی او دیگر به این سوی باز نمیآید.

تیتریه اوپه نیشد^۱

بخش اول

(فصل مربوط به تعلیمات)

بند اول

(استغاثه ، ستایش ، التماس)

اوم !

میترا و (ورونه) بما عنایت فرمایاد .

(اریامن)^۲ بما عنایت فرمایاد .

(ایندر) و (بریہسپتی)^۳ بما عنایت فرمایاد .

(ویشنو)^۴ ی تند پا بما عنایت فرمایاد .

سپاس به برهما سپاس بر تو ای (وایو) همانا تو هستی برهمای قابل درك، ای برهمای مدرك از تو سخن میگویم در باب راستی و درستی سخن میگویم باشد که

بمن لطف کند و به سخنگو لطف کند!

اوم! سلام! سلام! سلام!

بند دوم

درسی است در باب تلفظ حروف

اوم! ما تلفظ را شرح می‌دهیم

صدا

لهجه

کمیت

قوت

مخرج

ترکیب

اینست درسیکه در تلفظ اعلام شد.

بند سوم

اوم! معنی عرفانی ترکیبات

۱- آفرین بما دو تن - باشد که ما دو تن در علوم دینی اشتهاار پیدا کنیم!

اکنون معنی عرفانی ترکیب را در باره‌ی پنج مطلب شرح می‌دهیم^۱:

در باب عالم

در باب درخشندگان

در باب علم

۱- منظور از دو تن معلم و شاگرد یا مرشد و مرید است.

در باب اخلاف

در باب خود انسان

اما در باب عالم - زمین صورت اولیه و آسمان صورت ثانویه و فضا اقتران آندو و باد اتصال است . از لحاظ درخشندگان : آتش صورت اولیه و آفتاب صورت ثانویه و آب اقتران آندو و برق اتصال است .

از لحاظ علم - آموزگار صورت اولیه ، شاگرد صورت ثانویه علم اقتران آن دو و تعلیم اتصال آندوست .

از لحاظ اخلاف مادر صورت اولیه و پدر صورت ثانویه اخلاف اقتران اند و تولید مثل اتصال است .

۴- اکنون در باب خود شخص - فك اسفل صورت اولیه و فك اعلى صورت ثانویه نطق اقتران آنها و زبان اتصال آنهاست .

اینها هستند تر کیبات عمده‌ی کسیکه اگر این تر کیبات را بطوریکه شرح داده شد بداند باهدایا و مواشی و اشتهار در علوم روحانی و غذا و عالم آسمانی مقترن میگردد .

بند چهارم

دعای يك معلم

۱- آنکه بین سرودهای (ویدا) اشتهار پیدا کرده و کمال یافته .

آنکه از جاودانی بما فوق سرودهای ویدا برآمده :

ایندر برای من خرد عطا کند .

ایخدا من میخوامم دارای بیمرگی شوم .

جسم مرا تواناگردان .

زبان مرا خیلی شیرین کن .

گوش مرا بسی شنوا فرما .

تو روپوش برهما هستی که از هوش و خرد پوشیده است .

آنچه را که شنیده‌ام برای من نگهدار .

۲- فراوانیست که البسه و گاوها و غذا برای من می‌آورد و فزون میکند . پس

برای من فراوانی بده از پشم و گاو و گوسفند - درود !

باشد که محصلین علوم روحانی از هر سوی پیش من بیایند و تسلیم شوند و آرام

گردند ، درود (این جمله سه مرتبه تکرار میشود) .

۳- باشد که من بین مردم محترم گردم و به توانگران هم برتری جویم- درود!

ایخدای جلیل (بهگه = بغه) باشد بتو واصل شوم ، درود !

ایخدای جلیل بیاطن من درای - درود !

و در این حال من هزار شاخه شوم، ایخدای مهربان و در وجود تو پاک گردم -

درود !

همانطور که آبها سرازیر میشوند . و ماهها بسال می‌آیند، ای بانی باشد که

شاگردان علوم روحانی هم از هر سوی نزد من آیند . نزد من آیند !

تو پناهی ، بر من تجلی کن ، نزد من آی !

بند پنجم

اوراد چهارگانه‌ی عرفانی

۱- بور، بواس، سوار^۱ براستی اینها سه ورد هستند و غیر از اینها ایضاً مہاچمسیه^۲

یکی چهارمی را تعلیم کرد . و آن عبارتست از مہاس^۳ (بزرگی) آن برهماست و اتمن

است و خدایان دیگر اعضای آن هستند .

بور براستی این عالم است ، بواس هوای محیطست و سوار افعالست و مهاس آفتابست . در واقع تمام عوالم بواسطه‌ی آفتاب بزرگتر شده‌اند .

(بور) براستی آتش است و (بواس) باد است و (سوار) آفتاب و (مهاس) ماهست براستی تمام انوار بواسطه‌ی ماه بزرگتر شده‌اند .

بور براستی ابیات (ریگ) است ، بواس سرودهای (سامن) است و سوار اذکار (یجوس) و مهاس علوم روحانیست . براستی همه‌ی (ویداها) بواسطه‌ی علوم روحانی بزرگتر شده‌اند .

بور براستی زفیر است ، بواس شهیق و سوار نفس منبسط و مهاس غذا است .

براستی کلیه‌ی نفسهای حیاتی بواسطه‌ی غذا بزرگتر شده‌اند .

براستی این چهارتا چهار گانه هستند این اوراد چهارتا چهارند . هر که این را بداند برهما را میداند و همه‌ی خدایان باو نیرو بخشند .

بند ششم

فیضی که شخص در حال مرگ بواسطه‌ی اوراد چهار گانه نایل میگردد .

۱- این فضا که درون قلب است شخصی است عبارت از هوش که غیر فانی و باشکوه است . آنچه بشکل برآمدگی از سقف دهان آویزان است آنجا محل خروج (ایندر) است در جائی که سر موئی هست بسر نفوذ میکند بعد با نکر کلمه‌ی (بور) بر آتش می‌ایستد و با نکر (بواس) بر باد .

۲- و با کلمه‌ی (سومه) بر آفتاب و با کلمه (مهس) بر برهما قرار میگیرد . پس حاکمیت پیدا میکند و ارباب هوش و صوت و چشم و گوش و فهم را در اختیار

خود میآورد . حتی بمقام برهما میرسد که تنش فضا و نفسش واقعی و نزهتگاهش روح دمنده و هوشش نعمت است که آرام و جاودانیست این برهما را ای جوگی قدیمی پرستش کن^۱ .

بند هفتم

(آدم و عالم پنجگانه است)

زمین	هوای محیط	آسمان	جهات فاصل آسمان	جهات (مطلق)
آتش	باد	آفتاب	ماه	ستاره‌ها
آب	نباتات	درختان	فضا	تن آدمی

این چیزهای پنجگانه‌ی فوق‌مربوط است بوجود مادی - و پنجگانه‌های ذیل

مربوط است به خود شخص

نفس (پرانه)	نفس (ویانه)	نفس (اپانه)	نفس (اودانه)	نفس (سمانه) ^۲
بینائی	شنوائی	هوش	نطق	لامسه
پوست	گوشت	عضله	استخوان	منخ

یکی از پیشگویان بعد از تحلیل اشیاء بطور فوق‌چنین گفت : « براستی

همه‌ی جهان پنجگانه است شخص میتواند با پنجگانه پنج برابر اجر ببرد . »

بند هشتم

تقدیس کلمه‌ی مقدس «اوم»

اوم ! برهماست ، اوم همه‌ی جهانست

۱- جوگی قدیمی *Pracinayogya* برهما از دو لحاظ دیده شده، برهای مقید که قابل عبادت است و برهای مطلق که فوق عبادتست و فقط عقلانی است.

۲- *Samāna, Udana, Apāna, Vyana, Prana*

اوم اطاعت است همچنین بطوریکه معروفست با گفتن «بخوان» (اوم) خوانده میشود^۱.

نغمه‌های سامن را با اوم میخوانند.

ادعیه‌ی حمد را با اوم و شم نقل میکنند.

روحانی ادوریو با اوم جواب میدهد.

روحانی برهمن با اوم ثنا میگوید.

با اوم شخص بالا میرود تا مایع قربانی با آتش تقدیم کند.

موقعیکه برهمن به نقل جمله‌ی زیر میپردازد اوم میگوید:

«آیا ممکن است کلمه‌ی مقدس (برهما) را بدست آورم.» آنگاه کلمه‌ی

مقدس برهما را بدست می‌آورد.

بند نهم

(تحصیل کلمات مقدسه مهم‌ترین وظایف است)

کلمه‌ی (رتّه) یعنی راست و راد و تحصیل و تعلیم آن

کلمه‌ی (ستیّه) یعنی درست و تحصیل و تعلیم آن

(تپس) یعنی امساک و تحصیل و تعلیم آن

(دامه) یعنی کفّ نفس و تحصیل و تعلیم آن

(شمه) یعنی آرامش و تحصیل و تعلیم آن

آتشهای قربانی و تحصیل و تعلیم آن

قربانی آگنی هترو و تحصیل و تعلیم آن

۱- در مراسم قربانی روحانی میگوید بخوان بخوان و در جواب میگویند: اوم!

مهمانان و تحصیل و تعلیم آن

(منوشه) یعنی انسانیت و تحصیل و تعلیم آن

اخلاف و اولاد و تحصیل و تعلیم آن

زایش و تحصیل و تعلیم آن

تولید مثل و تحصیل و تعلیم آن

حقیقت . . . و تحصیل و تعلیم آن

ریاضت و قناعت . . .

تحصیل صحیح و تعلیم . . .^۱

اینست عبادت ، اینست عبادت

بند دهم

(علویت علم (ویدا) - تفکر)

تریشنکو^۲ موقع نقل علم ویدا چنین گوید :

« منم محرك درخت (طیف عالم)

شهرت من مانند قلّه‌ی کوه است

پاکیزه و رفیع مانند عصاره‌ای که در آفتابست .

گنجینه‌ی درخشنده‌ای هستم .

خردمند غیر فانی و لایزال هستم »

بند یازدهم

(احکام عملی برای محصل)

معلم بعد از تعلیم (ویدا) شاگرد خود را باز بر وجه ذیل آموزش میدهد :

- ۱- راست گو باش، تقوی‌پیشه کن، تحصیل (ویدا) را فراموش مکن، موقعیکه هدیه‌ی قابل‌ی برای معلم می‌آوری فرزندان را فراموش مکن.
- شخص نباید از حق غفلت کند. شخص نباید از تقوی غفلت کند. شخص نباید از احسان غفلت کند، شخص نباید از رفاه غفلت کند، شخص نباید از تحصیل و تعلیم غفلت کند.
- ۲- کسی باش که مادر را مانند خدا بدانی.
- کسی باش که پدر را مانند خدا بدانی.
- کسی باش که معلم را مانند خدا بدانی.
- کسی باش که مهمان را مانند خدا بدانی.
- باید اعمال بی‌عیب بجا آورد لاغیر.
- باید چیزهائی که در زمین بکارهای نیکو معروفست مورد توجه شما واقع شود. لاغیر.
- ۳- باید برای برهمنان که بما برتری دارند محل و تنقلات آماده کرده شود. سخاوت توأم با ایمان باید باشد نه بدون ایمان.
- سخاوت باید فراوان و متواضعانه و با خشوع و همدردی انجام یابد.
- اگر در باب عمل و رفتاری تردید داشته باشی.
- ۴- در صورتیکه برهمنان صالح بقضاوت و شایسته و مخلص و غیر خشن و دوستداران تقوی وجود داشته باشند در آنصورت تو همانطور رفتار کن که آنان می‌کنند.
- در باب اشخاصیکه نسبت با آنان نسبتهای بد داده میشود در صورتیکه برهمنان صالح بقضاوت و شایسته و مخلص و غیر خشن و دوستدار فضیلت وجود داشته باشند همانطور معامله کن که آنان می‌کنند.

اینست دستور ، اینست متنیه ساختن ، اینست سر معرفت ویداها ، اینست تعلیم . اینک (بدینگونه) شخص باید پرستش کند .

بند دوازدهم

(دعا و پرستش و تشهد)

ای میتر عنایت فرمای (ورونه) عنایت فرما !

(اریامن) نسبت بما عنایت فرما !

(ایندر) و (بریهسپتی) بما عنایت فرما !

ویشنوی فراخ گام بما عنایت فرما !

پرستش باد (برهما) را پرستش باد (وایو) را .

براستی تو برهمای مدرک هستی و در حق تو ذکر کرده ام در باب راستی و

درستی سخن گفته ام که نسبت بمن و نسبت بگوینده نظر لطف داشته .

اوم ! سلام ! سلام ! سلام !

بخش دوم

(در باب رحمت برهما)

بند اول

برهما محیط بجهان و فرد انسانست و معرفت بآن بزرگترین کامیابست .

اوم ! هر که برهما را میشناسد بمقام اعلی میرسد . در اینباب قطعه‌ی ذیل

آمده است :

کسیکه برهما را بصفت واقعیت و معرفت و بیکرانی بشناسد که درمقام سری

(یعنی قلب) و در آسمان اعلی جا دارد او بتمام آرزوهای خود توأم با بره‌مای علیم
نایل می‌گردد .

(مسیر تطور از اتمن اولیه بواسطه‌ی عناصر پنجگانه تا شخص انسان)

بدرستی از نفس فضا برخاست و از فضا باد و از باد آتش و از آتش آب و از
آب زمین و از زمین گیاهها و از گیاهها غذا و از نطفه شخص .

(شخص مر کب از غذاست)

بدرستی اینست شخص که از عصاره‌ی غذا تر کیب یافته بدرستی این سراوست
این دست راست او و این دست چپ او، اینست جسم (بمعنی اتمن جسمانی) اینست
قسمت پایین یعنی پی در اینباب این شعر هم آمده :

بند دوم

(غذا هم جوهر زندگی و هم جوهر استهلاك کننده است - یکی از خواص برهما)

براستی مخلوقات از غذا بوجود آمده‌اند .

هر آنچه بر این زمین مسکن دارد .

بعلاوه آنها با غذا زندگی میکنند .

و باز هم باو برمیگردند .

زیرا غذا مهمترین موجود است .

و بهمین علت است که آنرا معجون مینامند .

مخلوقات از غذا حاصل آمده‌اند .

بعد از تولد هم بواسطه‌ی غذا رشد می‌کنند .

غذا هم خورده میشود و هم آن چیزها را می‌خورد .

برای همینست که آنرا غذا مینامند .

(شخص مر کب از نفس است)

براستی غیر از آنچه از غذا بوجود آید و در عین حال در داخل آن است ،
نفس است که از نفس مر کبست و از آن پر است و صورت شخص را دارد و بحکم
صورت شخصی آن یکی این نیز صورت يك شخص را دارد . زفیر در سرش و نفس
منبسط جناح راست و شهیق جناح چپ و فضا بدن و زمین قسمت پائین و پی اوست .
در باره‌ی آن این ابیات آمده :

بند سوم

(نفس حیات‌کلیه‌ی موجودات و جهتی از جهات برهماست)

خدایان با نفس هم تنفس می‌کنند مانند آدمیان و حیوانات براستی نفس
حیات موجوداتست و بهمین جهت آنرا حیات کل نامند ، آنانکه برهما را بعنوان
نفس پرستش می‌کنند بحیات کامل میرسند .
این همه مر بوطست به نفس جسمانی او و غیر آن .

(شخص مر کبست از هوش)

براستی غیر از آنچه از نفس ساخته است و در عین حال در داخل است و
خودیست که عبارتست از هوش این هم بصورت شخصی است و از آن مشبوع است .
صورت شخص دارد . و نظیر صورت شخصی آن یکی این هم صورت شخص دارد .
(یجور ویدا) سر آنست (ریگ ویدا) طرف راست و (سامه ویدا) طرف چپ آن ،
تعلیم بدن آن و سرودهای اتروانها و (انگیرس) ها قسمت پائین و پی آنست .
و ابیات ذیل بدین مناسبت است :

بند چهارم

(برهما غیر قابل توصیف و نعمت بیخوف است)

موقعیکه کلمات توأم با هوش بدون موفقیت برمی‌گردند .
 نعمت برهما در نظر کسیکه می‌داند هیچوقت خوفی ندارد .
 این عبارتست از نفس جسمانی او و نفس سابق بر آن .
 شخص عبارت از فاهمه است

براستی غیر از آنچه از هوش مر کبست و در عین حال در داخل آن نفس است
 که عبارت از فاهمه است که از آن مشبوع است . و مانند صورت شخصی آن صورت
 يك شخص دارد . سر آن ایمان، دست راست آن راستی و دست چپ آن درستی و بدن
 آن تفکر و اساس و پایه‌ی آن نیرو است .
 و در آنباب قطع‌هی ذیل آمده :

بند پنجم

نیروی فاهمه مدیر امور است و یکی از صفات برهماست .
 فاهمه قربانیها و اعمال را اداره می‌کند .
 به فاهمه است که تمام خدایان بعنوان برهما و پیشوا پرستش می‌کنند
 کسیکه برهما را بعنوان فاهمه بشناسد و بی‌قید نباشد
 گناهان خود را در جسم ترك می‌کند و بتمام آرزوهای خود می‌رسد .
 این در واقع نفس جسمانی اوست مانند جسم اولی .

بند ششم

التحاق و اتصال به برهای اصلی یا برهمنائی که ازو متفرع است و شخص

بآن علم دارد^۱.

کسیکه تصوّر کند برهما وجود ندارد خودش وجود ندارد.

و اگر کسی بداند که برهما وجود دارد خودش را مردم موجود پندارند.

سؤال در باب این که آیا که می تواند بعالم سعادت برهما برسد

اکنون در باب سؤالات متعلقه :

آیا کسیکه علم ندارد بعد از مرگ بجهان دیگر میرود؟

یا آیا کسیکه علم دارد بعد از مرگ بجهان دیگر میرود؟

(کلیه کثرات و اضداد وجود از يك وحدت اولیه و ذاتی تطور یافته .)

اومیل کرد متعدد گردد پس باخود گفت تولید مثل کنم پس ریاضت را آفرید

بعد از ریاضت این همه ی جهانرا با موجوداتی که در آنست بوجود آورد بعد خود

داخل آن شد و بعد از دخول بجهان هم فعلیت پیدا کرد و هم ما فوق آن هم متعین

گشت هم غیر متعین هم پایهدار و هم غیر آن هم واجد احوال و هم غیر آن ، هم

واقعی و هم غیر واقعی از لحاظ واقعیت بصورت امور واقع در آمد .

در این باب قطعه ی ذیل آمده :

بند هفتم

(لاوجود اولیه که متطور بالذات اصل وجود و تنها پایه ی سعادت بیخوفست)

براستی در آغاز این جهان لاوجود بود و بدرستی از آن وجود حاصل شد .

پس او خود را به نفس (اتمن) متحوّل ساخت .

اینستکه او مصنوع خوب نامیده میشود^۲ .

۱- ناچار منظور برهما ی عینی و برهما ی ذهنی است . ۲- احسن تقویم !

بحقیقت این مخلوق خوب ریشه‌ی وجود است . هر که جوهر را بدست بیاورد سعید است اگر این فیض و سعادت در فضا نبود ، که می‌توانست نفس بکشد و زندگی کند؟ برآستی آن جوهر است علت سعادت است .

بحقیقت اگر کسی بیخوفی (یا نفس مطمئنه) را دریابد که بنیان وجود نامرئی و غیر جسمانی و لایوصف و بدون تکیه گاهست آنگاه خود به بیخوفی (به اطمینان) نایل میگردد . ولی اگر کسی در آن شکافی و وقفه‌یی بوجود آورد خود دچار خوف می‌گردد ولی آن خوف عارض بر کسیست که تصور می‌کند علم دارد در صورتیکه فکر ندارد .

در این باب قطعه‌ی ذیل آمده :

بند هشتم

(کلیه‌ی افعال کونیه نتیجه‌ی خوف از مبداء اعلی است)

باد از ترس او میسوزد و خورشید از ترس او بر می‌آید .
آتش (آگنی) و (ایندر) و مرگ که پنجمین باشد از ترس او برآه میفتند .
(مراتب سعادت تا برسد به فیض عظمای برهما)

اینک ملاحظات در باب سعادت :

جوانی تصور می‌کند که شاداب و تحصیل کرده و چابک و استوار و نیرومند است و کلیه‌ی این زمین پر از ثروت او باشد . آن یک سعادت انسانیست .

صد سعادت انسانی مساوی یک سعادت (گند روهای) بشری و سعادت کسیست که در کتب دینی متبجح است و مغلوب شهوات نیست .

صد سعادت گندروهای بشری مساویست با یک سعادت گندروهای الهی و

سعادت کسیست که در کتب دینی متبجّر است و مغلوب شهوات نیست .

صد سعادت گندروهای الهی مساویست بایک سعادت نیاکان در عالم طویل العمر آنان ، ایضاً سعادت کسی که در کتب دینی متبجّر است و مغلوب شهوات نیست .
صد سعادت نیاکان در عالم طویل العمر خود مساویست بیک سعادت خدایان که از تولد خدا زاییده شده اند . ایضاً سعادت کسی که در کتب دینی متبجّر است و مغلوب شهوات نیست .

صد سعادت خدایان بالفطره مساویست بیک سعادت خدایان کردار که بواسطه‌ی کردار خود داخل زمره‌ی خدایان می گردند . ایضاً سعادت کسی که در کتب دینی متبجّر است و مغلوب شهوات نیست .

صد سعادت خدایان کردار مساوی یک سعادت خدایان است و سعادت کسی که در کتب دینی متبجّر است و مغلوب شهوات نیست .

صد سعادت خدایان مساویست با یک سعادت (ایندرا) ایضاً سعادت کسی که در کتب دینی متبجّر است و مغلوب شهوات نیست .

صد سعادت (ایندرا) مساویست بیک سعادت (بریهسپتی) ایضاً سعادت کسیکه صد سعادت بریهسپتی مساویست با یک سعادت (پرچاپتی) و ایضاً سعادت کسیکه در کتب دینی متبجّر است و مغلوب شهوات نیست .

صد سعادت پرچاپتی مساویست با یک سعادت برهما و ایضاً سعادت کسی که در کتب دینی متبجّر است و مغلوب شهوات نیست .

(کسی که پی بوحدت شخص انسانی با شخص جهانی برد به نفسی میرسد که عین سعادتست .)

۱- درین جملات از طرفی فیض کامل بوجود برهما که اصل واحد هستی است نسبت داده میشود از طرفی هم تحصیلات روحانی و کشتن شهوات توجیه و تأکید میشود .

هر دو شخص یعنی شخصی که در اینجاست و شخصی که در آنجا در آفتابست یکی هستند کسی که اینرا میداند بعد از درگذشتن از اینجهان به نفسی میرسد که از غذا مر کبست بعد به نفسی میرسد که از هوش مر کبست بعد به نفسی میرسد که از فهم مر کبست و به نفسی میرسد که عبارتست از سعادت .
در این باب قطعه‌ی ذیل آمده :

بند نهم

کسی که به سعادت برهما آگاه باشد از تمام ترسها و از عذاب وجدانی رها شده است . موقعیکه کلمات توأم با هوش بدون نیل برمیگردند .
نعمت برهما در نظر کسی که میداند از هیچ چیز خوفی ندارد .
براستی چنین کسی را فکر اینکه چرا نیکوکاری نکردم چرا مرتکب شرّ شدم مغلوب نمیدارد .
هر که اینرا بداند خویشتن را از این دو فکر آزاد میدارد .
اینست تعلیم عرفانی اوپه نیشد .

بخش سوم

بند اول

(بریگو^۱ از طریق ریاضت پنج صفت برهما را یاد می گیرد)

- ۱- بریگو ورونی نزد پدرش ورونه آمد و گفت « آقا برهما را بیان کن »
گفت برهما غذاست، نفس است، شنوائیست، هوش است، نطقست .

بعد چنین گفت: « آنست که موجودات از آن بوجود آیند و بواسطه‌ی آن زندگانی می‌کنند و بعد از مرگ بسوی او برمیگردند و مشتاق فهمیدن هستند - اینست برهما »

۲ - پس او یعنی «بریگو» ریاضت کشید و بعد از آن فهمید که برهما غذاست زیرا در حقیقت موجودات از غذا برمیآیند و چون میآیند با آن تغذیه میکنند و در مرگ هم بغذا برمیگردند. بعد از فهمیدن این مطلب وی باز بسوی پدرش (ورونه) آمد و گفت «آقا برهما را شرح کن» پس باوی گفت «آرزو کن تا برهما را بواسطه‌ی ریاضت بفهمی برهما ریاضت است»

۳ - باز او ریاضت کشید و بعد از آن دریافت که برهما نفس است زیرا در واقع در اینجهان از نفس بوجود آیند و بعد از نفس زندگی کنند و بعد از مرگ بنفس برمیگردند. بعد از فهمیدن اینمطالب باز بسوی پدر آمد و گفت «آقا برهما را شرح کن»

در جواب گفت: آرزو کن تا برهما را بواسطه‌ی ریاضت بفهمی برهما ریاضت است.

۴ - پس او ریاضت کشید و بعد از آن دریافت که برهما هوش است که موجودات اینعالم از آن برمیآیند و بعد از آمدن بواسطه‌ی او زنده هستند و بعد از مرگ بسوی او میروند. بعد از فهمیدن این مطلب باز هم پیش پدر آمد و باو گفت: «آقا برهما را شرح دهید» پس بوی گفت «بکوش تا برهما را بواسطه‌ی ریاضت بفهمی، برهما ریاضت است»

۵ - پس ریاضت کشید و دریافت که برهما فاهمه است زیرا بحقیقت موجودات این عالم از فاهمه میآیند و بواسطه‌ی فاهمه میزیند و بفاهمه برمیگردند. بعد از پی بردن باین موضوع باز بسوی پدرش آمد و گفت «آقا برهما را شرح

کن « گفت : «بکوش برهما را بواسطه‌ی ریاضت بفهمی برهما ریاضت است»
 ۶ - پس وی ریاضت کشید و بعد از ریاضت دریافت که برهما همان سعادتست
 زیرا بحقیقت موجودات از سعادت بوجود می‌آیند و بواسطه‌ی سعادت زندگی میکنند
 و بسوی سعادت برمیگردند .

اینست علم (بریگوورونی) که در فلک اعلیٰ مستقر است کسیکه اینرا بداند
 مستقر میگردد . روزی خود را میخورد و مالک غذا میگردد در اولاد و مواشی و
 شکوه و علوم دینی مشتهر میگردد .

۷ - قاعده اینست که غذا را نباید سرزنش کرد .

(ارتباط دوجانبه‌ی غذا که هم حامل است و هم محمول و اهمیت علم مربوط بآن)

براستی نفس غذاست . بدن خورنده‌ی غذاست، بدن بر نفس و نفس بر بدن
 استوار است . پس غذا بر غذا استوار است . هر که بداند که غذا بر غذا استوار است
 خود مستقر میگردد . خورنده و دارنده‌ی غذا میشود و از حیث اولاد و مواشی و جاه
 علوم دینی بزرگ و نامی میگردد .

۸ - شخص نباید غذا را توهین کند . این قاعده است .

براستی آب غذاست ، نور آبرای میخورد ، نور بر آب استوار است ، آب بر نور
 استوار است پس غذا بر غذا استوار است .

کسیکه بداند غذا بر غذا استوار است خود مستقر میگردد، خورنده و دارای
 غذا میشود و از حیث اولاد و مواشی و جاه علوم دینی بزرگ و نامی میشود .

۹ - قاعده اینست : شخص باید برای خود چنان غذائی تهیه کند . درحقیقت

زمین غذاست و فضا خورنده‌ی غذاست ، فضا بر زمین استوار است و زمین بر فضا استوار
 است پس غذا بر غذا استوار است .

کسیکه بداند غذا بر غذا استوار است خود استوار میگردد خوردنده و دارای غذا و از حیث اولاد و مواشی و شهرت در علوم دینی بزرگ و نامور میشود.
(کسیکه غذا احسان کند ترقی میکند)

۱ - قاعده اینست که شخص نباید از کسیکه در منزل او می نشیند چیزی دریغ دارد. در هر صورت شخص باید غذای زیاد کسب کند. در باب چنان شخصی مردم گویند غذا برای او فراهم شده این غذا اگر در آغاز برای محتاج آن تهیه شده (در همان موقع) برای احسان این غذا اگر در وسط کار (برای محتاج) آن تهیه شده در همان موقع برای احسان کننده هم بوده این غذا اگر در آخر کار برای محتاج آن تهیه شده در همان زمان برای احسان کننده هم قسمت بوده است.
۲ - این برای کسیست که آگاهست.

(تجلیات برهما در هیئت غذا)

سلامت نطق اکتساب و سلامت زفیر و شهیق، کار دست و حرکت پا و عمل و افزاز بدن، جمله اجابت انسانیست (به برهما در هیئت غذا)
۳ - اما اجابت الهی عبارتست از: نور، باران، نیروی برق، عظمت مواشی، درخشش ستارگان، تولید مثل، بیمرگ، سعادت در توالد، موجود کل در فضا.
(عبادت کننده هدفهای عبادت خود را اختیار میکند)

شخص باید آنرا (برهما را) بعنوان دستگاہ پرستش کند، آنگاه خودش هم دستگاہ میگردد باید آنرا بسمت عظمت پرستش کند. آنگاه خودش بزرگ میشود. بسمت هوش پرستش کند پس هوشمند میگردد.

۴ - شخص باید او را بنام تعظیم پرستش کند، حاجات پرستش بحصول میآورد. باید او را بنام دستور جادوئی پرستش کند و خودش دارای آن میگردد.

باید او را بعنوان « مرگ پیرامن ورد جادو » پرستش کرد تا بدخواهان و دشمنان در پیرامن او بمیرند .

(کسیکه وحدت شخص انسان را با وجود کل بداند بلامانع بحاجت خود میرسد)

هر دو شخص یعنی آنکه در اینجاست و آنکه در آنجا در آفتابست یکی هستند - یکیست .

۵ - کسیکه اینرا بداند بعد از در گذشتن از اینجهان میرسد بآن نفس که از غذا ساخته شده و فراتر از آن به نفسی میرسد که از نفس ساخته شده و از آن بآن نفس میرسد که از هوش ساخته شده و فراتر از آن به آن نفس میرسد که از فهم مر کبست و فراتر از آن به آن نفس میرسد که از سعادت مر کبست و بفراز و نشیب این عوالم میرود در صورتیکه آنچه بخواد میخورد و بهر صورتی بخواد میفتد ، می نشیند و این سرود (سامن) را میخواند :

(وجد عرفانی کسیکه از وحدت عالم آگاهست)

چه شگفت ! چه شگفت ! چه شگفت !

من غذا هستم ! من غذا هستم ! من غذا هستم !

من غذا خورم ! من غذا خورم ! من غذا خورم !

من نام آورم ! من نام آورم ! من نام آورم !

من اولین مولود نظام عالم هستم !

و پیش از خدایان در نافگاه جاودانی بودم !

هر که مرا دور کند الحق یاری بمن کرده !

من که غذا هستم ، خورنده‌ی غذا را میخورم !

من به همه‌ی جهان برتری جسته‌ام!
هر که اینرا بداند نور بس درخشانی دارد.
اینست تعلیم عرفانی .

اوپه نیشد آیتریه'

بخش اول

بند اول

(آفرینش عوالم چهارگانه و شخص تکوینی و قوای تکوینی از طرف نفس نخستین)

۱ - در آغاز اتمن یکتای واقعی وجود داشت . با خود فکر کرد : عوالم را بیافریند .

۲ - پس این عوالم را بیافرید : آب، اشعه‌ی نور، مرگک، آبها . در آن ماوراء آب هست که فوق آسمانست و آسمان حامل آنست اشعه‌ی نور سپهر محیط هستند، مرگست، زمین است و آنچه زیر آنست آبهاست.^۲

۳- پس با خود فکر کرد اینک عوالم موجود است ، اکنون نگهبانانی برای عوالم (جهانبانان) بیافرینم . درست از آبها شخصی ساخت و تصویر نمود .

۴- و روی آن شخص تخم گذاری کرد .

۱- *Aitareya* ۲- برای آب دو کلمه‌ی مختلف در سنسکریت استعمال شده یکی *Ambhas* که ظاهراً در این داستان تکوین مقصود عنصر اصلی آب و جوهر آبست - کلمه‌ی دوم آب *ap* است که مقصود آب تجربی معمولی است. یونانیهای قدیم که میگفتند اصل عالم آبست ، ظاهراً منظورشان آب معمولی تجربی مرئی و مشهود نبود .

و چون بران شخص تخم گذاری شد دهندش مانند تخم مرغ سوا شد و از دهن او نطق و از نطق آتش برآمد آنگاه منخرین سوا شدند و از منخرین نفس و از نفس هوا (وایو) برآمد.

چشمها سوا شدند از چشمها بینائی و از بینائی آفتاب (آدیتیه) گوشها سوا شدند و از گوشها شنوائی و از شنوائی اقطار آسمان. پوست سوا شد و از پوست موها و نباتات و درختان. قلبی سوا شد و از قلب هوش و از هوش ماه. نافی سوا شد و از ناف شهیق و از شهیق مرگ. عضوی سوا شد و از آن نطفه و از نطفه آب.

بند دوم

(قوای تکوینیه در انسان جای میگیرند)

- ۱- این قدسیان بعد از آفرینش تند و یکسر بدریای بزرگ بی آرام افتادند او (اتمن) آنرا تشنه و گرسنه دیدن کرد و آنان (یعنی قدسیان) باو گفتند: «برای ما ماوایی پیدا کن تا در آنجا مستقر گردیم و غذا خوریم»
- ۲- او گاو نری نزد ایشان آورد گفتند: «براستی این برای ما کافی نیست»
- ۳- پس او شخصی را نزد ایشان آورد گفتند: «آی این کار خوبیست شخص مخلوق خوبیست» پس بآنان گفت هر يك بمأواهای مربوطه خود داخل گردید.
- ۴- پس آتش نطق شد و بدهان فرو رفت. باد نفس شد و بمنخرین داخل شد. آفتاب بینائی شد و بچشمها اندر رفت. اقطار آسمان شنوائی شدند و بگوشها فرو رفتند.

نباتات و درختان مو شدند و پیوست داخل شدند .

ماه هوش شد و به قلب داخل گشت .

مرک شهیق شد و بناف فرو رفت .

میاه نطفه شدند و بعضو تناسل داخل شدند .

۵- گرسنگی و تشنگی هم باو (یعنی اتمن) گفتند برای ماهم يك ماوا پیدا

کن وی بآندو گفت : من برای شما دو نفر مقامی در میان خدایان تعیین و شما را

با آنان سهیم میکنم پس هر قربانی و فدیهای مایع ریزان که بعمل آید گرسنگی و

تشنگی در آن شرکت خواهد داشت .

بند سوم

(آفرینش غذا از يك صورت ماده‌ی سیال و ناتوانی عملیات گوناگون شخص در اکتساب آن)

۱- او (یعنی اتمن - نفس کل) باخود گفت : اینك عوالم و نگهبانان عوالم

(یا جهانداران) اکنون برای آنها غذا بیافرینم .

۲- پس روی آبهای کرچ خوابید و از آنها که روی آن کرچ خوابیده شده بود

يك صورت مادی بوجود آمد و آن غذاست .

۳- و آن تا خلق شد خواست فرار کند و او خواست آنرا بانطق بگیرد نتوانست

زیرا اگر میتوانست پس شخص فقط با گفتن (نام) غذا سیر میشد .

۴- خواست بانفس بگیرد ولی نتوانست زیرا اگر میتوانست آنرا بانفس

بگیرد فقط بادم زدن بسوی غذا انسان سیر میشد .

۵- پس خواست آنرا بابینائی بگیرد نتوانست زیرا اگر میتوانست فقط

بانگاه کردن بسوی غذا انسان سیر میشد .

۶- پس خواست آنرا باشنوائی بگیرد نتوانست زیرا اگر انسان میتوانست

فقط باشنودن غذا را قبضه کند پس باشنودن غذا سیر میشود .

۷- پس خواست آنرا با پوست بگیرد نتوانست زیرا اگر میتوانست با پوست بگیرد پس انسان بالمس غذا سیر میشود .

۸- خواست آنرا با هوش بگیرد نتوانست زیرا اگر میتوانست آنرا بگیرد انسان با تصور غذا سیر میشود .

۹- خواست آنرا با عضو توالد بگیرد نتوانست زیرا اگر میتوانست آنرا با عضو توالد بگیرد انسان بواسطه‌ی افزاز از غذا سیر میشود .

آنگاه اهتمام کرد آنرا باشهیق بگیرد . آنگاه او را بخورد این گیرنده‌ی غذا همانست که هواست و اینککه باغذا زندگی میکند همان هواست .

(خلود نفس در جسم)

۱۱- ائمن باخود گفت : حالا این چیز^۱ چطور میتواند بدون من زیست کند .

بچه واسطه می باید داخل بدن شوم اگر بواسطه‌ی نطق، آنکه گفته شده، اگر بواسطه‌ی نفس، آنکه تنفس شده، اگر بواسطه‌ی بینائی، آنکه دیده شده، اگر بواسطه‌ی هوش، آنکه پنداشته شده ، اگر بواسطه‌ی شهیق، آنکه دمیده شده، اگر بواسطه‌ی نیروی تولید، آنکه افزاز شده ، در اینصورت من که هستم ؟

۱۲- پس قسمت موی (سر) را بشکافت واز آن در داخل شد . اینست دری

که «مدخل» نامیده میشود که مایه مسرتست .

(نفس کل) سه محل اقامت دارد . سه وضع خواب دارد وهریک برای يك

اقامتی است .

(نام عرفانی نفس که یکتا موجود قائم بالذات است)

۱۳- چون تولد یافت بموجودات اطراف خود نظر کرد وگفت : اگر بنا

باشد شخص از غیرى صحبت کند آن غیر چیست؟ پس دید آن شخص عین برهماست و گفت .

«ایدم ادرشه»^۱ او را دیدم .

۱۴- برای اینست که نام او (ایدم در)^۲ یعنی دیدار گذاشته شد و این کلمه است که برمز و کنایه «ایندر» نامند زیرا خدایان برمز و کنایه علاقمندند .

بخش دوم

بند چهارم

(تولدات پیایی سه گانه نفس)

۱- در يك شخص این یکی (یعنی اتمن) اول بشکل جنین میگردد . نطفه نیروئیست که در تمام اعضا فرامیآید . در حقیقت که انسان در خویشتن نفسی (یا خویشی) دارد و آنست وارد تن زنده میشود و آنگاه او حامله میشود . این اولین تولد شخص است .

۲- آن در تکوین ذاتی مانند عضوی از زنت و از این جهت صدمه یی بزن نمیرساند و مشارالیهها این نفس را تغذیه میکند .

۳- چون او (یعنی زن) غذا میدهد بخودش هم باید غذا داد . پس او آنرا بشکل جنین میزاید در ابتدا و بعد از تولد او بچه را تغذیه میکنند در عین اینکه او بچه را از تولد با آنطرف غذا میدهد خودش هم تغذیه میکند تا این عوالم ادامه یابد و باین صورت این عوالم ادامه می یابد . این تولد ثانوی شخص است .

۴- این نفس جای شخص را برای اعمال حسنه میگیرد . آنگاه نفس دیگر آدمی با خاتمه دادن کار خود و رسیدن بسن و سال میمیرد . با این ترتیب در حقیقت

با مردن تولد مییابد و این تولد سوم شخص است . در اینباب کاهنی چنین گفته :
 آنگاه که جنینی بودم کلیه‌ی تولدات این خدایانرا میدانستم .
 صد حصار آهنین مرا نگه داشته بود با اینهمه سرعت عقابی بدر پریدم
 بحقیقت (وامه دیوا) در حال جنینی این کلمات را گفت :
 ۶- چون او اینرا میدانست با جدا شدن از بدن صعود کرد و بهمهی حاجات
 خود رسید و غیر فانی گشت .

بخش سوم

بند اول

(نفس وحدت وجودی)

۱- (پرسش) این کیست ؟

(پاسخ) اورا بعنوان نفس پرستش میکنیم .

(پرسش) نفس کدماست ؟

(پاسخ) آنکه انسان بواسطه‌ی او میبیند و میشنود و میبوید و نطق میکند و

شیرین و ناشیرین را تشخیص میدهد .

۲- قلب و خرد و وجدان و مدرك و تشخیص و فراست و خرد و بصیرت و استقامت

و فکر و تفکر و عزم و حافظه و درك و نیت و آرزو و اراده جمله نامهایست برای هوش .

۳- او برهماست (اینندر) است، پر جاپتی است ، همه خدایانست و این عناصر

بزرگ پنجگانه یعنی زمین (خاك) باد ، فضا ، آب ، نور . اینها و چیزهائیکه مخلوط

از لطایف است و موالید متنوع نظیر آنها که از تخم یارحم یا ترشح یا نبات تولد

می یابند ایضاً اسبها و گاوها و اشخاص و فیلهها و تمام آنها که نفس میکشند از رونده

و پرنده وسا کن جمله بواسطه‌ی هوش هدایت میشوند . و روی هوش استوارند . جهان همه بواسطه‌ی هوش هدایت میشود اساس هوش است ، برهما هوش است . پس او (یعنی وامه‌دیوا) چون بهمراهی آن نفس عاقله (اتمن) از آنجا صعود میکند همه‌ی حاجات خود را در آنجهان دریافت و غیر فانی گشت . بلی غیر فانی گشت .

کوشیتکی اوپه نیشد^۱

بخش اول

بند اول

(سیر تناسخ و پایان آن با اکتساب علم لاهوت)

(مطالعه‌ی چیترا و شوکتکو^۲ در باب راه پایان دادن به تناسخ)

۱- چیتراگانگیایی در صورتیکه میخواست قربانی کند، (برای ادامه‌ی آن) آرونی را انتخاب کرد آنگاه پسر خود شوکتکو را پیش او فرستاد و گفت: قربانی را انجام دهد چون او وارد شد از وی پرسید و گفت «پسر گوتمه آیا (تناسخ) در عالمی که مرا جا می‌دهید پایانی دارد یا راهی هست؟ آیا مرا در عالم آن جا خواهی داد^۳». پس او گفت: «من اینرا نمی‌دانم ولی بهتر است از معلم بپرسم آنگاه نزد پدرش رفت و گفت این سؤال را از من کرده‌اند چه جواب بدهم؟ او گفت منم نمی‌دانم برویم و تحصیلات (ویدا) را در منزل معلم پیشه سازیم و از بزرگتران بیاموزیم بیا

۱- *Kaushitaki* — ۲ *Citra, Śvetaketu* — ۳ رادا کریشان این سؤال را چنین ترجمه کرد: «آیا در عالمی که مرا جا می‌دهی یک محل مخفی هست؟ یا راه دیگری هست و شما مرا در عالم آن جا خواهید داد؟»

هر دو برویم»

پس سوخت در دست پیش چیترا کانگیاینی برگشت و باو گفت اجازه بدهید من پیش شما شاگرد باشم پس او بوی گفت :

«ای گوتمه توشایسته‌ی علوم روحانی هستی و گمراه نیستی بیا تا تورا بفهمانم»

(آزمایش در ماه واز آنجا بازگشت بزمین ویا ارتقاء بیشتر)

۲- آنگاه گفت : آنانکه از این جهان رحلت میکنند در واقع همه بمه

میروند . ماه‌موقع نیمه‌ی اول با تأثیر نفس آنها فزونتر میشود و موقع نیمه‌ی دوم سبب توالد آنها میگردد . این ماه در واقع دروازه‌ی عالم آسمانیست کسیکه آنرا جواب گوید او را برای ارتقاء راه میدهد ولی هر که آنرا جواب ندهد او مبتدل بیاران میشود و بزمین فرومیآید و آنگاه هر کس مطابق کردار و معلومات خود بشکل گرم، یابیت یا ماهی یا مرغ یا بشر یا گراز وحشی یا مار یا ببر یا آدم یا موجود دیگر در شکلی از اشکال بار دیگر تولد مییابد .

پس وقتی که با آنجا میآید ازو میپرسد « که هستی » باید اینگونه جواب

گوید :

«ای فصلها این نطفه از آن درخشان دور دست (یعنی ماه) بحصول آمده از

آن قلمرو نیاکان و محصول پانزده گانه (یعنی ماه) از قلمرو نیاکان .»

مرا نزد مردی برید که عامل باشد و بواسطه‌ی او که عاملست بررحم مادر

برید بدینگونه من بعنوان ماه دوازدهم یا سیزدهم بواسطه‌ی پدر دوازده گانه یا

سیزده گانه (یعنی سال) تولد یافته‌ام . من یا برای معرفت این (برهما) یا حق بودم یا

برای معرفت ضدّ این (ضدّ برهما - یا نادانی) . پس فصلهای مرا باز آرید تا بمقام

غیر فانی برسیم . بواسطه‌ی این حقیقت و این ریاضت من فصل (یا موسم) هستم من با

فصول ارتباط دارم .

من که هستم؟ من شما هستم.

پس او ویرا راه داد تا سیر خود را ادامه دهد.

(سیر بسوی عالم برهما)

۳- چون وارد راه خدایان (دیویانا)^۱ شد میرسد بعالم خدای آتش (آگنی)

پس بعالم باد (وایو) پس بعالم ایندر (ایندر) آنگاه بعالم پر جاپتی پس بعالم برهما میآید باین عالم برهما (هریک از اقطار آن مظهر الوهیتی است) . . . اسامی محلها و خدایان و مقرّبین ذکر شده) پس کسیکه بمعرفت رسیده واصل میشود و برهما میگوید :

« بدوید بسوی او که با جلال و عزت من بساحل رودخانهی ابدیت (ویجرا)^۲

رسیده . براستی او دیگر پیر نخواهد شد . »

(ارتقاء فیروزمندانۀ عارف از طریق عالم برهما)

۴- پس پانصد تن از (اپسرها)^۳ رو بسوی او مینهند صد نفر از آنان در دست

میوه بر میدارند و صد نفر مرهم صد نفر تاج گل صد نفر رخت و صد نفر عطریات مسحوق پس آنان او را با تزیینات برهما آرایش میدهند پس آن عارف آراسته بسوی برهما میرود تا میرسد بدریاچه (آرا) و بانروی هوش از آن عبور میکند و بقیه که فقط نزدیک بینند غرق میشوند .

پس میرسد به دمهای (یشیته)^۴ و آنان از او فرار میکنند و برود خانه (ویراچه)

ابدیت میرسد و آنجا بواسطه هوش خود بتنهائی میگردد آنگاه اعمال خود را از نیک و بد تکان میدهد و بدور میاندازد . خویشان ارجمند او بکارهای نیک ملحق میشوند و خویشان ناارجمند بکارهای بد . آنگاه شبیه کسیکه ارا بهای میکشد به دو چرخ آن از فراز مینگرد و بهمینطور به شب و روز و اعمال نیک و بد و همه جفتهای

اضداد نگاه میکنند . پس او که فارغ از اعمال نیک و بد است و عارف برهماست بسوی خود برهما روانه میگردد .

(تقرب به عرش خود برهما)

۵- پس او بدرخت (الیا) میآید و عطر برهما بمشام او میرسد .

و به شهر (سالجیه) میآید و نفحه برهما باو میوزد .

و به مأوای (اپاراجیته) یا نامغلوب میآید و نورانیت برهما در او حلول میکند .

و نزد دو دربان یعنی ایندر و پرجاپتی میآید و آنان ازو فرار میکنند .

و به تالار (ویبهو) یا پهناور میآید و شکوه برهما در او حلول میکند .

به عرش (ویچکشنه) یا درخشان میآید که (بریهد) (وراتنتر سامنس) دو پای

پیشین آن عرش و (شایته) و (نودسه) دو پای پسین آن و (ویرویه) و (ویجه) دو

قطعه‌ی طولانی و (شکور) و (ریوته) دو قطعه‌ی مقابل آنرا تشکیل میدهند .

آن عبارتست از فر است (یا فرزانگی) زیرا بواسطه‌ی فر است است که شخص

تشخیص میدهد .

آن نگاه وی بمسند میرسد که (آمیتوجس) یا جلال بیکران است و آن عبارتست

از روح دمنده است دو پای پیشین او گذشته و آینده و کامیابی و تازه نفسی دو پای

پسین اوست . (بهدار) و (یجنه یجنیه) در قطعه‌ی بریهد و رتنتر دو قطعه‌ی طولی ابیات

و نغمه‌ها دو ریسمان کشیده شده طولی و از کار قربانی قسمتهای مقابل و ساق بوت‌ه

(سومه) زمینه ، و اود گیتته ستون و موفقیت بستر آنست . روی آن عرش است که

برهما جا گرفته کسیکه اینرا میداند در آغاز یک پای خود را مینهد و بر آن صعود

میکند .

پس برهما از او سؤال میکند : « شما که هستید »
باید اینطور جواب بدهد :

(عینیت ذاتی با واقع بیکران)

۶- « من يك موسم هستم ، من بافصلها ارتباط دارم . من از فضائی که بمثابهی
رحم است بوجود آمدهام وبشکل نطفه برای زن شدهام ونور سال ونفس هر يك از
موجودات هستم شما نفس همهی موجودات هستید ، آنچه شما هستید منم هستم . »
پس بوی میگوید : « من که هستم ؟ »
در جواب او بگوید « وجود واقعی »
« وجود واقعی چیست ؟ »

« هر آنچه غیر از محسوس باشد ونفس های حیاتی است - و آنچه بالفعل است
وماوراء محسوس و نفس های حیاتیست . اینست معنی وجود واقعی . او باندازه این
عالم منبسط است ، شما همین عالم کل هستید »

این است آنچه میگوید همین مطلب در (ریگویدا) مشروح است .

(فهم برهما توسط کلمات مقدسه واعمال شخص - عارف عالمی را تسخیر میکند)

۷- شکمش سرود (یجوس) وسرش (سامن) و صورتش (ریگ) است ولایزالست .
این است تعین برهما ، بینای بزرگ که عبارت از کلمه ی مقدس است .
پس باوبگوید شما اسماء مذکر مرا بچه وسیله اکتساب میکنید ؟

- « بواسطه ی نفسهای حیاتی »

- « اسماء مؤنث مرا ؟ »

- « بوسیله ی نطق »

- « اسماء خنثی را ؟ »

- « بوسیلهی هوش »
- « بوها را ؟ »
- « بوسیلهی نفس »
- « صورت را ؟ »
- « بوسیلهی چشم »
- « صدا را ؟ »
- « بوسیلهی گوش »
- « مزه‌ی غذا را ؟ »
- « بوسیلهی زبان »
- « کردار را ؟ »
- « با دستها »
- « لذت‌والم را ؟ »
- « بوسیلهی جسم »
- « سعادت و لذت و تولید را ؟ »
- « بوسیلهی عضو تناسل »
- « راه رفتن را ؟ »
- « بوسیلهی پاها »
- « افکار و فهمیدن و امیال را ؟ »
- « بوسیلهی فراست »

پس باو گوید عناصر اولیه و تصرّفات عالم منند و عالم توست . هر که اینرا بداند کلیه‌ی فتوحات و متصرّفات برهماست از آن اوست .

بخش دوم

(تعلیم نفس و بعضی مراسم)

(عینیت با برهما و تأثیر آن در اطمینان نفس)

۱- روح دمنده برهماست . اینست آنچه کوشیتکی معمولاً میگفت :
هوش در واقع پیامبران این روح دمنده یا برهماست و چشم نگهبان و گوش
اعلام کننده و نطق کنیز اوست .

هر که بداند هوش پیامبر روح دمنده برهماست از طرف يك پیامبر مسخر
میشود و اگر بداند که چشم نگهبانست از طرف يك نگهبان مسخر میشود و اگر
بداند گوش اعلام کننده است از طرف يك اعلام کننده و اگر بداند نطق کنیز است
از طرف يك کنیز مسخر میشود .

کلیه‌ی خدایان باین روح دمنده که برهما باشد بدون اینکه او بخواهد
قربانی و هدایا می‌آورند . برای کسیکه اینرا بداند دستور تعلیم عرفانی اینست که
« شخص نباید تکدی کند » نظیر اینست که کسی که از يك دهی تکدی کند و موفق
نگردد و فرو نشیند و گوید « من دیگر از اینمحل هیچ چیز نخواهم گرفت » و آنگاه
آنانکه قبلاً ازو مضایقه کردند او را دعوت کنند و بگویند « باش تا بدهیم » اینست
فضیلت عدم تکدی . ولی مردمان سخاوت پیشه می‌آیند و باو میگویند « باش تا بدهیم »
۲- (پینجیه) معمولاً میگفت روح دمنده برهماست «

از پس نطق این روح دمنده که برهماست چشم احاطه کرده و از پس چشم
گوش احاطه کرده و از پس گوش هوش احاطه کرده و از پس هوش روح دمنده احاطه
کرده .

پیش این روح دمنده یعنی برهماست که کلیه قدسیان بدون اینکه او سؤال کند هدایا می‌آورند. همچنین کلیه‌ی موجودات باو بدون سؤال هدایا می‌آورند. برای کسیکه این را بداند دستور تعلیم عرفانی اینست که «شخص نباید تکدی کند» نظیر اینست که کسی ازدهی تکدی کند و موفق نگردد و فرو نشیند و بگوید «هرچه از اینجا بمن بدهند من نمی‌خورم» آنوقت همانها که از او مضایقه کرده بودند او را باین حرفها باز خوانند:

«بیا بشما هدیه کنیم»

۳- اکنون برای فراهم ساختن اجر مخصوص شخص باید در یکی ازین اوقات یعنی شب بدر کامل یا شب هلال یا در موقع نصف منور ماه (تربیع) که تحت طالع سعد باشد بعد از آتش روشن کردن و اطراف را جاروب و آب پاشی نمودن خودش را تطهیر میکند بعد زانوی راست خود را خم باقاشقی یا کاسه‌ی چوبی یا پیاله‌ی فلزی این فدیة‌های کره‌ی گداخته با اوراد ذیل تقدیم میکند:

خدای موسوم به نطق فراهم آورنده است باشد که برای من فلان و فلان را فراهم آورد درود باو باد!

خدای موسوم به نفس فراهم آورنده است باشد که برای من فلان و فلان را فراهم آورد درود باو باد!

خدای موسوم به چشم فراهم آورنده است... (مانند فوق) درود باد!

خدای موسوم به گوش... (ایضاً) درود باد!

خدای موسوم به هوش... (ایضاً) درود باد!

خدای موسوم به فراست... (ایضاً) درود باد!

در آن موقع بعد از استنشاق بوی دود و مالیدن کره‌ی گداخته به ساقهای خود خموشانه پیش میرود و حاجت خود را میگوید یا قاصدی میفرستد. برآستی بمقصود

خود میرسد .

(برای جلب محبت دیگران)

۴- اکنون با آرزوی ارتباط باقوای قدسی (یعنی نطق و نفس و چشم و گوش و هوش و فراست) کسیکه میخواهد محبوب مردی یا زنی یا مردان یا زنان واقع شود در همان مواقع که در فوق مذکور افتاد آتشی روشن میکند و بهمان بوجه ذیل به تقدیم کره‌ی گداخته میپردازد .

نطق تو را من در خویشتن فدیہ میکنم ای فلان ، درود !

نفس تو را من در خویشتن فدیہ میکنم ای فلان ، درود !

چشم تو را من در خویشتن فدیہ میکنم ای فلان ، درود !

گوش تو را من در خویشتن فدیہ میکنم ای فلان ، درود !

هوش تو را من در خویشتن فدیہ میکنم ای فلان ، درود !

فراست تو را من در خویشتن فدیہ میکنم ای فلان ، درود !

و میکوشد نزدیک (بآتش) شود و آنرا لمس کند یا اینکه می‌ایستد از طرف وزش باد بعد دود را استنشاق میکند و ساق خود را کره‌ی گداخته میمالد و خموشانه پیش میرود .

پس به ذکر میپردازد . در اینصورت محبوبیت پیدا میکند مردم در حسرت او خواهند بود .

(فدای نفس دائمی)

۵- اکنون مربوط به امساک یا باصطلاح مطابق آتش قربانی باطنی .

مادامکه شخص حرف میزند قادر نفس کشیدن نیست در آنصورت نفس را به نطق فدا میکند و اگر نفس میکشد حرف نمیزند و در آنصورت نطق را به نفس

فدا میکند .

پس ایندو فدی‌هی دائمی غیرفانی هستند چه در بیداری و چه در خواب کار قربانی ادامه مییابد . حالا فدی‌ه‌های دیگر هر چه باشند محدودند زیرا آنها عبارتند از اعمال و بهمین جهت قدما قربانی « آگنی هتره » (یا قربانی مخصوص آتش) را تقدیم نکردند .

(تعظیم و تسبیح نسبت به او کته)

۶- او کته^۱ (یا اتلاوت) کلمه‌ی مقدسه است (برهماست) اینست آنچه (شوشکه برینگار)^۲ معمولاً میگفت او را باید بعنوان (ریگ) (یا سرود آتش) ستایش کرد تمام موجودات مشغول ستایش او هستند زیرا او متعالی است . او را باید بعنوان یجوس (یا از کار قربانی) ستایش نمود زیرا همه در او متحدند و او متعالی است .

اورا باید بعنوان سامن (یا نغمه‌های دینی) ستایش کرد زیرا همه‌ی موجودات در مقابل علو او سر تعظیم فرود می‌آورند او را باید بعنوان زیبایی عظمت و بعنوان نورانیت ستایش نمود .

چون او در میان ادعیه‌ی نعت (شستر) ها زیباترین و باشکوه‌ترین و رخشانترین است پس هر که اینرا بداند زیباترین و باشکوه‌ترین و درخشانترین همه‌ی موجودات خواهد بود .

پس روحانی (ادوریو) این نفس یا اتمن را که ارتباط با قربانی دارد و عبارت از اعمالست آماده میکند و روی آن آنچه را که عبارت از (یجوس) است میبافد و روی آن روحانی (هتری) آنچه را که عبارت از (ریگ) است میبافد و روی آن روحانی

۱- او کته Uktha در اینجا تقریباً عین آنست که در کتاب بریهد (۵-۱۳-۱) آمده .

۲- Suśka bringara

(اود گاتری) آنچه را که عبارت از سامن است میبافد . اینست روح کلیه معرفت سه گانه . و هر که اینرا بداند روح (ایندر) میگردد .

(در باب ستایش روزانه آفتاب برای خلاصی از گناه)

۷- اکنون اینک سه ستایش (کوشیتکی) پیروزمند .

کوشیتکی بروجه عادت بعد از مراسم اعطای علامت بواسطه‌ی رشته‌ی مقدس و خوردن جرعه‌ی آب و سه مرتبه از کاسه‌ی آب باطراف فشاندن آنگاه میگفت :
« تو در رباینده‌ی گناهی گناه مرا در ربا ! »

بهمانطور در غروب آفتاب میگفت : «تو در رباینده‌ی گناه هستی گناه مرا در ربا!»
پس هر گناهی وی در شب یاروز ارتکاب کند وی بدر می‌رباید .
بهمین ترتیب هر که اینرا بداند آفتابرا همچنان پرستش میکند و آفتاب آنچه را روز یا شب مرتکب گردد از او بدر میرباید .
(ستایش هلال برای توانگر شدن)

۸- اکنون شخص ماه بماه شب هلال بهمان ترتیب موقع ظهور در مغرب ماه را پرستش باید کند یا اینکه دو برگ گیاه سبز بسوی آن میندازد و گوید :
« من تصور میکنم که متوجه آن قلب خودم هستم که با چهره‌ی زیبا در ماه ساکنست و خدا کند در رنجوری کود کان نگریم »
در تقدیم چنین دعائی فرزندش نمی‌میرد .

این در باب کسیست که فرزندی بدنیا آورده .

اما در صورتیکه کسیرا فرزندی نزاده است (چنین گوید) :

« نشو و نما کن و عصاره‌ها و نیروها در تو جمع گردد . . . »

« مانند شاخه‌ای که (آدیتیا) به نشو و نما ی آن یاری میکند »

پس از ذکر این قطعه میگوید :

خودت را با نفس حیاتی و اولاد و مواشی مانشو و نما مده بلکه با نفس حیاتی
و اولاد و مواشی کسی نشو و نما ده که مارا دشمن دارد و ما هم او را دشمن داریم .
«من خودرا با گردش (ایندر) میگردانم و خود را با گردش آفتاب میگردانم»
پس (باز کر این جملات) بسوی دست راست خود برمیگردد .

۹- اکنون شب ماه کامل لازمست ماه را که در مشرق دیده میشود بهمان
ترتیب (مذکور) پرستش کنیم و بگوئیم :

« تو پادشاه (سومه) هستی نور تو بدورها میدرخشد تو پنج دهانه هستی ای
خدای آفرینش (پرچاپتی) .

یک دهان تو برهن است که با آن دهان سلاطین را میخوری مرا با آن دهن
غذا خور کن .

پادشاه دهان دیگر توست و با آن دهان تو مردم را میخوری مرا با آن دهان
غذا خور کن .

دهان دیگر تو شاهین است و با آن مرغها را میخوری مرا با آن دهان غذا
خور کن .

آتش دهان دیگر توست و با آن عالم را میخوری مرا با آن دهان غذا خور کن .
یک دهان پنجم هم در تو هست و با آن کلیه موجودات را میخوری مرا با آن
دهان غذا خور کن .

با نفس و اولاد و مواشی ما از بین نرو بلکه با نفس و اولاد و مواشی دشمنان از
بین برو .

من خود را بادور زدن خدایان دور میزنم و با گردیدن آفتاب میگردم .
پس باز کر جملهی فوق خود را بدست راست برمیگرداند .

(دعا در باره‌ی زن و فرزند)

۱۰- کسیکه پهلو‌ی زنش می‌خواهد دو دست خود را روی قلب او می‌گذارد و چنین می‌گوید :

ای آنکه موجود زیبا موئی و با آنچه درون دل تو نشاط جاودانی بواسطه‌ی پرچاپتی یا خدای آفرینش است جا گرفته .

ای ملکه‌ی جاودانی - باشد که گزند بیماری فرزند‌ی نبینی !
با تقدیم این دعا بچگان آن زن نمی‌میرند .

(درود پراز مهر پدری که از مسافرت بازگشته به پسرش)

۱۱- چون پدری از مسافرت بر گردد پیشانی پسر را ببوسد و بگوید :

« ای پسر من تو از اعضای من هستی ، تو از قلب من زاییده‌ای

تو خود منی ، پسر منی ، پس صد موسم پاییز زنده باشی »

سپس گوید : ای فلان : سنگی باش ، تبری باش ، زر بدست نیامدنی باش ،

راستی پسر درخشانی هستی ، پس صد موسم پاییز زنده باش .

باز گوید : ای فلان و او را باغوش میکشد و گوید :

با آنچه آفریدگار مخلوق خود را بمنظور حفظ آنها در آغوش کشید منم

تو را در آغوش میکشم پس بگوش راست او می‌گوید :

« ای بخشایشگر او را فعالیت عطا کن ای ایندر او را تمول عالی ده ! »

پس گوید : « محروم و مأیوس مباش ! صد پاییز عمر کن - سر تو را باز کر نام

تو میبوسم » . سه مرتبه سراو را میبوسد .

« من بر سر تو مانند صدای گاوها صدا میکشم » بدین ترتیب سه بار دور سر

او صدا میزند .

(ظهور بره‌های جاویدان در حوادث‌گذران)

(قوای تکوینیه که بباد تبدیل یابند)

۱۲- اکنون در باب مرگ خدایان :

این برهما برآستی در زبانه‌ی آتش میدرخشد ولی وقتی آن زبانه نمیزند میمیرد . درخشانی آن بآفتاب و نفس حیاتی آن بباد می‌رود .

این برهما برآستی موقعیکه آفتاب دیده می‌شود میدرخشد و بهمین نحو وقتی که آن دیده نمی‌شود میمیرد درخشانی او می‌رود بماه و نفس حیاتی او بباد .

این برهما برآستی موقعیکه ماه دیده می‌شود میدرخشد و بهمین طرز وقتی آن دیده نمی‌شود می‌میرد . درخشانی او می‌رود بماه و نفس حیاتی او بباد .

این برهما برآستی موقعیکه برق میزند میدرخشد و بهمان‌طور وقتی آن دیده می‌شود میمیرد . پس درخشندگی و نفس حیاتی او می‌رود بباد .

چون همه‌ی این خدایان بباد اندر شدند و در آنجا مردند از بین نمی‌روند بلکه بار دیگر برمیگردند این بود در باره‌ی خدایان .

(نیروهای يك شخص به نفس تبدیل یافتنی است)

اما در باره‌ی خود شخص :

۱۳- این برهما موقعیکه کسی حرف میزند در نطق میدرخشد .

و همان‌طور وقتی شخص حرف میزند می‌میرد .

درخشندگی آن بچشم و نفس حیاتی آن به نفس حیاتی می‌رود .

این برهما در موقع دیدن در چشم میدرخشد و همان‌طور وقتی شخص نمی‌بیند

آن میمیرد نور آن بگوش و نفس حیاتی آن به نفس حیاتی می‌رود .
این برهما در موقع شنیدن در گوش میدرخشد و همانطور وقتی نمیشنود
میمیرد درخشندگی آن به روح و نفس حیاتی آن به نفس حیاتی می‌رود .
این برهما در موقع فکر کردن در هوش میدرخشد و همانطور وقتی شخص
فکر نمی‌کند آن می‌میرد .

چون همه‌ی این خدایان به نفس حیاتی اندر میشوند در آن میمیرند ولی از
بین نمی‌روند و از آن دوباره ظهور میکنند .
کسیکه اینرا میداند اگر این کوههای جنوب و شمال بخواهند او را زیر
گیرند نمیتوانند بلکه دشمنان او در پیرامن او می‌میرند .
(نزاع قوای جسمانی بر سر سبقت - هدف نهائی)

۱۴- اکنون در باره‌ی ادعای تفوق^۱

تمام این خدایان در نزاع بین خود در باب تفوق ازین بدن رفتند و بدن خشک
مانند پارچه چوبی درماند .

آنوقت نطق داخل بدن شد بدن همانطور در حال افتادگی شروع به نطق کرد.
پس چشم داخل شد و بدن در همان حال افتادگی دید و نطق کرد .
پس گوش داخل شد و بدن در همانحال بشنوائی و بینائی و نطق در آمد .
آنگاه هوش داخل شد و بدن در همان حال افتاده بود . دید و شنید و گفت
و فکر کرد .

پس نفحه‌ی حیاتی داخل شد ، آنوقت وی برخاست .
پس همه‌ی آن خدایان برتری نفحه‌ی حیاتی را اعتراف کردند آنگاه به نفحه‌ی

۱- مشابه این تمثیل در بریهد ۶-۱-۱۴ و چاندوگیه ۵- و کوشیتکی ۳-۳ آمده .

حیاتی حتی نفس ناطقه اندر شدند و باز ازین بدن بیرون رفتند و بیاد اندر شدند و طبیعت باد را اکتساب کردند و با آسمان رفتند .

بهمانطور کسیکه اینرا میداند و علو نفس حیاتی را تصدیق میکند و به نفس حیاتی و نفس عقلانی میرود ازین بدن بتمام مراحل میگردد و پس از دخول به باد و کسب ماهیت فضا به عالم علوی میرود بجائی میرود که خدایان هستند . و چون با آنجا رسد غیر فانی میگردد چنانکه خدایان هستند .

(ترکه‌ی یک پدر از نیروهای خود به پسرش)

۱۵- اکنون در باب مراسم پدر و پسر یا باصطلاح ، انتقال

پدری وقتی که میمیرد پسر خود را نزد خود میطلبد در صورتیکه در خانه گیاه پاشیده شده و آتش را روشن کرده و کنار آن سطل آبی با یک ظرف گذاشته است .

پدر با قبای نوی برتن میخوابد . چون پسر آمد مواجه با پدر میخوابد بطوریکه هر عضو او با عضو مربوط پدر تماس میکند ممکن هم هست روبرو به نشینند . آنوقت او اینگونه شروع به صحبت میکند .

پدر : « نطق خودم را در تو جا میدهم »

پسر : « نطق تو را بخود برمیدارم »

پدر : « نفس خود را در تو جا میدهم »

پسر : نفس تو را بخود برمیدارم . (باین ترتیب پدر همان جمله را در باب چشم و گوش و ذائقه و اعمال و غم و شادی و قوه‌ی تولید و عادات و هوش و فراست تکرار میکند و پسر جواب میگوید)

اگر پدر قادر بگفتگو نباشد فقط میگوید : « من نفحات حیاتی خود را بتو

واگذار میکنم »

پسر هم گوید : نفحات حیاتی تو را بخود بر میدارم و آنوقت برمیگردد و رو بمشرق می‌رود و پدر پشت سر او گوید « جلال و عظمت روحانی و شهرت سبب خرسندی تو باد . »

آنگاه آن دیگری (پسر) پشت سر نگاه میکند در صورتیکه صورت خود را با دست یا دامن قبای خود پوشانده است میگوید : «بعوالم آسمانی و آرزوهای خود نائل گردی ! »

در صورتیکه پدر کسب عافیت کند تحت ولایت پسر زندگی را ادامه میدهد یا در سلك درویشی بسیاحت می‌پردازد ولی اگر بمیرد درباب او چنانکه باید مراسم اجرا می‌شود .

بخش سوم

(تعلیم روح دمنده یا پیرانه)^۱

(معرفت ایندر برای بشر فیض عظیم است)

۱- پرتردنه دیواداسی^۲ رزمجویانه و مردانه بمأوای محبوب ایندر وارد شد .

پس ایندر بوی گفت : « فیض طلب کن ! »

پرتردنه در جواب گفت : « تو خودت فیضی را برای من انتخاب کن که برای

تمام بشر سودمندتر میپنداری »

ایندر گفت : « یک مافوق برای مادون خودانتخاب نمیکند تو خودت انتخاب

کن »

پرتردنه گفت : « پس فیضی برای من نیست »

این‌در از حق نگذشت زیرا این‌در خودش حقست و چنین گفت :
 «بدان بنظر من بزرگترین فیض برای انسان اینست که خود را بشناسد منم
 که پسر سه سره‌ی توشتری^۱ را کشتم منم که مرتاضین (ارونموخه)ها را بسگهای
 وحشی تسلیم کردم از قرار دادها گذشتم و حساب طایفه‌ی (پرلاوه) را در آسمان و
 (پولومه)ها را در سپهر و (کلکنجه)ها را در زمین بدستشان دادم و در مقابل از من
 موئی هم کم نشد .

پس هر که بمن معرفت پیدا کند هیچ علمی از او در عالم خودش زیانی باو
 نمیرساند ولو دزدی یا کشتن جنین و کشتن مادر و کشتن پدر باشد . و اگر شری را
 مرتکب شده باشد رنگش نمی‌پرد .
 (او عین حیات و عین جاودانی است)

۲- آنگاه گفت من روح دمنده و نفس فرزانه هستم و از این لحاظ مرا بعنوان
 زندگی و جاودانی ستایش کنید . حیات روح دمنده است و در واقع روح دمنده‌ی
 جاودانیست زیرا تا آن در بدنست بدن زنده است زیرا در واقع بواسطه‌ی روح دمنده
 در این جهانست که انسان با فراست و در آنکه صحیح حیات جاودانی بدست می‌آورد .
 پس هر که مرا بعنوان حیات جاودانی ستایش کند در اینجهان بدرجه‌ی اعلا‌ی
 حیات نایل می‌گردد و در عالم آسمانی نیز جاودانی و لایزال اکتساب میکند .
 (وحدت تأثیرات با انفس خاص یک فرد)

اکنون درین باب گفته‌اند : که نفحات حیاتی جمله بهم می‌پیوندند و حقیقت
 واحده میگردند و گرنه هیچکس نمیتواند وسیله‌ای سازد که در آن واحد نطق نام
 را و چشم صورتی را و گوش صوتی را و هوش فکری را پی‌برد . در اثر وحدت این
 نفحات حیاتیست که هر یک از نفحات حیاتی وسیله‌ی دانستن همه چیز می‌گردد .

تمام نفحات حیاتی موقع نطق با ناطقه میگویند .
 تمام نفحات حیاتی موقع دیدن با چشم می بینند .
 تمام نفحات حیاتی موقع شنیدن با گوش می شنوند .
 تمام نفحات حیاتی موقع فکر کردن با عقل فکر میکنند . تمام نفحات حیاتی
 موقع تنفس با نفس تنفس میکنند .
 ایندر گفت : اینست حقیقت ولی در بین نفحات حیاتی يك برتری یا افضلیت
 موجود است .

(« نفحه‌ی حیاتی » که زندگی بخش و وحدت بخش و روح دمنده و وجدان است)

۳- اگر نطق نباشد شخص باز زنده میماند چنانکه در لاله‌ها مشاهده میکنیم .
 اگر چشم نباشد شخص باز زنده میماند چنانکه در کورها مشاهده میکنیم .
 اگر گوش نباشد شخص زنده میماند چنانکه در کرها مشاهده میکنیم .
 اگر عقل نباشد شخص زنده میماند چنانکه در کورک مشاهده میکنیم .
 شخص میتواند بدون بازوان و پاها زنده باشد چنانکه مشاهده میکنیم .
 ولی نفحه‌ی روحی یا نفس ناطقه‌است که این بدنرا نگه میدارد و روح میدهد
 پس آنرا باید بعنوان (او کته) ستایش کرد . اینست متصرف در روح دمنده .
 روح دمنده برآستی نفس ناطقه است و نفس ناطقه روح دمنده است . این دو
 با هم در بدن جا میگیرند و با هم بدنرا ترك میکنند .
 اینست عقیده و اینست مطلب (که ذکر میشود)
 وقتی شخص خوابیده است و خوابی نمی بیند در آنصورت در این روح دمنده
 وحدت پیدا میکند .
 آنگاه نطق با تمام اسماء در آن فرو میرود .

چشم با تمام صور در آن فرو می‌رود .

گوش با تمام اصوات در آن فرو می‌رود .

هوش با تمام افکار در آن فرو می‌رود .

وقتی بیدار می‌شود نظیر شراره‌هایی که از آتش مشتعلی باطراف می‌پرد بهمان‌طور
نفحات حیاتی از نفس به مقرهای خاص خود منتشر می‌شوند . از نفحات حیاتی نیروهای
حسی و از نیروهای حسی عوالم .

همین روح دمنده که نفس عاقله است این بدن را تصرف می‌کند و حیات می‌بخشد
شخص باین بعنوان (او کته) نیایش کند . این در روح دمنده متصرف کل است .
اما روح دمنده بدرستی همان نفس عاقله است و اما نفس عاقله همان روح دمنده
است .

اثبات و درك آن بقرار ذیل است :

وقتی بیماری که مشرف بموت است بقدری ضعیف می‌گردد که بحال بی‌حسی
میرسد .

آنگاه گفته می‌شود که فکرش رفته . نمی‌شنود ، نمی‌بیند ، حرف نمی‌زند ،
فکر نمی‌کند .

آنوقت در روح دمنده واحد می‌گردد .

نطق با تمام اسماء در آن فرو می‌رود .

چشم با تمام صور در آن فرو می‌رود .

گوش با تمام اصوات در آن فرو می‌رود .

هوش با تمام افکار در آن فرو می‌رود .

موقعیکه او از این جسم عزیمت می‌کند آنها هم با او عزیمت می‌کنند .

(متصرف کل در « پرانه » توسط نفحات حیاتی)

۴- نطق تمام نامها را (کلماترا) فرو میریزد و او تمام نامها را با نطق می پذیرد.
 نفس تمام بوها را فرو میریزد و با نفس تمام بوها را تصرف میکند .
 چشم تمام صور را فرو میریزد و تمام صور را با چشم تصور میکند .
 گوش تمام اصواترا فرو میریزد و با گوش تمام اصوات را تصرف میکند .
 هوش تمام افکار را فرو میریزد و با هوش تمام افکار را تصرف میکند .
 اینست متصرف کل در روح دمنده .

اما روح دمنده در واقع آن فراست است و فراست همان روح دمنده است
 زیرا هر دو با هم در این بدن هستند و هر دو با هم بدن را ترك میکنند .

(ارتباط اعمال فرد با حقایق وجود)

اکنون توضیح میکنیم چگونه تمام موجودات با این فراست یکی میگردند :

۵- نطق يك قسمت آنست و نام (یا کلمه) از ملتزمین خارجی است .
 نفس يك قسمت آنست و بو از ملتزمین خارجی آنست .
 چشم يك قسمت آنست و صورت از ملتزمین خارجی آنست .
 گوش يك قسمت آنست و صوت از ملتزمین خارجی آنست .
 زبان يك قسمت آنست و مزه از ملتزمین خارجی آنست .
 دستها يك قسمت آنست و کار ملتزم خارجی آنست .
 بدن يك قسمت آنست و لذت و الم ملتزم خارجی آنست .
 عضو تناسل يك قسمت از آنست و شادی و تولید مثل ملتزم خارجی آنست .
 دو پا يك قسمت آنست و ایاب و نهاب ملتزم خارجی آنست .
 هوش يك قسمت آنست و افکار ملتزم خارجی آنست .

(برتری وجدان (یا شور) در کلیه‌ی اعمال و احوال وجود)

۶- با نطق که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند کلیه‌ی اسماء را تحصیل کند.
 با نفس که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند کلیه‌ی بوها را تحصیل کند.
 با چشم که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند کلیه‌ی صور را تحصیل کند.
 با گوش که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند کلیه‌ی اصوات را تحصیل کند.
 با زبان که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند مزه‌ها را تحصیل کند .
 با دو دست که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند همه‌ی کارها را تحصیل کند .

با بدن که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند لذت و الم را تحصیل کند .
 با عضو تناسل که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند حظ^۱ و شادی و تولید تحصیل کند .

با دوپا که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند ایاب و ذهاب را تحصیل کند.
 با هوش که فراست بر آن سوار باشد شخص میتواند تمام افکار را تحصیل کند .
 (ضرورت وجدان برای کلیه احوال تجربی)

۷- زیرا راستی اگر فراست نباشد نطق نمیتواند نامها را بشناسد چنانکه آدمی گوید :

« فکرم جای دیگر بود و نامها را (کلمات را) تشخیص ندادم »

راستی اگر فراست نباشد نفس نمیتواند بوها را بفهمد و آدمی میگوید:

« فکرم جای دیگر بود و آن بو را تشخیص ندادم . »

راستی اگر فراست نباشد چشم نمیتواند صورت را بفهمد و آدمی گوید: «فکرم

جای دیگر بود و آن صورت را تشخیص ندادم . »

راستی اگر فراست نباشد گوش نمیتواند صدا را بفهمد و آدمی گوید : «فکرم

جای دیگر بود و آن صدا را تشخیص ندادم . «

راستی اگر فراست نباشد زبان نمیتواند مزه‌ها را بفهمد و آدمی می‌گوید :

« فکرم جای دیگر بود و آن مزه را تشخیص ندادم . »

راستی اگر فراست نباشد دستها نمیتواند هیچگونه عمل را بفهمد و آدمی

گوید : « فکرم جای دیگر بود و آن عمل را تشخیص ندادم . »

راستی اگر فراست نباشد بدن نمیتواند لذت و الم را دریابد و آدمی گوید :

« فکرم جای دیگر بود و آن لذت و الم را تشخیص ندادم . »

اگر فراست نباشد آلت تناسل نمیتواند حظ و شادی و تولید مثل را دریابد و

آدمی گوید : « فکرم جای دیگر بود و من آن لذت و حظ تولید را تشخیص ندادم . »

اگر فراست نباشد پاها نمیتواند ایاب و زهاب را بفهمد و آدمی گوید : فکرم

جای دیگر بود و آن راه رفتن را تشخیص ندادم .

زیرا در حقیقت بدون فراست فکری نمیتواند تأثیری کند و هیچگونه مطلبی

پی‌برده نمیشود .

(موضوع و محمول علم)

۸- آنچه شخص باید بفهمد نطق نیست باید ناطقرا شناخت .

آنچه شخص باید بفهمد بو نیست باید بوینده را شناخت .

آنچه شخص باید بفهمد صورت نیست باید بیننده را شناخت .

آنچه شخص باید بفهمد صدا نیست باید شنونده را شناخت .

آنچه شخص باید بفهمد زبان نیست باید مزه‌کننده را شناخت .

آنچه شخص باید بفهمد عمل نیست باید عامل را شناخت .

آنچه شخص باید بفهمد لذت و الم نیست باید تشخیص دهنده را شناخت .

آنچه شخص باید بفهمد تولید نیست باید تولیدکننده را شناخت .

آنچه شخص باید بفهمد رفتن نیست باید رونده را شناخت .

آنچه شخص باید بفهمد هوش نیست باید فکر کننده را شناخت .

(دانش وهستی مطلقاً باهم مرتبط است)

این عناصر دهگانه وجودی نسبت به فراست و نسبت بوجود است .

زیرا بحقیقت اگر عناصر وهستی نبود عناصر وجدانی هم نبود . واگر عناصر

وجدانی نبود عناصر هستی نبود .

۹- زیرا هیچکدام بدون دیگری نمیتواند بمنصه‌ی ظهور برسد .

(وحدت کل در وجدان)

دراینمورد تفرقه‌ای وجود ندارد وهمانطور که درارابه چرخ به پره‌ها و پره‌ها

به توپی مرکزی پیوسته است . همانطور هم این عناصر هستی به عناصر فراست

بسته است وعناصر فراست به روح دهنده استوار است همین روح دهنده حـق است

ونفس ناطقه است سعادتست فوق سنین وغیر فانی است .

(شخص فوق مسئولیت اخلاقی است ونفس او عین عالم است)

این شخصیت با کار نیک بزرگتر وبا کار بد کوچکتر نمیگردد . همودر صورتیکه

بخواهد میتواند یکی را از عوالم بیالا ببرد تا عمل نیک انجام دهد ویا یکی را پست

سازد تا عمل بد انجام دهد .

وی حامی ومالك وحا کم جهانست . وی خویش است ، نفس است ، اتمن است ،

اینرا باید دانست «اومنم» باید اینرا دانست .

بخش چهارم

(وصف کاملتر مراحل برهما)

۱- حال شخصی بود بنام (گارجیه بالاکی) که در کتب دینی دانشمند بود و در میان مردم «اوشینارا»ها «ستوان»ها و «متسیا»ها و «کورو»ها و «پنچله»ها و «گاشنی»ها و دیده‌ها زندگی میکرد. روزی نزد اجاتشترو شاه کاشی‌ها آمد و گفت: بگذارید برهما را بشما تعریف کنم « اجاتشترو » گفت: در مقابل چنین سخنی ما بتو هزار گاو میدهیم و در واقع مردم همه داد خواهند زد « این يك جنگه است این يك جنگه است »^۱

(مفتاح کلماتی که در مکالمه‌ی ذیل بکار رفته)

۲- در آفتاب موجود بزرگ (هست)

در ماه - غذا

در برق - حقیقت

در رعد - صدا

در فضاء - ملاء

در باد - ایندر و یگننه

در آتش - قاهر

در آب - درخشندگی

(این مراتب مذکور فوق) در باب خدایان

اما در باب نفس :

۱- جنگه نام پادشاهی است که بدانش و معرفت اشتهار داشته . *Jánaka*

در آینه - عدیل

در سایه - نظیر

در عکس صدا - زندگی

در صدا - مرگ

در خواب - یم (جم = خدای مردگان)

در بدن - پرجاپتی (آفریدگار)

در چشم راست - نطق

در چشم چپ - حق

(بالاکی واجاتشتر و برهما را بیشتر تعریف میکنند)

۳- آنگاه بالاکی چنین گفت: آنکه ذاتیست که در آفتابست آنرا من

ستایش میکنم.

پس اجاتشتر و گفت: «مرا به بحث درباره‌ی او وادار مکن. من او را که بزرگ

و دارنده‌ی ردای سفید متین و سرور کلیه‌ی موجوداتست براستی ستایش میکنم.»

وهر که او را ستایش کند خود متعین و سرور کاینات میگردد.

۴- پس بالاکی باو گفت: آنکه در این ماه است من او را ستایش میکنم.

اجاتشتر و جواب داد: مرا برای بحث در باب او وادار مکن: او را من بعنوان

پادشاه (سومه) و روح غذا ستایش میکنم. وهر که او را نیایش کند روح غذا میگردد.

۵- پس بالاکی گفت آنکه در برق است براستی من او را ستایش میکنم.

اجاتشتر و گفت مرا وادار به بحث در باب او مکن من او را بعنوان روح حق

می ستایم وهر که او را باین طرز نیایش کند خود روح حق میگردد.

۶- بالاکی گفت: آنکه در رعد است او را ستایش می کنم، اجاتشتر و گفت مرا

وادار به بحث در باب او مکن من او را بعنوان روح صدا می ستایم ، هر که او را بدینگونه نیایش کند ، خود روح صدا میگردد .

۷- بالا کی گفت : شخصیکه در باد است من او را ستایش میکنم .

اجاتشترو گفت مرا وادار مکن در باب او بحث کنم من او را بعنوان (ایندر ویکونته) می ستایم و هر که او را بدینگونه نیایش کند پیروزمند میگردد و بدشمنان چیره میشود .

۸- آنگاه بالا کی گفت : شخصیکه در فضا است من او را ستایش میکنم . اجاتشترو گفت مرا وادار مکن در باب او بحث کنم من او را بعنوان ملاء و برهمای غیر فعال ستایش میکنم کسیکه او را بدینگونه نیایش کند از اولاد و احشام و شکوه معنوی بر خوردار میگردد و طول عمر پیدا میکند .

۹- بالا کی گفت : شخصیکه در آتش است من او را ستایش میکنم .

اجاتشترو گفت مرا وادار بحث در باب او مکن من او را بعنوان قهار می ستایم و هر که او را بدینگونه نیایش کند خود قهار میگردد .

۱۰- بالا کی گفت شخصیکه در آبست من آنرا ستایش میکنم .

اجاتشترو گفت مرا وادار به بحث در باب او مکن من او را بعنوان نفس (اتمن) نورانیت می ستایم و هر که او را بدینگونه نیایش کند روح نورانیت میگردد . این بود در باره ی خدایان .

(حقیقت در خود)

اکنون در باب نفس :

۱۱- آنگاه بالا کی گفت : شخصی که در آئینه است من او را ستایش میکنم . اجاتشترو جواب داد مرا وادار مکن در باب او بحث کنم من او را بعنوان

عدیل خود میستایم . هر که او را ستایش کند در اولاد او عدیل او بدنیا میآید نه غیر شبیه باو .

۱۲- بالا کی گفت: شخصی که در سایه است من براستی اورا ستایش میکنم . اجاشتر و گفت مرا وادار مکن در باب او بحث کنم . من اورا بعنوان نظیر می ستایم و هر که او را ستایش کند از جفت خود (زن خود) مدد میگیرد و فرزندان پیدا میکند .

۱۳- بالا کی گفت : آنکه در عکس صداست من او را ستایش میکنم . اجاشتر و گفت مرا وادار مکن در باب او بحث کنم ... من اورا بعنوان حیات میستایم کسیکه او را ستایش کند قبل از وقت مردن گرفتار بیموشی نمیگردد .

۱۴- بالا کی گفت : شخصیکه در صداست من او را ستایش میکنم . اجاشتر و گفت ... من اورا بعنوان مرگ ستایش میکنم هر که او را ستایش کند نابهنگام نمیمیرد .

۱۵- بالا کی گفت : شخصیکه خوابیده است و در عالم خواب سیر میکند من او را ستایش میکنم .

اجاشتر و گفت مرا وادار مکن در باب او بحث کنم ... من او را بعنوان شاه یم (جم) می ستایم هر که او را ستایش کند همه چیز مطیع او میگردد .

۱۶- آنگاه بالا کی گفت: « شخصیکه در این بدن است من اورا ستایش میکنم » اجاشتر و گفت : مرا وادار مکن در باب او بحث کنم ... من اورا بعنوان آفریدگار (پر جاپتی) می ستایم هر که او را ستایش کند دارای فرزندان و مواشی و جلال و شکوه قدسی عالم روحانی میگردد و بسن کامل میرسد .

۱۷- بالا کی گفت - : شخصیکه در چشم راست است او را ستایش میکنم . اجاشتر و گفت مرا وادار مکن در باره ی او بحث کنم ... من اورا بعنوان

روح ناطقه و روان آنش و نور میستایم و هر که او را اینگونه ستاید روح کلیه اینها میگردد .

۱۸- آنگاه بالاکی گفت : شخصیکه در چشم چپ است من او را ستایش میکنم . اجانشترو گفت مرا وادار مکن در باره ی او بحث کنم من او را بعنوان روح حق ، روح برق و روح نورانیت می ستایم هر که او را بدین صفت ستایش کند روح همه ی اینها میگردد .

(آفریدگار کل در غشاء قلب)

۱۹- در اینموقع بالاکی خاموش گشت و اجانشترو گفت : «بالاکی همه اش این بود ؟»

جواب داد بلی همه اش این بود .

اجانشترو گفت : معلوم می شود شما مرا با گفتن اینکجه بر همارا معرفی خواهید کرد مرا به بیهده به گفتار واداشتید بر استی کسیکجه خالق این اشخاص است و اینها آثار صنع اوست او را باید شناخت .

آنگاه بالاکی مشعل در دست نزد او آمد و گفت مرا بشاگردی بپذیرید . اجانشترو جواب داد : بنظر من این يك تظاهر غیر عادست که يك فرد صنف خستریه کسیرا از افراد صنف برهمن بشاگردی پذیرد با اینهمه بیائید من شما را خواهم فهماند .

پس دست او را گرفت و رفتند و بر بالین کسیکجه خوابیده بود رسیدند و اجانشترو باو خطاب کرد و گفت ای پادشاه سفید قبای (سومه) ! ولی او جواب نداد پس چوبی بسوی او انداخت و او برخاست .

آنگاه اجانشترو گفت ای بالاکی درین صورت این شخص کجا خوابیده بود او را چه رو داده بود . و از کجا باز باینجا برگشت ؟

بالا کی درست حالی نشد .

آن‌گاه اجاشترو گفت: ای بالا کی این شخص در حالیکه می‌بیند کجا خوابیده بود اورا چه رو داده و از کجا باینجا باز گشت؟ و گفت: محلی که پرسیدم عبارتست از مجاری که شخص دارد و موسوم است به هیتا (یعنی نیکوکار). آنها از قلب به قشر خارجی قلب منبسط هستند. مانند موئی که بهزار دسته تقسیم شده باشد ناز کند و مرکب از جوهری هستند که قهوه‌ای سرخ فام و سیاه و سفید و زرد و سرخ است کسیکه می‌خواهد در این (رشته‌ها) اقامت دارد و خوابی هم نمی‌بیند.

(وحدت نهائی در نفس که آفریننده و مسلط و برین و جهانگیر است)

۲۰- آن‌گاه او در این «پرانه» وحدت پیدا میکند. پس نطق با تمام نام‌ها در آن فرو میرود. چشم با تمام صور در آن فرو میرود. گوش با تمام اصوات در آن فرو میرود. هوش با تمام افکار در آن فرو میرود. وقتی بیدار میشود مانند آتش مشتعل که شراره‌ها از آن باطراف می‌جهد از این نفس هم نفحات حیاتی در مقررهای مربوط به خود منتشر می‌گردند از نفحات حیاتی نیروهای حسن و از نیروهای حسن عوالم بر می‌آیند. همین روح دمنده یا نفس ناطقه داخل این نفس جسمانی شده و تامو و ناخن جا گرفته شبیه به تیغی که در نیام یا آتشی که در مجمر باشد. این نفوس با آن نفس محتاج است چنانکه خادمان رئیسی با او محتاجند. و همان‌طور که رئیسی از خدمه‌ی خود استفاده میکنند همان‌طور هم نفس ناطقه از این نفوس استفاده میکنند.

درواقع تا (این‌در) باین نفس پی‌نبرده بود دیوها باو غلبه داشتند ولی تاپی برد و فهمید دیوها را شکست داد و برتری و حاکمیت و ریاست کلیه خدایان و موجودات را بدست آورد.

به‌همین ترتیب هر که اینرا بداند او هم برتری و حاکمیت و ریاست کلیه‌ی عالم

موجودات را بدست می‌آورد.

کنه اوپه نیشد

بخش اول

(تحقیق در باب عامل حقیقی در فرد)

(سؤال)

۱- کیست که سبب ارتقاء هوش شده ؟

کیست که سبب ارتقاء نفس شده ؟

کیست که سبب نطق مردم شده ؟

بگو کدام خدا چشم و گوش را دستور داد ؟

(جواب)

۲- آنکه شنوائی گوش و تفکر هوش است .

صدای نطق و دم نفس است .

بینائی چشم است .

خردمند با گذشتن از اینها و عزیمت از اینجهان جاودان میگردد .

- ۳- چشم بآنجا نمیرسد .
 صدای نطق وهوش بآنجا نمیرسند .^۱
 علم بآن نداریم ونمیدانیم چطور میتوان آنرا تعلیم نمود .
 غیر از آنست که معلوم ما است ودر واقع مافوق آنست .
 اینست آنچه از قدما شنیده‌ایم .
 که بما توضیح داده‌اند .
- ۴- آنکه نطق قادر به بیان این نیست .
 آنکه نطق توسط آن بیان میشود .
 آنرا بعنوان برهما بشناس .
 نه آنرا که مردم بنام او پرستش میکنند .
- ۵- آنکه آنرا بواسطه‌ی فکر نتوان فکر کرد .
 آنکه میگویند فکر بواسطه‌ی آن فکر میشود .
 آنرا بعنوان برهما بشناس .
 نه آنرا که مردم بنام او پرستش میکنند .
- ۶- آنکه او را توان دید ولی نه باچشم .
 آنکه دیدنی را بواسطه‌ی او توان دید .
 آنرا بعنوان برهما بشناس .
 نه اینرا که مردم بنام او پرستش میکنند .
- ۷- آنکه او را توان شنید .
 آنکه شنوایی را بواسطه‌ی او توان شنید .
 آنرا بعنوان برهما بشناس .

۱- از ترجمه‌ی رادا کریشان فرق دارد .

- نه اینرا که مردم بنام او پرستش میکنند .
 ۸- آنکه نفس میکشد ولی نه بانفس .
 آنکه تنفس بواسطه‌ی او انجام میگردد .
 براستی آنرا بعنوان برهما بشناس .
 نه اینرا که مردم بنام او پرستش میکنند .

بخش دوم

(معمای قابل تعلیم بودن برهما)

- ۹- (معلم گوید) : اگر تو تصور کنی که میشناسی فقط مختصری میشناسی .
 فقط صورتی از برهماست که در توست یا در میان خدایانست پس شایسته است در
 اینباب فکر کنی .
 (شاگرد) : من تصور میکنم او معلومست .
 ۱۰- من تصور نمیکنم من او را خوب میشناسم .
 همچنین نمیدانم که نمیدانم
 آنکسی که در میان ما او را میشناسد ، میشناسد .
 با اینهمه نمیداند که نمیداند .
 ۱۱- (معلم) : او بواسطه‌ی کسی درك شده که درك نشده .
 کسیکه او را درك کرده‌اند او را درك نمیکنند .
 آنانکه میگویند او را میفهمند نمیفهمند .
 آنانکه میگویند او را نمیفهمند ، میفهمند .

(ارزش علم باو)

- ۱۲- اگر کسی او را با يك انقباه بشناسد او را درك میکند .
 بحقیقت (آن حیات جاودان نیست که شخص درمییابد . بواسطه‌ی نفس شخص نیرو
 در مییابد . بواسطه‌ی علم شخص جاودان را پیدا میکند .)
- ۱۳- اگر کسی او را در اینجا (در اینجهان) شناخته است حق است .
 اگر کسی شناخته خسرانی عظیم است .
 خردمندان با پیدا کردن او در موجودات
 بعد از عزیمت از اینجهان غیر فانی میگردند .

بخش سوم

- ۱۴- برهما موقعی برای خدایان فتحی کرد و خدایان درین فتح مفاخرت
 میکردند و میگفتند « فیروزی و بزرگی از آن ماست . »
- ۱۵- پس وی اینرا فهمید و در نظر آنها ظاهر شد و نشناختند و گفتند : « این
 چه موجود عجیبی است ؟ »
- ۱۶- پس به آگنی (آتش) گفتند بین این موجود عجیب چیست ؟
 - « بسیار خوب »
- ۱۷- پس پی این کار رفت و بوی گفت « تو که هستی ؟ »
 جواب داد من « آگنی » هستم .
- ۱۸- « در ذاتی مانند تو چه قدرتی هست ؟ »
- « من نمیتوانم آنچه را بر روی زمین هست بسوزانم »
- ۱۹- پس خاشاکی پیش او نهاد و گفت بسوزان .

وی با سرعتی بر سر آن رفت ولی نتوانست و برگشت و گفت: من نتوانستم دریا بم این موجود عجیب چیست؟

۲۰- پس وی بباد گفت: « این را دریا ب چه موجود عجیبی است »
- « باشد »

۲۱- بسوی او دوید. « باو گفتم: کی هستی؟ »

- « بدرستی من بادم. بدرستی (من ماتریشوان) هستم. . . »

۲۲- « در تو چه نیروئی هست؟ »

- « بدرستی من هر چه را در اینجا هست میتوانم ببرم. آنچه را که بر زمین هست. »

۲۳- من خاشاکی را پیش او میگذارم: « این را ببر! » سرعت بسوی آن رفت و نتوانست آنرا ببرد در نتیجه برگشت و گفت « من نتوانستم باین پی ببرم این چه چیز عجیبی است؟ »

۲۴- آنگاه آنان همه به (ایندر) گفتند « ای آزادمش این را کشف کن »
گفت: « بسیار خوب » پس بسوی وی رفت و از نظر او ناپدید شد.

۲۵- در همان فضا بزن بسیار زیبایی رسید که (اوما) دختر کوه برفین بود و باو گفت « این موجود عجیب چیست؟ »

بخش چهارم

(معرفت برهما اساس تفوق است)

۲۶- زن جواب داد: « او برهماست در این فیروزی برهما افتخار کن »
پس فهمید که آن برهما بوده است.

۲۷- بهمین جهت است که این خدایان یعنی آتش و باد و بخصوص ایندر نسبت بخدایان دیگر برتری دارند زیرا اینها بودند که باونزدیک شدند و اولین بار او را شناختند .

۲۸- پس در واقع ایندر برتر از خدایان دیگر است زیرا او از همه بیشتر به برهما تماس پیدا کرد و او را شناخت .

(برهما در پدیده‌های شخصی و تکوینی)

۲۹- در باب او (برهما) این تعلیم هست که گفته‌اند : آنچه در برق میجهد و چشم را خیره میکند و شخص بی‌اختیار میگوید آه ، آه ، عبارت از الوهیت است .

۳۰- اکنون در باب نفس آدمی :

آنچه ظاهراً به فکر می‌آید و بواسطه‌ی آن شخص بتکرار بیاد می‌آورد آن فکر همو است!

۳۱- او را (تدونه)^۱ یا شوق مینامد و چون او شوق است باید او را پرستش کرد و برای کسی که اینرا میداند همه‌ی موجودات شوقی دارد .

۳۲- « آقا عرفان را بمن شرح دهید »

- « عرفان بشما شرح داده شده براستی ما عرفان یا اوپه‌نیشد برهما را بتو گفته‌ایم .^۲ »

۳۳- اساس (عرفان) ریاضت‌امساک و خدمت است و اعضاء و جوارح آن (ویدا)ها و مأوای آن حقیقت است .

۳۴- براستی کسیکه عرفان (اوپه‌نیشد) را میداند شرّ را از خود دور میکند و در عالم اعلی و بیکران آسمانی جا میگیرد .

۱- در اینجا دیده میشود که کلمه‌ی اوپه‌نیشد بمعنی عرفان یا « تملیم‌سری » معنی شده .

کته اوپه نیشد^۱

بخش اول

(دیباچه - نجیکتاس^۲ معتقد بمرگ است)

- ۱- اکنون براستی (و اجشروسه) با تمام خلوص کلیه تملک خود را براه امور دینی بخشید . پسری داشت بنام نجیکتاس .
- ۲- با وجود اینکه جوانکی بود درموقع مراسم حمل هدایای قربانی ایمان پیدا کرد و با خود چنین اندیشید :
- ۳- « آبشانرا خورده و علفشانرا چریده اند (یعنی گاوهای قربانی) شیرشان دوشیده شد و خشکیده اند . »
« واقعاً عوالمی که هدیه کننده ی این گاوها - با نجا میرود . عوالم بی نشاطی هستند . »
- ۴- آنگاه پیدرش گفت : « پدرجان مرا بدست که خواهی سپرد ؟ »
گفت : تو را بدست مرگ خواهم سپرد «

(نجیكتاس در خانه ی مرگ)

۵- از میان اشخاص متعدد من اول میروم .

از میان آنها من بعنوان واسطه میروم .

آیا (یم) (مرگ) امروز با من چه معامله خواهد کرد ؟

و باو چه معامله باید کرد ؟

۶- به پیش خود نگاه کن که اولیها چطور رفتند .

به پشت سر نگاه کن که میآیند .

انسان فانی مانند دانه ای میرسد (و شکفته میشود)

بار دیگر تولد مییابد .

(مبادا نسبت به مهمان برهن غفلت شود)

۷- يك مهمان برهن مانند آتش وارد میشود .

آسایش او را تأمین میکنند .

ای (ویوسوته) آب بیاور

۸- (برهن) ، امید و انتظار و رفت و آمد و شادی و قربانیها و نیکوکاری و

فرزندان و مواشی را از آن مردم نفهم میرباید اگر نزد آنان بدون غذا مانده باشد .

(سه هدیه به نجیكتاس)

مرگ بعد از سه روز غیبت بر میگردد و متوجه میشود که رسم مهماندار را

که شایسته ی يك برهن است در حق نجیكتاس مرعی نداشته اند و میگوید :

۹- چون تو سه روز است در منزل من مأوا جسته ای

و در اینمدت غذا نخورده یی ای برهن که شایسته ی احترام بوده ای

پس درود بر تو و شادی بر من باد .

در جبران این سه هدیه را اختیار کن .

(نخستین آرزوی نجیکتاس رجعت به نزد پدر متسلی در زمین است)

۱۰- ای مرگ باشد که (گوتمه) راضی، خوشحال، عازم بدون هوس و با

نشاط با اجازه‌ی تو نزد من آید و بمن سلام گوید

اینست یکی از سه هدیه که میخواهم «

(مرگ) !

۱۱- « اودالکی آرونی با همان مسرت سابق مرخص است

و شبها بدون هوا و هوس بر راحتی خواهد خوابید .

وقتی که به بیند که تو از کام مرگ خلاص شده‌ای «

(نجیکتاس) :

۱۲- « در عالم آسمانی هیچگونه بیم نیست و تو هم در آنجا نیستی

بیم سن پیری نیست و شخص از گرسنگی و تشنگی آزاد است .

و در وراء غم است و از مسرت عالم آسمانی استفاده میکند «

۱۳- « ایمرگ تو خود آتش آسمانی را میشناسی

آنرا بمن که ایمان دارم شرح کن

مردم آسمانی در حیات جاودانی شرکت میکنند .

اینست آنچه من برای هدیه ثانوی اختیار میکنم «

(مرگ) :

بشما اعلام میکنم و از من یاد گیر :

پی بردن بآتش آسمانی و کسب عالم یتناهی همچنین استقرار آنرا بهمانطور
 که در مقام مقدس (قلب) قرار یافته بیاموز «
 (شرح :)

- ۱۵- پس باو حکایت کرد از آتشی که در آغاز اینجهان بود .
 و چه بنائی و با کدام و چند آجر ساخته شد «
 پس او هم چیزهائیرا که گفته شده بود تکرار نمود .
 و مرگ ازو راضی شد و دوباره چنین گفت :
 ۱۶- روح بزرگ با مسرت باو گفت : -
 (درین بین باز مرگ مداخله میکند : -)
 « من امروز يك نعمت دیگر بتو میدهم -
 براستی این آتش بنام تو خواهد بود .
 و این تاج گل چند دسته را هم بپذیر . »
 ۱۷- هر که يك آتش سه گانه نجیكتاس روشن کند و با هر سه اتحاد جوید
 و کار سه گانه را عمل کند خود را مافوق تولد و مرگ قرار خواهد داد .
 با شناختن عارفی که میداند از برهما چه بوجود آمده ، که ستایش بآن خدا
 (باد) و با ستایش او ، شخص به صلاح ابدی میرود .
 ۱۸- کسیکه آتش سه گانه نجیكتاس را روشن کند و زنجیرهای مرگ را
 قبلاً براندازد از غم رها میگردد و در عالم آسمانی شادمان میشود .
 ۱۹- ای نجیكتاس این آتش آسمانی توست که شما در اختیار دوم خود
 برگزیدید .
 مردم او را از آن تو خواهند شمرد .
 حالاهدیبه سوم را اختیار کن .

(نچیکتاس :)

(خواهش سوم نچیکتاس در باب اثر مرگست)

۲۰- هدیه سوم عبارت از اینست که تو مرا از اینکه بعضی گویند کسیکه میمیرد زندگانی را ادامه میدهد و بعضی میگویند ادامه نمیدهد آگاه کنی .

(مرگ :)

۲۱- خدایان هم در اینباب شبهه داشته اند .

زیرا براستی فهمیدن این موضوع حساس آسان نیست .

پس این موضوع را برای خاطر من ترك كن .

و يك هدیه سومی اختیار کن و مرا در فشار مگذار !

(علم راجع باین موضوع از لذاید زمینی بهتر است)

(نچیکتاس :)

۲۲- بلی براستی خدایان هم در اینباب تردید داشتند .

و تو ایمرگ میگوئی فهم آن آسان نیست .

ولی پیدا کردن شارح دیگری مانند تومیسور نیست .

و هدیه‌ی دیگری که برابر آن باشد پیدا نمیشود .

(مرگ :)

۲۳- صدها فرزندان و نوه‌ها و مواشی و فیله‌ها و زر و اسبها و مأوای بزرگ در

زمین اختیار کن که خودت هم هر اندازه پاییزهائی میخواهی زندگانی کنی .

۲۴- اگر تصور میکنی این عطیّه‌ی برابر تواند آنرا اختیار کن : ثروت و حیات

طولانی !

در دنیا مرد بزرگی میشوی و تو را نایل به آرزوهایت میکنم .

۲۵- آنچه از خواهشها که در جهان فانی رسیدن بآن دشوار باشد از من

بخواه نظیر این دختران زیبا با ارا به و چنگ که بدست انسان نمی‌افتند اینان را بتو هدیه میکنم که یار و پرستار تو باشند .

ای نچیکتاس در باب مرگ از من سؤالی مکن .
(نچیکتاس :)

۲۶- این همه فانی و گذرانست آنچه مربوط به بشر فانیست . ای پایان بخش زندگی ولو تمام نیروها و قدرتها باشد از بین میرود .
حتی تمام دوره‌ی زندگی چیز کوچکیست .

ارابه ورقص و آواز از آن تو باد !

۲۷- مرد با ثروت و مال سیر نمیشود .

آیا بعد از دیدن شما ثروت اندوزیم و تا شما زنده هستید ما هم زنده خواهیم

بود ؟

در واقع اینست هدیه‌ی بی که من باید انتخاب کنم .

۲۸- وقتی کسی بحضور جاودانان لایزال برسد .

کدام فانی که فهم داشته باشد و در باب لذت و خوشی و زیبایی فکر کند با

زندگانی طولانی خوشوقت خواهد شد ؟

۲۹- ایمرگ موضوعیکه در اینباب شبهه میکنند

و میگویند بعد از در گذشتن از اینجهان چه خبری هست آنرا بمن بگو اینست

عطیه‌ای که در پرده‌ی اسرار است .

اینرا نچیکتاس اختیار میکند .

بخش دوم

(نادانی و خوشی سقوط میکند و کسب دانش بهتر معقولانه است)

(مرگ :)

- ۱- خوبی و خوش آیندی دو چیز جدا گانه هستند .
هر يك از ايندو هدفی دیگر دارد .
برای شخص مصلحت آنست که ازین دو خوبی را اختیار کند .
آنکه خوش آیند را انتخاب کند هدف خود را از دست داده .
- ۲- خوش و خوب هر دو به شخص رو می نهند .
و شخص خردمند در مواجهه با آن تشخیص میدهد .
و خردمند خوب را اختیار میکند نه خوش آیند را .
و مردم احمق بروجه اخذ و ذخیره خوش آیند را اختیار میکنند .
- ۳- ای نچیکتاس در حقیقت توشهوات خوش آیند و ظاهریرا در نتیجهی تفکر
از خود راندهای تواز آنانکه زیر چنان تاج گل ثروت غرق شده اند نیستی .
- ۴- میان نادانی و دانش فاصله یی زیاد موجود است .
من تصور میکنم نچیکتاس مایل به کسب معرفت است .
و شهوات تو را منحرف نمیسازد .
- ۵- آنان که در میان نادانی منزل دارند ،
و خود پسندند و خود را دانشمند تصور کنند ،
مانند کوری که او را کور دیگری رهبری کند .
مغرورانه اینور و آنور میگردند .

(علت تولد ثانوی بیقیدی است)

۶- کسیکه بچگانه است معنی در گذشتن از اینجهان برایش روشن نیست .
لاابالی و مستغرق غرور ثروتست .

تصور میکنند عالم همینست و عالمی دیگر نیست .
وی چندین بار زیر استیلای من (یعنی مرگ) می‌آید .
(احتیاج بوجود يك معلم روحانی)

۷- آنکه بسیاری او را درك نمیکنند تاب شنیدن آنرا ندارند آنکه بسیاری
اگر بشنوند نمیشناسند .

معرف او عجیب و دریا بنده‌ی او کاملست .

اگر فکر رسایی شود شناسنده‌ی او حیرت‌آور است .

۸- او را بابیان شخص متوسطی نمیتوان فهمید که از جهات گوناگون مورد
مطالعه قرار میگیرد مگر اینکه بواسطه‌ی (مرد کامل) توصیف شود و گرنه راهی
بر او نیست .

زیرا او تا آنجا که فکر میرسد دقیق‌تر از دقیق است .

۹- این فکر با استدلال قابل فهم نیست .^۱

ولی اگر شخص دیگری (کاملی) او را وصف کند فهم آن آسانست و آن

دوستی است گرامی این مقام که تو کسب کرده‌ای ثبات واقعی تو را میرساند .

ای نچیکتاس کاش ما پرستش کنندگان مانند تو را داشتیم .

(لزوم امساك دائمی و تأمل نفسانی)

(نچیکتاس :)

۱۰- من میدانم آنچه را که مردم گنج مینامند چیز ناپایدار است .

زیرا برآستی چیز دائمی ثابت را کسانیکه غیر ثابت اند نمیتوانند کسب کنند
 بنابراین آتش نچیکتاس بواسطه‌ی من روشن شده .
 وبا وسائط غیر ثابت چیز را که ثابت است کسب کرده‌ام .
 (مرگ :)

۱۱- نیل به آرزوها و بنیان جهان .

و بیکرانی اراده و ساحل امن بی ترسی ،
 عظمت مدح و حمد و پهنآوری و دستگاه

اینهمه را ای نچیکتاس خردمند تو پیشتر سر گذاشته‌ی

۱۲- او را که دیدنش دشوار و در پرده اسرار است .

در مقام نهان (یعنی قلب) ساکن و در عمق ازل مقیم است .

مرد خردمند او را با تحصیلات یوگا (جوگی) که در باب نفس است بصورت

خدائی میشناسد و از غم و شادی میگذرد .

(روح مطلقاً لایوصف است)

۱۳- چون يك فانی اینرا شنیده و کاملاً فهمیده باشد .

آنچه را که مربوط به مقبول (صحیح) باشد از هم شکافته و لطافت موضوع

را دریافته در آنصورت او خشنود است زیرا آنچه را که خشنودی آورد اکتساب

نموده من تصور می کنم نچیکتای مقامی شد (برای اقامت اتمن !)

۱۴- دور از درست و دور از نادرست ،

دور از آنچه عمل کرده‌اند و آنچه عمل نکرده‌اند .

دور از آنچه شده و از آنچه خواهد شد .

آیا در این چه میبینی بگو ؟

(نچیکتاس از درك چنان وجود لایوصف عاجز ماند و مرگ بتوضیح خود

بروجه ذیل ادامه میدهد)

(کلمه مرموز « اوم »)

- ۱۵- کلمه ایست که تمام ویدهاها تکرار وهمه‌ی ریاضتها اعلام می کنند .
 بامیل به اینکه مردم در تحصیل علوم دینی زندگی کنند .
 آن کلمه را برای تو باختصار اعلام میکنم .
 آن عبارتست از اوم !
- ۱۶- این کلمه در واقع حقیقت برهماست .
 این کلمه بحقیقت مقام اعلی است .
 هر که آنرا بداند هرچه بخواند از آن اوست .
- ۱۷- آن بهترین و برترین پشتمیانست .
 کسیکه آنرا پشتمیان بشناسد .
 در عالم برهما خشنود میگردد .

(نفس جاودان و غیر فانی)

- ۱۸- ذات عاقل (نفس یا اتمن) تولد نمیابد و نمیمیرد .
 اونازاییده و دیموم و ابدی و ازلیست .
 و اگر بدن کشته شود او کشته نمیشود .
- ۱۹- اگر کشنده تصور کند کشته و کشته شده تصور کند مرده
 هر دو اشتباه می کنند نه این میکشد نه آن کشته میشود .
 (نفس به برگزیده ناکوشا الهام میشود)

۲۰- دقیقتر از دقیق و بزرگتر از بزرگ نفسی است که در قلب مخلوقی در

اینجهانست^۱

۱- لایسغنی ارضی و لاسمائی بل یسغنی قلب عبدی المؤمن !

کسیکه بدون اراده فعال او را درك میکند
 واز غم آزاد میگردد .

و بتوفیق آفریدگار دارای روح بزرگ (اتمن) میگردد .
 (تضادهای او)

اوست که با وجود سکون بدوردستها میرود و با وجود خوابیدن همه جا
 میرود .

که میتواند غیر از من خدا را بشناسد که هم متمتع است و هم نیست .
 ۲۲- او است که در میان اجسام بی جسم است .
 و در میان بی ثباتها ثابت است .

نفس بزرگ و محیط کل
 که شخص دانا اگر او را بشناسد پیشیمان نخواهد شد .
 (شرایط معرفت او)

۲۳- این نفس بزرگ نه از راه تعلیم و تحصیل درك میشود .
 و نه از راه هوش یا آموزش .

او را فقط کسی میتواند درك کند که خود منتخب باشد .
 آن نفس خود خودش را بچنان شخصی الهام میکند .
 ۲۴- کسیکه از رفتار زشت کناره نگرفته .

کسیکه آرام و معین نباشد
 کسیکه روح سلیم نداشته باشد .
 نتواند نفس را از راه فراست دریابد .
 که مدرك کل ولایدرك است .

۲۵- او کسیست که روحانیان (یا برهمنان) و اعیان و اشراف (خشتر) هر دو بمثابه‌ی غذای او و مرگ بمثابه‌ی خورش اوست .

بخش سوم

(نفس کل و نفس انفرادی)

۱- دو موجودند که در عالم نیکوکاری از حقانیت سیرابند .
 هر دو در مقام سَری (قلب) و در سپهر اعلی جا دارند .
 عارفان برهما آندو را نور و ظلمت مینامند .
 همچنین خاندانهائی که آتشهای پنجگانه‌ی قربانی را حفظ میکنند .
 همچنین آنانکه آتشهای سه گانه نچیکتاس را انجام میدهند .
 (مدد از قربانی نچیکتای)

۲- اینکه برای قربانی کنندگان بمثابه‌ی پلی است .
 و برهمای اعظم ولایزالست .
 برای آنانکه بخواهند از آن پل بساحل اطمینان آنسوی برسند .
 بکوشیم و آتش نچیکتای را اداره کنیم .
 (تمثیل نفس فردی و ارابه)

۳- نفس انفرادی را مانند ارابه سواری دان .

که بدن مانند ارابه است
 عقل را مانند ارابه ران بشناس
 و هوش را بمثابه‌ی لگام

۴- گویند حواس مانند اسبها هستند .

- و هدفهای حواس عمل عبور آن اسبهاست .
 چون نفس با حواس و هوش تر کیب شود .
 مرد عاقل آنرا « مستفید » مینامد .
- ۵- کسیکه فهم ندارد و هوشش مدام متین نمی ماند .
 حواس او اداره نمیشود و شبیهست به اسبهای شرور ارا به ران
- ۶- ولی کسیکه فهم دارد و هوش او مدام استوار است .
 حواس او مانند اسبهای خوب يك ارا به تحت اداره است .
 اداره عاقلانه ارا به نفس لازم است تا شخص بتواند بمرحله‌ی ماوراء تناسخ برسد .
- ۷- اما کسیکه فهم ندارد و بیدقت و ناپا کست .
 بهدف نمیرسد و تناسخ او ادامه پیدا میکند .
- ۸- اما کسیکه فهم دارد و دقیق و پا کست
 بهدف میرسد و دوباره تولد نمیابد
- ۹- اما کسیکه فهم يك ارا به رانرا داشته باشد و لگام دستش باشد
 او بیایان مسافرت خود میرسد و بعالیترین مقام « ویشنو » واصل میگردد .
 (مراحل صعود به ذات متعال)
- ۱۰- بالاتر از حواس هدفهای حواس است و بالاتر از هدفها هوش است .
 و بالاتر از هوش عقل است و بالاتر از عقل نفس بزرگ (یا اتمن) است
- ۱۱- بالاتر از موجود عظیم موجود غیر ظاهر است و بالاتر ازو ذاتست .
 و بالاتر از ذات چیز دیگر نیست و آن هدف و پایان مسیر است .
 (درك لطیف نفس قاهر)
- ۱۲- گرچه نفس کل در همه‌ی اشیاء مکنونست ولی ظاهر نمیشود .
 اما بینندگان دقیق با عقل عالی دقیق او را می بینند .

(روش جوگی در ضبط و امساك)

۱۳- آدم هوشمند نطق و هوش خود را ضبط میکند و هوش را در نفس فاهمه مقید میسازد. و فهم را با نفس کبیر مقید می کند و آنرا هم با نفس مطمئنه مقید می کند.^۱

(دعوت بر طریق خلاص از مرگ)

۱۴- برخیزید بیدار شوید و اجور خود را بستانید و بآنها توجه کنید.
شاعران گویند دم تیغ تیزی راه سختی است و نمیتوان بآسانی عبور کردن.
۱۵- آنکه بیصدا و بی لمس و بیصورت و لایزال و مزه نکردنی و ثابت و بی بو و بدون اول و آخر و بالاتر از بزرگ و غیر متغیر است با تشخیص آن است که شخص میتواند از دهن مرگ رهائی یابد.

(ارزش همیشگی این تعلیم)

۱۶- وقتی شخص دانا داستان باستان نچیکتاس را در باب مرگ بشنود در عالم برهما بزرگ می گردد.

۱۷- اگر کسی این راز بزرگ را در يك مجمع برهمنان یا در موقع مراسم برای اموات نقل کند موجب حیات جاودانی او میشود.

بخش چهارم

(روح جاودانرا با حواس خارجی نتوان جست)

۱- موجود با لذات خود توسط منافذ حواس بروز می کند.

۱- اصطلاح سنسکریت برای آنچه «نفس مطمئنه» ترجمه کردیم سانته اتمن (Santa atman) یا روح آرام است.

اینست که شخص معمولاً بخارج مینگرد نه بیاطن خویش
 ولی شخص خردمندی که در جستجوی جاودانی بود .
 در باطن خود نفس را دید و با او روبرو شد .
 ۲- مردم طفلانه پی لذات ظاهری می گردند .
 و بدام گسترده‌ی مرگ میروند .
 ولی خرمندان که از خلود آگاهند .
 حقیقت ثابته را بین این اشیاء غیر ثابت نمیجویند .
 (در کلیه‌ی حواس در خواب و بیداری عاملی هست)

۳- آنچه شخص بواسطه‌ی آن شکل و مزه و بوی و صدا و ملامسه را تشخیص
 میدهد بدرستی با آن است که شخص را تشخیص میدهد .
 - براستی آنچه هست همانست .

۴- مرد خردمندی با شناسائی نفس بزرگ محیط که بواسطه‌ی آن هر دو
 عالم خواب و بیداری را تشخیص میشود خود را از غم رها میسازد .
 نفس کل عین نفس فردی و عین (آفرینش) است .

۵- کسیکه این عامل تجربه یا نفس زنده (یا اتمن) را بالعیان میشناسد که
 مدیر ماکان و مایکون است او از مبداء جدا نمی‌افتد براستی این همانست !

۶- کسیکه از مرتاضین قدیم بوجود آمده و در عهد قدیم از آنها تولد یافته
 و درون مقام سری (یعنی قلب) جا پیدا کرده .
 و توسط کائنات (بوجود) مینگرد .
 او براستی همانست^۱

۷- آن طبیعت که با نیروی زندگی برمیخیزد .

ولایتناهی و خالق الوهیت است

و در مقام سری (قلب) مقام دارد .

او توسط کائنات زاییده شده .

او براستی همانست

۸- آتش دانای همه که در نهاد دو چوب آتش افروزیست

مانند جنینی است که از زن حامله زاییده میشود .

او شایسته پرستش روزانه است .

که مردم بیدار با تقدیم فدیهای روغن بجا میاورند .

او براستی همانست .

۹- از هر جا که خورشید طلوع میکند و بهر جا که فرو میرود .

تمام خدایان روی آن استوارند و هیچکس فراتر از آن نتواند رفت .

او براستی همانست .

۱۰- آنچه در اینجا هست در آنجا هم هست و آنچه در آنجا هست در اینجا

هم هست .

کسیکه در اینجا اختلاف (کثرت) بیند بسوی مرگ پی در پی میرود .

۱۱- شخص باید با هوش خود این حقیقت را دریابد .

که اختلافی در اینجهان نیست .

و کسیکه اختلاف و تعدد می‌بیند از مرگی بمرگی میرود .

(خداوند جاودان در نفس آدمی است)

شخص بفاصله انگشت ابهام در باطن موجود است .

و رب ماکان و مایکون است و آدمی ازو گریزان نمیشود .

او براستی همان است .

۱۳- شخص باندازه‌ی انگشت ابهام مانند روشنائی بدون دود ،
و آمر ماکن و مایکون و آنکه امروز هست و فردا خواهد بود ،
این براستی هموست .

(نتیجه‌ی مشاهده‌ی کثرت یا وحدت)

۱۳- همان‌طور که بارانی که بزمین بایر میبارد در میان تپه‌ها تباہ می‌گردد .
بهمان‌طور کسیکه تنها صفات را می‌بیند (ذات را نمی‌بیند) روبه تباہی مینهد .
۱۵- همان‌طور که اگر آب پاکیزه بجای پاکیزه بریزد عین همان می‌گردد
همان‌طور است نفس بیننده و داننده .

بخش پنجم

(روح واقعی فرد و عالم)

۱- اگر شخص بقلعه‌ی یازده دروازه که (در اصل) متعلق به نازاییده و غیر
منحرف است حکومت کند پشیمان نخواهد شد .
ولی اگر اساساً از جسم آزاد گردد واقعاً آزاد است .
این در حقیقت هموست .
۲- او آفتاب در آسمانست و (وسو) در هوای محیط
و روحانی در معبد و مهمان در خانه .
او در آدمی و در فضای پهناور و در راست و در تخته سنگ است
او حق و بزرگست ؟

۱- مقصود از قلعه‌ی یازده دروازه بدن است . و دروازه‌ها ناچار حواس و منافذ بدن از چشم
و گوش و دهان و منخرین و غیره است .

- ۳- زفیر را که برمی‌آید او سوق می‌کند شهیق را بدرون او براه میندازد .
 موجود صغیر را که در وسط بدنست (قلب را) کلیه‌ی خدایان ستایش میکنند .
- ۴- موقعیکه این موجود تجسم یافته منحل می‌گردد .
 و از بدن آزاد میشود آیا میدانید چه باقی میماند ؟
 براستی او هموست .
- ۵- هیچ فانی با زفیر و شهیق تنها زندگی نمی‌کند .
 بلکه بواسطه‌ی چیز دیگری زندگی می‌کند که ایندو محتاج آنند .
 (تجسم خاص نفس متناسخ)
- ۶- بیا من اینرا بتو شرح خواهم داد :
 (یعنی) برهمای جاودان پنهان را
 ای (گوتمه) بعد از آنکه روح ما بمرگ میرسد وضعش چه میشود ؟
- ۷- بعضی ارواح میروند به یک رحم یا (دوباره) وجود جسمانی پیدا نمایند .
 دیگران مطابق کردار و معلومات خود بیک حال توقف اندر شوند .
 (ذات شخص همان اساس عالمست)
- ۸- کسیکه میان خفتگان بیدار است و شخصی که شهواترا مضبوط میدارد او
 بحقیقت پاکست . او برهماست او براستی جاودانیست .
 کلیه‌ی عوالم بر او استوار است و کسی ماوراء آن نمیرود .
 این براستی هموست .
- (نفس واحد جهانی هم لدنی است هم خارجی)
- ۹- بهمانطور که یک آتش بجهان آمد و اشکال مختلف برداشت .
 بهمان ترتیب هم یک روح باطنی همه‌ی اشیاء را بهمه‌ی اشکال تطبیق می‌کند

و با اینهمه خود خارج از آنهاست .

۱۰- همانطور که يك بـاد بـجـهـان آمـد و از شـكـلی بشـكـلی تطابق کرد باز هم وجود خارجی دارد همانطور هم يك روح باطنی همه‌ی اشیاء در صورت بهمه‌ی صور تطابق کرد ولی باز هم وجود خارجی دارد .

۱۱- همانطور که آفتاب یعنی چشم تمام جهان با خطایای خارجی بصر تار نمی‌گردد .

همانطور هم يك روح باطنی همه‌ی اشیاء با شردر جهان تار نمیشود چون خود در خارج آنست .

(سعادت تعریف نشدنی شناسائی نفس کل در نفس خویش)

۱۲- روح باطنی همه‌ی اشیاء مدیر بیهمتا که يك صورت خود را با شکل مختلف ظاهر میسازد .

خردمندانی آنرا مقیم خودشان در مییابند آنان هستند که بسعادت ابد میرسند لاغیر .

۱۳- اوست که در میان متغیرات لایتغیر و بین بیخردان خردمند و بین کثرت وحدت و قاضی الحاجاتست .

خردمندانی که او را مقیم در خودشان در مییابند آنان بسعادت ابد میرسند لاغیر .

۱۴- اینست که او را سعادت اعلائی لایوصف میشناسند .

حالاً من او را چطور بفهمم آیا از خود نور پاشی می‌کند یا منعکس میشود؟
(نور منیر با لذات جهان)

۱۵- آن آفتاب و ماه و ستاره ها برق نیست که میدرخشد بلکه همه‌ی این

درخشندگی ازوست همه‌ی اینجهان بنور او منور است^۱.

بخش ششم

(درخت جهانی که ریشه‌اش از برهماست)

- ۱- این درخت جاودان انجیر ریشه‌اش بالا و شاخه‌ایش پایین است .
آن ریشه بحقیقت پاکست و برهماست و آنرا براستی غیر فانی مینامند .
کلیه‌ی عوالم بر آن استوار است و کسی را یارائی نیست وراء آن راه یابد .
این براستی هموست^۲.

(ترس بزرگ)

- ۲- واینهمه عالم وهرچه در آن هست ازحیات آفریده شده ودر حیطه‌ی حیات
سیر می‌کند آنانکه خوف بزرگ و صاعقه شدید را پی‌میبرند غیر فانی میگردند .
 - ۳- آتش از ترس او میسوزد آفتاب از ترس او حرارت میدهد .
ایندر و باد ومرگ جمله از ترس او در مسیر خود پیش میروند .
- (مراحل درك نفس)

- ۴- اگر کسی قادر باشد در این زمین پیش از انحلال بدن او را درك کند بحکم
همین معلومات وی صلاحیت کسب می‌کند که در آفرینش عالم تجسم یابد .
- ۵- وی در بدن مانند انعکاس در آئینه دیده میشود .
در عالم پدران مانند دیده شدن در خواب دیده میشود .

۱- الله نورالسموات والارض

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست گیتی همه آثار خدا هست و خدا نیست

۲- این جمله را که آخر هر قطعه‌ای تکرار میشود میتوان به ترجیع بند هاتف قیاس کرد : وحده

لااله الا هو ۱

در عالم (گاندرو)ها مانند انعکاس در آب ظاهر میشود .
 در عالم برهما مانند ظهور در روشنی و سایه جلوه می کند .
 (مدارج صعود به ذات فوق محسوس)

۶- طبیعت جدا گانه‌ی حواس و نشأت و افول آنها از چیز هائاست که جدا گانه
 بوجود می‌آیند و آدم عاقل که آنرا میداند غمگین نمیگردد .
 ۷- هوش عالیتر از حواس است و مافوق هوش وجود واقعی است .
 و مافوق وجود واقعی عقل بزرگ هست و در فوق آن وجود غیبی است .
 ۸- اما فوق وجود غیبی شخصی (یا ذات) است که محیط کل است و نشانی
 ندارد .

کسیکه آنرا پی برد آزاد میشود و بعالم جاودانی میرود .
 ۹- صورت او را نتوان درك کرد کسی را یارای دیدن او نیست .
 حرارت و فکر و هوش قالب او هستند .
 کسانی که اینرا بدانند جاودانی میگردند .
 (روش جوگی و ترك اعمال سفلی)

۱۰- آنگاه که حواس پنجگانه توأم با هوش منقرض گردد
 و عقل تکان نمیخورد آنرا سیر برین مینامند .
 ۱۱- این عقب راندن حواس را که انسانرا از انحراف مصون میدارد .
 طریقت یوگا (جوگی) مینامند . جوگی برآستی اول و آخرست .
 (روح را نمیتوان درك کرد الا اینکه وجودش مسلمست)
 ۱۲- روح نه با نطق بیان میشود و نه با هوش و چشم درك میگردد .

- چطور کسی میتواند باو پی‌ببرد مگر اینکه فقط بگوید « او هست »^۱
- ۱۳- واقعاً پی‌بردن باو بواسطه همین فکر است که « هست » و بواسطه اینست که (بدانیم) او هم یدرک است و هم لایدرک .
- شخص اگر به هستی او پی‌برد در واقع ذات او ظهور کرده .
(شرط بقا کشتن امیال و قطع علایق است)
- ۱۴- موقعیکه تمام آرزوها و امیال که در دل شخص است رها گردد غیر فانی میشود و به برهما واصل شود .
- ۱۵- موقعیکه کلیمه‌ی علاقه‌های قلب در این زمین گسیخته شود .
آنگاه يك فانی غیر فانی میگردد^۲ !
اینست دستور که تا اینحدود ذکر شد .
(انتقال نفس به ابدیت یا عالم دیگر)
- ۱۶- قلب صدو يك مجرا دارد .
یکی از اینها به کاسه سرمیرسد .
شخص از آنجا روانه شود به جاودانی میرود .
دیگران برای عزیمت به جهات مختلفند .
- ۱۷- روح باطنی بیزرگی انگشت ابهام است که در نهاد مخلوقاتست .
شخص باید آنرا مانند در آوردن تیری از ترکش از تن خود بیرون کشد .
آنرا باید بعنوان پاك و غیر فانی شناخت .

۱- ندانم چه‌ای هرچه هستی تویی

بهستیش باید که خستو شوی ! ان‌الوجود عندنا اصیل!

۲- بند بگسل باش آزاد ای پسر !

(وسایل وصول به برهما وابدیت)

۱۸- آنگاه نچیکتاس که این تعلیماترا اخذ کرد

بموجب اخطار مرگ وقاعدهی (ج-وگی) به برهما واصل شد واز شهوت و

مرگ آزادگشت . وباشد که سایر عارفان باحوال روح چنین عاقبتی داشته باشند .

ایشا اوپه نیشد^۱

(پی بردن به وحدت در وراء کثرت)

۱- همه‌ی این چیزها در احاطه‌ی خداوند (ایشا)ست آنچه جنبنده در این جهان متحرك هست .

باترك آن شاد کام میشوی . هوس ثروت کسی را در دل نداشته باش .
(تارك دنیا باعمال مربوط نیست .)

۲- با اینکه مرد بخواهد بواسطه‌ی اعمال خود صدسال عمر کند .
باز مطلب اینست که اعمال با انسان پیوسته نمی‌ماند .^۲
(آتیه خودکشان بد است)

عوالمی شیطانی ناامیده میشوند و زیر ظلمت عمیق میروند .
۳- کسانی که خود را میکشند بعد از مرگ بآن عوالم میروند .
(وجود کل قاهر و متضاد است)

۴- (موجود کلی) غیر متحرك سریعتر از هوش است و نیروی حواس با سرعت

۲- یعنی شخص تارك دنیا فوق اعمال او است.

پیشین با و نمیرسد با وجود سکون از آنانکه میدوند میگذرد و در آنها (ماتریشوان) عمل جا داده^۱.

۵- او حرکت میکند و نمیکند، دور و نزدیکست، داخل همه‌ی این است خارج همه‌ی این است؟

۶- اکنون آنکه خود را در کلیه‌ی موجودات مندمج می‌بیند چنانکه در نفس است، و در نفس است چنانکه در همه‌ی موجودات است از او منفک نمی‌گردد.

۷- در ذات او کلیه موجودات عین نفس ممیزه است.

آنگاه چه طیفی و چه غمی از آن کسی خواهد بود که وحدت را درک کند!
(خواص فرمانروای عالم)

۸- او محیطست درخشان و لاجسم و بی نشان و بدون الیاف و پاک و از لوث گناه منزله است.

عاقل و بصیر و مسلط و موجود بالذات است.

اوست که اشیاء را در طول سنوآت ابدی بطوریکه مناسب است توزیع میکند.
(در عین تضاد متعالی است)

۹- آنانکه بجهل پرستش میکنند کورانی هستند در تاریکی مقابل علم. ظلمانی‌تر از آن آنانی هستند که مغرور دانش خویشند.

۱۰- آنچه آنان (یعنی اهل عرفان) میگویند وراء علم و جهل است. ما از پیران خردمند چنین شنیده‌ایم و اینطور بما شرح داده‌اند^۲.

۱۱- کسیکه علم و جهل را توأم میدانند متوجهست که شخص با جهل بمرگ میرود و بواسطه‌ی دانش جاودانی کسب میکند.

۱۲- آنانکه به عدم تکوین پرستش می‌کنند کورانی هستند در تاریکی

و آنانکه مغرور تکوینند در ظلمت بیشتری هستند .

۱۳- آنچه آنان (یعنی اهل عرفان) میگویند غیر از مبداء و غیر از غیر مبداء است .

از پیران خردمند چنین شنیده‌ایم و اینطور بما شرح دادند .
(ثنویت اساسی کون و فساد)

۱۴- کسیکه کون و فساد را توأمأ میداند از راه فساد بمرگ و از راه تکون به جاودانی میرسد .

(دعای کسیکه میمیرد)

۱۵- چهره‌ی حق باظرف زرین (یعنی آفتاب) پوشیده است .
ای رزاق (پوشان) آن حجاب را بروی آنان که قاعده‌ی آنان دیدار حق است باز کن .

۱۶- ای رزاق که تنها بیننده‌ی بی ، ای مدیر ، ای آفتاب که خلف آفریننده (پرجاپتی) هستی انوار خود را پخش کن ، درخشندگی خود را فراهم آور ، من زیباترین صورت تو را می‌بینم - آن شخص که در آنجا در آن سوی است - من همانم .
۱۷- نفس من ملحق بیاد جاودانی گردد . آنگاه این بدن مبدل بخاکستر میشود ! اوم !

ای مشیت عمل را بیاد آور ! عمل را بیاد آور !
(دعای حاجت و عبادت)

۱۸- ای آتش ما را براه سعادت هدایت فرما
تو ایخدا که همه‌ی راهها را میدانی
ما را از گناه کجروی مصون دار
ما بزرگترین مثال پرستش را تقدیم تو خواهیم کرد .

موند که او په نیشد^۱

بخش اول

(آمادگی برای معرفت برهما)

بند اول

۱- برهما اولین خدایان و آفریننده‌ی کل و حامی جهان برخاست و علم برهما را که ام‌العلوم است به پسر خود اتروان^۲ باز گفت .

۲- آنچه برهما با اتروان آموخت همانرا اتروان در زمان قدیم به (انگیر) باز گفت و او به (بهارادوجه ستیواهه) باز گفت و بهارادوجه هر دو علم عالی ودانی را به انگیرس باز گفت .

(شونکه^۳ مفتاح درک جهان را میجوید)

۳- شونکه براستی یک رئیس بزرگ خاندان بموجب قاعده به انگیرس نزدیک شد و ازو پرسید :

- آقا خواهشمندم فهم اینجهان بافهم چه (مطالبی) امکان دارد؟
- ۴- پس باو گفتم « برای آموختن دو علم موجود است چنانکه علمای برهمنائی میگویند یکی علم عالیست و دیگر علم دانی . »
- ۵- از ایندو آنچه علم دانی است عبارتست از (ریگویدا) و (یجور ویدا) و (سامویدا) و (اترو ویدا) و علم تلفظ و سنن و صرف و نحو و تعریفات و اوزان و بحور و نحو)
- و علم عالی عبارتست از علمی که بواسطه‌ی آن میتوان بوجود لایزال پی برد .
- ۶- آنکه نامرئی و لایدرک و بدون خانواده و صنف و مستغنی از چشم و گوش و دست و پا است ابدیست، محیط کل است، حاضر و دقیق است .
- او همان لایزالست که حکما او را منشأ موجودات می‌شناسند .
- ۷- چنانکه تارتن تارخود را دراز می‌کند یا فرو می‌کشد و گیاهان بر زمین میشوند و موهای سر و تن شخص زنده میروید ،
- همچنان همه‌ی موجودات اینجهان از موجود لایزال نشئت می‌کنند .
- ۸- برهما بواسطه‌ی ریاضت افزایش مییابد و از آن غذا حاصل میشود و از غذا دم حیاتی و هوش و حقیقت و عوالم و جاودانی در اعمال بوجود میآید .
- ۹- او علم کل و عقل کل است و ریاضت او از علم اوست برهمنائی اینجهان یعنی نام (یا ماهیت) و صورت و غذا ازو بوجود میآید .

بند دوم

(باید تمام مراسم مذهبی بدقت مرعی شود)

۱- حقیقت اینست :

تمام اعمال که عقلاً در اقوال مقدسه (یعنی سرودهای ویدا) دیدند و با تنوع

در ویداهای سه گانه مبسوطست ،

ای دوستداران حقیقت آنها را مدام بکار بندید . اینست راه شما بسوی عالم اعمال حسنه .

۲- چون بعد از روشن کردن آتش مایع ریزان شعله‌ی آتش میدرخشد شخص باید هدیه‌ی او را از روی ایمان بیندازد .

۳- اگر پشت سر قربانی (آگنی هتر) قربانی بماه نو و بدر و قربانی چهار ماهه و قربانی خرمن نیاید و در این مراسم مدعوین شرکت نکنند یا اساساً این قربانیها وقوع نیابد یا مراسم در حق کلیه خدایان اجراء نشود یا مطابق قوانین و احکام عمل نشود این (قصور) عوالم هفتگانه شخص را ویران میسازد .

۴- زبانه‌های معروف هفتگانه آتش عبارتند از سیاه و مهیب ، و تند مانند فکروسرخ تند ، ودودی رنگ‌تند ، و شراره پاش و درخشان که همه آسمانی هستند .
(ثواب برپا داشتن مراسم)

۵- اگر کسی در موقع درخشیدن این زبانه‌ها مراسم قربانیرا اجرا کند و رسم روغن ریزانرا بموقع عمل نماید همین شعله‌ها او را بمقام یگانه سرور خدایان هدایت خواهد کرد .

۶- هدایای نفیس « بیا بیا » گویان قربانی کننده را بواسطه‌ی اشعه‌ی آفتاب می‌برند و باو نطقهای مطبوع خطاب و او را ستایش می‌کنند و می‌گویند :
« اینک عالم سزاوار برهمای شما که شما با اعمال حسنه بدست آورده‌اید ! »
(تظاهرات قربانی مانع تناسخ نمیشود)

۷- ولی این اشکال قربانی که هیجده نوع است جزو اعمال فرعی است و احمق هائی که آنها را اعمال اصلیه شمارند بار دیگر بسوی پیری و تولد مجدد میروند .

(عواقب نادانی)

۸- آنانکه مستغرق نادانیند و مغرور و خود را دانا می‌شمارند با کمال پستی مانند کورانی که بواسطه‌ی کور هدایت شوند همه باطراف میگردند .

۹- از جهات مختلف در نادانی زندگی می‌کنند و با خود می‌گویند «ما بهدف خود رسیده‌ایم .» چون گزارندگان اعمال بحکم شهوات از روی فهم عمل نکرده‌اند لاجرم تا عوالم آنان پایان آمد با زبونی برمیقتند .

۱۰- با تصور اینکه قربانی و ثواب مهمترین چیز است در اشتباهند و چیز بهتری نمیدانند بعد از آنکه در عالم آسمانی حظ نیکوکاریهای خود درک می‌کنند . دوباره باین جهان یا جهان پست‌تر برمیگردند .

(اما دانایانی گوشه‌گیر بدون قربانی به ذات میرسند)

۱۱- آنانکه با ریاضت و ایمان در جنگلها می‌گذرانند و دانایان سلیمی هستند که از صدقه زندگی می‌کنند آنان بدون شهوات از در پیچه‌ی آفتاب بآنجا که ذات جاودان است میروند حتی بروح لایزال (اتمن) میرسند .

(علم برهما باید طبق اصول از معلم شایسته اخذ گردد)

۱۲- يك برهمن بعد از تدفین در عوالمیکه بواسطه‌ی اعمال بوجود آید بمرحله‌ی بیقیدی میرسد مرحله یا عالمیکه مخلوق نیست بواسطه‌ی عمل بآن نتوان رسید . برای کسب چنین معرفتی باید مشعل در دست پیش معلم روحانی که در علوم دینی عالمست و در باب برهما وارد است برود .

۱۳- چنین معلم دانشمندی که فکرش آزاد است و به مقام سلم رسیده معرفه برهما را بحق میآموزد که بواسطه‌ی آن شخص ذات لایزال و حق را میشناسد .

بخش دوم

(تعلیم برهما - اتمن)

بند اول

(هدف و مبداء همه‌ی موجودات)

۱- حقیقت اینست : دوستان همانطور که از آتش مشتعلی شراره‌های هزار گونه زبانه می‌کشد بهمانطور هم موجودات متنوع از وجود لایزال بوجود می‌آیند .
(ذات متعال)

۲- ذات بیهمتا آسمانی و بدون شکل و ظاهر و باطنست . نازاییده و مستغنی از نفس و هوش و پاک و از لایزال هم عالتر است .
۳- نفس و هوش و کلیه‌ی حواس و فضا و باد و آب و خاک که حامل همه است از اوست .

(ذات عالمگیر)

۴- آتش سراو و ماه و خورشید چشمان او و اقطار فضا گوشهای او و (ویدای) وحی شده صدای او و باد نفس او و جمله‌ی عالم قلب اوست و زمین زیر پای اوست الحق او روح باطنی همه یا (اتمن) است .

(مبداء عالم و فرد)

۵- آتش که سوخت آن آفتابست ازو نشئت می‌کند .
و از ماه باران و گیاههای روی زمین می‌آید و از نر نطفه حاصل میشود بسیاری از موجودات از ذات او برمی‌آیند .

(مبداء تمام عبادات)

۶- ابیات ریگ و نغمه‌ی (سامن) و اوراد قربانی و تقدیس اعمال و کلیه‌ی

مراسم و قربانی‌ها و هدایای قربانی و خود سال و قربانی کننده و عوالمی که در آن ماه درخشان میتابد و آفتاب جمله از اوست .

(مبداء کلیه‌ی صور وجود)

۷- خدایان گوناگون همه ازو بوجود آمده‌اند .

مخلوقات آسمانی و بشر و چارپایان و پرندگان

و زفیر و شهیق و برنج و جو و ریاضت و ایمان و حق و عفت و قانون ازو بوجود آمدند .

(مبدأ فعل حواس)

۸- نفحات هفتگانه حیاتی و شعله‌های هفتگانه و سوخت آنها و روغن ریزان

هفتگانه و این عوالم هفتگانه که جولاً نگاه هفت نفس است که در محل سری (قلب) هستند و هفت بهفت جا گرفته‌اند و ازو نشئت کرده‌اند .

(مبدأ عالم و نفس بلا واسطه‌ی اشیاء)

۹- دریاها و کوهها و انواع رودها و گیاهها ایضاً جوهری که توسط آن این

روح باطنی در موجودات جا میگیرد همه ازوست .

(ذات متعال در قلب جا دارد)

۱۰- خود ذات که در این جهان است همه چیز است : عمل و ریاضت و برهمای

لایموتست .

عزیزم کسیکه اینرا میداند که در محل سری « یعنی قلب » مقیم است اودر

همین زمین عقد نادانی را پاره می‌کند^۱ .

بند دوم

(برهما محیطست)

۱- در ماوای بزرگی که هم پیداست و هم نهان ذاتی جا گرفته که حرکت می کند و نفس می کشد و چشم بهم میزند و آن عبارتست از وجود و لاوجود که هدف شوق و فوق فهم و بهترین موجوداتست .

۲- آنان که مشتعل و لطیفتر از لطیف است و عوالم و سکنه‌ی آن جمله باو استناد دارند .

او برهمای لایزالست . او حیات و نطق و هوش است .
او حقیقی و غیر فانیست و هدفی است که باید آنرا نشانه کرد دوست من آنرا
نشان کن

(هدفی که بایستی آنرا بواسطه‌ی اوم رسید)

۳- سزاوار است شخص سلاح عظیم (اوپه نیشد) را مانند کمانی بردارد .
و بر آن تیری از تفکر بگذارد .
آنرا با فکر متوجه به ذات «هو» بکشد .
آنگاه به هدف لایزال نفوذ کند .

۴- کلمه‌ی عرفانی اوم کمانست و تیر آن (اتمن) است .
گویند برهما هدفست که باید از طرف شخص ناپریشان نشانه گرفته شود .
شخص باید مانند تیر بسوی او بیاید .

(نفس غیر فانی تار و پود هر دو عالم)

۵- او که آسمان و زمین و هوای محیط و روح با تمام نفحات حیاتی روی او
بافته شده او را بعنوان روح (اتمن) بشناس و کلمات دیگر را ترك کن ، پل عالم
جاودانی اوست .

(نفس کل در قلب است)

۶- آنجا که میجاری مختلف شبیه پرده های چرخ که بتویی وسط پیوند در آنجا هست که «او» در احوال مختلف سیر می کند. اوم! در باب روح تفکر بکار بر، در عبور برای رسیدن بماوراء ظلمت کامیاب باشی.

۷- او که عالم کل و عقل کل است و این عظمت روی زمین از آن اوست.

او در شهر آسمانی برهماست و در آسمان مستقر است و روح اتمن است.

که عبارت از هوش و رهبر نفحات حیاتی در جسم است.

او بر غذا استوار است که قلب را اداره می کند.

باعلم به این امر آدم خردمند آن جاودان سعید را که میدرخشد درك خواهد

کرد.

(باشهود او نجات حاصل میشود)

۸- بارویت او گره قلب نرم میشود.

کلیه‌ی شبها قطع میگردد و اعمال بلند و پست شخص بیپایان میرسد.

(نور بالذات عالم)

۹- برهما بدون لکه و بدون اجسام در نیام عالی زرین جا گرفته.

او درخشان و نور الانوار است.

او همانست که عارفان اتمن او را میشناسند.

۱۰- آفتاب و ماه و ستاره‌ها و برق نیستند که میدرخشند.

بلکه نور همه‌ی درخشندگان از درخشندگی اوست.

همه‌ی این جهان بانور او منور است.^۱

۱- و اذا نظرت الی الکواکب نظرةً فاری الکواکب للمکوکب شاهد!

(برهما همه جا حاضر است)

۱۱- براستی برهما غیر فانیست . در وراء ویمین و یسار و قدام و بالا و پایین همه جا اوست .

برهما در حقیقت کل عالم است با تمام انبساطش .

بخش سوم

(راه به سوی برهما)

بند اول

(شناسائی بزرگ - نجات برین)

- ۱- دو مرغ پیوسته و همراه روی یکدرخت نزد هم قرار میگیرند . یکی از این دو میوه لذیذ میخورد و دیگری بدون خوردن نگاه میکند .
- ۲- بر همان درخت شخص مبهوت غم بیچارگی و گول خوردگی خود را میخورد پس وقتی دیگر را یعنی بزرگوار را خشنود مشاهده میکند و بزرگی او را میبیند از غم آزاد میگردد .
- ۳- وقتی يك صاحب نظر خالق درخشان و ذات ومولا ومنشأ برهما را مشاهده میکند بواسطه معرفتی که دارد نيك و بد را از خود تکان میدهد و بدون عیبی وحدت عالیه را با او (یعنی روح کل) در مییابد .
(شوق نفس که روح کل است)

۴- براستی حیاست که در همه چیز میدرخشد کسیکه اینرا بفهمد عارفست و ما فوق ندارد .

چنین عارفی با مسرت و شادی در روح بهترین عارف برهماست .

(نفس پاک از راه صحیح اکتساب می‌گردد)

۵- این روح را بواسطه‌ی حقیقت و ریاضت و علم صحیح و زندگی محصلی توأم با عفت که همیشه عمل کند میتوان کسب کرد .

او پاکست و در باطن بدنست و عبارت از نور است که مرتاضین بعد از تهذیب نفس بآن میرسند .

۶- تنها حق است که غلبه میکند نه ناحق^۱

بواسطه‌ی حق است که راه بسوی خدایان آماده میشود .

از آنرا هست خردمندان که آرزوهای آنان بر آورده شد صعود میکنند .

و بجائی میرسند که بالاترین مخزن حقست !

(نفس باطنی کل)

۷- (روح عالم) پهناور و آسمانی است و صورت آن غیر قابل تصور است^۲ ،

دقیقتر از دقیق است و همی درخشد .

دورتر از دور است و در عین حال نزدیک و دسترس است .

حتی در اینجا در میان کسانی که در مییابند در مکان نهان (یعنی قلب) حاضر

است^۳ .

(با تأمل مبرا از حواس میتوان او را دریافت)

۸- نه او را بادیدن توان یافت و نه با گفتار و نه با حواس دیگر یا ریاضت یا عمل .

اگر طبیعت شخص با صفای معرفت تهذیب گردد .

از آن طریق که توأم با تفکر باشد میتوان او را که اجزاء و اعضاء ندارد دریافت .

۹- آن روح لطیف (اتمن) را بواسطه‌ی فکر توان شناخت .

۱- الحق یعلوا ولایعلی علیه
۲- قل الروح من امر ربی
۳- قرب من خواطر الظنون
و بعد عن ملاحظه العیون !

که همه حواس پنجگانه هم ضمن آنست .
 همه‌ی فکر شخص در حواس او مندمج است .
 و اگر تهذیب گردد نفس (اِتمن) تجلی میکند .
 (قدرت مکتسبه‌ی نفس)

۱۰- هر عالمی را شخص مهذب در نظر گیرد و هر آرزویی که داشته باشد آن عالم را بدست می‌آورد و آن آرزوها هم بر آورده میشود .
 پس هر که آرزوی کامیابی میکند باید عارف نفس را ستایش کند .

بند دوم

(امیال سبب تناسخ است)

۱- او (یعنی عارف) مقام اعلای برهما را میشناسد که همه‌ی عالم بر آن استوار شده و از آن میدرخشد آنانکه شهوات را ترک کرده به ذات ستایش میکنند از تولد ثانوی آزاد میگردند .
 ۲- کسیکه در عالم تخیل آرزوها میسازد بعلت این آرزوها اینجا و آنجا تولد مییابد .

ولی آنکه آرزوهایش بر آورده شده و روحش بکمال رسید کلیه‌ی امیال او حتی در این جهان ناپدید میشوند .
 نفس فقط به بر گزیدگان فقط بواسطه‌ی الهام معلوم میگردد .
 ۳- این روح را نتوان با تعلیمات یا عقل یا تحصیلات فراوان در یافت او را تنها کسی تواند دریافت که از ناحیه خود او بر گزیده شده باشد .
 بچنین کسیست که نفس خودش را الهام میکند .

(بعض شرایط لازم بخصوص علم)

۴- نفس را کسیکه از متانت محروم است نتواند دریافت .

هم کسیکه لاابالی باشد یا ریاضت غلطی پیش گیرد .

مگر کسی باشد که این وسایل را متوسل گردد بشرط معرفت .

این چنین روحی به این مأوای برهما وارد میگردد .

(خلاص از مرگ و تعین با اتحاد بانفس کل ممکنست)

۵- آنانکه علم کافی و روح کامل دارند و از شهوات آزاد و آرامند

آن ارواح مخلص او را که همه حاضر است در می‌یابند و به نفس کل واصل

میشوند .

۶- آنانکه معنی علم را تأمین کرده‌اند و مرتاضینی که بواسطه‌ی ترك دنیا

نفوس خود را تهذیب نموده‌اند آنان بعد از پایان زمان و بعد از مرگ بعوالم برهما

واصل میشوند

۷- همه‌ی اقسام پانزده گانه (بدن) بمراکز خود میروند حتی اعضای حواس

به الهی مربوط می‌پیوندند .

اعمال شخص و ذاتیکه عبارت از فهم است جمله در وحدت لایزال جمع میگردند.

۸- همانطور که رودهای جاری در اقیانوس ناپدید میشوند و نام و شکل آنها

از بین می‌رود بهمانطور عارف از نام و صورت متخلی میگردد و نزد آن ذات آسمانی

که برترین است می‌رود .

۹- براستی کسیکه آن برهمای معلی را بشناسد خود برهما میگردد و از

خانواده‌ی او کسی که نسبت به برهما جاهل باشد بر نمی‌خیزد . او غم را پشت سر

میگذارد . گناه را پشت سر میگذارد . از گره‌های دل‌رها میگردد و غیر فانی میشود.

۱۰- این تعلیم در قطعه‌ی ذیل بیان شده :

کسانیکه آداب را رعایت میکنند و در (ویدا) ورزیده‌اند و نسبت به برهما توجه دارند آنانکه از راه ایمان از طرف خود حتی از طرف نهان بینی قربانی میکنند .

بآنان میتوان این علم برهما را اعلام کرد بشرطیکه نذر (موند که) را مطابق قواعد بجا آورده باشند .

۱۱- حقیقت اینست . و (انگیرس) نهانبین در قدیم آنرا اعلام نمود . کسیکه

نذرا انجام نداده اینرا نمیخواند درود به نهانبینان ! درود به نهانبینان !

پرشنه اوپه نیشد^۱

پرشن اول

(شش پرسش کننده برهمنی اعلیٰ از یک معلم می پرسند)

۱- (سوکشان بهارادواجه) (شیبه) (ستیکامه) (سوریانین گارجیه)
(کوشلیه آشولیانیه) (بهاراگوا ویدربی) (کبندین کاتیاینه) - اشخاصی بودند
که نسبت به برهما خلوص داشتند و متوجه و در جستجوی عالیترین برهما بودند .
و بفکر این که همه مسائل را بیان خواهد کرد مشعل در دست نزد (پیپالاده)
محترم آمدند .

۲- آن غیبگو بآنان گفت : سالی دیگر با ریاضت و تقوی و ایمان با من بسر
برید آنگاه هر سؤالی دارید پرسید اگر ما بدانیم بشما خواهیم گفت .
(سؤال در باب مبدأ موجودات روی زمین)

۳- پس (کبندین کاتیاینه) آمد و پرسید : آقا راستی این مخلوقات از کجا

۱- پرشنه بمعنی پرسش است و هر دو کلمه از یک ریشه می آید . پس نام این اوپه نیشد میشود ،

بوجود آمده‌اند؟

(آفریدگار ماده و حیات را آفرید)

۴- باو جواب داد: آفریدگار میل به مخلوقات داشت اول ریاضت انجام داد بعد از ریاضت يك جفت خلق کرد که عبارت بود از ماده و حیات و با خود گفت: « ایندو برای من مخلوقات متفرقه بوجود خواهند آورد »
(جفت آفتاب و ماه)

۵- آفتاب در واقع حیات و ماه ماده است. در واقع ماده در این دنیا همه چیز است چه متشکل باشد چه نباشد. پس شکل مادی در واقع ماده است.
(آفتاب عین حیات موجود است)

۶- اکنون آفتاب بعد از طلوع وارد میشود به جهت شرقی و در آن ضمن موجودات حیه مشرق را در اشعه‌ی خود جمع میکند. و چون اقطار جنوبی و شمالی و غربی و بالائی و پایینی و میانه و همه جای دیگر را روشن میکند کلیه‌ی موجودات حیه را در اشعه‌ی خود جمع میکند.

۷- در واقع آن آتش (آفتاب) که برمیخیزد حیات متشکل جهانیست و همین تعلیم در قطعه‌ی ذیل بیان شده:

۸- آفتاب که تمام صور را داراست زرین است در یابنده‌ی کل است هدف است و تنها نور و حرارت دهنده و هزار گونه و صد گونه گردان است. آن آفتاب حیات کائنات است.

(سال عین آفریدگار است دو راه حلول و عدم حلول)

۹- سال برآستی خدای آفرینش (پر جاپتی) است. و این دو طریق دارد جنوبی و شمالی اما آنانکه برآستی که بانیت قربانی و ثواب پرستش میکنند آنان فقط عالم

قمری را تسخیر میکنند و در واقع دوباره باینجهان برمیگردند. بنابراین غیبگویانی که میخواهند اولاد داشته باشند بمسیر جنوبی رهسپار میگردند. از این راهست که به نیاکان میرسد.

۱۰- ولی آنانکه بواسطه‌ی ریاضت و تقوی و ایمان اتمن را میجویند آنان از جهت سیر شمالی آفتابرا تسخیر می‌کنند و در واقع پشتیبان نفعه‌ی حیاتی همانست که بی‌ترس و غیر فانیست. هدف نهائی است و از آنمرحله بطوریکه می‌گویند دیگر بر نمیگردند و آنجا خاتمه‌ی تولد ثانویست و این قطعه مؤید همانست:

۱۱- بعضی دم ازیدری میزنند که پنج پاودوازده شکل دارد^۱ بارطوبت فراوان و نیمه بالاثر آسمانست. اما دیگران ازیک خردمندی بحث می‌کنند که در نیمه‌ی پایین است و بریک ارابه‌ی هفت چرخ‌ی شش پرهای قرار دارد.^۲

(ماه دو رویه عین آفریدگار)

۱۲- ماه در واقع خدای آفرینش است نیمه تاریک آن ماده و نیمه روشن آن حیاتست.

بنابراین این غیبگویان در نیمه روشن آن قربانی می‌کنند و مردم دیگر در نیمه‌ی دیگر.

(شب وروز عین آفریدگارند)

۱۳- در واقع روز و شب خدای آفرینشند. و از ایندو روز حیات و شب ماده است برآستی آنانکه بروز التذان تناسلی می‌برند عمر خودرا ضایع می‌کنند لازمه‌ی عفت اینست که التذان تناسلی را هنگام شب داشته باشند.

۱- مفسرین گویند منظور سالست. ۲- مفسرین میگویند مقصود هفت اسب نر است و شش فصل است.

(غذا مبدأ آفرینش)

۱۴- براستی غذا خدای آفرینش است و نطفه از آن میآید و از آن مخلوقات اینجهان تولد می یابند .

(تأکید و اسپین)

۱۵- اکنون آنانکه این اصل پر جاپتی (آفریننده) را کار می بندند جفتی بوجود میآورند .

کسانیکه ریاضت و عفت بکار میبرند عالم برهما را که حقیقت در آنست بدست میآورند .

۱۶- آنعالم بی عیب برهما متعلق بآنانست که در آن انحراف و خطا و مکر نیست .

پرشش دوم

(در باب نیروهای متعدد شخص و عمدهی آنها)

۱- آنگاه (بهارا گواویدربی) ازو (یعنی پیپالادا) پرسید آقا چند نیرو يك مخلوق را نگه میدارد؟ چند تا از آنها این جسم را روشن می کند؟ و مهمترین آنها کدامست؟

۲- در جواب چنین گفت: براستی فضا و آتش و باد و خاک و نطق و هوش و سامعه چنین نیروهائی هستند .

اینها آنها را (فضا را) روشن می کنند و گویند « ما پشتیبان این ساقه (یعنی این بدن) هستیم »

(حیات عمده نیرو است)

۳- آنگاه حیات که از بزرگترین آن نیروها بود گفت: « در حقیقت من خود را به اقسام پنجگانه منقسم میسازم و این بدن را حفاظت میکنم . »

۴- آنان باور نداشتند . پس او (یعنی حیات) از مباحثاتی که داشت برمیخیزد
 آنگاه همه‌ی آن دیگران هم برمیخیزند و چون او می‌نشینند همه‌ی آنها هم با او
 می‌نشینند نظیر زنبوران (عسل) که با شاه زنبور خود برمیخیزند و فرومی‌نشینند .
 (حیات جهانی)

۵- او (حیات) آتش است گرم می‌کند آفتابست و باران فراوانست و باد و
 خاک و ماده و خداست وجود و لاوجود و غیر فانیست .

۶- مانند پرده‌های اطراف که به توپ چرخ مٔکی هستند همه چیز بحیات
 استوار است همچنین ایات ریگ و اوراد یجوس و نغمه‌های سامن و قربانی و صنف
 اشراف و روحانیان .

۷- تو رب‌الخلقه هستی که در رحم حرکت می‌کنی .

تو خودت هستی که دوباره تولد می‌یابی .

پیش تو ای زندگی مخلوقات هدایا می‌آورند .

تو در نهاد کائنات زندگی می‌کنی .

۸- حامل اصلی هدایا بخدایان تو هستی .

اولین هدیه به نیاکان توئی .

اعمال واقعی غیبگویان که اخلاف اتروان و انگیرس هستند توئی .

۹- ای « زندگی » (ایندر) درخشنده توئی .

(رو در) ی نگهدارنده توئی .

در هوای محیط توئی که حرکت می‌کنی .

تو آفتاب و نورالانواری .

۱۰- وقتی تو برسر این مخلوقات می‌باری .

ای زندگی اینان خوشبخت می‌گردند .

و می گویند برای آرزومندان روزی خواهد رسید .

۱۱- ای زندگی تو در اصل پاکی و اولین نهانبینی .

روزی خور و صاحب واقعی همه هستی ما از روزی تو می بخشیم تو پدر باد

هستی !

۱۲- آن تو هستی که در شکل نطق سامه و بینائی ظهور می کند .

و در فکر منبسط است . مرحمت کن و بدر نرو !

۱۳- همه ی این جهان حتی آنچه در آسمان سوّم است تحت نظارت زند گيست .

ما را مانند مادری نسبت به پسرش حمایت فرما

و کامیابی و خردمندی عطا کن .

پرش سوم

(شش پرش در باب زندگی شخص)

۱- در اینموقع (کوسلیه شولاینه) پرسید :

آقا این زندگی از کجا تولد مییابد و چطور باین جسم میآید و چگونه خود

را منبسط و مستقر میسازد و بچه وسیله عزیمت می کند و چطور خود را باعالم خارجی

مرتبط میسازد و چطور با « خود » (یا نفس) ارتباط میجوید ؟

۲- گفت تو زیاد سؤال می کنی ولی چون برهن منمنازی هستی تصوّر می کنم

برای تو شرح دهم :

۳- این زندگی از اتمن بوجود آمده . شبیه بکسی است که سایه اش منبسط

میشود .

در اینباب هم همانطور است . با عمل و هوش (در دوره ی سابق حیات) است که

آن در بدن انسانی میآید .

- ۴- و مانند فرماندهی که اطرافیان خود را فرمان دهد تا فلان و فلان ده را اداره کنند او نیز کلیه‌ی نفحات حیاتی را اداره می‌کند .
- ۵- زفیر در اعضای دافعه و تولیدیست و نفحه‌ی حیاتی خود را در چشم و گوش و دهان و دماغ مستقر می‌سازد و در آنمیان نفس تعدیل‌کننده است .
 زیرا اینست که غذا را که داده میشود (در توزیع) تعدیل می‌کند . و از اینست که هفت شعله بلند میشود .
- ۶- در قلب بحقیقت نفس جا دارد و در اینجا آن صد تا مجاری موجود است و هر یک مر کب از صد مجرای کوچکتر است و از هر یک از اینها هفتاد هزار مجرای کوچکتر منشعب میشود و درون آنها نفس منبسط در حرکت است .
- ۷- زفیر که میان این مجاری صعود می‌کند در نتیجه‌ی نیکوکاری (شخص را) بعالم نیکی هدایت می‌کند و در نتیجه‌ی بدکاری بعالم بدی سوق می‌دهد و در نتیجه‌ی هر دو بعالم بشری می‌برد .
- ۸- برآستی آفتاب در خارج بمثابه‌ی حیاستت زیرا نفحه‌ی حیاتی را در چشم کمک می‌کند خدائی که در زمین است زفیر شخص را نگه میدارد آنچه بین (آفتاب و زمین) است یعنی فضا عبارتست از نفس تعدیل‌کننده . باد عبارتست از نفس منبسط
- ۹- برآستی حرارت همان زفیر است پس هر که حرارتش خاتمه یابد در صورتیکه حواس او در هوش او مستغرق است . بسوی تولد ثانوی می‌رود .
- ۱۰- ط-رز فکر هر کس هر طور باشد بهمان‌طور داخل زندگی میگردد . زندگی او توأم با حرارت و اتمن بعالمیکه ترتیب داده شد ، سوق میدهد .
- ۱۱- (خلاصه آنکه) عارفی که حیات را می‌شناسد اولاد او گمراه نگردند . خود او غیر فانی میشود و در اینباب قطعه‌ی ذیل آمده :

۱۲- مبدأ و مدخل و محل و ارتباط حیات با نفس و ساحت پنجگانه - اگر کسی اینها را بداند حیات جاودانی کسب می کند. اگر کسی اینها را بداند حیات جاودانی کسب می کند.

پرشش چهارم

(درباب خواب و بنیان نهایی اشیاء)

۱- آنگاه (سور پاینین گارجیه) ازو (یعنی پیمپالادا) پرسید :

وقتی شخص در اینجهان میخوابد آنها که در او بخواب میروند چیست ؟
 آنچه در او بیدار میماند چیست ؟
 خدائیکه خواب می بیند کدامست ؟
 خوشی و شادی از آن کیست ؟
 خواهشمندم بگوئید کلیدی اشیاء در وجود که مستقر است؟

۲- پس باو گفت : « ای گارجیه همانطور که اشعه‌ی آفتاب همه در يك شاخه درخشندگی متحد میشوند و هر موقع طلوع انتشار می یابند بهمانطور همه چیز در اینجا (یعنی در خواب) در هوش یکی می گردد که عالیترین خداست . بهمین علت است که شخص نمیشنود ، نمی بیند و بو و مزه و لمس نمی کند و حرف نمیزند ، برنمیدارد، التذاز و افراز و حرکت نمی کند . در اینجاست که گویند « او میخوابد »

۳- آتشیهای حیات در حقیقت در این شهر (بدن) بیدارند . زفیر آتش رئیس خاندان است . نفس منبسط آتش قربانی جنوبیست . شهیق آتش فدیه وهدایاست .

۴- نفس معدل (سمانه) این نام را گرفته چون دو فدیه را که زفیر و شهیق باشد تعدیل می کند . هوش در واقع قربانی کننده است و ثمره‌ی قربانی زفیر است و قربانی کننده را روز بروز به برهما هدایت می کند .

۵- در خواب همان خدا عظمت خود را آزمایش می‌کند هر چیز که (در بیداری) دیده شده او دوباره می‌بیند و آنچه شنیده شده دوباره می‌شنود و آنچه به تنوع در محلها و اقطار مختلف تجربه شده است او دوباره تجربه می‌کند. هر دو از آنچه دیده شده یا نشده و شنیده شده یا نشده به تجربه رسیده یا نرسیده واقعی باشد و غیر واقعی همه را می‌بیند. او می‌بیند زیرا همه اوست.

۶- موقعیکه آن خدا مقهور درخشنده گی میگردد آنگاه دیگر خواب نمی‌بیند و در همین جسم شادی بوجود می‌آید.

۷- همانطور که پرندگان برای آسایش بدرختی پناه برند همانطور هم عزیزم هر چیز بروح متعالی پناه برند: (نظیر آنچه که در ذیل مذکور است)

۸- زمین و عناصر زمین: آب و عناصر آب، حرارت و عناصر حرارت، باد و عناصر باد، فضا و عناصر فضا، بینائی و آنچه دیدنی است، شنوائی و آنچه شنیدنی است، بو و آنچه بوئیدنیست، مزه و آنچه مزه کردنیست، پوست و آنچه لمس کردنیست، نطق و آنچه گفتنیست، دستها و آنچه برداشتنی است، پاها و آنچه قدم زدنیست و هوش و آنچه درك کردنیست، عقل و آنچه پی‌بردنیست، خودکامی و آنچه با «من» ارتباط دارد، فکر و آنچه میشود فکر کرد درخشنده گی و آنچه ممکن است روشن گردد نفعه حیاتی و آنچه ممکن است حمل شود.

۹- برآستی شخصیکه می‌بیند و لمس می‌کند و می‌شنود و می‌بوید و مزه میکند و فکر درك و کار می‌کند و حیات وجدانی دارد پناه و استنادش همانا روح لایزال (یا نفس) است

۱۰- دوست من! برآستی کسیکه آن موجود بی‌سایه و بی‌خون و لایزال را بشناسد بهمان لایزال میرسد و با دانستن کل بکل واصل می‌گردد و در آنباب این قطعه آمده:

۱۱- ای دوست کسیکه موجود لایزال را که حیات وجدانی با تمام نیروهای خود و نفحات حیاتی و عناصر جملگی بر او استناد می کند بشناسد وارد عالم کل می گردد .

پرشش پنجم

(راجع به تفکر در باب اوم)

- ۱- آنگاه (شبییه ستیکامه) چنین پرسید : واقعاً آقا اگر کسی تاپایان زندگی خود در باب کلمه‌ی اوم تفکر کند چه عالمی را میتواند کسب کند ؟
- ۲- جواب داد: براستی ای ستیکامه آنچه کلمه‌ی اوم است هم برهمای دانیست و هم برهمای عالی پس باستناد او عارف بیکی ازین دو برهما میرسد .
- ۳- اگر شخصی درباب يك جزء صوت کلمه‌ی اوم تفکر کند در نتیجه‌ی تعلم از آن بعد از مرگ تند بزمین میآید . و ابیات (ریگ) او را بعالم بشری هدایت می کند و در آنجا بواسطه‌ی اقتران با ریاضت و عفت و ایمان، بزرگی کسب می کند.
- ۴- اکنون اگر دو جزء (کلمه‌ی اوم) را مورد تفکر قرار دهد با وردیجوس بفضای متوسط یعنی بعالم ماه میرود و در آنجا عظمت مشاهده می کند و باز میگردد .
- ۵- باز اگر کسی بواسطه‌ی هر سه جزء کلمه‌ی اوم در شخصیت متعالی (پوروشه) تفکر کند او در آفتاب با درخشندگی متحد می گردد و همانطور که مار از پوست خود آزاد می گردد او هم از گناه آزاد میشود و بواسطه‌ی نعمات سامن بعالم برهما سوق میشود و شخصی را که در بدن اقامت دارد و بزرگتر از بزرگترین است درك می کند . و راجع باین این ابیات آمده :

۶- سه عنصر (کلمه‌ی اوم) اگر پشت سر هم جدا گانه بکار رود خطرناکست در اعمال هم چه خارجی چه داخلی چه میانه اگر درست اجرا گردد عارف را باکی

نیست .

۷- شخص با ابیات (ریگک) باینجهان میرسد و با نغمات سامن بفضای متوسط و با اورادیجوس بآنجا که خردمندان و بزرگان معترفند . در حقیقت باستناد کلمه‌ی اوم عارف میرسد بآنچه سلیم و فوق سن و سال و غیر فانی و بی ترس و عالیست .

پرسش ششم

(در باب شخص با اجزاء شانزده گانه)

۱- آنگاه (سو کشان بهار و اوجه) پرسید آقا روزی (هیر نینابه) امیر (کشاله)ها نزد من آمد و این پرسش را نمود : (بهار و اوجه) آیا شما شخصی را که شانزده جزء دارد میشناسید؟ من در جواب بآن گفتم «من او را نمیشناسم اگر میشناختم آیا به شما نگفته بودم؟ بر استی کسیکه دروغ گوید خشک میشود .»

پس خوب نیست که من دروغ گویم . «پس او خاموش سوار ارابه خود شد و حرکت کرد .»

حالا من از شما میپرسم «آن شخص کجاست؟»

۲- او بوی گفت : «همین جا در همین بدن آن شخص که می گویند شانزده جزء دارد حاضر است»

۳- پس (آن شخص که در بدنست) با خود فکر کرد با عزیمت که من عزیمت می کنم و استقرار که مستقر می مانم .

۴- اوست که حیات را آفرید و از حیات ایمان و فضا و باد و نور و آب و خاک و حواس و هوش و غذا را بوجود آورد و از غذا فعالیت و ریاضت و اقوال مقدسه و قربانی و عوالم را ساخت و در عوالم نامها (یا تعیینات شخصی) را بوجود آورد .

۵- چنانکه این رودهای جاری رو بسوی اقیانوس میروند و چون بآن رسیدند

ناپیدا میشوند و نام و هیئت آنها محو می‌گردد و از آن بی‌بعد تنها اقیانوس نامیده میشوند همچنان اجزاء شانزده گانه این شخص که بسوی شخص می‌روند و بآن می‌رسند نام و نشان آنها محو میشود و همان شخص نامیده میشود و او بدون اجزاء ادامه حیات میدهد و غیر فانی می‌گردد. درین باب قطعه‌ی ذیل آمده :

۶- آنکه اجزاء او مانند پره‌های چرخ که بتوی وسط مرتکزند روی او استوارند
من او را بسمت يك شخص می‌شناسم پس از مرگ نترسید !

۷- (درپایان) (پیلادا) بآنان چنین گفت : « تا اینمورد بحقیقت من آن برهمای
متعالی را می‌شناسم . چیزی عالیتر از او نیست . »

۸- پس آنان همه او را ستودند و گفتند : « شما بحقیقت پدر مائید که ما را
از نادانی (بسوی دانش) رهبری می‌کنید . »

درود به بینایان بزرگ ! درود به بینایان بزرگ !

ماندو کیه اوپه نیشد^۱

(رموز عرفانی کلمه‌ی اوم)

(اوم عین برهمای چهارگون یگانه است)

- ۱- اوم! این کلمه همه‌ی جهانست و توضیح بیشتر درین باب اینست :
گذشته و حال و آینده جملگی همان اوم است . و آنچه فوق زمان سه گانه
است آنهم اوم است .
- ۲- برآستی هر چه در اینجهانست برهماست . این نفس (اتمن) برهماست .
همین نفس چهار چهارم دارد .

(احوال چهارگانه‌ی نفس)

- ۳- حال بیداری که علم خارجی و هفت عضو و نوزده دهان دارد و از بزرگی
و معمول عامه بر خوردار است ربع اول را تشکیل میدهد^۲ .
- ۴- حال خواب که علم باطنی دارد و در هفت عضو و نوزده دهن مر کبست و

۱- *Mandaukya Upnissahad* – این ارقام و عبارات از طرف مفسرین مانند شنکر
Sankara مورد تفسیر و توجیه واقع شده مثلاً میگوید منظور از نوزده دهان : حواس
و پنج عضو عمل یعنی نطق و دست ها و حرکت و تولید و دافعه و پنج نفحه‌ی حیاتی و هوش و
عقل و خودکامی و فکر است .

از مقام اعلی و درخشان بهره‌مند است ربع دوم را تشکیل میدهد .

۵- اگر کسی در خوابست و آرزوئی ندارد و خواب نمی بیند آن خواب عمیق است .

این حالت خواب عمیق که بیک توده وجدانی متحد شده عبارتست از فیض و مستفید است از فیض و ذهن آن فکراست و جهة وجدانی است ربع سوم را تشکیل میدهد .

۶- اینست سرور همه و دانای کل و مدیر باطنی و منبع کل و مبدأ و معاد اشیاء .

۷- نه علم خارجی دارد نه علم باطنی و نه توده ایست از وجدان نه عالم است نه غیر عالم . غیر مرئیست و با او ارتباط نتوان داشت لایدرک است و اجزاء قابل تشخیص ندارد . غیر قابل تصور است و نتوان آنرا تعیین نمود . اساس یقین است که عبارتست از حال وحدت بانفس خاتمه‌ی تحولست و آرام و بی زیان و بیهمتاست اتمن است او را باید تشخیص داد .

۸- اینست نفس از لحاظ کلمه‌ی اوم و اجزاء آن که آن اجزاء بمتابه ربع‌ها هستند . یعنی اجزاء صوت (ا) (و) (م) .

۹- حال بیداری که بین همه‌ی بشر مشترکست مطابقست بحرف (ا) کلمه‌ی اوم و آن حرف اول کلمه‌ایست (که درسنسکریت معنی اکتساب میدهد) کسیکه اینرا بداند همه‌ی آرزوهای خود را اکتساب میکند .

۱۰- حال خواب مطابقست با (و) که (درسنسکریت حرف اول کلمه‌ایست که معنی ارتقاء میدهد) هر که اینرا بداند ارتقاء میجوید . . .

۱۱- حال خواب عمیق مطابقست با (م) یعنی سومین حرف اوم (و در سنسکریت حرف اول کلمه‌ایست که بمعنی خروج میآید) کسیکه اینرا بداند همه‌ی عالم را

بنا میکنند .

۱۲- چهارمی حرفی ندارد و با او کاری نمیتوان کرد در واقع انقطاع تطوّر ولی آزاد و بی‌همتاست .

اینک اوم در واقع نفس است کسیکه اینرا بداند بحقیقت بانفس خود به نفس کل داخل میشود .

شوتاشو تره اوپه نیشد^۱

بخش اول

(حدسیاتی در باب علت اولی)

۱- مباحثات در باب برهما گوید :

علت چیست ؟ برهما چیست ؟ ما از کجا بوجود آمده ایم ؟

ما بچه وسیله زندگی میکنیم ؟ وروی چه برقراریم ؟

در لذت و الم تحت اراده‌ی که هستیم ؟

ای علمای لاهوتی آیا ما هستیم که در مراحل مختلف زندگی میکنیم ؟

۲- زمان یا فطرت یا ضرورت یا اتفاق یا عناصر یا رحیم یک زن یا شخص مذکر

(علت وجود ماست) ؟ نه تر کیب اینها بعلت وجود نفس (اتمن) . ولی نفس در لذت

والم تأثیری ندارد .

۳- آنانکه از پی تفکر و انتزاع رفتند مشاهده کردند که نیروی نفسانی خدا

وراء کیفیات خود آنان پنهانست .

اوست که بر همه‌ی علل حکومت میکند از زمان شروع کرده تانفس .

(اضطراب متنوع نفس فردی)

۴- ما او را بشکل چرخ می‌شاهده میکنیم که يك فلک‌ه دارد بایک حلقه‌ی سه‌لایه دارای بیست پره و بیست پره گیر و شش دستگاه هشت جزئی باطنابه‌ای گوناگون و سه راه مختلف که هر طیف آن دو علت شرطیه دارد.^۱

۵- ما او را مانند رودی درک میکنیم که پنج نهر دارد و از پنج منبع می‌آید که منحرف و پیچ و پیچ است .

امواج آن پنج نفحه‌ی حیاتی و منشاء آن مدر که‌ی پنجگانه است .
سیلی شدید پریشان پنجگانه از پنج گرداب منقسم به پنج فلاکت و پنج شعبه .

۶- در این که همه چیز روح می‌بخشد دور همه چیز ظاهر میشود یعنی آن وجود بزرگ است در این چرخ برهماست که روح می‌گردد و تصور میکند که او و محرک لازم فرقی دارند .

هر که مورد عنایت او واقع گردد جاودانی اکتساب میکند.

(معرفت رهائی بخش برهمای یکتا)

۷- این را بنام برهمای بزرگ سرود می‌خوانند . در او احوال سه گانه هست ، رکن استوار و لایزال اوست ، عارفان برهما با دانستن باطن آن در برهما مستغرق می‌گردند و با توجه بآن از تنگنای رحم (یعنی تولد نوین) آزاد میشوند .

۸- آنچه از قابل زوال و لایزال بهم آمده و متجلی و مستتر و قادر است او پشتیبان همه است . بدون سرور (خدا) روح مقید است زیرا التذان دارد ، با شناختن

۱- این ارقام هم مانند سابق بموجب تفسیرها اشاره است به پنج عضو و هوش و عقل و شعور و هشت جزء بدن و هشت نیروی فوق بشری و هشت شرط و هشت خدا و هشت تقوی که جمله با تعبیرات و توجیحات مختلف تعداد شده .

خداست که شخص از قیود آزاد می‌گردد .

۹- دو نازاییده هست خدای داننده و روح فردی نادان یا قادر و ناتوان .
طبیعت هم نازاییده است و با اشیاء مربوط به التذاز و لذت گیرنده ارتباط دارد .
اکنون روح لایتناهی و کلی و غیر فعالست و اگر کسی این تثلیث را دریابد
او برهماست .

۱۰- آنچه فانیست همانا ماده‌ی اولیه (هیولای اولی ؟) است . خدای یکتا
به عالم فانی و روح حکومت میکند .

چون شخص هر چه بیشتر در تفکر در باب او و اتحاد با او و حلول در هستی
او پیش برود باسر انجام بمرحله‌ی انقطاع از عالم غیر واقعی می‌رسد .

۱۱- بواسطه‌ی معرفت خدا تمام قیود بدورافتد و چون اضطرابات از بین رود
تولد و مرگ هم از بین می‌رود و با تفکر در باب او يك مرحله‌ی سوم می‌رسد که
انحلال بدن است .

حتی ریاست جهانی چون بمرحله‌ی مطلقیت رسد آرزویش بکام می‌رسد
(قناعت حاصل میشود)

۱۲- آن موجود ابدی باید حاضر در نفس شناخته شود . براستی برای معرفت
عالیتر از آن نیست .

اگر کسی التذاز کننده و اشیاء التذاز و عامل را بشناسد در واقع آنچه لازمست
گفته شده . آن برهمای سه گانه است .

(او با ممارسه در تفکر مانند آتش مخفی ظاهر میشود)

۱۳- همانطور که صورت مادی آتش موقعیکه هنوز در مبداء خود (یعنی
چوب) نهانست محسوس نیست ولی با آزمایش در مبداء آن پیدا می‌گردد همانطور

هم برآستی برهمای فردی و برهمای کل در بدن آدمی است که با ورد اوم هویدا میشود .

۱۴- اگر شخص تن خود را چوب تحتانی اصطکاک (آتش زنه) وورد اوم را چوب فوقانی قرار دهد ، با تمرین عمل اصطکاک تفکر شخص میتواند خدا را که نهانست مشاهده کند !^۱

(نفس محیط)

۱۵- روغن در تخم و کوره در شیر و آب در رودخانه‌ها و آتش در هیزمهای آتش‌زنه شبیه است به روح کل (اتمن) در باطن و روح شخص موجود است بشرطیکه شخص آنرا باریاضت واقعی بنگرد .

بخش دوم

(مسئلت از خدای الهام که الهام و کف نفس عطا فرماید)

۱- خدای الهام (سویتری)^۲ اولین اداره‌کننده‌ی هوش و فکر برای حق آتش را تشخیص داد و آنرا بزمین آورد .

۲- اگر ماهوش خود را اداره کنیم بالهام (سویتری) نائل میگردیم و برای آسمان و نیرومندی مهیا میشویم .

۳- اگر هوش نیروهائیرا که با آسمان درخشان میروند اداره کند :
باشد که سویتری آنها را الهام بخشد و آنها نوری قاهر بوجود آورند .

۱- معلومست که در قدیم آتش را با سائیدن دو چوب بهم بوجود می‌آوردند . این عمل جسمانی تمثیل است از عمل روحانی و خواننده‌ی این کتابها بالطبع این نوع تمثیلها را در سراسر عبارات و فصول ملاحظه کرده است؛
Savitri - ۲

۴- خردمندان بزرگ هوش و فکر خود را اداره میکنند و کسیکه قواعد را میداند عملیات روحانی را مرتب میسازد. ستایش دست جمعی سویتری بس مهمست.
 ۵- من به دعای قدیمی تو با درودهایی می پیوندم و ابیات من مانند اشعه‌ی آفتاب مسیر خود را طی میکند. تمام فرزندان جاودانان حتی آنانکه بمراحل آسمانی صعود کرده‌اند مینوشند.

(معنی روحانی نیایش با قربانی)

۶- آنجا که آتش (قربانی) روشن میشود آنجا که بادبان میوزد.
 آنجا که (سومه) جریان مییابد آنجا است که الهام زاییده میشود.
 ۷- شخص باید با الهام (سویتری) و خواندن دعای قدیم خوش باشد.
 اگر بتوانی آن منبع (الهام) را از آن خود کنی اعمال سابق تو را لکه دار نخواهد کرد.

(قواعد و نتایج یوگه (جوگی))

۸- شخص خردمند با راست داشتن قسمت سه گانه فوقانی بدن^۱ و توجیه حواس بسوی قلب میتواند بر کشتی برهما از کلیه‌ی رودهای خوفناک عبور کند.^۲
 ۹- اکنون با ضبط نفس در بدن و توقیف حرکات شخص باید با منخرین کم نفس بکشد.

شخص خردمند راست که نفس خود را مانند اسبهای چموش ارا به بدقت افسار زند^۳.

۱۰- شخص باید در زمین هموار که از شن و ریگ و آتش آزاد باشد و نغمه‌ی آب و نظایر آن بگوش رسد که یار فکر باشد و منظره را بهم نزند در آنجا در محل

۱- سر و گردن و سینه ۲- بده کشتی می تا خوش بر آئیم ازین دریای ناپیدا کرانه !
 ۳- قیاس شود به تمثیل ارا به (عرا به) و اسب سرکش در رساله‌ی افلاطون.

پنهان و مصون از باد و باران به عملیات جوگی بپردازد .

۱۱- مه و دود و آتش و آب و شبتاب و برق و بلور و ماه .

اینهاست علائمی که مقدمات ظهور برهما در (جوگی) هستند .

۱۲- وقتی که کیفیات پنجگانه‌ی جوگی بوجود آمد که از خاک و آتش و هوا

برمیخیزد کسیکه بدنی بدست آورد که از آتش جوگی بحصول پیوسته از بیماری و پیری و مرگ مصون خواهد بود .

۱۳- میگویند سبکی (بدن) تندرستی و استواری و روشنی چهره و خوش

آیندگی صدا و خوشبوئی و ندرت افراز ، مرحله‌ی اول در ترقی سلوک جوگی است .

۱۴- همانطور که آئینه‌ی را اگر د تار کرده و بعد از پاک کردن برق میزند .

همانطور هم آنکه در جسم حلول کرده با مشاهده‌ی ماهیت روح (اتمن) بوحدت

می‌پیوندد و به هدف میرسد و از غم آزاد میشود .

۱۵- موقعی که عمل کننده‌ی جوگی از حقیقت نفس مانند چراغی استفاده

میکند و بواسطه‌ی آن در اینجهان حقیقت برهما را درک میکند که نازاییده و استوار

و از هر ماهیتی آزاد است .

باشناختن خدا شخص از تمام قیود آزاد میگردد .

(خدای حاضر)

خدا مواجه است با تمام اقطار آسمان او از ازل تولید یافته بود او درون رحم

است تولد یافته است و تولد خواهد یافت^۱ . او در برابر کلیه کائنات و مواجه با کلیه

جهاتست .

۱۷- خدائی که در آتش و آب است و داخل همه‌ی عالمست در نباتات و در ختانت

بآن خدا ستایش باد ، ستایش باد !

۱- منظور اینست که هستی واقعی در هر مرحله باشد از خدایتعالی است .

بخش سوم

(خدای واحد همان «رودر» است)

۱- دام گستر یکتا که بانیره‌های حاکمه‌ی خود حکومت میکند ، که تمام عوالم را با نیره‌های مدیره‌ی خود حکومت میکند و آنچه تنها قائم است در تکون و ادامه‌ی حیات آنها (عوالم) آنانکه اینرا بدانند جاودانی میگردند .

۲- بحقیقت (رودر) کسیست که آنی مقاومت با او امکان ندارد اوست که همه‌ی عوالم را بانیره‌های خود اداره میکند . در برابر کائنات می‌ایستد، حامی موجودات است که بعد از آفریدن آنها همه را در پایان بهم می‌آورد .

۳- خدای یکتا که در هر سوی چشمی و هر سوی چهره‌ای و هر سوی بازویی و هر سوی پائی دارد دستها و پرها را باهم جور میکند و آسمان و زمین را می‌آفریند .

۴- آنکه منشأ و اصل خدایانست رودر مدیر بزرگ و نهانبین بزرگ است که در ازل نطفه‌ی زرین را آفرید ما را عقل روشن عطا فرماید !

۵- ای (رودر) بصورت خودت که مهربان و ترس نیاورنده است و شر از آن مشهود نیست با آنصورت بیزیان بما ظاهر شو ایکه میان کوهها اقامت داری!

۶- ایکه میان کوهها اقامت داری که بدست خود تیر برای انداختن داری رؤف باش ای حامی کوهستان به آدم و حیوان زیان مرسان !

(ذات متعال مرگ را مغلوب میکند)

۷- بالانر از این برهماست که متعالی و بزرگست و در همه چیز تن به تن نهانست یکتا محیط عالمست . با معرفت بعظمت او شخص غیرفانی میشود .

۸- من این شخص بزرگ را می‌شناسم که رنگ آفتاب دارد و راء ظلمت است

و فقط با معرفت اوست که شخص از مرگ رها می‌گردد. و برای رفتن با عالم راهی دیگر نیست.

۹- ازو بالاتر کسی نیست، ازو کوچکتر کسی نیست، بزرگتر هم نیست یکتائی که مانند درختی در آسمان مستقر است. پیش او. پیش شخصیت او این همه عالم کامل شود.

۱۰- آنکه وراء این عالم است شکل و عیب ندارد آنانکه اینرا میدانند جاودانی می‌گردند و دیگران فقط بغم‌دچار می‌گردند.
(ذات جهانی با قوای انسانی و فوق انسانی)

۱۱- او صورت و سر و گردن همه است و در قلب همه اقامت دارد محیط کل است واسع وقادر و رحیم است.

۱۲- شخص سرور و توانا محرك عالیترین موجود برای مصفاترین مقامست مدیر و نور لایزالست.

۱۳- روح باطنی شخص است بزرگی انگشت ابهام که در قلب موجودات جا دارد. ساختمان او از قلب و فکر و هوش است. آنانکه اینرا میدانند جاودانی می‌گردند.

۱۴- آن ذات هزارس هزار چشم و هزار پا دارد و زمین را از هر طرف احاطه می‌کند و باندازه‌ی پهنای دو انگشت وراء آن مقام دارد.

۱۵- آن ذات در حقیقت همه‌ی عالم و ماکان و مایکون است همچنین مدیر جاودانیست و آنچه از غذا رشد کند.

۱۶- بهرسو دست و پا دارد و بهرسو چشم و سر و چهره دارد و در همه‌جای عالم گوشه‌ی دارد محیط کل است.

۱۷- ظاهراً دارای همه‌گونه حواس است ولی از حواس فارغ است رب و مدیر

کل است و پناه همه است .

۱۸- با اینکه روح در شهر نه دروازه تجسم یافته و بسوی خارج پس و پیش می‌گردد مدیرهمه‌ی عالمست چه در سکون و چه در حرکت .

۱۹- بدون پا و دست تند و گیرنده است بدون چشم می‌بیند و بدون گوش می‌شنود آنچه دانستنی است میداند و کسی او را نمیداند او را ذات بزرگک ازل مینامند .

۲۰- دقیقتر از دقیق و بزرگتر از بزرگست روحی است که در نهاد مخلوقی در اینجهانست انسان او را بدون اراده فعال درک می‌کند و ازغم آزاد می‌گردد آنگاه به توفیق آفریدگار خدا و بزرگی او را مشاهده می‌کند .

۲۱- من این روح لایزال را که در ذات همه چیز است میشناسم که او را از تولد بی‌نیاز میدانند و شارحین برهما او را ابدی مینامند .

بخش چهارم

(یک خدا در عالم کثرت)

۱- آنکه خود بیرنگ است و در عمل نیروی گوناگون خود با اراده‌ی نهان خود رنگهای گوناگون توزیع می‌کند .

و اول و آخر عالم در وجود او منحل میشود - او خداست .

باشد که بما عقل روشن عطا فرماید !

(خدای حاضر)

۲- او آتش است ، آفتابست ، باد است ، ماهست و بیقین پاکست . او

۱- کنایه از جسم انسان که در اوپه نیشد (کته) هم آمده .

برهماست ، آبهاست ، آفریدگار است .

۳- تو زنی تو مردی تو پسر و دختر هم هستی آن پیری که با عصا راه میروی که زاییده شده و بهمه جهت مواجهه می کنی .

۴- مرغ آبی سیر رنگ و طوطی سبز با چشم‌های سرخی برق بچه توست تو فصول و دریاها هستی بدایت نداری و از ازل در وجودی که همه‌ی اشیاء از آن بوجود آید .^۱

(نفس کلی و نفس فردی)

۵- با زنی نازاییده سرخ و سفید و سیاه^۲ که مخلوقات متعددی مانند خودش بوجود می‌آورد .

مردی نازاییده است که ازو لذت میبرد و مردی نازاییده‌ی دیگر او را بعد از التذاذ ترك می کند .

۶- دوپرنده‌ی سخت همراه بهم بسته بیک درخت چنگ میزنند یکی از این دو میوه شیرین میخورد . و آن یکی بدون خوردن نگاه می کند .

۷- شخص ملول بیک درخت از ناتوانی خود غصه میخورد و چون یکی بزرگوار را مشاهده می کند که شاد است اوهم از غم آزاد می گردد .

۸- جزء اول سرود مقدس (ریگویدا) که در فلک اعلی همه‌ی خدایان روی آن قرار دارند .

آیا این جز برای آنکه اینرا میدانند چه سودی دارد ؟

براستی آنانکه این را می‌دانند در همانجا (که خدایان هستند) قرار می‌گیرند .

۱- ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله فیه ، و قبله ، و بعده ۱ - ۲ - بقول مفسرین مقصود طبیعت انسانیت است با سه‌گونه عواهل مشکله یعنی پاکی و شهوت و تاریکی.

۹- شعر مقدس و قربانیها مراسم تبرکات گذشته و آینده و آنچه در کتابهای ویدا آمده همه این عالم واهمه ساز از برهما نشأت می کند و در آن در همان عالم و همه ی آن یکی (یعنی نفس فردی) جا دارد .

۱۰- اکنون شخص باید بداند که طبیعت وهم است و خدای بزرگ آفریننده وهم (یا واهمه ساز) است اینهمه عالم تحت نفوذ موجودیست که همه ی اجزاء اویند .
۱۱- آنکه برهاریك مبدأ حكومت می کند و در وجود او این عوالم بکون وفساد میروند مولی و منعم و خدای معبود. با شناختن او شخص بطور ابد نایل بصلاح میگردد .

۱۲- او منشأ و مبدأ خدایانست. (رودر) سلطان و بصیر است که بعد از تولد نطفه ی زرین را دریافت .

۱۳- رب الارباب کیست ؟ عوالم بر که استوارست ؟

سرور دو پایان و چهار پایان کیست ؟ کدامین خدا را بواسطه ی تقدیم هدایا ستایش خواهیم کرد ؟

۱۴- دقیقتر از دقیق درمیان اختلاط همه را با اشکال گوناگون آفرید محیط یکتای عالم کسیکه او را بصفه رحمت شناسد سلامت دائمی اکتساب می کند .

۱۵- براستی او حامی جهان در جوف زمان رب العالمین و در خفایای اشیاء است . وینایان برهما و قدوسین با او متحدند . هر که او را بشناسد رشته ی مرگ را بریده است .

۱۶- با شناختن او که مهربان و در اشیاء نهانست و مانند سرشیر که از کره لطیف تر است بینهایت لطیف و محیط عالمست . با شناختن آن خدا شخص از همه ی قیود آزاد میگردد .

۱۷- خدا فعال کل روح بزرگ و مقیم در قلب موجودات و محاط با قلب و

فکر و هوش است هر که او را بشناسد غیر فانی می‌گردد .

۱۸- اگر تاریکی نباشد روز و روشنائی نیست وجود و لاوجود هم نیست و فقط آن موجودمهربان هست اوست که لایزال و برگزیده و شکوه آفتابست . اوست که عقل اول آفریده شد .

۱۹- او را نه در فوق و نه در مقابل و در وسط توان درك کرد او شبیه ندارد^۱ نام او جلال عظیم است .

۲۰- شکل او درك شدنی نیست و هیچ کس او را بچشم نتواند دید کسانیکه او را توسط قلب و هوش شناسد که جایگاهش خود قلب است غیر فانی می‌گردند .
(دعا برای جلب رحمت (رودر))

۲۱- شخص با فکر ابدیت خدا و با خوف باو نزدیک میشود .

ای (رودر) باچهره‌ی خودت که رؤف است مرا هدایت فرما .

۲۲- ما را از لحاظ اولاد و نوه‌ها و زندگی و مواشی و اسب زیان مرسان ای

(رودر) مردان رشید ما را مکش . با تقدیم هدایا از حضورت در خواست میکنیم .

بخش پنجم

(برهما تنها خدا در عالم کثرت)

۱- در بره‌های لایزال و لایتماهی و متعالی دو چیز است که عبارتست از دانش

و نادانی که پنهان هستند . نادانی چیز فانی و دانش چیز غیر فانیست .

و آنکه بر نادانی و دانش حکومت دارد غیر از آنهاست .

۲- او بر هر مبداء و کلیه‌ی مبادی حکومت میکند او در افکار خود و بعد از

تولد در ابتداء نطفه‌ی زرین (نطفه‌ی اولیه) را درك كرد .

۳- گستراننده هر دام (وهم) باشکال مختلف و بهم آورنده‌ی آن در این جهان خداست . روح بزرگ حکومت عالیه‌ی خود را توسط عمال خود که آفریده انجام میدهد .

۴- همانطور که آفتاب درخشان در همه جهات از مافوق و مادون و مقابل میدرخشد به همانطور خدای یکتا که باشکوه و معبود است بر تمام مخلوقات که از رحم بدنیا آمده‌اند حکومت می کند .

۵- مبداء کل که ماهیت خود را خود رشد میدهد و آنچه را که قابل نضج است ارشاد میکند کلیه‌ی کیفیات را او توزیع مینماید . او یکتاست که بر همه‌ی عالم فرمانروائی می کند .

۶- این عرفان یا تعلیم نهان (اوپه نیشد) که در (ویدا)ها پنهان است برهما آنرا مبداء کلمه‌ی مقدس میداند و خدایان و بینایان از قدیم آنرا میدانستند و آنان با اتحاد با او غیرفانی میگردند .

۷- هر کسی آنچه طرز عمل اوست سزای عمل را میگیرد و نتیجه‌ی آنرا می بیند و مطابق صفت سه گانه^۱ باشکال مختلف درمیآید و از سهرام میگذرد^۲ (خلاصه این که) هر فرد مطابق اعمال خود سیر می کند .

۸- او با اندازه‌ی انگشت ابهامست و مانند آفتاب ظاهر میشود و بامدر که و توجه بنفس (خود کامی) توأم میگردد . نفس سافله مطابق حجم نوك يك جنغد دیده میشود .

۹- این نفس زنده را باید مانند قسمتی از یکصدم نوك موئی دانست که آن مو هم بصد قسمت شده باشد .

۲- یعنی راه دیانت و بیدینی و راه معرفت .

۱- یعنی پاکیزگی و شهوت و تاریکی

با اینحال او لایتناهی است .

۱۰- او نه ماده است نه نر هر جسمی که بخود بردارد باهمان جسم مرتبط میگردد .

۱۱- باقریب تخیل و لامسه و باصره و با خوردن و آشامیدن و باردار کردن ، نفس بمراحل تولد و رشد میرود و آن (نفس) تجسم یافته پشت سرهم اشکال و شرایط مختلف بخود میگیرد .

۱۲- آنکه در جسم حلول کرده مطابق اوصاف خود اشکال متعدد درشت و لطیف انتخاب می کند . و هر علت تالی اتحاد او با آنها متناسب است با چگونگی اعمال و شخص او .

(شناسائی خدای یکتا نجات بخشنده است)

۱۳- آنکه میان اختلاط بدون اول و بدون آخر است . آفرینندهی انواع مخلوقاتست ، محیط یکتای آفرینش است ، کسیکه خدا را بشناسد از همه قیود رها میگردد .

۱۴- اوست که او را از لحاظ وجود باید پی برد ، او غیر جسمانی نامیده میشود ، مهربان و خالق وجود و لاوجود است .

خداوند آفرینندهی کون و اجزاء آنست آنانکه او را نشناخته‌اند جسم را در پشت سر گذاشته‌اند.

بخش هشتم

(خدای یکتا آفرینندهی جهان که در نهاد جهان و فوق آن است)

۱- بعضی از فطرت بحث میکنند و بعضی از زمان - چه اشتباهی ! بواسطه‌ی

عظمت الهی در این جهانست که چرخ برهما میچرخد!
 ۲- اوست که بواسطه‌ی او این همه جهان احاطه شده . حکیم و آفریننده‌ی
 زمان دارای صفات ودانای کل است .

(فعل او تحت اداره‌ی او درگردش است)

اینکه آنرا خاك و آب و آتش و هوا و فضا میدانند .

۳- او این فعل را می‌آفریند و بعد می‌آساید . و با اصلی بعد از اصلی متحد
 می‌گردد . چه يك چه دو چه سه و چه هشت همچنین اتحاد او با زمان و صفات لطیفه .
 ۴- او در آغاز با افعالی شروع میکنند که با صفات ارتباط دارد پس تمام موجودات
 را توزیع میکند .

با فقدان این صفات فعلی که صادر شده ناپدید می‌گردد . ولی با محو شدن يك
 فعل او کار خود را ادامه میدهد و فعلی دیگر انجام میدهد .

۵- او ابتدا و علت تامه‌ی تر کیباتست و در وراء از مننه^۱ و فارغ از اجزاء است او
 را کثرت و مبداء کلیه‌ی موجودات و خدای معبود که در فکر خود انسانست و
 ازلیست ستایش کنید .

۶- بلندتر و دگرگون‌تر از درخت جهانی^۲ و فوق زمان و اشکال است آنکه
 این انبساط ازوست ، اقامه‌کننده‌ی خیر و زایل‌کننده‌ی شر و خدای کامیابی است .
 او را بسمت نفس خود شخص و مأوای جاودانی همه بشناسید .

۷- او متعالیست و رب الارباب تواناست و بزرگترین خدایان و احکام‌الاحاکمین
 است . او را که خدای معبود و صاحب جهانست ستایش کنیم .

۸- نه عمل او را توان یافت و نه عضو او را نه مساوی دارد نه مافوق نیروی

۱- یعنی گذشته و حال و آینده ۲- در وصف این درخت (یا شجره طوبی) رجوع شود به
 کته اوپه‌نیشد ۶-۱ .

عظیم متنوع جلوه میکند بر استی تأثیر نیرو و حکمت او ذاتیست .

- ۹- بالای او حکمفرمائی نیست نشانه‌ای هم ندارد . علت است و رئیس کل اعضای حاسه است . نه تولید کننده‌ای دارد و نه بالاتری .
- ۱۰- خدای یکتائی که خود را طبق ذات خود مانند تارتنی با تارهایی که از ماده اولیه بوجود آمد پوشانده است ، باشد ما را برای دخول (بعالم) برهما توفیق دهد .

۱۱- خدای یکتا که در همه چیز نهانست بر همه چیز احاطه دارد و روح باطنی کائناتست ، بر همه اعمال ناظر و در همه‌ی اشیاء حاضر است شاهد و یکتا فکر کننده و منزّه از صفات است .

- ۱۲- تنها مدیر نفوس غیر فعالست که يك تخم را متعدد میسازد تنها خردمندان که او را در خویشتن درك میکنند به سعادت ابد نائل میگردند .
- ۱۳- اوست ثابت در میان متغیّر‌ها و خردمند در میان بیخردان . لایق در میان موجودهای متعدد که حاجات را روا میکند . علت (کائنات) که او را میتوان بانسخیص و انتزاع دریافت .

با شناختن خدا شخص از قیود آزاد میگردد .

- ۱۴- آفتاب در آنجا نمی‌درخشد... (عین عبارات موند که اوپه‌نیشد ۲-۲-۱۰)
- ۱۵- روح یکتا در وسط جهان که مانند آتشی است در میان اقیانوس با معرفت او . شخص از مرگ میرهد و راه دیگری برای رفتن (بوراء مرگ) نیست .

۱۶- اوست که خالق کل و دانای کل و مبداء ذات خود و حکیم و آفریننده زمان و دارای صفات و علیم است . مدیر ماده‌ی اولی و روح صاحب اوصافست .

- ۱۷- عبارتست از آن (حقیقت) غیر فانی و سرور جهان است عاقل و علیم و نگهدارنده‌ی این جهان است و آنرا مستمراً اداره میکند و برای این اداره علتی

دیگر پیدا نمیشود .

- ۱۸- بآن کلمه از قدیم برهما را می آفرینند و در واقع (ویدا)ها را با وعظا می کنند
 بآن خدا که با نور عقل خود منور است من که آرزوی نجات دارم پناه می برم .
- ۱۹- باد که اجزاء ندارد و فعال نیست آرام است، بی عیب و نقص است و صراط
 اعظم جاودان است و مانند آتشی است که روشن میشود .
- ۲۰- آنگاه که مردم فضا را مانند پاره‌ی چرمی در هم می پیچند آنگاه است
 شرّ بپایان میرسد . فقط معرفت الهی میماند .

(واپسین سخن)

- ۲۱- شواتر با کفایت ریاضت خود و توفیق برهما بطرز مناسبی برهما را به
 مرتاضین که بمرحله‌ی رفیع تهذیب رسیده اند شرح داد . که برای نهانبینان مورد
 امتنان خاصست .

(شرایط کسب معرفت)

- ۲۲- سراعظم که در پایان (ویدا) در ازمنه‌ی قدیم اعلام شده بکسی که صفا
 ندارد و همچنین بکسی که فرزند محصل علوم دینی نیست نباید داده شود .
- ۲۳- بآنکه نسبت به خدا حدّ اعلا‌ی ایمان و خلوص و نسبت بمعلم روحانی
 خود هم همان خلوص را دارد ، برای او این مطالب که بیان شد در صورتیکه روح
 او بزرگ باشد عیانست .

میتری اوپه نیشد^۱

بخش اول

(تفکر در باب نفس (اتمن) اساس قربانیهای مذهبی و کمال آنها)

۱- آنچه در نظر قدما اقامه محض مراسم قربانی بود در واقع قربانی برای برهما بود .

بنا بر این در اقامه مراسم آتش قربانی شخص باید در باب نفس تفکر کند و از آن نظر یقست که قربانی کامل و بی عیب میگردد . آیا این کیست که باید در او تفکر بعمل آید ؟

آن همانست که نام او زند گيست !

اینك حکایتی در آنباب :

۲- براستی پادشاهی بود بنام (بریهدرته) وی بعد از مستقر ساختن پسر خود به سلطنت نسبت باینجهان بیقید گشت . و به جنگل رهسپار شد . در آنجا توقف کرد و بر ریاضت سخت پرداخت و بازوان خود را راست نگهداشت و بافتاب نگاه کرد .

در پایان هزار (روز) مرد محترمی بنام (شا کاینه) که عارف نفس بود مانند آتشی بیدود که زبانه میکشد نزد این مرتاض آمد و بآن پادشاه گفت برخیز برخیز و فیضی برای خود اختیار کن!

وی فرمان برد و گفت «آقا من عارف به نفس نیستم شما کسی هستید که ماهیت واقعی آنرا میدانید پس شما بما شرح دهید».

« اینگونه قضایا پیش نمیآید. جواب سؤال شما سخت است، تقاضای دیگری اختیار کن.»

پادشاه پای تا سر خود را بپاهای او سائید و چنین گفت:

(تنفر از امیال)

۳- آقا درین جسم گند بی اساس که ترکیبی از استخوان و پوست و عضله و منخ و گوشت و نطفه و خون و مخاط و سرشک و چرک و نجاست و ادرار و باد و صفرا و بلغم است!

خوشی و کامرانی چه فایده دارد؟

درین جسم که مقهور شهوت و غضب و حرص و فریب و ترس و نومیدی و رشک و جدائی از مطلوب و حشر با نامطلوب و گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ و بیماری و غم و نظایر آنست.

خوشی و کامرانی چه سود دارد؟

۴- و بالعیان می بینم که این جهان رو به فساد است مانند پشه‌ها و غیره و گیاه درختان که رشد میکنند و بزوال میروند.

اینها چیست در مقابل بزرگان و جنگاوران و شاهان و متعلقین آنها که ثروت

بزرگ خود را ترك کردند و از این دنیا گذشتند و بآن جهان رفتند.^۱
 اینها هم در مقابل دیگران اهمیتی ندارند که آنان بزرگتر بودند مانند
 گاندروها^۲ آسورها^۳ والهه و ارواح دیگر.
 اینها هم کافی نیستند در ردیف مسائل دیگر خشک شدن اوقیانوسهای بزرگ
 و برافتادن قله جبال و انحراف ستاره‌ی قطب و ستاره‌ها و بآب فرو رفتن زمین و قهقرا
 رفتن موجودات آسمانی از مراکز خود هست.
 در این نوع دوران وجود کامروائی چه حاصلی دارد در صورتیکه انسان بعد
 از سیر شدن از آنها باید باز باین زمین برگردد؟
 از راه عنایت مرا رهایی بخش. درین دوران وجود من مانند قورباغه‌ای هستم
 در چاهی بی آب.
 یارب تو راه فرار مائی! تو راه فرار مائی!

بخش دوم

(تعلیم شاکیانیه در باب نفس)

۱- آنگاه شاکیانیه محترم که خوشوقت شده بود پیدایش گفت: ای پادشاه
 بزرگ مخصوصاً تو که نمودار خاندان (ایکشوکی) هستی باشهرت «بادتند» که داری
 بزودی باشناختن بمقصود خواهی رسید.
 این بییقین در نفس خودت هست.
 - «آقا آن کدامست؟»

۱- در اینجا نامهای بعضی معاریف قدیم ذکر شده که ذکر آنها را لزومی دیده نشد.
 ۲- نیمه خدایان Gandarva ۳- یعنی دیوها. این کلمه است که در عقاید ایران قدیم بشکل
 آهور بمعنی خدای خوبی استعمال شده.

(نفس موجود منیربرین قابل تفکیک از جسم وعین برهما)

۲- اکنون آنکه بدون توقف در دم زدن بالامیرود حرکت می کند ونمی کند ظلمت را دفع میکند - او نفس است . اینرا میتری محترم گفت . زیرا گفته اند «آن موجود باسکینت که ازین جسم برمیخیزد وبصورت خویش بنور اعلی میرسد او نفس است . «او غیر فانی ومطمئن است او برهماست»

(نفس مشخص رانندهی ارا بهی جسم نادان)

۳- اکنون ای پادشاه این معرفت برهمائی است معرفتی که مطابق تعلیم میتری در کتابهای اوپه نیشد آمده . من آنرا بشما شرح خواهم داد .
(والخیلیه)ها که با منزله بودن از شر معروفند وشکوه درخشان دارند و با عفت زندگی میکنند روزی به (کراتو پر جاپتی) چنین گفتند : آقا این بدن مانند ارا بهیست بدون عقل . خدا را در اثر کدام نیروی فوق محسوس است که چنین چیز را اینگونه دارای فراست کرده ؟

یا بعبارت دیگر رانندهی آن کیست ؟

پس با آنان گفت :

۴- بیقین آنکه معروفست مانند آنان که بین صفات متعدد از ارتباط دورند از همه چیز برکنار است همو پاک و تمیز و منزله و آرام و بی نفس از خود بی خود و بیکران غیر فاسد و ثابت و ابدی و غیر مولود و مستقل است .

در عظمت خود قائم است . توسط اوست که این جسم دارای عقل گشته یا بعبارات دیگر همین موجود رانندهی آنست .

آنگاه آنان گفتند : «آقا این نوع چیز چگونه با موجودی چنان فارغ (بیقید) برای دارائی عقل آماده شده بعبارت دیگر چطور او رانندهی آنست ؟»

(هر شخص عاقل فردیست جزء شخص فوق محسوس)

بآنان چنین جواب داد :

۵- برآستی آن ذات لطیف لایدرک غیر منقسم باجزئی از خودش بسوی بدن میآید بدون اینکه قبلاً متوجه بآن شده باشد مانند کسیکه بیدار میشود بدون اینکه قبلاً بدانند .

بیقین آن جزء او همان توده‌ی فراست است که در هر شخص هست همان روح که علایم مدر که و اراده و وجدان بنفس دارد . خدای آفریننده است که بصورت فرد ظهور می کند . بواسطه‌ی او که فراست است این بدن دارای عقل میگردد و بعبارت دیگر او راننده‌ی (این چرخ) بدنست .

آنگاه آنان گفتند : « آقا اگر این بدن توسط چنین موجود فارغی به تملك فراست رسیده »

در جواب گفت : « باز چطور شده که او راننده و گرداننده اوست ؟ »
آنگاه چنین گفت :

(شخص اول بدین ترتیب تکاملی تعین پیدا کرد ۱- موجودات بی روح ۲- پنج عمل بدنی
۳- شخص انسان ۴- اعمال شخص)

۶- برآستی در آغاز پرجایتی (خدای آفرینش) تنها بود و از تنهائی حظی نداشت :

پس در باره‌ی خود فکر کرد و اخلاف بی‌شمار برای خود آفرید .
آنگاه بیروح منجمد را مشاهده کرد که مانند سنگ نشانه در برابرش ایستاده و حظی از آن نداشت .

پس با خود گفت بهتر است داخل آنها بشوم و آنها را روح بخشم .
پس خود را مانند بادی کرد و خواست داخل شود ولی چون یکتا بود نتوانست .

پس خود را به پنجگانه قسمت نمود که عبارتست از زفیرو شهیق و نفس معدل، نفس متصاعد، نفس منبسط پس عرقی است بنام (اوپامشو) که مقابل عرقی دیگر موسوم (انتریاما) است. بین این دو خداوند حرارت تولید کرد. این حرارت ذاتست و ذات همان آتش تکوینی است. در جای دیگر گفته شده: « این آتش تکوینی است که عبارتست از آنچه در باطن يك ذاتست و بواسطه‌ی آن غذائی که خورده شود (درون بدن) پخته شود. صدای همان (پخته شدن) است که چون شخص گوش خود را به بندد (از درون) میشنود. موقعیکه آن ذات (از بدن) عزیمت میکند دیگر آن صدا شنیده نشود.

« براستی او خود را پنجگانه کرده و خودش درخفا نهان شده - او که عبارت از هوش است و جسمش زندگیست و هیکلش نور است و مدر که اش حقیقت است و روحش فضاست »

حقیقت اینکه چون بمنظور خویش نرسید پیش خود گفت « بهتر است از اشیاء استفاده کنم » پس این منافذ را باز میکند و از اشیاء با پنج لگام استفاده میکند. این لگامها اعضای مدر که هستند. و اسبهای او اعضای عمل هستند و بدن ارا به است. و ارا به ران هوش است و تازیانه اخلاق شخص است. و بدن با رانندگی او این نور می‌رود مانند چرخ‌خی که کوزه‌گری می‌کشد.

با این ترتیب این بدن تحت اراده وجدان در می‌آید یا بعبارت دیگر همین (وجدان) راننده‌ی آنست.

(خود نفس غیر فعال وصف نشدنی و مسلطست)

۷- براستی این روح چنانکه شاعران گویند بر این زمین از جسمی به جسمی سیر میکند بدون اینکه از ثمره‌ی اعمال روشن یا تاریک متأثر گردد. این روح بمناسبت

اینکه غیر ظاهر و لطیف و لایدرک و غیر قابل فهم و از خود بیخود و ظاهراً غیر ثابت و فعال در عالم غیر واقعی است در حقیقت فعال نیست و ثابت است پاک و مستقر و لایتنجیر و بی نقص و غیر مضطرب و بی شهوت و مرتکز مانند تماشاگری و قائم بالذات است . از عدالت لذت میبرد و خود را در پرده‌ی صفات مستور داشته و ثابت است .

بخش سوم

(نفس بزرگ و نفس فردی و منفعل و متناسخ)

۱- پس وی گفت: « آقا شما عظمت نفس را تعریف کردید (و معلوم شد) روح دیگری هست پس آن روح کدامست که از ثمره‌ی اعمال روشن و تاریک متأثر می‌گردد و به رحم‌های بد یا خوب داخل می‌شود و راه صعود یا نزول پیش می‌گیرد و از کردارهای متضاد منفعل می‌شود؟

(نفسی که معروض عناصر و صفات و مبهم و مغرور باشد متألم و متناسخ است)

۲- گفت: برآستی یک نفس دیگر موجود است که روح عنصری نام دارد که از اعمال خوب یا بد منفعل می‌گردد و راه صعود یا نزول می‌رود و داخل رحم بد یا خوب می‌شود و مقهور اضداد است .

اینک توضیحات بیشتر:

ینج جوهر لطیف عنصر نام دارد ایضاً پنج عنصر خشن دیگر عنصر نام دارد و ترکیب اینها را بدن گویند . و بیقین آنچه در این بدنست روح عنصریست و روح غیر فانی آن مانند قطره آبیست بر برگ نیلوفر .

« این نفس عنصری مقهور صفات طبیعت است و بحکم این مقهور بودن مشوّب میشود و بهمین علت خداوند رانمی‌بیند که فاعل فعل است و در باطن خود انسانست .

تابع تولد است و با فوران صفات مشوب و نا ثابت و متغیّر و مضطرب و پراز شهوت و پریشان‌نیت و اینحال بمرحله‌ی غرور میرسد و شخص با خود گوید « این منم آن از من است » و با این طرز خود را در بند میندازد مانند پرنده‌ای که بدام افتد.

پس مقهور ثمرات اعمال خود میگردد یا برحم بد می‌رود و یا برحم خوب و روانه‌ی مسیر صعودی یا نزولی و تابع اضداد میگردد. « گفتند « این کدامست ؟ » پس بآنان چنین گفت :

(در تحولات نفس عنصری شخص باطنی تغییر نمی‌پذیرد)

۳- « اکنون در جای دیگر گفته شده : « براستی آنکه فاعل فعل است روح عنصریست و علت عمل بواسطه‌ی اعضاء بدن همان ذات باطنی است اکنون همانطور که قطعه‌ی آهنی که در آتش گذاشته شده و بواسطه‌ی کار گر کوبیده میشود و تغییر شکل میدهد بهمانطور روح عنصری مقهور شخص باطنی میشود بواسطه‌ی صفات کوبیده شده و تغییر شکل میدهد .

طرح آن شکل متفاوت . تحت پرده‌های چهار گانه است^۱ چهارده گانه است^۲ که متحوّل میشود به هشتاد و چهار^۳ طرز مختلف موجود است . این همه انواع در حقیقت بواسطه‌ی ذات مانند چرخ کوزه گرانده میشوند . همانطور که قطعه‌ی آهن که در آتش گذاشته شده کوبیده میشود مقهور نمیگردد ذات باطنی هم مقهور (این تحولات) نمیگردد ولی روح عنصری مغلوب میگردد زیرا ارتباط با صفات دارد .

۱- منظور یا نفس یا هوش و غذا و علم است یا چهار شکل تولد حیوانست یعنی تولد زنده ، تولد بواسطه‌ی تخم ، بواسطه‌ی رطوبت ، بواسطه‌ی نطفه ۲- منظور چهارده صنف موجودات بموجب تقسیمات آنزمان یا چهارده عالم بموجب تعلیم (ویدا) الخ . ۳- شاید منظور اشاره به تعداد زیاد باشد نه عدد معین .

(بدن يك مرکب مکدریست)

۴- حال‌درجای دیگر گفته شده است که: «این بدن از تناسل بوجود می‌آید. در تاریکی رشد میکند پس از مجرای ادرار عبور میکند با استخوان و گوشت رشد می‌کند و از پوست پوشیده میشود و پر از نجاست و ادرار و صفرا و بلغم و منخ و پیه و روغن و همچنین مملو از بیماریهاست مانند خزانه‌ای که از ثروت باشد»

(تأثیر و نفوذ صفات ظلمانی و شهوی)

۴- در جای دیگر نیز گفته شده: خصوصیت صفت ظلمانی غرور و بیم و بی‌ثباتی و خواب آلودگی و خستگی و بیمبالاتی و پیری و غم و گرسنگی و بیچارگی و خشم و بدبینی و نادانی و حسد و شقاوت و ستمگری و حقد و بی‌شرمی و غفلت در دین و عدم تعادلت.

از طرف دیگر خصوصیت صفت شهوانی، تشنگی باطنی، شوق، هیجان، حرص، شرارت، هوس، بغض، زیادی افراز، رشک، بی‌ثباتی، بی‌قراری، پریشان‌حواسی، طمّاعی، اخازی، طرفداری نسبت بدوستان، محتاج محیط بودن. نفرت نسبت به امور ناخوش آیند بحواس و علاقه وافر نسبت به امور خوش آیند زندگی در صحبت و پر خوری. این روح عنصری از این چیزها مالا مال و مقهور است و بهمین جهت اشکال مختلف بخود میگیرد.

بخش چهارم

(قاعده‌ی اتحاد نفس عنصری با نفس در موقع مرگ)

۱- در اینموقع آن والخیلیه‌های متقی که بنهایت متعجب شده بودند باهم

چنین گفتند:

« آقا درود بر شما باد . ما را بیشتر تعلیم فرما شما تنها راه نجات ما هستید و راه دیگری نیست . »

« آیا قاعده اینکه این روح عنصری بعد از ترك جسم بتواند با روح كل (اتمن) متحد گردد چیست ؟ »

در جواب چنین گفت :

(وضع پریشان نفس فردی)

۲- « در جای دیگر گفته شده : عملی که انجام یافته مانند امواج در رودهای بزرگ بر نمیگردد مرگ شخص مانند موج اقیانوس است که جلوگیری از آن نتوان . مانند آدم لنگی که به زنجیرهایی که از اعمال بد و نیک ساخته است بسته شده باشد . مانند وضع محبوسى که استقلال نداشته باشد . مانند وضع کسیکه در سلطه‌ی مرگ یا در حال ترس شدید باشد . مانند کسیکه مست نوشابه یا مست غرور باشد مانند کسیکه از طرف موجودات خبیثه تسخیر شده باشد ؟ یا او را مار زده باشد و یا مقهور هدفهای حسی گشته باشد . مانند تاریکی عمیق - تاریکی شهوت ، خدعه که روی واهمه است ، خوابی که غلطست ، مغز درخت موز که مایه ندارد ، بازیگری که لباس موقت پوشیده و صحنه‌ی آرایش داده شده که اینهمه بدروغ هوش را خوش آید »
ایضاً گفته شده :

امور حسی و ملموس در انسان ارزشی ندارد .

با وجود این نفس عنصری بواسطه‌ی تعلق بآنها مقام اعلی را فراموش میکند .

(چاره عبارتست از مطالعه‌ی ویدا انجام وظیفه و ریاضت)

۳- نقطه‌ی مقابل و چاره جوئی نسبت به این ارواح عنصری اینست : تحصیل علم (ویدا) و تعقیب وظیفه‌ی روزانه در مرحله‌ی حیات دینی شخص - برآستی اینست اصل کلی . قواعد دیگر مانند دسته‌ی گیاهی است . با این اصل است که شخص

صعود یا تزول میکنند . در کتب ویدا وظایف شخص است که تعیین شده . با غفلت و تجاوز از وظایف روزانه نمیشود بمرحله‌ی حیات دینی رسید . بقول یکی ممکنست کسی ریاضت بکشد و در مرحله‌ی حیات دینی نباشد این وضع صحیح نیست گرچه بدون ریاضت نه معرفه نفس امکان دارد نه کمال اعمال و بهمین مناسبت گفته‌اند :

خوبی از ریاضت و هوش از خوبی و نفس از هوش بدست می‌آید .

و هر که بآن برسد دیگر باینجهان بر نمیگردد .

(معرفت برهما ریاضت و تفکر وسیله اتحاد بانفس است)

۴- کسیکه معرفت برهما کسب کرده گوید : « برهما هست » و کسیکه

بواسطه‌ی ریاضت از شررها شده گوید :

« اینست باب بسوی برهما »

کسیکه مجذوبست و مدام تفکر میکند میگوید :

« اوم » عظمت برهماست .

پس با معرفت برهما و ریاضت و تفکر شخص میتواند برهما را درک کند . و از

آن (برهای دانی) بگذرد و بمقام خدایتعالی که فوق خدایان است برسد در

آنجاست که سرور فنا ناپذیر و فراوان و آزاده از بیماری کسب میکنند . کسیکه با

دانستن این حقیقت برهما را با این وسایل سه گانه ستایش میکند (معرفت ، ریاضت

و تفکر) .

پس چون این ارا به سوار از چیزهائی که با آن مملو و مقهور شده بود آزاد

گردد و به اتحاد کامل با روح (اتمن) نایل میگردد .

(عبادت خدایان عامه مجاز است و اجر دارد ولی کار موقت و متوسطی است)

۵- آنگاه آنان گفتند : آقا شما توضیح کننده هستید ، شما توضیح کننده

هستید ، آنچه گفتید درازهان ما مر کوز گشت باز جواب یک سؤال دیگر را بفرمائید :

« بفرمائید از آتش و باد و آفتاب و زمان - آنچه که هست - نفس غذا برهما رودر ویشنو که بعضی اشخاص باین و بعضی بآن میگردند کدامیک بهتر است؟ »
در جواب بآنان گفت :

۶- بیقین اینان همه صور اولیه برهمای متعالی و غیر جسمانی هستند . هر کسی بهر يك از اینان تعلق داشته باشد مسرور خواهد شد زیرا گفته اند کلیه این جهان برهماست حقیقت اینکه در این صور اولیه شخص باید تفکر کند و آنها را ستایش نماید ولی بعداً باید انکار کند زیرا بوسیلهی اینها شخص عوالم را طی میکند و ارتقاء میجوید و در مرحله ای که همه چیز منحل و مستهلك میگردد به ذات ، بلی به ذات برسد !

بخش پنجم

(سرود به نفس حاضر)

۱- اکنون میرسیم به سرود ستایش (کوتساینه) میرسیم :
براستی تو برهما و ویشنو و رودر و پر جاپتی و آگنی و ارونا و ویو و ایندر و ماه و غذا هستی . تو یم و زمین و همه هستی . بلی تو غیر متزلزل هستی !
وجود در حیات خود محض خاطر طبیعت و خاطر خودش بواسطه ای ذات تو تنوع پیدا میکند . درود بر تو ای رب کائنات و روح کل و علت اعمال که از هر چیز حظ داری و همه ای زندگی هستی !
سرور کلیه سرور و خوشی توئی .

درود بر تو ای نفس مطمئنه ! درود بر تو ای موجود نهانی !
ای آنکه لایدرک و نامتناهی و بدون اول و بدون آخر هستی !

(مدارج نفس متعالی)

۲- برآستی درابتداء این جهان فقط ظلمانی بود . البته این حال درمرحله‌ی اعلی اینطور بود .

پس بامرذات متعالی متنوع شروع نمود . صورت اولیه شوق بود و آن درنوبت خود بحکم لزوم بمقام تمیزرسید و آن بدرستی صورت پاکی است . وچون پاکی تحت فشار قرارگرفت به شکل عنصر اصلی در آمد و آن همان توده‌ی عقلانی است که درهرشخص موجود است یعنی نفس است که علائم مدرکه و آزاد وتوجه بالذات وخدای آفرینش را در هیئت فردیت دارد . این اشکال وصور او قبلاً گفته شد .

حالا ای شاگردان روحانی بیقین آن قسمت (خدا) که با تاریکی متصف است همان (رودر) است و آنقسمت او که باشوق متصف است - آن برهماست و آن قسمت که با پاکی متصف است (ویشنو) است پس برآستی او (بااین ترتیب) سه گانه شد همینطوراو تکامل وافزایش پیدا میکند تا هشتگانه و یازده گانه ودوازده گانه میگردد تا بعدد لایتناهی اقسام میرسد وبعلت همین رشد و کمال او موجودیست مخلوق ومیان مخلوقات داخل شده ولی او سرور کلیه کائنات شد ، او نفس است چه در داخل و چه در خارج !

بخش ششم

(دو مظهر نفس - از درون روح دمنده واز برون خورشید)

۱- نفس خود را دو نوع ظاهر میسازد یکی بصورت روح دمنده در اینجا و دیگری بصورت آفتاب در آنجا همچنین راههای آن هم دو گانه است یکی داخلی

ویکی خارجی و هر دو در يك روز و شب باز دور میزنند .

آن آفتاب برآستی نفس خارجی است و نفس داخلی همان روح دمنده است پس مسیر نفس داخلی با مسیر نفس خارجی تعیین میشود . و باین مناسبت گفته شده :
 « هر که عارفست از شرّ رهاست و بحواس خود مراقب فکرش صافی است و بر او مستقر است متوجه بیاطن است حتی او خود نفس (اत्मन) است . »
 مسیر روح خارجی هم با مسیر روح داخلی تعیین میشود زیرا در اینباب هم گفته شده :

« اکنون آن شخص زرین که در آفتابست و از مقام زرین خود براین زمین مینگرد اوست که در قلب قرار دارد و غذا میخورد »

(نفس باطنی با نفس آفاقی که در خورشید است عین همد)

۲- اکنون آنکه در نیلوفر قلب قرار دارد و غذا میخورد همان آتش خورشید است که در آسمانست و نامش زمانست آن موجود نامرئی است که همه چیز را مانند غذا میخورد .

چیست و از چه مر گبست ؟

این نیلوفر بیشك همان فضاست . این اقطار آسمان و اقطار فاصل آن بشکل بر گهای آنست . ایندو یعنی روح دمنده و آفتاب بسوی هم پیش میروند .
 شخص باید آندو را با کلمه‌ی « اوم » و اوراد عرفانی و دعای (سویتری) ستایش کند .

(نور آفتاب صورتی از برهماست که مظهر آن ورد عرفانی « اوم » است)

۳- بیقین دو نوع برهماست ، برهای متشکل و برهای بدون شکل ، آنچه شکلی دارد و غیر واقعی است و آنچه شکل ندارد واقعیت برهماست نور است .

آن نور همان آفتابست و براستی « اوم » روح آنست . او خود را سه گانه کرده . (اوم) از سه جزء کلامی مرگبست و کلیه‌ی جهان از تار و پود بر آن قرار یافته .

و باین مناسبت گفته شده : « شخص باید در خود مستغرق شود و تفکر کند که آفتاب همان (اوم) است »

۴- در جای دیگر گفته شده: اوم اود گیتته و اود گیتته اوم است و براستی اود گیتته همان آفتاب و همان اوم است . چنانکه گفته شده :

« اود گیتته که اوم نامیده میشود . مرشد و درخشان و بیخواب و بیمرگ و سه پایه و سه هجائی همچنین پنجگانه است و در جای مخفی (یعنی قلب) نهانست . ایضاً در اینباب گفته‌اند : برهمای سه جهتی ریشه‌اش سر بالا است شاخهایش فضا و باد و آتش و آب و خاک و نظیر آنست . نام این برهما « درخت تنهای انجیر » است شکوه و درخشانی از آن اوست که آن آفتاب است همچنین است شکوه کلمه‌ی اوم پس شخص او را بواسطه‌ی اوم مدام پرستش باید کند . او تنها روشن کننده‌ی آدمست .
در این باب گفته شده :

(آن کلمه‌ی مقدس و متعالی است)

هر که آنرا بداند هر چه آرزو کند از آن اوست

اشکال متفرقه سه گانه‌های نفس که با اوم سه گانه عبادت میشود .

۵- چنانکه در جای دیگر هم گفته شده این کلمه یعنی ا- و- م صورت صوتی

همان نفس است مؤنث و مذکر و خنثی بشکل جنسی.

آتش و باد و آفتاب بشکل نور
 برهما و رودر و ویشنو بشکل ربوبیت
 آتش قربانی گارهیتیا بشکل دهان
 ریگویدا و یجور ویدا و سامویدا بشکل فهم
 زمین هوای محیط و آسمان بشکل عالم
 گذشته و حال و آینده بشکل زمان
 نفس و آتش و آفتاب بشکل حرارت
 غذا و آب و ماه بشکل افزایش
 عقل و هوش و خودکامی بشکل فراست
 زفیر و شهیق و نفس منبسط بشکل نفس

همه‌ی اینها را می‌ستایند نام (اوم) زیرا گفته شده که کلمه‌ی اوم برهمای
 سفلی و برهمای علویست .

(عبادت جهان و نفس بواسطه‌ی سه ورد جهان آفرین)

۶- در ابتدا برآستی این جهان بلفظ نیامده بود تا اینکه او (یعنی نفس) که
 واقعی است و آفریدگار است ریاضت انجام داد و گفت بور (یعنی زمین) بوواس
 (یعنی هوای محیط) و سور^۱ (یعنی آسمان)

این (سه چیز) در واقع صورت خشن یا صورت کونیه همان آفریدگار و سران
 آسمانست و هوای محیط ناف او و پاهای اوزمین است . آفتاب هم چشم اوست زیرا
 عالم بزرگ مادی شخص متوقف است بچشم زیرا بواسطه‌ی چشم است که او اشیاء
 مادیرا نظارت میکند برآستی چشم واقعی است زیرا در چشم شخص است که در میان

کلیهی اشیاء جولان می‌کند .

پس شخص باید زمین و هوای محیط و آسمان راستایش کند زیرا آفریدگار (پر جاپتی) که روح کل و بصر کل است ستایش شده است .

چنانکه گفته‌اند : این جهان صورت حامل پر جاپتی است . اینجهان همه در او نهانست و او در اینجهان نهانست پس او را باید پرستش کرد .

(عبادت نفس بصورت آفتاب با استفاده از دعای سویتری ^۱)

۷- آن آفتاب براستی (سویتری) است . کسیکه طالب اتمن است باید آنرا بجوید . این قول شارحین برهماست .

باشد که برای ما نصیب گردد در خداوند تفکر بکار بریم .

سویتری در حقیقت خداست . پس در باب آنچه جلال (خداوند) نامیده شد و من تفکر میکنم اینست قول شارحین برهما .

باشد که او افکار ما را الهام فرماید

افکار در واقع از تمرکز و توجهت و خدا آن را بر ما الهام فرماید اینست

قول شارحین برهما .^۲

(نفس در حالات مختلف شخص مؤثر است)

گفته‌اند : نفس یا اتمن ، روح شخص پیشوای جاودانیست درك کننده ، فکر

کننده ، رونده ، تخیل کننده ، تولید کننده ، گوینده ، مزه کننده ، بوینده ، بیننده بساینده ، فراگیرنده است که داخل بدن شده .

بنابراین گفته‌اند : اکنون که علم دو جنبه دارد در آنعالم شخص در حقیقت

۱- Savitri ۲ - در اینجا باز توضیحاتی اشتقاقی در باب ریشه‌های لغات نظیر بها (Bha)

یعنی روشنایی و سوریه (Surya) یعنی آفتاب و ترکیبات آن داده شده . ۳ - یعنی هم انفسی و هم افاقی .

میشنود، می بیند، می بوید و می مزد و می ساید و در عین حال روح است که همه چیز را میداند ولی اگر علم این دو جهتی را نداشته باشد چون از عمل و علت و معلول فارغ است و غیر قابل وصف و بحث و قیاس است نمیتوان در آنباب حرفی زد!
(نفس عین خدایان و نیروهای متعدد است)

۸- این نفس (اِثمن) بیقین خداوند گار است، احسان کننده و موجود قهار و آفریننده و نطفه‌ی زرین و حقیقت و حیات و روح و حاکم و تنبیه کننده و مهیا کننده و آدمیزاد و درخشان و زنگی بخش و خالق و ناظم و سرور و ماه هست. اوست که حرارت میدهد و هزار چشم و یک کره‌ی زرین دارد مانند آتشی است و از آتش احاطه شده یعنی او را باید شناخت او را باید جستجو کرد.
(نفس را مرتاض متفکر درک میکند)

شخصیکه بامسئلت خیر برای همه مخلوقات بجنگل می‌رود و از هدفهای عالم محسوس دست بر میدارد از راه بدن خود میتواند او را درک کند.
او که تمام صور را دارد زرین است و عالم کل است.
آخرین مقصود و تنها نور و حرارت بخش است.
هزار شعاع دارد و صد بار می‌چرخد.
همان آفتابست که بر می‌خیزد و بکائنات حیات می‌بخشد.
(آئین قرار دادن غذا بشکل قربانی مایع ریزان به نفس توسط تنفس)

۹- برآستی کسیکه اینرا بداند هر دو (یعنی هم نفس و هم آفتاب نفس اوست و نفس کل در خود تفکر میکند و درخویشتن قربانی میکند این چنین تفکر و چنین هوشی که وقف چنین عملی است مورد تمجید خردمندانست.
شخص باید ناپاکیهای فکر خود را باورد موسوم به «ملاقی شده با پس مانده»

پاك كند و بگويد : « پس مانده و آنچه ملاقی شده با پس مانده است یا آنچه از طرف آدم بدی داده شده یا آنچه بواسطه‌ی نوزاد مرده ناپاك شده »

نیروی پاك كنده (وسو) و (آگنی) و اشعه (سویتری) غذای من و هر چیز دیگر را که بد باشد پاك كناد!

اول (یعنی پیش از غذا) نفس خود را با برداشتن جرعه‌ای حبس میکنند و با پنج ورد به پنج نفس (زفیرو شهیق و منبسط و معدل و متصاعد) هدایای خود را تقدیم میکنند.

آنگاه بقیه غذا را بیصدا میخورد. آنگاه باز آب در دهان میگیرد. بعد از گرفتن جرعه و اهداء فدیة به نفس آنگاه در باب روح تفکر میکند و ورد موسوم به « مانند نفس و آتش » و (تو همه هستی) منظور میدارد.

(نفس آتش و نفس عالی که با پنج باد وارد بدن شده)

با لطف و عنایت او همه را خشنود سازاد با اوست خشنودی همه.

تو همه هستی و هنر جهانی آنچه بوجود آمد با تو استوار است همه هدیه‌ها در تو فرود آید هر کجا تو هستی ای جاودان کل همه‌ی مخلوقات زنده هستند.

هر که مطابق این دستور غذا بخورد بر آستی بار دیگر محتاج غذا نمیگردد!

(تطبیق اصل غذا)

۱۰- اکنون يك چیز دیگر لازمست دانسته شود. در باب این قربانی اتمن يك موضوع مهمتر است و توضیح آن بوجه آتی است:

ذات مدرک در محیط مادی توقف میکنند او زو حظ^۱ است زیرا از غذای طبیعت حظ^۱ میبرد حتی همین نفس عنصری برای او غذاست و سازنده‌ی آن ماده است پس

۱- یعنی دوباره باینجهان نمی‌آید.

آنچه از او استفاده میشود سه صدف دارد و شخص مستفید کسیست که در میانه می ایستد. اینجا مشاهدهی دلیل است. چون حیوانات از يك تخم در می آیند پس آنچه از آن استفاده میشود تخم است^۱ و با این ترتیب واضح است که ماده چیز است که استفاده از آن میشود پس شخص استفاده کننده و طبیعت مورد استفاده است و چون شخص در آنست مستفید است.

غذائیکه بواسطه‌ی تحوّل در قسمتهای سه گانه از طبیعت حاصل میگردد جسم سیالی میگردد که شامل میشود با آنچه هوش است تا برسد به عناصر جدا گانه پس سیر چهارده گانه هم واضح میگردد^۲:

اینجهان که لذت و الم و غرور نامیده میشود در حقیقت همه‌اش غذاست.

اگر تولید و محصول وجود نداشته باشد مفهوم لذت مبداء معین نگردد. خود طبیعت هم در این حالات سه گانه یعنی بچگی و جوانی و پیری حال غذا را پیدا میکند حال غذا همان تحول است ماده چون بحال ظهور میگردد پس محسوس میشود. و در آن مرحله طعم شیرینی عقل حتی اراده و در آنکه و غم ورنجوری ظاهر میگردد. و از لحاظ محسوسات پنج عضو حاسه بوجود آید و بهمین طور همه‌ی اعضای حاسه و اعضای عمل حاصل می گردند.

پس ظاهر و غیر ظاهر هر دو غذاست. و استفاده کننده از آن در واقع فارغ از صفاتست ولی چون استفاده میکند واضحست که واجد شعور است. چون در حقیقت آتش در میان خدایان خورنده‌ی غذاست و (سومه) غذاست پس هر که اینرا میداند غذا را با آتش میخورد.^۳

۱- هیوم بجای تخم (Seed)، مبدأ (Source) گفته ۲- عقل، هوش، فکر، وجدان، حواس پنجگانه و پنج عضو عمل ۳- یعنی با معرفت در باب آتش، خود با طبیعت آتش یکی میگردد پس مانند آتش از ناپاکی غذای پس مانده مصون میماند.

نفس عنصری (سومه) نام دارد. آنکه دهانش غیر ظاهر است و آتش است زیرا گفته‌اند :

« ذاتیکه دهان او غیر ظاهر است از صفات ثلاثه استفاده میکند »

کسیکه اینرا میداند مرتاض و مخلص و اجراء کننده‌ی مراسم قربانی به نفس است .

اکنون همانطور که کسی فاحشه‌ای را که داخل اطاقی شده مس نمیکند همانطور هم يك مرتاض مخلص و قربانی کننده مطلوبهای عالم حسی را که داخل نفس او گردد مس نمیکند .

۱۱- غذا عالیترین مظهر روح است زیرا بحقیقت این نفحه‌ی حیاتی از غذاست چنانکه گفته‌اند :

« اگر کسی نخورد نمیتواند فکر کند و بشنود و لمس کند و به بیند و بگوید و ببوید و بمزد و نفحات حیاتی او میرود . (همچنین گفته‌اند :) اگر کسی بخورد از زندگی بهره‌مند میگردد، فکر میکند، میشنود، لمس میکند، میگوید، می‌بوید، مزه میکند، می‌بیند، چنانکه گفته شده :

براستی مخلوقات روی زمین از غذا بوجود آمده‌اند

همچنین از غذا زندگی میکنند همچنین بسوی آن هم برمیگردند .

۱۲- در جای دیگر هم گفته‌اند : براستی همه چیز در اینجهان روزانه در پی غذا میگردند آفتاب بواسطه‌ی اشعه‌ی خود تغذی میکند و بدانواسطه حرارت میدهد. موجودات حیه چون غذا گیرند هضم میکنند آتش هم در واقع در سایه‌ی غذا زبانه میکشد برهما جهانرا با میل بغذا ساخته پس شخص باید غذا را بعنوان (اتمن) ستایش کند .

باینمناسبت گفته‌اند :

مخلوقات از غذا بوجود آمده‌اند و بعد از تولد با غذا رشد میکنند .
هم خورده میشود و هم چیزها را میخورند و از این لحاظست که آنرا غذا
مینامند .

(نظریه در باب غذا)

۱۳- اکنون در جای دیگر گفته شده: صورت (ویشنوی) مقدس که نگهدارنده‌ی
کل نامیده میشود . برآستی حیات جوهر غذاست و هوش جوهر حیات و فهم جوهر
هوش و سعادت جوهر فهم . کسیکه اینرا بداند دارای حیات و هوش و فهم و سعادت
میگردد .

در حقیقت کسیکه اینرا میداند بواسطه‌ی چیزهای متعددی که غذا میخورد،
او غذا میخورد .

گفته‌اند : غذا مانع فساد است، تخفیف بخشنده است

غذا حیات حیوانات است و بهترین شفا بخش است .

(نظریه در باب زمان)

۱۴- در جای دیگر گفته شده : غذا منبع تمام اینجهانست و زمان منبع غذاست
و آفتاب منبع زمان صورت آنهم سالست که هر کبست از آنات و مدت‌های دیگر و
هر کبست ازدوازده ماه ، نصف آن به خدای آتش (آگنی) تقدیس شده و نفس دیگر
به (ورونه) . از لحاظ نجوم از مغا (داس) تا نیمه شرویشته (دهل) در مسیر جنوبی
آفتاب به آگنی تقدیس شده . و در مسیر شمالی از سرپه (افعی)^۲ تا نیمه شرویشته
به (سومه) تقدیس شده در میان این نجوم هر ماه اتمن نه قسمت است مطابق مسیر
مربوط و در نتیجه سیالی زمان این مسیر آفتاب میزانست زیرا زمان فقط بواسطه‌ی

۱- از مغا *Magha* تا شرویشته *Šravishtha* یا از داس تا دهل کنایه از خرداد تا اسفند

آن میزان میشود غیر از این میزان راهی دیگر برای اثبات شیئی نیست گرچه چیزیکه محتاج اثباتست از طریق اینکه (مانند زمان) اجراء دارد ممکنست اثبات شود تا بشناسائی آن چیز نائل آئیم . در اینباب گفته شده :

هر چند زمان اجزاء دارد آفتاب در همه‌ی آنهاست .
 هر که برهما را بعنوان زمان ستایش کند (حدود) زمان ازو بدر میرود .
 چنانکه گفته شده :

مخلوقات از زمان جریان میکنند همچنین از زمان شروع به رشد میکنند در جوف زمان ناپدید میگردند . زمان هم صورت دارد هم ندارد .

۱۵- بیقین دو نوع برهما وجود دارد ، مقید بزمان و فوق زمان (یعنی حادث و قدیم) آنکه مقدم بآفتابست اجزاء ندارد و بیزمان (قدیم - سرمد) است ولی آنچه با آفتاب شروع میکند اجزاء دارد و زمانست و براستی صورت آن سالست و این مخلوقات از سال نشئت میکنند و پس از حصول توسط سال رشد میکنند و در سال ناپدید میگردند .

پس براستی سال آفریدگار و زمان غذا و مأوای برهما و اتمن است چنانکه گفته‌اند :

زمانست که مخلوقات در آن پخته میشوند درواقع همه چیزها در نفس بزرگ هستند . اما اینکه خود زمان در کجا پخته میشود اینرا کسی میداند که به (ویدا) آشناست .

۱۶- اقیانوس بزرگ مخلوقات زمان مجسم است . دراو (سویتری)^۱ ماوا دارد که ماه وستاره‌ها و سیارات و سال و اشیاء دیگر از آن برمیآیند . و از آنها هم اینهمه جهان و آنچه در اینجهان دیده میشود نشأت میکنند . پس شخص آفتاب را بعنوان

۱- در لغت بمعنی مولد و در اینجا منظور آفتابست .

نام یا تعیین زمان باید ستایش کند. بعضی ها گویند برهما آفتابست. همچنین گفته اند: هدی کننده و بهر مند و فدیة و ورد و قربانی و قربانی (ویشنو) و پر جاپتی همه ی اینها هر که باشند عبارتند از خداوند که در آن مدار دور دست میدرخشد.

(برهای بیکران روان جهان)

۱۷- برآستی این جهان در ابتدا برهما بود که بیکرانست. بیکران از مشرق و جنوب و مغرب و شمال و تحت و فوق، بیکران از هر سوی. در واقع برای او مشرق و مغربی و فوقی و تحتی وجود ندارد.^۱

آن نفس متعالی یا (اتمن) لایدرک است و نامتناهی و نازاییده در باب او استدلال نمودن قابل تصور نیست. آنکه روح او فضاست و آنگاه که جهان فانی میگردد تنها او باقیست.^۲

این جهانرا که توده ایست از فکر یقین او هشیار کرده است و در فکر او تحقق پیدا میکند، و در هستی او هم نابود میگردد.

صورت درخشانی که در آن آفتابست و حرارت میدهد و در آتش بیدود میدرخشد و در آتش معده غذا را می پزد اوست. چنانکه گفته شده:

«آنکه در آتش است و در این قلب است و آنکه در آن آفتابست - او یکتاست»
(روش جوگی برای رسیدن بوحدت)

۱۸- دستور برای تحقق وحدت اینست: امساک نفس، تعطیل حواس، تفکر، تمرکز، مطالعه، استغراق، اینست طریقت نششگانه جوگی و بهمین معنی است که گفته اند:

آنگاه که مرد نهانبینی خالق درخشان و سرور و ذات و مبداء و برهما را مشاهده

۱- لا شرقية ولا غربية ۱ ۲- کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام ۱

میکند ، آنگاه عارف می‌گردد و بد و نیک را از خود تکان میدهد و همه چیز را در وجود لایزال متعالی بوحدت متحوّل می‌سازد .

گفته‌اند : همان‌طور که در کوهی که آتش گرفته آهوان و پرندگان آشیان نمیگیرند، همان‌طور هم نقایص و معایب در عارفان برهما پناه پیدا نمیکنند .
(عزلت از اشیای محسوس بی‌فکری)

۱۹- اکنون در جای دیگر گفته شده : برآستی موقعیکه عارفی هوش خود را از خارج منصرف کرده روح دمنده‌ی محسوسات را کنار گذاشته باشد آنگاه اوراست که فارغ از مدر که بماند زیرا چون فروزنده که روح دمنده نام دارد در این جهان از غیر روح دمنده نشأت کرد پس بهتر است روح دمنده روح دمنده‌ی خود را ضبط کند و بمرحله‌ی چهارم برسد در این باب گفته شده :

شخص باید فکر خود را در کانون بیفکری و تفکر و غیر قابل تصور و سرراکبر، همچنین جسم انعطاف پذیر بی‌استناد متمرکز سازد .
(جلوه‌ی نفس آزاد شده)

۲۰- در جای دیگر گفته‌اند : شخص ممکنست تمرکز فکری عالیتر ازین هم داشته باشد و آن بدین ترتیب است که نوک زبان را در کام خود فشار دهد و صدای هوش نفس را ضبط کند و برهما را توسط مشاهده ببیند . چون شخص بواسطه‌ی نفس و با ضبط هوش نفس کل نورانی را می‌بیند که سیالتر از سیالست پس با دیدن نفس بواسطه‌ی نفس از خود بیخود می‌گردد و چون بیخود شد و غیر قابل تعیین و بی‌آغاز می‌گردد که علامت آزادی اوست اینست تعلیم عالی سرتی که در آن باب گفته شده :

۱- منظور از مرحله‌ی چهارم مرحله‌ی فوق عالم حواس است. رجوع کنید بکتاب ماندوکیه اوپه‌نیشدها. تکرار مکرر عبارات و کلمات شیوه‌ی اوپه‌نیشدهاست .

شخص بواسطه‌ی آرامش فکر اعمال بد و نیک را نابود میکند .
و با روحی که بروح کل استوار باشد بسعدت ابد میرسد .
(روش جوگی برای وصال به بیخودی و وحدت نهائی)

۲۱- چنانکه در جای دیگر گفته شده : مجرائی هست بنام (سوشومنا) که روببالا میرود و نفس را فرا میگیرد و کام را سوراخ می کند و اگر شخصی بواسطه‌ی آن نفس کلمه‌ی اوم و هوش را توأم سازد صعود می کند . و بواسطه‌ی برگرداندن نوك زبان بطرف کام و بهم بستن حواس بزرگی را درك می کند و بسوی از خود بیخود شدن میرود و بواسطه‌ی بیخود شدن دیگر لذت و الم را حس نمی کند و وحدت مطلقه را در مییابد . زیرا گفته اند :

بعد از متوقف ساختن نفس که ضبط میشود

« و گذشتن از سرحد چیزهای محدود، شخص به ذات نامحدود میرسد و با آن یکی میگردد .

(وصال بواسطه‌ی ورد اوم)

۲۲- در جای دیگر گفته شده . «براستی برای تفکر دو برهما موجود است، یکی صوت است دیگری لاصوت»

لاصوت بواسطه‌ی صوت معلوم میگردد و در این صورت برهمای صدا همان (اوم) است شخص بواسطه‌ی ارتقاء از طریق آن شخص در عالم لاصوت به پایان می‌رسد .

پس میگوید : براستی اینست، راه اینست جاودانی اینست، اتحاد کامل و سلامت، اکنون مانند تارتن که توسط تار خود صعود می کند و فضای آزاد بدست می‌آورد شخص تفکر کننده هم توسط (اوم) صعود می کند و استقلال بدست می‌آورد .

دیگران برهمای صدا را جور دیگر شرح میدهند و بابتن گوشها با انگشتهای ابهام صدای فضا را در قلب خود میشنوند آنرا میشود باین مقایسه‌ی هفتگانه ملحوظ داشت، رودها، زنگ، ظرف در آتش سرخ شده، چرخ، صدای قورباغه، باران نظیر اینکه شخص در پناهگاهی حرف میزند.

در وراء این برهمای صدا که بآن صفات گوناگون نسبت داده شده. انسان‌ها در عالم برهمای متعالی و لاصوت و غیر متجلی مستحیل میگردند در آنجا آنان عاری از صفات و تعین هستند مانند شهید که بمرحله‌ی عسل رسیده باشد. در آنباب گفته شده:

دو برهما موجود است که باید شناخته شوند برهمای صدا و برهمای بالاتر. آنانکه برهمای صدا را می‌شناسند به برهمای بالاتر میروند.

۲۳- در جای دیگر گفته شده که برهمای صدا کلمه‌ی (اوم) است. آنچه کمال اوست بیصدا و بی‌خوف و بیغم و خشنود و قانع و ثابت و غیر متحرک و غیر فانی و غیر متزلزل و مستمر است و موسوم است به ویشنوی قاهر بملاحظه‌ی کمال شخصی باید بهر دو ستایش فرستد. چنانکه گفته شده:

آنکه هم علوی است و سفلی خدائیکه نامش (اوم) است

بیصدا حتی فارغ از هستی، او را در مغز خود تمرکز ده

(با تفکر روحانی از تاریکی گذشته بروشنی برهما میرسیم)

۲۴- در جای دیگر گفته شده: بدن کمانیست و تیرش (اوم) و نوك آن هوش و نشانگاش تاریکی است. اگر شخصی از تاریکی عبور کند بجائی میرسد که از تاریکی احاطه نشده آنگاه اگر از آنچه احاطه نشده بگذرد او را در حالیکه مانند چرخ آتشین است و برنگ آفتاب میدرخشد میبیند و تواناست برهما که وراء تاریکی در آن آفتاب میدرخشد همچنین ماه در آتش و در برق. حالا بیشک کسیکه او را

دیده بعالم جاودانی می‌رود زیرا در آنباب گفته شده :

تفکر که اصل عالم درو نیست متوجه اشیاء خارجی هم هست .
 بنابراین فهمی که کیفیت و صلاحیت ندارد به صلاحیت می‌رسد .
 اما آنگاه که هوش منحل می‌شود نفس تنها شاهد نشاط است .
 او برهماست که غیر فانی و پاکست . اینست طریق راستی ، راستی اینست
 عالم !

(جلوه‌ی نفس در وحدت جوگی)

۲۵ - در جای دیگر گفته شده : کسیکه حواس خود را مانند حالت خواب فرو
 کشیده باشد و با افکار کاملاً صافی مانند حالت نوم و با وجود بودن در حفره‌ی حواس
 در استیلا‌ی آنها نباشد آنگاه درک می‌کند آنرا که اوم نام دارد که پیشوایی است
 درخشان و فارغ از سن و سال و بیمرگ و بیغم است ، او خودش هم اوم نامیده می‌شود
 که پیشوائیست درخشان و بیخواب و بی‌سن و سال و بیمرگ و بیغم در اینباب
 گفته‌اند :

موقعیکه شخص نفس را با کلمه‌ی (اوم) نیز با عالم کثرت توأم سازد
 شاید هم توأم شده و بهمین مناسبت یو کا (جوگی) نامیده شده
 وحدت نفس و هوش و حواس و انتفای کلیه‌ی شئون هستی
 اینست آنچه جوگی شناخته .

(جلوه‌ی مبداء عالم در قربانی ضبط نفس جوگی)

۲۶ - در جای دیگر گفته شده . براستی همانطور که صیاد ماهی‌ها را بدام
 خود می‌کشد و آنها را در آتش معده‌ی خود قربانی می‌کند بهمان ترتیب شخص این

نفس‌ها را با ورد (اوم) در آتشی که از نقص عاریست فرو می‌کشد .

بعلاوه آن نظیردیگ گرم شده است همانطور که روغن داغ شده در آن دیگ با تماس چوب با خاشاک سوزان مشتعل میشود بهمانطور هم آنکه بینفس (لانس) نامیده میشود با تماس نفسها مشتعل میگردد . اکنون آنچه مشتعل میشود نوعی برهماست و آن مقام عالی (ویشنو) و (رودر) است .

او که خود را با اجزاء بی‌شمار منقسم ساخته این عوالم را پر می‌کند . باینمناسبت گفته شده :

همانطور که شراره‌ها از آتش بر می‌آیند همچنین از آفتاب اشعه میدرخشد . بهمانطور کلیه‌ی مخلوقات ذی‌روح هر یک به ترتیب خود ازو باین جهان می‌آیند .

در جای دیگر گفته شده : « بین حتی حرارت بدن از حرارت بره‌های متعالی و غیر فانی و بلاجسم است »

برای آن حرارت این بدن بمثابه‌ی روغن داغ شده است . (که مظهر حرارت است)

حال گرچه آن (حرارت) ظاهر است ولی در اثر قلب پنهان است ولی بعضی بواسطه‌ی تمرکز فکر و توجه شدید میتوانند فضا را در قلب چنان پراکنده سازند که حرارت ظاهر گردد .

پس شخص بسرعت بهمان هیئت آتش متحوّل میشود که قطعه‌ی آهنی که در زمین پنهانست بسرعت بهیئت خاکی مبدل میشود .

همانطور که آتش و عمله استخراج آهن و غیر هم نمیتوان بقطعه آهنی که در حال خاکست غلبه جویند همانطور هم در تمرینهای (جوگی) فکر با استناد کار خود ناپدید میشود زیرا گفته‌اند :

انبار اثیری قلب سعادت و مأوای علویست.

خود ما و جوگی ما و حرارت و آتش و خورشید هم اینطور است .

(ورود به تالار برهما پس از کشتن دربان که خودپرستی باشد)

۲۷- در جای دیگر گفته شده : بعد از گذشتن از حدود عناصر و حواس و

محسوسات یعنی بعد از بدست آوردن کمائی که زه آن زندگانی يك درویش روحانی و چوب آن ثبات و تیرهای آن عبارت از آزادی از خودخواهی است و بعد از فرو کوفتن اولین دربان مانع بسوی برهما (که عبارت از خودپرستی است) و کشتن کسیکه تاجش اشتباه و گوشوارش حرص و حسد و عصایش تنبلی و میخوارگی و ناپاکی است، سرور خودکامی است و کمائی در دست گرفته که آن خشم و چوب آن شهوتست و موجودات اینجهانرا با تیر شهوت می کشد سوار کشتی کلمه‌ی (اوم) با نسوی فضای قلب عبور می کند و در فضای باطنی که بتدریج ظاهر می گردد وارد تالار برهما میشود چنانکه معدن جویان وارد معدن میشوند . در آنموقع اوراست که « پوش چهارگانه‌ی برهما را طبق دستور يك معلم روحانی بگسترده »

آنگاه (آن روح) که پاک و تمیز و فارغ و آرام و بدون نفس بی خویشتن و غیر فاسد و ثابت و ابدی و نازاییده و مستقل است در مقام بزرگی خود قرار میگیرد .

پس بعد از مشاهده‌ی روح که در مقام بزرگی خود قرار میگیرد بزندگانی حیات تناسخ از آنجا نظر می کند چنانکه ارا به ران بچرخهای ارا به نگاه می کند . در اینباب گفته شده :

اگر کسی شش ماه مراسم جوگی را تمرین کند و (از حواس) بطور ثابت آزاد گردد حال جوگی که نامتناهی و قرین اسرار و متعالیست در او ظاهر میشود .

ولی اگر کسی معروض شهوت و تازیکی است یا به پسر یا زن یا خانواده‌اش مقید است هر چه هم هوشمند باشد آن حال دست نمیدهد.

(خلاصه‌ی تعلیم در باب برهما شناسی و جوگی)

۲۹- بعد از گفتن این مراتب شا‌کانیه که قوی فکر بود براو سر اطاعت فرود آورد و گفت :

« ای پادشاه بحکم این علم برهمنائی بود که فرزندان خدای آفرینش (پر جاپتی) بسوی برهما صعود می‌کنند. »

بواسطه‌ی تمرین مراسم (جوگی) شخص خشنودی و بردباری در مقابل اعداد و آرامش قلب پیدا می‌کند. این سر عمیق نباید بکسیکه فرزند یا شاگرد یا آرام نیست گفته شود اما بکسیکه نسبت بمعلم خود اخلاص دارد یا کسیکه تمام صفات لازم را حائز است میتوان فاش نمود.

(وصال برهای حقیقی پس از ترك امیال و تعقل و شعور)

۳۰- « اوم » شخص باید در مقام پاکی قرار گیرد و خودش پاك و ملتزم پاکی گردد موجود واقعی را مطالعه کند و از موجود واقعی بحث کند و در باب او تفکر کند و برای او قربانی کند پس در برهای واقعی که در طلب واقعیت است بکلی تحوّل مییابد و اجرش این خواهد بود که زنجیرهای او بریده شود و از انتظارات فراغت حاصل می‌کند و از بیم دیگران آزاد می‌گردد و در عالم خودش هم از شهوات فارغ میشود.

پس به سعادت زایل نشدنی و غیر قابل قیاس نایل میگردد و در آن میماند .
براستی آزادی از شهوت مانند بر گزیده ترین چیز است که از بر گزیده ترین

گنجینه اختیار شده باشد زیرا کسیکه از شهوات و امیال ساخته شده و علائم اراده و درک و اشتغال بنفس دارد، مقید است. پس اگر خلاف آن باشد رها میگردد. در اینباب بعضی می گویند: «کیفیتی است که بحکم توسعهی اختلاف در طبیعت نفس را با اراده و نظایر آن مقید می کند و آن آزادی یا کشتن خطای اراده ممکنست ولی با هوش است که شخص می بیند. و می شنود. میل، مدر که، ایمان، عدم ایمان، ثبات، عدم ثبات، حجب، تفکر، ترس.» جملهی اینها درواقع هوش است.

شخصی که تولد مییابد و با هجوم صفات معیوب میگردد درحالیکه غیر مستقر و متزلزل و مضطرب و پر از خواهشها و پیریشانی حواس است روبه غرور نفس میرود. و با فکر اینکه «این منم» و «آن از آن منست» خود را با خود مقید می کند مانند مرغی که خود را بدام گرفتار می کند پس شخص از تصمیم و مدر که و غرور بنفس بدور باید باشد. اینست راه رهایی، اینست راه بسوی برهما، در این جهان. با این ترتیب شخص بآنسوی ظلمت میرود زیرا کلیهی چیزهای مطلوب در آن هست. در اینباب نقل کرده اند:

آنگاه که علم مستند به حواس پنجگانه توأم با هوش تعطیل میشود و عقل از جا تکان نمیخورد می گویند همان مسیر اعلی است.

(آخرین سیر شاکینه در صعود از راه آفتاب بسوی برهما)

شاکینه بعد از این گفتار بفکر فرو رفت.

ماروت بعد از تعظیم و تکریم درحق او چون بمقصد خود رسیده بود از مسیر شمالی آفتاب عزیمت نمود زیرا راه میانبری در اینجهان نیست. اینست راه بسوی

برهما در اینجهان پس اواز در آفتاب عبور کرد و صعود نمود . در اینباب قطعه‌ی ذیل نقل شده :

اشعه آنکه مانند چراغی در قلب مقیم است بینهایت است .
 آنها سفید و سیاه و قهوه‌ای و آبی و گندم‌گون و سرخ است .
 یکی از آنها با عبور از قرص گرد آفتاب رو بسوی عالم برهما امتداد می‌یابد
 و باین طریق مردم بمسیر اعلی میروند .
 اشعه‌ی دیگر آن هم بهمان ترتیب رو بیالاردیف شده‌اند و باین ترتیب بمأواهای
 گوناگون خدایان متنوع وارد می‌گردند .
 ولی بواسطه‌ی اشعه‌ی ضعیفی که بطور مختلف متوجه باین عالم سفلی هستند
 شخص در اینجهان به بیچارگی سیر می‌کند تا نتیجه‌ی اعمال خود را بگیرد .
 پس آن آفتاب مبارك که در آنسو نیست علت آفرینش آسمان و سبب آخرین
 نجات است .

(علائم نفس در حواس و هوش)

بعضی گفته‌اند :

۳۱- راستی این حواس که ردیف شده‌اند چه ماهیتی دارند ؟

جواب اینست : این حواس از سنخ نفس‌اند و نفس همانست که پیش می‌رود
 و آنها را اداره می‌کند . حواس از طرف اشیائی جلب میشود و چیزهائی بنام اشعه‌ی
 نورانی نیز هستند و او بواسطه‌ی پنج شعاع خود از آن اشیاء تغذی می‌کند .
 « کدام نفس ؟ » آنچه او را پاک و تمیز و فارغ و آرام و دارای علوم دیگر و وصف
 کرده‌اند . او را تنها با خواص خودش توان شناخت .

بعضی گویند نشانی آنکه نشان ندارد عبارتست از آنچه حرارت یا معروض

حرارت هست نسبت بآتش یا يك مزه‌ی مطبوع هست نسبت بآب .
دیگران گویند آن گویائی ، شنوائی ، بینائی ، هوش یادم است نیز گویند آن
هوش و ثبات و حافظه و فراست است .

اینها برآستی نشانیهای اوست همانطور که نهال نشانی تخم و دود نشانی نور
و شراره‌ها نشانی آتش است .

در اینباب گویند :

همانطور که شراره‌ها از آتش برمیخیزند همانطور است اشعه‌ی آفتاب کلیه‌ی
مخلوقات ذیروح هر يك بطرز خودش از آن باینجهان میآیند .

۳۲- برآستی از آنکه نفس (یا اتمن) است کلیه‌ی مخلوقات ذیروح و همه‌ی
ویداها و خدایان و موجودات برمیخیزند معنی عرفانی (یا اوپه نیشد) آن اینست :
حقیقة الحقیقة .

حالا همانطور اگر از آتش که به سوخت تر افتاده باشد ابرهای دود جدا
میشود همانطور هم درواقع ریگ‌ویدا، یجور ویدا ، ساموویدا و سرودهای اتروان‌ها و
انگیرس‌ها و افسانه و اساطیر و علوم و عرفان و شعر و کنایه و توجیهات و تفاسیر
از آن وجود عظیم دمیده و بحقیقت تمام موجودات اینجهان ازو تراوش نموده .

(معنی عرفانی سه آتش قربانی مذهبی)

۳۳- برآستی این آتش قربانی (گارهپتیه)^۱ با پنج خشتش عبارتست از سال،
آن خشته‌های آتش عبارتند از بهار و تابستان و بارندگیها و پاییز و زمستان . پس او
يك سر و دو جناح و يك پشت و يك دم دارد . در باب کسیکه ذات را میشناسد این
آتش قربانی همان زمین است که اولین توده‌ی قربانی آفریننده (پرجاپتی) است .

بادو دست خود قربانی کننده را به‌وای محیط بلند میکند و او را بیاد هدیه میکند برآستی باد همان نفس است . برآستی نفس یك نوع آتش قربانیست و خشتهای آن نفس زفیر و شهیق و نفس منبسط و نفس معدل و نفس بالا است .

پس او یك سر و دو جناح و یك پشت و یك دم دارد . در باب کسیکه این آتش قربانیرا میداند هوای محیط دوّمین آتش قربانی آفریننده (پرجاپتی) است . با دو دست خود قربانی کننده را با آسمان بلند نماید و او را به (ایندر) هدیه میکند . در واقع ایندر همان آفتابست .

او (ایندر) این آتش سوم است و خشتهای آن اینها هستند : ریگویدا ، یجور ویدا ، ساموویدا ، سرودهای اتروانها ، وانگیرس‌ها افسانه و اساطیر .

پس او یك سر دارد ، دو جناح ، یك پشت و یك دم . در باب کسیکه ذات را میداند این آتش قربانی آسمانست که سومین آتش قربانی آفریننده است و با دودست خود قربانی کننده را بلند میکند و او را به عارف (اتمن) یعنی روح میدهد و او در آنجا سعید و شاد میگردد .

(گوارش شخص در مقام دقت معادل با آتشیهای قربانی تکوینی است)

۳۴- آتش (گارهپتیه) همان زمین است . و آتش (دکشینه) هوای محیط است و آتش اتروانیه همانست . اینست آنها را مطهر و طاهر مینامند و در آن مورد قربانی شخص مشخص میگردد . چون آتش هاضمه شخص هم ترکیبی از طاهر و مطهر است باین آتش باید اهداء قربانی پرستش نمود . آنرا روشن کرد و ستایش نمود و در آن تفکر بکار برد .

آنگاه که قربانی کننده روغن قربانی بدست میگیرد در باب خداوند آتش باین نحو تفکر و ورد میکند . آیا این پرنده زرین رنگ کیست که هم در قلب وهم در آفتاب اقامت دارد .

بهتر است در این آتش قوآنمرغ غواص درخشانرا پرستش کنیم .

وباین مقدمه شخص بمعنی جملهی مقدس یا (منتره) پی میبرد .

« آن شکوه و جلال مطلوب (سویتری) باید مورد تفکر قرار گیرد او که واسطه است که در عقل قرارداد . در اینجهان شخص درنہان خود بمرحلهی آرامش میرسد و آنرا در خویشتن جا میدهد . »

(آزادی در ادارهی افکار خویش)

در این باب ابیات ذیل آمده :

چنانکه آتش بدون سوخت در مبداء خود خاموش میگردد .

همینطور هم فکر بدون عمل در مبداء خود از بین میرود .

در مبداء خود خاموش میشود .

زیرا هوش واقعیت را جستجو میکند .

کسیکه بواسطهی چیزهای محسوس مشتبه شده با موازین غلط اداره عمل

مواجه میشود .

(سمسار) فکر خود انسانست و باید با همت آنرا تهذیب نمود .

هر که هرچه فکر میکند همان میشود اینست سرازلی .

با آرامش فکر اعمال نیک و بد از بین میرود روح مطمئن و سلیم از مسرت

جاودان بهر مند میگردد . هم چنین فکر آدمی در حیطهی حس گرفتار است اگر

آن به برهما متوجه بود کیست که از اسارت خلاصی نیابد؟
 گویند هوش بر دو نوعست: پاک و ناپاک. پاک از شهوت آزاد و ناپاک پابند
 شهوتست.

اگر شخص هوش خود را از عظالت و پیریشان‌حواسی بیحرکت و بیقید سازد و
 بمقام بیهوشی برسد آن‌گاه بمرحله‌ی اعلی‌ی واصل شده.

در اینصورت هوش باید محدود بماند تا اینکه در قلب منحل شود.

این هم از حصول معرفت است و هم نجاتست و گرنه جملگی بگرفته حرفست.

اگر شوائب هوش انسان بواسطه‌ی ثمر کز شسته شود سعادت او که به (اتمن)
 رسیده است محالست بتعبیر درآید فقط خود شخص باید آنرا بواسطه‌ی عضو باطنی
 در یابد آنکه در آفتابست نمیتواند آبرای تشخیص دهد و آنکه در آتش است آتش
 را، همانطور هم کسیکه هوش او واصل شده از هر چیزی رهائی یافته.

براستی هوش بشر وسیله‌ایست برای گرفتاری یا رهائی.

اگر مقید بمحسوسات (این جهان) باشد گرفتار است و اگر آزاد باشد

رهائی یافته.

(هم قربانی لازمست هم علم عرفانی)

پس برای آنکه مراسم آتش قربانی (آگنی هتر) را نمیدانند و تفکر و ورد
 نمیکنند تذکر مأوای (آسمانی برهما) مشکل است. بنا بر این شخص باید آتش
 را با هدایا پرستش کند و آنرا فراهم سازد و ستایش کند و در این باب تفکر و ورد
 بکار برد.

(برهما فوق تمام تجلیات متفرقه است)

۳۵- درود بر آتش (آگنی) که بر زمین اقامت میکند و جهانرا در یاد دارد!

جهانرا باین عبادت کننده عطا فرما !
 درود به باد که در هوای محیط اقامت میکند و جهانرا در یاد دارد !
 جهانرا به این پرستش کننده عطا فرما !
 درود به آفتاب که در آسمان مقیم است و عالم را بیاد دارد !
 جهانرا به این پرستش کننده عطا فرما !
 درود به برهما که در همه‌ی جهانست و همه چیز را متذکر است !
 همه چیز باین پرستنده عطا فرما !
 چهره‌ی ذات حقیقی از نقاب زرینی پوشیده است ای (پوشان) نقاب بردار از
 آن (ویشنوی) محیط وابدی و واقعی .
 آنکه در آن دور دست ذاتیست که در آفتابست - من خودم همان هستم .
 واقعاً آنچه حقیقت است که در آفتابست او همان ذات ابدی واقعی است و
 پاک شخصیت و فوق جنسیت است .
 از آن نیروی درخشان که در آسمان انبساط یافته قسمتی است که در کانون
 آفتاب ودر چشم انسان ودر آتش است . آن برهما است که لایزال و جلالست و ابدی
 و حقیقی است .
 از آن نیروی درخشان که در آسمان انبساط یافته قسمتی است که عصاره‌ایست
 در کانون آفتاب که ماه و ارواح دمنده از نهالهای آنند . آن برهما و لایزال و جلال
 و ابدی و حقیقی است .
 از آن درخشان که در آسمان منبسط است قسمتی است که بصورت (یجورویدا)
 در کانون آفتاب میدرخشد . این (اوم) است ، آبت ، نور و جوهر است ، برهمای
 غیر فانی است .

بور ، بواس ، سوار ، اوم .^۱

مانند قو است هشت پادارد وبی لکه است سه رشته دارد لطیف ولایتغیر است بسکه روشن است نسبت به نیک و بد خیره است هر که او را به بیند همه رادیده است . از نیروی درخشان که در آسمان منبسط است قسمتی است که در کانون آفتاب که بر میخیزد و دو شعاع نور میگردد . همان عارف بوحدت وابدی و حقیقی است . (یجورویدا) است حرارت است آتش و باد و نفس و آب و ماه است که روشن و جاودان و قلمرو برهما و اقیانوس نور است و در واقع پرستندگان در آن مانند پارچه ای نمک منحل میگردند .

آن عبارتست از وحدت برهما که تمام آمال در آن محتویست . در آنباب چنین گفته اند :

(خدا شناسان گذران ودانایان پایان یاب وحدت حقیقی)

مانند چراغی که با نسیمی بلرزش در آید همانطور کسیکه میان خدایان آسمانی بگردد جلوه می کندولی کسیکه اینرا بداند بسر وحدت وثنویت آگاهست و بمأوای یگانه خواهد رفت و در ذات آن سهیم خواهد بود .

آنانکه مستمراً مانند قطرات آب افشانده یا برق که در آسمانهاست بلند میشوند . برآستی بحکم مبدأ نورانی با شکوه خود مانند زبانه های پیچان آتش بان انطباق میجویند .

(دو نوع قربانی برهما در نفس و در فضا)

۳۶- بیقین برهای نورانی دو صورت دارد . یکی آرام ، دیگری فراوان ، تکیه گاه ذاتیکه آرامست فضا و تکیه گاه ذات فراوان غذاست .

بنابراین شخص باید در فضای قربانی بواسطه‌ی خواندن (منتر) و با گیاهها و کره‌ی صاف شده و گوشت و نان و شیرینیهای قربانی ، و برنج جوشیده و غیره قربانی کند . و در باب دهان که بمعنی آتش (آهوینه) تلقی شود غذا و شیرینی بمنظور سعه و فراوانی و جلب عالم قدسی و غیر فانی بدهان نهاده شود .

در اینباب نقل می کنند : کسیکه آرزوی بهشت دارد قربانی (آگنی هتر) باید تقدیم دارد و عالم جم (یم) را با قربانی (آگنی شتومه) میتوان بدست آورد و عالم ماه را بواسطه‌ی (او کته) و عالم آفتابرا بواسطه‌ی شوداشنی (قربانی شانزده روزه) و یک عالم مستقل را با قربانی ایتتره و عالم آفریدگار . (پرجاپتی) را با قربانی که تا پایان هزارسال ادامه یابد میتوان بدست آورد .

(نفس ناطق در عالم مادی)

همانطور که وجودیک چراغ بسته بیک پایه و یک فتیله و روغن است همانطور هم این نفس و آفتاب درخشان هستی شان بسته بتألیف بین شخص باطنی با نطفه‌ی عالم است .

(هدیه‌ی غذا بواسطه‌ی آتش به آفتاب میگردد و باز بزندگی برمیگردد)

۳۷- پس شخص باید بواسطه‌ی نیروی (اوم) آن نیروی درخشان بی پایانرا ستایش کند و او در سه صورت جلوه کرده :

آتش ، آفتاب ، و نطفه‌ی حیاتی (یا دم زندگی)

حالا مجرائی که بین آنهاست فراوانی غذا را بوجود میآورد که درین آتش قربانی تقدیم آفتاب میشود . رطوبتی که از آن جاری میشود مانند سرود (اود گیتته) فرود میآید و از آنست که مخلوقات در اینجهان زندگی می کنند و از مخلوقات زنده هم اولاد بوجود میآید .

در اینباب نقل شده : هدایائی که در آتش انداخته میشود بآفتاب فرستاده میشوند و آفتاب آنها را توسط اشعه‌ی خود فرومیفرستد بنابراین غذا حاصل می‌آید و از غذا کائنات بوجود می‌آید باینمناسبت گفته شده :

هدیه‌ای که بحسب موقع بآتش القاء شده بآفتاب برمیخیزد .

و از آفتاب باران بوجود آید و از باران غذا و مخلوقات ذیروح .

(سیر بسوی برهما)

۳۸- کسیکه قربانی (آگنی هتر) انجام میدهد دام‌هوسهای شدیدرا پاره

می‌کند .

و با پایان دادن به اشتباه‌دیگر موافق با خشم نمیگردد . و با تفکر در باب

خواهشهای نفسانی پرده‌های چهارگانه را پاره می‌کند .

پس به ائیر اعلی می‌رود و در آنجا با طی سپهرهای خورشید و ماه و آتش و

وجود پاك خودش پاك میشود و فراستی را که در وجود پاك مشاهده می‌کند و

او غیر متحرك و جاودان و متزلزل نشدنی و مستمر موسوم به (ویشنو) است که

مأوای نهائی است و با خواهش‌های درست و علم کل و استقلال متّصف است و با

بزرگی خود قائم است . در اینباب نقل می‌کنند :

در میان آفتاب ماهست و میان آتش وجود پاك .

و میان وجود پاك ذات متزلزل نشدنیست .

اگر شخص تفکر کند درباب آنکه بزرگی انگشت ابهام یا یکوجب درون

بدنست ولطیفتر از لطیف است آنگاه بوضع علوی میرسد که در آن همه خواهشهاست .

در اینباب نقل کرده‌اند :

ببزرگی ابهام یا وجب درون بدن نورست به نورانیت دو گانه یا سه گانه.
این برهماست که مورد ستایش است - خدای بزرگ که در باطن همه
موجود است .
اوم ! درود به برهما باد ! درود باد !

بخش هشتم

(نفس در مقام خورشید جهان و اشعه‌ی آن)

۱- آتش (آگنی) آهنگ گایتتری سرود (تروریت)، نغمه‌ی (رتنتر)، موسم
بهار است ز فیر ستاره‌ها خدایان و سو^۱ جمله رو بمشرق متوجهند آنها میبارند، حمد
می کنند، میدرخشند بعد دوباره از روزنه‌ای داخل میشوند و نظاره می کنند .
او غیر قابل تصور و بدون شکل و اندازه شدنی و پنهان و فارغ از عیب و مضبوط
و غیر قابل نفوذ، فارغ از کیفیات، پاک و درخشان، بهره مند از کیفیات، هولناک،
ایجاد نشده، جوگی بزرگ، عالم کل، جواد، قیاس نشدنی، بدون اول و آخر،
محتشم، نازاییده، عاقل، تعریف نشدنی، آفریننده‌ی کل، روح کل، ذو حظ^۲ کل،
رب کل و هستی باطنی همه چیز .

۲- ایندر^۳ و آهنگ (تریشتب) و سرود (پنجه دسه)^۴ و نغمه‌ی بریهد و
موسم تابستان و نفس منبسط و ماه و خدایان رودر^۵ رو بجنوب متوجهند آنها میدرخشند
و میبارند و حمد می کنند و باز داخل درون میگردند و از یک روزنه نظاره میکنند .
او بدون اول و آخر است، اندازه ناپذیر بیکران، غیر متحرک^۶ بغیر، مستقل،
فارغ از علائم بدون شکل با نیروی فراوان . آفریننده و هشیار و سازنده است .

۳- ماروت‌ها آهنگ (جفتی) و سرود (سپته دسه) و نغمه (ویروپه) و موسم باران و شهیق سیارات، زهره، خدایان، آفتاب، رو بمغرب متوجهند. آنها میدرخشند و میبارند و حمد می‌کنند و باز بدرون داخل میشوند. و از روزنه‌ای نظاره می‌کنند.

او آرام و بیصدا و بی‌ترس، بیغم، سعید، قانع، ثابت، بیحرکت، بیمرگ، و پایدار است. نامش ویشنو (مستولی) و ماوای نهائی است.

۴- (ویشودوا)ها، آهنگ (آنشتوب)، سرود (یکومشه) نغمه‌ی (ویراجه) موسم پاییز، نفس سامن، ورونه خدایان (سادیه) جمله رو بسوی شمال متوجهند، میدرخشند و میبارند و حمد میکنند و باز بدرون میروند و در روزنه‌ای نظاره میکنند. اوصاف درون، پاکیزه، فارغ، آرام، بی‌نفس، از خود بیخود، و بی‌انجام است.

۵- (میترو) (ورونه) آهنگ (پنکتی) سرود (ترینو) و (تریستریمشه) نغمه‌های سکور و ریونه انگیرسها، ماه، موسم، زمستان، موسوم‌های شب‌نم، نفس اودانه. جمله رو بسوی بالا متوجهند. میدرخشند، میبارند، حمد میکنند و دو باره داخل میشوند و از روزنه‌ای نظاره میکنند.

.... او را که نامش (اوم) است راهنما و درخشنده و بی‌خواب و فوق سن و سال و بیمرگ و بیغم است.

۶- عطارد، رأس‌ثعبان، ذنب‌ثعبان، افعی‌ها شیاطین و اجنه، انسانها، پرندگان، آهوان، فیله‌ها، و نظایر آنها رو بسوی پایین متوجهند، میدرخشند، میبارند و حمد میکنند سپس باز بدرون میروند و از آنجا نظاره میکنند.

.... او که عاقل و انتقامجو در باطن همه لایزال پاک صافی صبور و داراست.

(یگانه نفس بیکران جهان)

۷- او برآستی نفس است که در قلب است، سیال و مشتعل مانند آتش است و بهر شکلی در میآید . اینهمه عالم غذای اوست . کلیه‌ی مخلوقات اینجهان بر او نسج یافته او نفسی است که از شرّ و سن آزاد است . بیمرگ و فارغ از غم و از قیود و ریب آزاد است . فکر و میل او واقعی است . سرور بزرگ و فرمانده و حامی موجودات است . پل فاصل است . این نفس بیقین سرور و احسان کننده وحی و قهار و آفریننده و خالق کل و نطفه‌ی زرین و حقیقت و زندگی و روح و سزا دهنده و نامتزلزل و مسلط و فرزند انسانست .

اتمن بیقین همان ایشانه (سرور) ، شنبو (خیّر) ، بهو (موجود) رودر (قهار) ، پرجاپتی (آفریدگار) ، ویشوترجی (خالق کل) ، هیرانیه گاربه (نطفه‌ی زرین) ، ستیه (حقیقت) ، پرانه (حیات) ، همه (روح) شستری (معلم) ، ویشنو (بی تزلزل) ، ناراینه (بشری) .^۱

آنکه در آتش است ، آنکه در قلب است و در آفتابست - او یکتاست .

درود بر تو که اینها هستی ! در همه اشکال جلوه میکنی ! درائیر واقعی نهانی!

(از معلمین بی‌نظم و دروغگو بر حذر باید بود)

۸- اکنون ای پادشاه در باب موانع حصول معرفت .

برآستی منشاء دام غرور عبارتست از اینکه شخص که آسمان نیست با اشخاصیکه

نیستند معاشرت کند . حقیقت اینست . نظیر اینکه بکسی بگویند باغ در پیش

است و او به بوته خاری دست و پا زند .

حال کسانی هستند که همیشه عیاش، همیشه در بیرونها در تکدی، همیشه با کار دستی زندگی میکنند.

دیگران هستند در شهرها تکدی میکنند و قربانی برای چیزهایی میکنند که سزاوار نیست و پیروان (شودر)ها هستند و با وجود (شودر) بودن کتب دینی را میدانند. دیگران هستند که شرورند و موهای خود را پیچیده و گره میکنند رقاصد و اجیرند در پی وجوه دینی باز یگرند، مرتدند و نظایر آنان.

همچنین دیگران هستند که گویند «اگر پول بدهید ما ارواح خبیثه و شیاطین واجنه و دیو و مار و افعی را دفع میکنیم».

دیگران هستند که بدروغ قبای سرخ و گوشواره و جرمه بخود میپوشند با این اشخاص نباید معاشرت نمود برآستی این مخلوقات راهزنند و سزاوار بهشت نیستند در حق آنان است که گفته شده.

جهانیکه با کاذب و عقایدی که منکر روح است و با دلایل و قیاسات غلط مشوش گردد نمیتواند بین دانش و نادانی را تشخیص دهد.

۹- حقیقت اینکه بریهسپتی معلم خدایان معلم (اسورها) گردید و محض حفظ ایندر نادانی را خلق کرد تادیوها را نابود کند.

بحکم نادانیست که مردم شکون بد را نیک و شکون نیک را بد می‌شمارند. میگویند باید بشریعتی توجه کرد که خلاف کتاب (ویدا) و کتب دینی دیگر است ولی نباید بآن توجه کرد زیرا غلطست و مانند زن نازائی است. چنانکه (فایده زن نازا) فقط لذت شهوانیست. همچنین است وضع کسیکه از مسیر مستقیم منحرف شده باشد. مسیری که نباید وارد آن شد. در اینباب گفته‌اند:

ایندوازم جدا هستند و فاصلهی دوری دارند. نادانی و آنچه آنرا دانش نامند. من تصور می‌کنم ای (نچیکتاس) که خواهان علمی، امیال زیاد تو را پریشان

نخواهد کرد .

کسیکه دانش و بیداشی را توأم دریا بد با بیداشی از سرحد مرگ میگذرد و با دانش جاودان می گردد . آنانکه در میان نادانی قرار دارند و خود را خردمند و دانا تصوّر می کنند نزار و پریشان و مغرور و سرگردانند و مانند کوری هستند که از طرف کوری هدایت می شوند .

(از عقاید شیطانی ضد ویدا بر حذر باید بود)

۱۰- براستی خدایان و دیوان در جستجوی اتمن بحضور برهما آمدند و تعظیم کردند و گفتند : خداوند گارا ما در جستجوی نفس هستیم بما شرح فرما ! وی بعد از تفکر با خود چنین گفت : « درحقیقت این دیوها نفس را میخواهند که غیر از نفس حقیقی است . بنابر این دستور دیگری بآنان داده شده . دیوانها در اینجهان عمر خود را با علاقه‌ی زیاد بسر میبرند و کشتی نجات خود را خراب می کنند و غلط را میستایند و نا حق را مانند حق میبینند . پس آنچه در کتابهای (ویدا) گفته شده صحیح است . خردمندان مطابق آنچه در ویداها آمده زندگی می کنند . بنا براین برهمن نباید آنچه را که غیر ویداست فرا گیرد . هدف آنان همین باید باشد .

(برهمای درخشان در دل آدمی است)

۱۱- بیقین اصل ائیر در فضای قلب عین قدرت علوی درخشانست و آن درسه

حال جلوه کرد :

آتش ، آفتاب ، و نفحه‌ی حیاتی .

براستی ائیر در جوّ همان کلمه‌ی (اوم) است .

در واقع با این کلمه آن قدرت نورانی از اعماق بیالاصعود می کندورو به پیش

دم میزند و در آنجا تکیه‌های دائمی است برای تفکر در باب برهما .

چون آن قدرت نورانی تحریک بود جایش در کمون حرارتیست که نورپاشی می‌کند و در آن حال تحریک مانند عمل دود است که گوئی بدرخت بلندى با آسمان صعود می‌کند و از شاخی بشاخی می‌رود. و آن نظیر انداختن پارچه‌ی نمکی است در آب و حرارت در کرده‌ی گداخته و مانند سلسله‌ی فکر تفکر کننده‌ایست (که همه جا مسلطست) در اینباب نقل می‌کنند: «چرا گفته شده که آن مانند برق است؟ برای اینکه در همان آن پیش رفتن بدن را روشن می‌کند» پس شخص باید با ذکر (اوم) آن قدرت بیکران نورانی را ستایش کند.

بخش هشتم

(اشخاصی که در چشم هستند و مقام آنها در قلبها است)

- ۱- شخصی است در چشم که مقامش در چشم راستست و آن (ایندر) است و زرش در چشم چپ است.
- ۲- ملاقات ایندو در جوف قلب است و لخته خون که در آنست نیروی حیاتی آن دوست.
- ۳- از قلب صعود می‌کنند و بچشم می‌رسند و در آن مستقر می‌گردند. این مجرا بکار هر دوی آنها می‌خورد که در عین زوجیت یکی هستند.
- ۴- هوس است که آتش بدن را تحریک می‌کند و آنگاه آتش باد را بحرکت در می‌آورد و باد در سینه بحرکت می‌آید و در نتیجه صدای خوش آید بحصول می‌آورد.
- ۵- در قلب با اصطکاک آتش بجنبش آید و در آنجا چیز کمی است چون بحلق رسد مضاعف میشود و در نوك زبان سه برابر می‌گردد و فراز می‌آید و آن همانست که الفبا می‌گویند.
- ۶- مرد بینا مرگ و بیماری و پیریشانی نمی‌بیند، مرد بینا کل را می‌بیند و کل را اکتساب می‌کند.

(نفس اعظم در مافوق وجدان است)

۷- آنکه با چشم می بیند و آنکه در خواب حرکت می کند و آنکه بخواب سنگین می رود و آنکه وراء خفته‌ی سنگین است هر چهار تا حالات معین شخصند ولی حالت چهارم بزرگترین همه است .

۸- در سه حال اولی يك چهارم برهما حرکت می کند و در حال آخرین سه چهارم برهما هست .

اتمن بزرگ برای آزمایش حق و ناحق دو طبیعت دارد .
بلی اتمن بزرگ دو طبیعت دارد !

پایان کتاب

فهرست لغات سنسکریت

Abhaya	ابهیه	بی ترس .
Abhimana	ابهیمنه	خودفریبی-غرور-بی منشی . (ا بی = بی ، منه = فکر ، منش)
Advaryu	ادوریو	برهمنی که مراسم قربانی انجام می دهد
Adhibhuta	ادی بوته	وجود مادی
Aditi	ادیتی	بی قید ، نا محدود
Acharia	اچاریا	معلم روحانی
Acit	اچیت	بیدانش ، نادان (ا = بی ، نا ، چیت = هوش ، دانش)
Adrista	آدرشته	نادیده
Adhvara	ادوره	بی زحمت، عنوان یک قربانی
Adhiatman	ادی اتمن	روح اعلی
Advaita	ادوایت	عدم ثنویت - بی دویی (مرکب از دو جزء ا = بی ، نا ، دویت = دویی)
Adytia	ادیتی	آفتاب . نام دسته ای از موکلان آسمانی
Agni	اگنی	آتش ، خدای آتش
Agnihotra	اگنی هوتره	قربانی اگنی (هوتره = قربانی)
Agrahya	اگرهیه	غیر قابل درک
Ahamkara	اهمکارا	خودپرستی - خودکامی (اهم = خود ، من ، نفس ، کارا = کار در واقع میشود : خودگری !)

Ahimsa	اهیمسه	بی خشونتی - بی ستیزگی (= ا = بی، هیمسه = خشونت، ستیزه جویی)
Ahara		اھارا = ناھار = بی سختی
Ajnana	آجنا نه	درک - اندر یافت (= آ = الف اتصاف، جنا نه = دانستن، همان ریشه است که در جزء دوم کلمه فرزانه هست)
Ajnan	اجنان	نادان ؛ (ا = بی، نا، جنه = دانش)
Ajnana	اجنا نه	مدرکه، درک
Akala	آکالا	بدون اجزاء
Akasa	آکاشه	فضا، اثیر (یکی از پنج گوهر بوجود آورنده جهان بقیه عبارتند از (وایو) یا باد، (آگنی) یا هوا، (آپ) یا آب، (پریتوی) یا خاک)
Aksara	اکسر	نابود نشدنی - پریش نشدنی
Aksiti	اکشیتی	خراب نشدنی .
Alaksana	الکشنه	بی نشان، لایتعین . (ا = بی، لکشنه = نشان)
Alinga	النگه	بی نشان - بیعلامت . (ا = بی، لنگه = نشان، علامت)
Amara	امر	بیمرگ . (مر = مرگ)
Amata	اماته	نا مطلوب - غیر مترقبه .
Amrita	امریته	بیمرگ (امریته = امرداد، ارتات)
Ananda	آننده	برکت، فیض . (= آ - الف اتصاف، ننده = خوشی، لذت)
Anrta	انرته	خطا، نا صحیح؛ نادرست . (ا = بی، ته راستی، رادی، نون وقایه)
Ananta	انننه	بی انجام، لانهایه . (مرکب از دو جزء ا = بدون، بی، انت = نهایت، انجام نون وسطی نون وقایه است)
Angirass	انگیرس	نام یکی از هفت روحانی بزرگ، سرودها اترون، ایزدان، خدایان قربانی . . .

Anrta	انرته	نادرستی . (ا = حرف نفی، رته = راستی ، رادی)
Antaratman	انتراتمن	درون نفس - اندر نفس . (انتر = اندر ، اتمن = روح ، نفس)
Antaryamin	انتریامن	مدیر درونی . (انتر = اندر ، یام ، یم = دارنده ، حمایت - اداره)
Anuviakhyana	انویبه‌خیانه	توضیح ، شرح .
Anuvid	انووید	پیش بینی - دانش پیشین . (مرکب از : انو = پیش ، وید = دانش)
Anyaraja	انیاراجه	سروری دیگری . (سوراجه = خود سروری ، خود مختاری ، آنیه راجه = آقای دیگری)
Apana	اپانه	فرادم - زفیر - نفسی که بیرون آید ، (نفس یا بادی که از اسافل بدن بیرون آید ، رجوع به پرانا) .
Apavarga	اپورگه	کمال رهایی - آزادی . (اپه = بی ، دور از . . .)
Aprajna	اپرجنه	ندانستنی ، بیدانشی .
Apramatta	اپراماته	ناپیش - خود گم نکرده . (ا - بی ، پراماته = پریش ؛ بیدقت ، بیمنش)
Aranya	ارنیه	جنگل
Arka	ارکا	خورشید ، نور خورشید
Aryavarta	آریاورته	سر زمین نجبا . (اریا = نجیب . ورته = سرزمین بفا . سی = ورد ، گرد مانند : ابیورد ، دارا بگرد)
Asamta	اسمتا	بیهمتا (سمتا = همتا)
Asat	است	ناهستی ، بی هستی ، لاوجود (ا = نا ، هی ، ست = وجود ، هستی)
Atigraha	اتی‌گرهه	مدرکه عالی . (اتی = پیشاوند تأکید ، گرهه = مدرکه هوش)
Asrama	آشرمه	رهبانیت عنوان هر یکی از چهار مرحله زندگی :

	(1) مرحلهٔ مرید مجرد یعنی برهما چاریه (Brahmacharya)
	(2) مرحلهٔ دورهٔ ازدواج گارهستیه (Garhsatiya)
	(3) مرحلهٔ عزلت و نه پرسته (Vanaprastha)
	(4) مرحلهٔ درویشی یا فقر سننیه (Sannyasa)
Asvamedha	اسومیده . قربانی اسب . (اسو = اسب ، میده = قربانی)
Asvattha	اشوته . درخت مقدس انجیر . دو فرزند همزاد آفتاب ، پزشکان خدایان -
Asvin	آشوین . دارای اسب ، سوار .
Asu	آسو . زندگی - حیات
Asura	اسور . شیطان . (این کلمه در عالم هندو معنی رحمان هم داشته و در ایران قدیم بشکل اهور به همان مفهوم خدایی بکاررفته)
Atimukti	اتیموکتی . رهایی کامل .
Atimoksa	اتیموکشه . خلاص تمام . (اتی = بسیار ، موکتی - موکشه = رهایی)
Atman	اتمن . نفس فردی - تجسم - بدن ، نفس کلی (اتم = دم کشیدن - نفس)
Atmanvin	اتمن وین . دارای نفس بودن، تجسم پیدا کرده .
Atma-Sakti	آتمه شکتی . خودداری - نیروی نفس . (آتمه = نفس ، شکتی = نیرو ، استعداد)
Atma-Samstha	آتمه سمسته . خودیابی - حضور نفس . (آتمه = نفس ، سم = خود ، استا = استاده ، قائم ، قائم بنفس)
Aum	اوم . اسم اعظم - کلمهٔ مقدس ، نشانه و مظهر الوهیت ، ورد معروف روحانی . لبیک - آمین !
Avidia	اویدیا . نادانی . (ا = بی ، ویدیه = دانش ، بینش)
Avyakta	اویاکته . نا پیدا ، نا معلوم - نا معین (ا = بی ، و یا کته = معلوم ، معین)
Avyapadesya	اویه پادشیه . بی نشان ، لایتعین .
Ayasia	ایاسیه . نام یکی از موکلان آسمانی، شجاع ، دلاور

Bha	بها	اشعه نور
Bhagavan	بغه ون	از نامهای خدا ، خدا - بغه .
Bhagavatgita	بغه وت گیته	سرود الهی (بغه « بهگه » = خدا « بگیور ، فغفور ! » گیته = سرود . نام کتاب مقدس منظوم منتخب از منظومه مها بهاراته .)
Bhakti	باکتی	عشق الهی - عبادت - خدا شناسی .
Bham	بام - بهام	روشنی . (بامداد !)
Bharga	بهرگه - برگه	جلال ، شکوه .
Bhava	بهاوه - باوه	بوئده ، شوئده ، باشنده .
Bhuh	بوه	زمین
Bhuman	بومن - بهومن	ملا
Bhur, Bhuvah, Svar	بهورا ، بهواس ، سوار	اوراد مرموز ا اوراد عرفانی .
Bhota	بوته ، بهوته	اصل - گوهر .
Bhutaman	بوته من	روح عنصری - نفس گوهری .
Bhuta-matra	بوته ماترا	گوهر وجودی .
Brahma	برهما	خدا ، نفس کلی ، نفس کل ، اساس هستی (یکی از خدایان سه گانه یا تثلیث هندی . دوتای دیگر : ویشنو ، شیوا) .
Brahmacariya	برهما چاریه	تقوی - پرهیزگاری ؛ - حیات طلیعه علوم دینی .
Brahma-loka	برهما لوکا	عالم برهما - عالم اعلی .
Brahman	برهمن	خدا - آفریننده ، علم قدسی ، روحانی برهمایی ، دعا ، عبادت . (رجوع به صفحه ۷۶ این کتاب)
Brahmanspati	برهما سپتی	مالک و دارنده برهمنه (برهمنه = برهمنه ، پتی = بزرگ ، بد)
Brahmasutra	برهما سوتر	عنوان شرح فلسفه ویدانته توسط (ویاسا) .
Brahmavadin	برهما ودین	واعظ برهمایی .
Brahmavid	برهما وید	برهما شناس - برهمادان

Brahmavidya	براهما ویدیه	برهما شناسی - دانش برهما .
Brahmin	برهمن	برهمن ، روحانی هندو .
Brihaspati	بریهه‌سپتی	اسم خاص ، رهبر دعا ، پیشوای اهل تقوی . (بریهه = دعا ، پتی = رئیس ، رهبر)
Buddhi	بودی	بوی ، هوش . (بوی دراصل بهمان معنی هوش است مانند کلمه sense فرنگی که به دو معنی است)
Buddhindriya	بودیندریه	عضو حاسه - عضومدر که .
Caitanya	چایتنیه	شعور ، مدر که .
Candala	کانداله - چانداله	مردود ، مطرود .
Candan	چندن	چوب مخصوص = سندل - عطر سندل (سندل)
Candra	چندر	رخشان .
Candra-loka	چندر لوکا	عالم قمری - فلك قمر (لوکا = عالم)
Caitanya	چیتنیه	وجدان - شعور - ادراك .
Cathurtha	چاتورته	چهارم .
Cinta	چینته	تفکر - تامل .
Citta	سیتته - چیتته	فکر - اندیشه .
Cetas	چیتاس	فکر .
Dam	دام	خانه ، اهلی ، دام .
Dama	دامه	کف نفس ، اهلی کردن ، امساک .
Damya	دامیه	اهلی ، خانگی - امساک ، خودداری .
Datta	داته	دادن
Dayaus-plt	دیاوس پیتر	خدای آسمان - کیهان خدای (پیتر = پدر)
Dayadhavam	دیادهوم	مهربان باشید .
Deva	دیو	خدا ، نیرو ، نیروی احساس ، دیو .
Deva_loka	دیو لوکه	جهان قدسی ، عالم خدایان .
Dhana	دهانا	دانه ، حبه
Dharana	دارنا	تمرکز - دارایی - خودداری .
Dharma	درمه	نظام - قانون ، وظیفه ، درستی
Dhatr	داتر	دادار ، آفریدگار .

Dhyana	دیانه	تفکر - تعمق .
Diksa	دیکشه	آغاز مراسم هومه .
Drsti	درشتی	بصیرت .
Dvandva	دوندوا	ضدین ، دو مخالف ، دو بدو .
Dvaita	دویته	ثنویت - دوگانگی .
Dyauspitr	دیاوس - پتر	پدر آسمانی (دیوس = آسمان ، عالم علوی ، پیتر = پدر)
Enas	اناس	گناه . (پهلوی)
Garbha	گر به	جنین - حاملگی ، رحم .
Gandharva	گندروه	نغمه خوان بهشتی ، ارواح ، دسته‌ای از نفوس آسمانی
Gayatri	گایتری	شعر مقدسی از ویداهاکه در مواقع مخصوص خوانده شود
Gonaya	گونایا	رهبر گاو (گو = گاو ، نایه = رهبر)
Graha	گرهه	فهم ، هوش ، مدرکه
Guna	گونه	گونه ، صفت ، طور
Guru	گورو	معلم ، مرشد .
Hamsa	ههسه ، ههسه	رحم زرین ، مولود زرین ، تخم زرین ، روح .
Hiranyagarbha	هیرانیه گربه	(هیرانیه - زرین ، گربه یا گربهه = رحم ، زهدان ، تخم)
Hridayam	هردیم	قلب ، دل .
Indra	ایندر	خدای آسمان ، خدای باران .
Indrajala	ایندر جاله	بازیگری - تقلب .
Indriya	ایندریه	حواس - حس .
Isa	ایشه	خداوندگار
Isvara	ایشوره	خدای متصف بذات - قائد - ناظم
Jagarita	جاگریته	بیداری ، هشیاری .
Jagaritasthana	جاگریته‌ستانه	حالت بیداری .
Jagati	جفتی	از اوزان عروضی
Jan	جن	زاینده شدن ، بوجود آمدن ، آفریده‌نژاد (جن = زن ، زایش)

Jiva	جیوه	زی - زنده - زینده
Jivanmukta	جیوا نموخته	رهایی یافته در دوره زندگی - نجات در زندگی (جیوا = زنده ، موخته = نجات یافته)
Jnanaprasada	جنانه پراسادا	آرامش ، دانش (جنانه = دانش ، پراسادا = آرامش)
Jnanatman	جنان اتمن	نفس داننده ، نفس مدرکه (جنه = درك ، دانش ، اتمن = نفس)
Kala	کالا	اقسام ، اجزاء
Kálá	کالا	زمان .
Karma	کارمه	اعمال ، کار
Karmamaya	کارمه میه	کارمایه
Kevala	کواله	مطلق .
Kha	کا ، کها ، خه	فضا ، منفذ .
Kratu	کراتو	مقصود ، هدف ، خرد
Kratumaya	کراتومیه	دارای مقصود ، خردمایه ، خردمند .
Krtatman	کرتاتمن	روح کامل - رودن کار دیده (کرتات = کار کرده ، ورزیده ، من = مینو ، روح)
Khsatra	خشته	شهریاران - طبقه حاکمه .
Kama	کامه	آرزو - کام .
Karana	کارنا	علت .
Karma	کارمه	اعمال ، کار .
Kevala	کواله	مطلق .
Khsatriya	خشتریه	منسوب طبقه حاکمه .
Khsetrajina	خشتره جنه	روح مدرکه . (کشته یا خشته = مقر ، منطقه ، جنه = دانش ، درك . پس کشته جنه یعنی مقر درك ، مدرکه . . . تلفظ فارسی کلمه میشود : شهرزانه مانند فرزانه که جزء دوم یعنی زانه همان دانایی است)
Kvalatva	کوالتوه	وحدت مطلق .
Linga	لنگه	جسم قابل انعطاف ، نشانه ، علامت .

Loka	لوكا	عالم
Lokadhipati	لوكادى پتى	رئيس عالم ، رب العالمين
Lokya	لوكيا	جهاندار ، عقل عالمگير ، خردمند جهانى ، رب العالمين
Magha	مغا	داس
Maghavan	مغهاون	بلند نظر ، بزرگمنش ، سخى
Maha-bhuta	مها - بوته	گوهر بزرگ
Mahatman	مها تمن	روح بزرگ - موجود بزرگ . (مه = بزرگ ، اتمن = روح)
Mahesvara	مهور	سرور توانا (مه = بزرگ ، توانا ، شور = سرور)
Manusa	منوشه	انسانيت .
Manas	منس	روان ، منش ، ذهن ، هوش . (در فارسى : من در کلماتى مانند منش ، مينو ، دشمن ، بهمن ، اهریمن ...)
Mano-maya	منو - ميه	مركب از روان عبارت از روان ، روان مايه ، روان مند . (منو = روان ، ميه = مند ، دارا)
Manisa	منيسا	آرزو ، فكر ، منش
Mantra	منتر	منترا ورد ، ورد منظوم .
Manu	منو	صاحب نظر ، متفكر .
Mànusa	مانوشه	نوع بشر - آدميزاد .
Matarisvan	ماترشون	لقب باد .
Mati	متى	فكر - پندار (در دين زرتشت : هو - مته = پندار نيك)
Matra	ماتر	گوهر ، عنصر
Matri	مترى	مادر ، اندازه گيرى . (متر)
Marut	ماروت	نام يکى از ايزدان ، نگهبان باد .
Maya	مايا	عالم ظاهرى ، وهم .
Máyá-maya	مايه ميه	موهوم ، خيال مايه ، خيال مانند .
Medhas	ميدس	عقل ، ذكاوت .
Moda	مودا	خوشى ، لذت .

Moha	موهه	سر سام « طیف » فریب .
Mora	مر	مرگ
Moksa	موکشه	رهایی - آزادی
Mukti	موکتی	نجات ، خلاص ، رهایی
Muni	مونی	مرتاض
Murti	مورتی	صورت مادی
Nadi	نادی	مجاری بدن - لوله .
Naka	ناکه	آسمان - فلك .
Nama-rupa	نامه روپه	نام و شکل (یعنی شخص و فرد)
Nāstikya	ناستیکیا	نفی - الحاد - بیدینی - بی خدایی
Naya	نیا	زهر
Nirguna	نیرگونه	مبرا از چگونگی - هیچگونه - بی گونه .
Niravana	نیروانه	فناء در برهما - فناء فی الله
Niskamatva	نیش کامتوه	آزادی از شهوات . (ناکام ورزی)
Pancagnividya	پنج آگنی ویدیه	دانش پنج آتش (پنج ، آگنی = آتش ، ویدیه = دانش)
Pandit	پاندیت	دانشمند .
Papman	پاپمن	گناه ، گناه منشی (پایه = شر ، فساد ، من = روش ، روحیه)
Para	پارا	ساحل ، کنار ، بار (دریا بار)
Pati	پتی	رئیس ، مالك ، فرمانروا (پاد ، درپادشاه) بد ، در سپهد ، سپهتی)
Pitri	پتری	پدر .
Prabhavāpyāyau	پرا بها و پیا یو	آغاز و پایان - اول و آخر
Pradhana	پردانه	ماده اولیه - هیولای اولی .
Prajapati	پرجا پتی	آفریدگار - پروردگار (پراجه = آفرینش ، پتی - مدیر ، رئیس)
Prajna	پرجنه	هوش ، دانندگی . (پر = پیشاوند اتصاف ، جنه - دانش ، عین جزء اخیر مخفف فرزانه = فر - زنه)

Prajnamatra	پرچنه ماتر	عنصر دانش ، گوهر دانش (پرچنه = دانش ، ماتر = ماده ، گوهر)
Prajnatman	پرچناتمن	نفس عرفانی - نفس علمی . پرچنه = علم ، آتمن = نفس)
Prajná ghana	پرچناه گنه	توده دانش ، آگنده دانش . (پرچنا = دانش ، گنه = آگنده)
Prakriti	پرکریتی	بشپان مادی آفرینش - علة العلة - الهه مشیت (پر = فر ، فرا ، پر (در پریروز) ، کریت = علت بعمل آوردن)
Prana	پرانه	تنفس - روح - نفس - مدیر تنفس - شهیق - یکی از نفسهای پنجگانه سایر انواع نفس از قرار ذیل است :
		۱- آپانا Apana که غذا و آب را به درون بدن فرو برد ، ۲- ویانا (Vyana) نفسی که در تمام بدن تسلط دارد ۳- اودانا (Udaina) نفسی که سبب خروج محتوی معده از راه دهن شود همچنین وسیله خروج روح از بدنست ۴- سمانا (Samana) نفسی که غذا را بتمام بدن سریان می دهد .
Pranayama	پرانایمه	حبس نفس .
Prasada	پرشاد	فرشاد - آرامش - لطف .
Prasava	پرسو	تولید .
Prasna	پرشنه	پرسش ، سؤال .
Prastava	پرستوه	ذکر مقدماتی .
Pratihara	پرتیهاره	پایان سرودهای ساءن ، مقطع سرودها
Pratistha	پرتیشته	تکیه گاه ، محمل - ستون حامل .
Pravrajya	پرورجیه	درویش ، دریوزه گر .
Punarmrtyu	پونار مرتیو	مرگ مکرر - مرگ دوباره . (پونار = دوباره ، مکرر ، مرتیو - مرگ)
Purana	پورانه	داستان باستان ، نوشته های دینی . حماسه ،
Purna	پورنه	پر . ملاً .
Purusa	پوروشه	آدمی ، شخص ، ذات ، اصل وجدان

Purusanaya	پوروشه نایه	رهبر آدمیزاد .
Pusan	پوشان	روزی ، سان ، از القاب افتاب .
Putra	پوتر	پور ، فرزند .
Raja	راجه	حاکم - فرمانروا .
Rajan	راجن	پادشاه .
Rajas	رجس	صفت ذوق و شور .
Rāga	راگه	ذوق - شور
Rasa	رسه	عصاره ، خلاصه
Rsi	رشی	عنوان حقیقت شناسی که حقیقت ویدها به او الهام شده ، مقدس ، مرتاض ، بینایان
Rta	رته	راستی - نظام عالم - رادی
Rud	رود	مویه ، ناله .
Rudra	رودره	نام هر يك از یازده خدای مجلس شیوا ترسناك ، ژنده
Rupa	روپه	صورت - شکل .
Sad	سد	نشستن
Sadhya	سادیه	نام جمعی از موجودهای آسمانی ، فرمانبر
Sadhu	سادو	خوب
Sakti	شاکتی	نیرو .
Sama	شامه	آرامشی .
Samadha	سماده	باهم شدن ، هماد .
Samadhi	سمادی	استغراق ، مجذوبی . یکی از شش مرحله سلوک جوکی که پنج دیگر عبارتست از :
		۱- دم درکشیدن Pranayama پرانایاما
		۲- تعطیل احساس Pratyakara پراتیاکارا
		۳- تذکر Dhyana دیانا
		۴- تمرکز Dharana دارانا
		۵- تفکر Tarka ترکا
Saman	سامن	آهنگ ، نغمه ، سرود .
Samana	سامانه	نوعی نفس حیاتی که در رسیدن غذا بدن مؤثر است - نفس تعدیل کننده ، همان .
Samasti	ساماشتی	همه با هم ، مجموع .

Sambhava	سمباوه	اصل ، منشأ .
Sambhuti	سمبوتی	کون ، تکون -
Samjna	سمجنا	وجدان ، خود آگاهی .
Samhita	سههیته	مجموعه سرودهای قربانی در ویدا .
Samkalya	سمکالیه	ادراك ، اندر یافت
Samkhya	سهخیه	تشخیص - عنوان یکی از مکاتب فلسفی هند .
Sammoha	سموهه	اختلال حواس - بیهوشی .
Samprasada	سمپر ساد	آرام ، آرام بخش
Samsara	سمسره	دور تناسخ .
Samya	سامیه	همان ، خودش .
Sannyasa	سنیاسا	حیات مرتاض
		(سنیاسین = مرتاض)
Samyasayoga	سمیاسه یوگا	عمل به ترك دنیا ؛ ترك دنیای جوگی
Samyasin	سمیاسین	مرتاض
Santa	سنته	آرام
Santaatman	شنته اتمن	نفس آرام - نفس مطمئنه
Santahardyam	شنته هر دیم	شاد دلی . خوشدلی .
Sarira	شریره	جسم
Sarpa	سرپ	افعی
Sarvajna	سر و جنه	دانای کل . همه دانش .
Sarvapati	سر و پتی	محیط کل ، مکتب کل
Sarvavat	سر و ووت	حاوی کل .
Sarvesvara	سر و شوره	سرور همه
Sastri	شستری	مجازات کننده ، فرماندار معلم
Sat	ست	هستی ، وجود .
Sati	ستی	زن ، بانو
		(مهستی ؟)
Sathva	ستو	هستی محض ، کیف محض
Satya	ستیه	حقیقت ، واقع
Sati	ستی	بانو ، زن پارسا ،

(آیا در نام مهستی جزء ستی دراصل ازین)

		ریشه است یا چنانکه برخی گفته اند مخفف «سیدتی» عربی است ؟)
Savitri	سویتری	نام خدای خورشید، نام و عنوان خدایان دیگر ، نام سرود ، زایاننده ، بر آورنده
Sayujia	سیوجیه	اتحاد
Sayujiatva	سیوجیتوه	اتحاد کامل
Sloka	شلوکه	بیت ، شعر ، منظوم .
Soma	سومه	نبات مقدس که در مراسم قربانی ویدایی بکار میرود (در آیین زرتشتی : هومه)
Somasavana	سومه سونه	بار آور سومه .
Smara	سمر	حافظه
Smrti	سمرتی	روایات ، احادیث ، محفوظات
Sraddha	شراده	ایمان .
Srotriya	شروتیه	کتاب دینی - کتاب مقدس
Sravistha	شرویسته	دهل .
Srestha	شرشته	معروف ، محترم ، بزرگوار .
Sthalipaka	استالی پاکه	دیزی - غذای پخته (جزء اخیر کلمه یعنی : پک = پخت)
Sthana	ستانه	استان ، محل ، حالت ، مرحله .
Stotra	ستوتر	ستایش ، سرود نیایش .
Sudra	شودره	منسوب به طبقه کارگر
Surya	سوریه	خدای خورشید ، هور .
Sutra	سوتر	خلاصه ، کلمات قصار (ویدانته سوتر یعنی خلاصه ویدانته)
Susupta	سوشوپته	خفته سنگین
Svaphava	سوپهو	فطرت ، جبلت
Svaptasthana	سوپته استانه	حالت رؤیا
Svaraj	سواراج	آزاد - مختار - خود رأی
Svargaloka	سورگه لوکا	عالم آسمانی .
Svatantrya	سوتنتریه	مستقل ، مختار .
Svayam-bhu	سویم بو	موجود بالنفس - خود بود . (سویم = خود ، بو یا بهو = بوش ، بود)

Svayambhuti	سویم بوتی	وجود بالنفس .
Tamas	تماس	تاریک .
Tan	تن	باز کردن - کشیدن - درخشیدن - تنیدن .
Tan-mātra	تن ماترا	عنصر منبسط . (ماترا = عنصر ، ماده)
Tapas	تپاس	تقوی - ریاضت .
Tvastri	توشتری	آفریدگار موجودات زنده ، درودگر .
Tarak	ترک	استدلال ، تعقل
Tat tvam asi	تات توام اسی	آن تو هستی
Tejas	تجاس	نیروی درخشان
Tristubh	تریشتوب	از اوزان عروضی
Turiya	توریه	چهارم .
Ud, ut	اود	اوج ، بلند .
Uda	اودا	آب
Udana	اودانه	نفس برین - دم برین .
Udgatri	اودگتری	عنوان یکی از روحانیان مراسم قربانی .
Udgita	اودگیته	سرود سامویدا - نغمه بلند ، اوج نغمه (اود = اوج ، گیته = سرود)
Uktha	اوکته	دعا ، سرود ، ستایش .
Upadssa	اوپه دسا	تعلیم ، احکام .
Upanisad	اوپه نیشد	نشستن پای درس استاد - رمز و راز ، نام مرموز
Upasana	اوپاسانا	عبادت .
Upapatti	اوپه پاتی	استدلال - توجیه .
Vac	واچ	سخن ، صدا ، واژه .
Vairagya	ویراگیه	نسبت بعالم مقید بودن .
Vaisvanara	ویشونر	عالمگیر ، عمومی ، جهانی ، همه انسانی (ویشه = همه ، بسی ، نر = مردم ، عموم)
Vasa	وشه	خواهش اراده .
Vaisya	ویشیه	منسوب به طبقه کشاورز و بازرگان (ریشه همان کلمه است که در شاهنامه با تصحیف (« نسودی » شده)

Vama	وامه	خوش ، چیزهای دوست داشتنی .
Varuna	ورونه	خدای دریاها .
Vasu	واسو	عالی ، خوب ، تعدادی از موکلان آسمانی .
Vedanta	ویدانته	لاحقه ویدا - پایان ویدا . (ویدا ، انته = پایان ، لاحقه)
Viasti	ویاشتی	انفراد ، فرد فرد .
Vidhi	ویدی	قانون
Vidya	ویدیه	دانش ، بینش .
Vidyut	ویدیوت	برق .
Vijnana	ویجننه	فهم ، دانش .
Vijnana-ghana	ویجننه‌گنه	آگنده از علم - علامه (ویجننه = علم ، فهم ، گنه = آگنده ، کافی)
Vijnana-maya	ویجننه‌میه	دارای دانش - عبارت از دانش .
Vijnanaatman	ویجننه‌اتمن	نفس واجد ، شاعر بالنفس ، وجدان بالنفس ، خودیاب (ویجننه = فهم ، شعور ، اتمن = نفس)
Vinasa	ویناسه	ویرانی
Viraj	ویراج	حکومت ، کیهان ، نظیربراهما ، هیولای اولی
Viraga	ویرگ	بدون هوس ، بیرگ .
Virat	ویرات	وجدان کلی مرتبط با اجسام .
Vis	ویش	مردم .
Visaya	ویشه‌یه	شیء - اشیاء .
Vishnu	ویشنو	نام یکی از خدایان سه‌گانه هندو . که آن دو دیگر : برهما و شیوا باشند ، خدای بزرگ .
Visva	ویشو	وجدان در حال بیداری .
Visvadeva	ویسودوا	خدای همه (ویسو = همه ، فارسی : بس ، اوستایی : ویس روس ویسته)
Visvakarman	ویشوکرمن	کارگر کل - مه کارگر .
Visvavasu	ویشووسو	نام یکی از دیوها و شیاطین .
Vyahrta	ویارتی	اوراد عرفانی .

Vyakhyana	ویا خیانه	تفسیر .
Vyana	ویانه	نفس منتشر - دم گسترده .
Vyoman	ویومن	آسمان .
Yajna	یجنه	قربانی .
Yajur	سجور	قربانی ، دعای قربانی - سجوس هم ضبط شده .
Yama	یم	فرشته - ملك الموت . (جم)
Yasas	یاشس	شکوه .
Yati	یتی	مرتاض
Yoga	یوگا، یوغ	بستن ، رام کردن ، رام کردن نفس . . . دارنده این صفت را یوگین Yogin گویند که بفارسی (جوگی) گفتند . مرا حلی که جوکی باید در سلوک به پیماید : ۱- حبس نفس Pranáyāma پرانا یامه ۲- توقیف حواس Pratyāhāra پرتیا هاره ۳- تأمل ، مطالعه Dhyāna دیانه ۴- تمرکز Dhārnā دارنا ۵- تذکر ، تفکر Tarka ترکه ۶- جذب ، استغراق Samadhi سمادی
Yoni	یونی	منبع .
Yuktatman	یوکتا تمن	نفس مؤمن - نفس مطمئنه (یوکت = مؤمن ، اتمن = نفس)

Philosophy Series

A selection of thirteen

Upanishads

With annotations

Translated

by

Rezazade Shafaq

Professor emeritus of philosophy,
the University of Tehran



B.T.N.K.

Tehran • 1966

